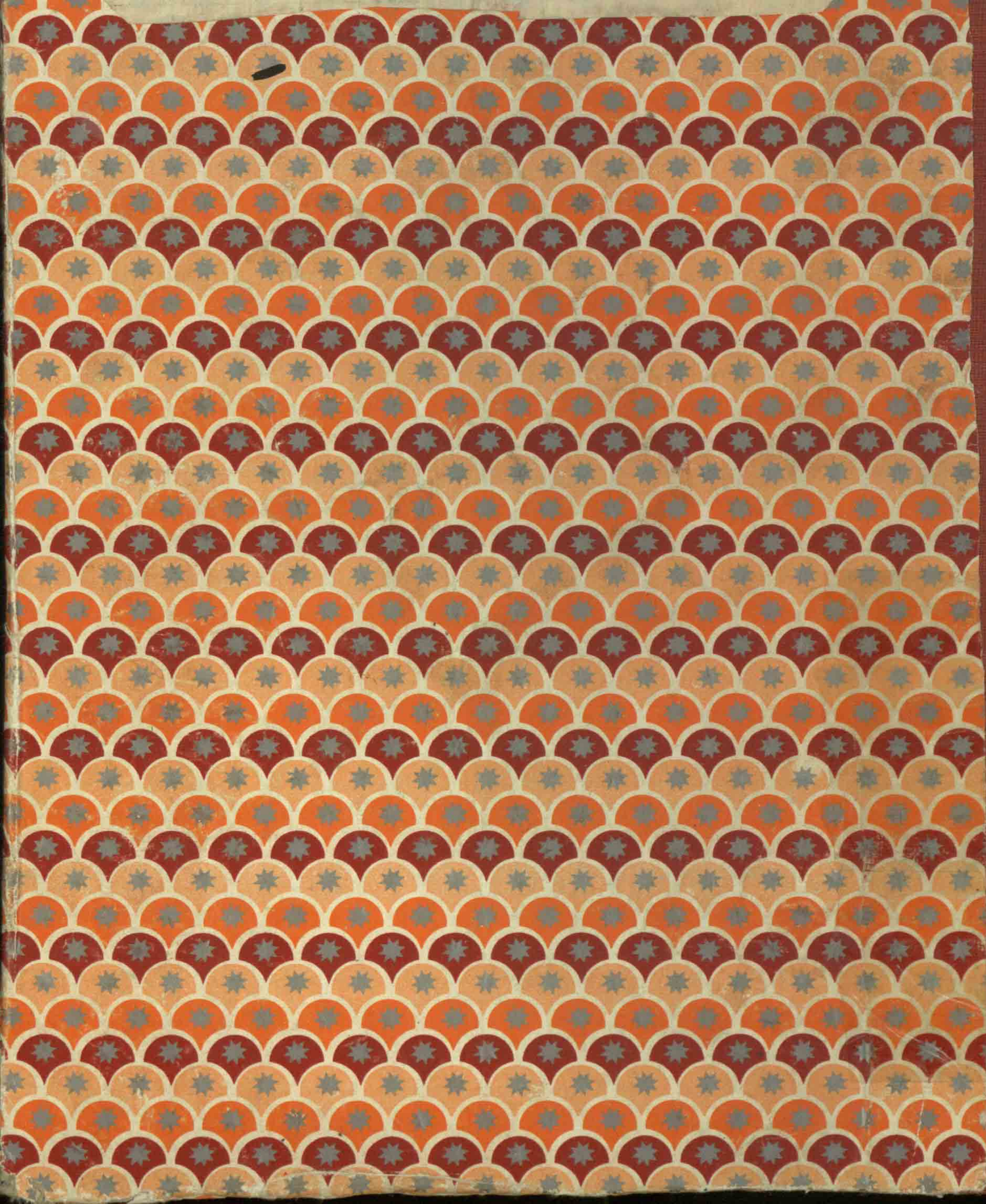
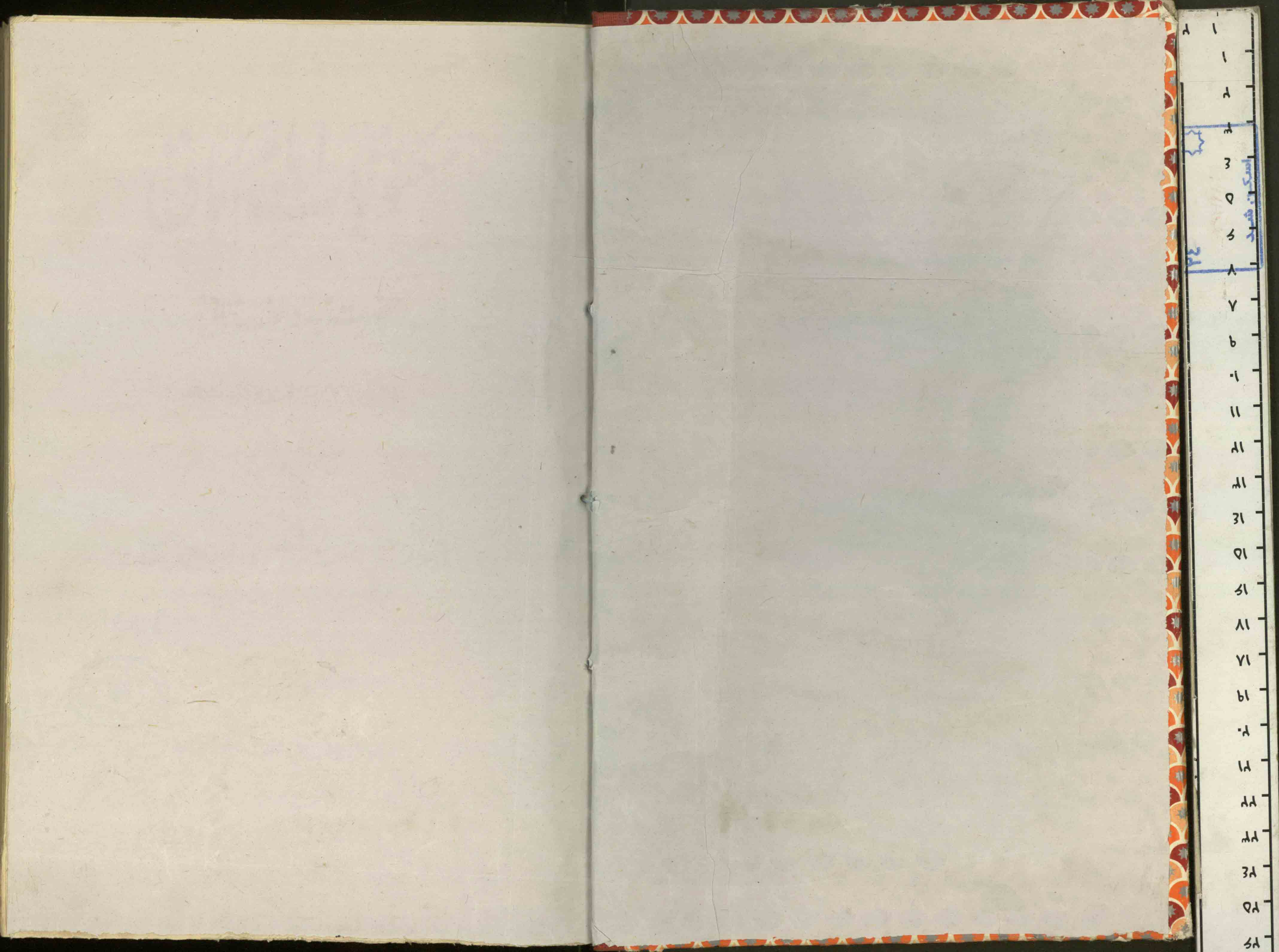
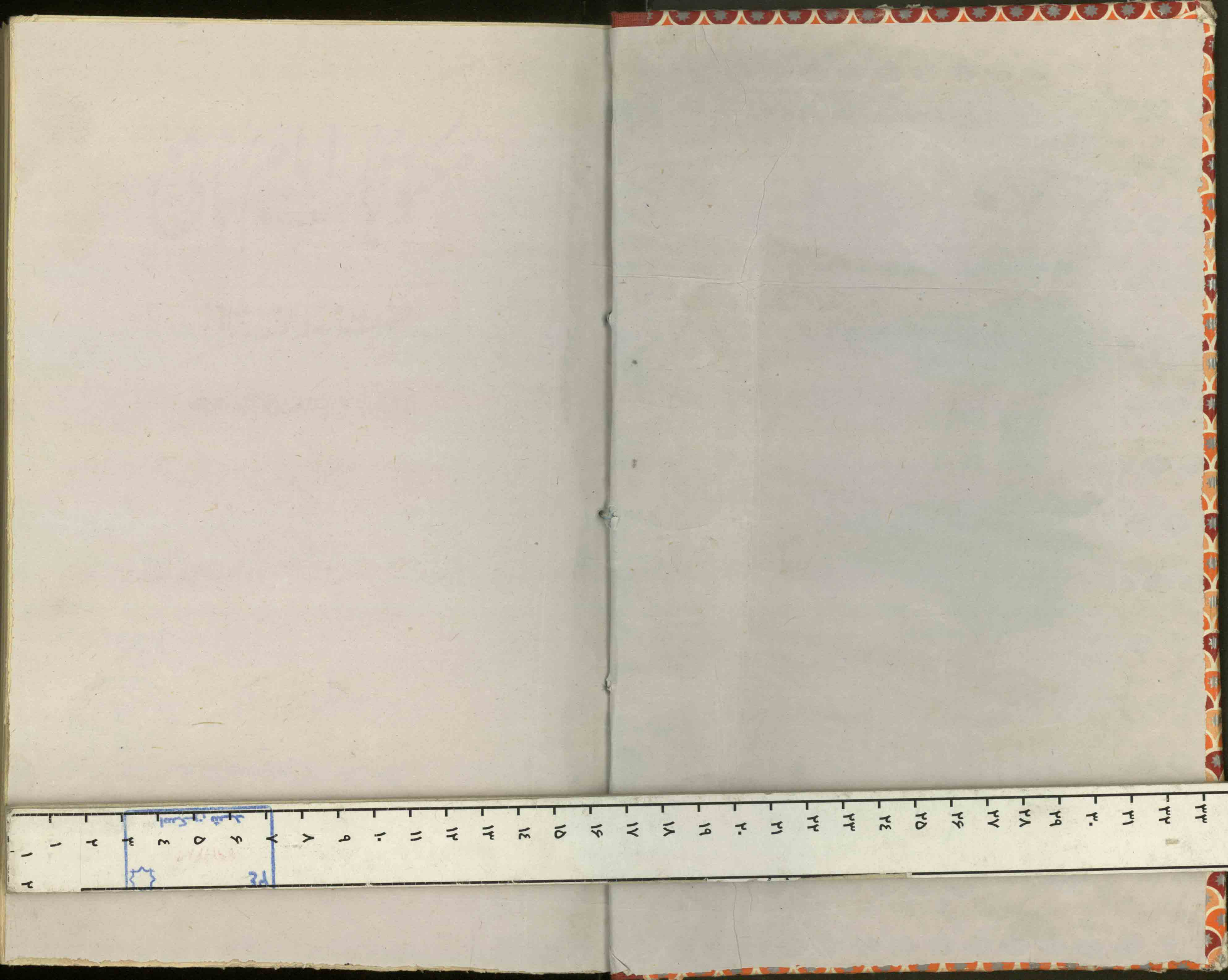


مکتوبات امام زین العابدین
جلد اول دوم







مکتوباتِ ایامِ ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد مدنی ہندوی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب
نقشبندی مجددی امرتسری رحمۃ اللہ علیہ

۷۵۹۴۸۷



حصہ اول - دوم - سوم

ناشر

نور محمدی - ۱۴۴ - انارکلی - لاہور (پاکستان)

فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی محمد الف ثانی حصه اول از دفتر اول

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۳	خطبه کتاب مستطاب	۱۰	حال یک کس از خویشان حضرت ایشان قدس سره
۴	مکتوب اول به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه مناسبت		بمیر سید شاه حسین در مشغولی خود چنان دیدند الخ
	باسم الظاهر دارند الخ		مکتوب چهارم به پیر بزرگوار خود در بیان ماه عظیم القدر
	ظهور حق تجلی اسم الظاهر در جمیع اشیاء علی الخصوص در کسوت		ماه رمضان و تحقیق محمدی الخ
	بلکه در اجزاء اینها الخ		این ماه را با قرآن مجید مناسبت تمام است قابلیت اولی قرآن
	مشاهده لطافت و حسن در طعام لذیذ و تکلیف		سبب نزول قرآن در رمضان
	عدم مخالفت این تجلی با نسبت تنزیلی		سبب بودن این ماه جامع جمیع خیرات و برکات
	و بخفا آوردن آن همه تجلیات		بر غیر و برکتی که میرسد قطره ایست از دریای برکات این ماه
	روادون یک فناء خاص ظهور آثار اسلام و انهدام معالم شرک و کفر		جمیعیت این ماه جمیع تمام سال است و تفرقه این تفرقه آن
	عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم		سبب سفت بودن ختم قرآن درین ماه
	مرتبه اول		سبب حکم با ولایت تعیل اقطار و تأخیر نسخ
	مرتبه دوم		بیان قابلیت اولی
	مشهور گشتن مقامات مشایخ و ائمه الطیبت مقام خاصه حضرت		حقائق جامعه محمدی الشرب
	و دیگر انبیاء و ملائکه علیهم الصلوٰه و السلام		بر ذریعت قابلیت محمدیه
	بیان مقدار عروج فوق محمد یعنی عرش عظیم و بیان مقامات مشایخ		امثال این علوم که نشان آن جامعیت اصالت و طلیت است
	و انبیاء علیهم السلام		بسیار وارد میشوند
	هر گاه میخواستیم عروج واقع می شود		مقام طلیت نشأ دقائق علوم مقام طلیت است و مرتبه فوق
	حال ملاقات اسم علی		واسطه ورود معارف دائره اصل
	احوال یاران دیگر		رساله که تمسود آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود
۵	مکتوب دوم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول ترقیات	۱۲	مکتوب پنجم به پیر بزرگوار خود در سفارش خواجیه بران
	امر باستخاره		روز سه رساله سلسله الاحرار بنظر درآمد الخ
	عنایات خداوندی		خواجیه بران درین مدت کار خوب کردند و از سیر سلویم نصیب یافتند
	ابتدا عالم صحو و بقا از او خبر بیه الا خواست	۱۳	مکتوب ششم به پیر بزرگوار خود در بیان حصول جذبه و سلوک
	ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین قدس سره		و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیاد قنایا و بیان
	علوم عجیب و غریبه در عروج و نزول		فوقیت نسبت نقشبندی
	هر چند لقاء اکمل صحیح نیست		تربیت یافتن مجذبه و سلوک و جلال جمال و عینیت یکدیگر را
	کمال صحو انبیا را بود و معارف ایشان شرائع و عقاید است		محبت ذابته علامت فنا است
	معارف حضرت ایشان قدس سره تفصیل معارف شرعی است		بیان وقت تحقق فنا
۹	مکتوب سوم به پیر بزرگوار خود در بیان محبوس شدن یاران		با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر غم است غم خود است
	به مقام خاص الخ		حضرت خواجیه بزرگ میفرمایند که اهل اندک الخ

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
	نارنگی که ازین شکله در بیرون است از فایده ندارد هرگاه از کار این سلسله بعد از قرون بسیار این نسبت حضرت خواجه عبدالحق خجندی است متمم و کمال آن حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره است عجب کار است اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشود باعث سرور و ذیبت میشود حال آنکه بعالم اسباب فرود آورده اند و هم چنین اگر دعا میکرد مقصود از رفع بلا بود حال مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و عالم انبیاء از چه قبیل بود مکتوب پنجم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود متفاتی که فوق محدود بود روح خود را بطریق عجیب دریافته یافت در آن مقام چنان تمجیل گشت که این عالم تمام الارض حائز یک گاه دست میداد حال آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و وضو مجلسی بس عالی نمایان شد که اگر از آنجا نشیند برادران مقام دید خود را اول اذن مقام در بیایند آنرا مناسبت دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیر دیده بود و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبندی باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت لعلما و طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ		
۲۱	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با بحجاب میکند مکتوب نهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرئی عجائب کارها را است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است التمنا از بندگی خاصه محبوبان است النس محبان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدنکی آنسر در دین دوزیا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بر زمین نه ندان کمال مولا را خود به نصیب است در هر جذبه خود را از معنی محبوبیت است نیز که جذبه او بر سلوک مقدم است از عجبین است مکتوب دهم نیز به پیر بزرگوار خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید میا نداشتند آن سرور دنیا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان بعضی کشف و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بوا سطع علم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق راهها که موصول آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر	۳۱	مضمون کتاب بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقام دیگر نورانی پس شکرت که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زینین و منقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر بزرگوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سران حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بزرگوار خود را که اقدام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض در یافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم نگذرد طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقبن ایشان عرض احوال بعضی بالایل به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه فیاض الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان رو دادن یک کیفیت خاص در آن بدوق دریافت که دل را با نیت یک نظر در دوا و رنج و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و قهرمان احدیت و مطابق حال
۲۲	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با بحجاب میکند مکتوب نهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرئی عجائب کارها را است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است التمنا از بندگی خاصه محبوبان است النس محبان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدنکی آنسر در دین دوزیا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بر زمین نه ندان کمال مولا را خود به نصیب است در هر جذبه خود را از معنی محبوبیت است نیز که جذبه او بر سلوک مقدم است از عجبین است مکتوب دهم نیز به پیر بزرگوار خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید میا نداشتند آن سرور دنیا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان بعضی کشف و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بوا سطع علم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق راهها که موصول آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر	۳۲	مضمون کتاب بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقام دیگر نورانی پس شکرت که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زینین و منقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر بزرگوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سران حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بزرگوار خود را که اقدام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض در یافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم نگذرد طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقبن ایشان عرض احوال بعضی بالایل به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه فیاض الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان رو دادن یک کیفیت خاص در آن بدوق دریافت که دل را با نیت یک نظر در دوا و رنج و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و قهرمان احدیت و مطابق حال

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
	نارنگی که ازین شکله در بیرون است از فایده ندارد هرگاه از کار این سلسله بعد از قرون بسیار این نسبت حضرت خواجه عبدالحق خجندی است متمم و کمال آن حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره است عجب کار است اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشود باعث سرور و ذیبت میشود حال آنکه بعالم اسباب فرود آورده اند و هم چنین اگر دعا میکرد مقصود از رفع بلا بود حال مقصود از دعا رفع بلا و مصائب است و عالم انبیاء از چه قبیل بود مکتوب پنجم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان بعضی احوال غریب خود و بعضی استفسارهای خود متفاتی که فوق محدود بود روح خود را بطریق عجیب دریافته یافت در آن مقام چنان تمجیل گشت که این عالم تمام الارض حائز یک گاه دست میداد حال آن حالت مستحضر است بعد از آن یک گوشه عالی شد گذاردن نماز و شکر و وضو مجلسی بس عالی نمایان شد که اگر از آنجا نشیند برادران مقام دید خود را اول اذن مقام در بیایند آنرا مناسبت دید وصول باین مقام از نتایج واقعه است که حضرت امیر دیده بود و دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیده ساعت بساعت می برآیند معروض ثانی معروض ثالث معروض رابع معروض خامس مکتوب ششم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه به بقا و تعلق مشرف ساختن بوحده وجود توابع آن منکشف شدن استطاعت مع الفعل درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبندی باید کار از محاکمه گذشته است اکنون بزرگی او بحجاب است الخ فضیلت درستی عقاید علماء بر ریاضات و مجاهدات صوفیه انظار رجعت لعلما و طلبه العلوم و مطالعه نمودن کتاب تلوین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و متصل و متصل الخ		
۳۱	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با بحجاب میکند مکتوب نهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرئی عجائب کارها را است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است التمنا از بندگی خاصه محبوبان است النس محبان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدنکی آنسر در دین دوزیا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بر زمین نه ندان کمال مولا را خود به نصیب است در هر جذبه خود را از معنی محبوبیت است نیز که جذبه او بر سلوک مقدم است از عجبین است مکتوب دهم نیز به پیر بزرگوار خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید میا نداشتند آن سرور دنیا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان بعضی کشف و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بوا سطع علم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق راهها که موصول آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر	۳۲	مضمون کتاب بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقام دیگر نورانی پس شکرت که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زینین و منقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر بزرگوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سران حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بزرگوار خود را که اقدام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض در یافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم نگذرد طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقبن ایشان عرض احوال بعضی بالایل به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه فیاض الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان رو دادن یک کیفیت خاص در آن بدوق دریافت که دل را با نیت یک نظر در دوا و رنج و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و قهرمان احدیت و مطابق حال
۳۲	و ذات و افعال و صفات مخلوق را مخلوق حق میداند قدرت بنده بچشمی است مشکله قضا و قدر را بطور علمای دانشمندان قابلیت و استعداد را بچشمی و عقل نمی دهد که با بحجاب میکند مکتوب نهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند بیان دیدن قصود ذل و انکار و مقهور بودن خود و اعمال شرائیکه است مرئی عجائب کارها را است این ذم معنی مدح پیدا کرده مقام عبودیت فوق جمیع مقامات است التمنا از بندگی خاصه محبوبان است النس محبان بمشاهده محبوب است شمسوار میدان محبوبیت دیدنکی آنسر در دین دوزیا است علیه الصلوٰه والسلام مراد از کمال شرف نقص علم فوقی است بال نه آنکه الخ تا این قسم خود را بر زمین نه ندان کمال مولا را خود به نصیب است در هر جذبه خود را از معنی محبوبیت است نیز که جذبه او بر سلوک مقدم است از عجبین است مکتوب دهم نیز به پیر بزرگوار خود در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به نیت بعد از قرب نامیده اند مراد از نیز مرید میا نداشتند آن سرور دنیا و دین با وجود هر ادبیت از مریدین گشت مکتوب یازدهم نیز به پیر بزرگوار خود در بیان بعضی کشف و حصول مقام دیدن تصور خود و ختم دانستن خود را در اعمال و اقوال بمناسبتی در نوع است یک آنکه بوا سطع علم ظهور طریقه از طرق بمناسبتی طاری میشود دیگر بمناسبتی مطلق راهها که موصول آن مقام اند و اند یک دید تصور دیگر صحبت شیخ حصول طریق اول بقدر استعداد و بطفیل غایت پیر و دیگر	۳۳	مضمون کتاب بیان مراد از گفتار خواجه احمد الخ ظهور مقامات بعضیها فوق بعضی مشاهده مقام حضرت ذی النورین مشاهده مقام حضرت فاروق ظهور مقام حضرت صدیق اکبر همراه بودن حضرت خواجه نقشبند قدس سره در مقام بالله مقام صدیق مقامی مفهوم نمی شود الا مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مخاضی مقام حضرت صدیق اکبر مقام دیگر نورانی پس شکرت که هرگز خلی آن در نظر نیامده بود و ظاهر شد باین ان قال خود را به ما آن مقام زینین و منقش یافت بودن خواجه نقشبند قدس سره در مقام حضرت صدیق معروض دیگر بحضرت پیر بزرگوار خود تشریح قول حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر که عین نمی ماند اثر کجایماند فانکشاف سران حدیث و دوام آن معروض دیگر آنکه کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید بزرگوار خود را که اقدام ظهور اثر توبه از برای رنج اراض در یافت احوال بعضی موقی در بزرگ عدم نگذرد طبع عالی بسبب بعضی شداید از مردم بر حضرت ایشان و متعاقبن ایشان عرض احوال بعضی بالایل به پیر دیگر بیان حال شیخ نذر بیان حال سید شاه حسین بیان حال میان جعفر بیان حال میان شیخ عیسی شیخ کمال و شیخ ناگوری بیان حال خواجه فیاض الدین ذکر پسر مولانا شیخ محمد بیان رو دادن یک کیفیت خاص در آن بدوق دریافت که دل را با نیت یک نظر در دوا و رنج و وحدت و تمثیل آن بر طرف شدن اصل صفات و قهرمان احدیت و مطابق حال

تغییر واقع	مضمون کتاب	نمبر صفحه
آنچه دائم حاصل است حیرت و نکارت است در اندن در تعبیر بعضی وقایع	عروج و مدارج قرب و گدازیدن بر مقامات جمیع مشایخ	۴۰
آنچه در اعجاز غایت شیخ طهرانی شرح عبد الله بن ابی که از مشایخ مشایخ سرمد است باین طریق علیه	توسط و حانیت مشایخ کرام و عنایات خداوندی و ظهور و جود ولایت او کمالات و تدریج تا مقام قلب	۴۱
رقص بعضی یاران بطریق رابط	با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان را در علم معلوم نیست که میسر شود	۴۲
بقطره فوق رسیدن ملاقات هم و ملامود محمد و عبد الرحمن و شیخ نور و ملا عبد الرحمن	بیان نهایت عروج افراد	۴۳
ملا عبد الهادی حضور با ستغراق در آن پیدا کرده است و مطلق منزله را در انشاء بر صفت تنزیهی مینماید	احتمال ضرر غالب است در بدگمانی بر نسبت اهل الله	۴۴
دولت پیر و تنگتر است که اهل البان میسرند این کمینه را در افق آن هیچ نصیب نیست	از غیرت خداوندی باید اندیشید	۴۵
بیان اثبات نمودن حضرت پیر و تنگتر معنی مجوسیت در حضرت	معنی فرق و جمع	۴۶
مکتوب یا نزد هم نیز پیر بزرگوار خود در بیان بعضی از احوال مقامات بسو و نزول است با بعضی اسرار مکنونه	توسط اهل سکر در فهم معنی فرق و جمع	۴۷
مدتها اودامی حجت خود را میافت لب از آن کار و با بجا انجامید که اگر خود را می حجت اودامی یافت	مکتوب هفتم هم نیز پیر بزرگوار خود در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و تدریج دارند	۴۸
در عین بقا فانی است در عین فنا باقی لیکن الخ جامعیت میان برو و حجت روح و نفس	مکتوب هجدهم نیز پیر بزرگوار خود در بیان تمکین است که بعد از تلویح حاصل میشود	۴۹
استفاده از فوق و افاده بر تحت بواسطه این برزخیت عطا فرموده اند	بیان حق سجده بر برکت توحیدات علیه از رقیقت احوال محرمات	۵۰
در بیان مراد از دست چپ	حاصل کار حیرت و پریشانی بدست نیامده و معرفت جز نکرت و از علم جز جهل	۵۱
رسیدن بمقلب قلوب و البته بسلوک است معنی تعلق مقام لشخصه	مشرف ساختن بر حق تعالی و در بودن علم و عین حجاب یکدیگر	۵۲
بیان منافاة و عدم منافات میان مقامات جذبه و سلوک	فرق در میان مقام ولایت و شهادت و مدلیت	۵۳
مکتوب شانزدهم نیز هم پیر بزرگوار خود در بیان احوال عروج و تدریج و غیر آن	تحقیق این امر که میان مدلیت و نبوت منافاتی نیست که بنام قربت نامیده اند لیاقت برزخیت و اودیانه	۵۴
در بیان رساله که با تاس بعضی یاران میسر شده بود و قبولیت آن رساله بحضرت خاتمت رسالت علی صاحبها الصلوٰه و السلام و النجیة	علوم مقام قربت و از ادبیت و جود بر ذات اندرین مقام	۵۵
نظر در آمدن مردم در صحبت پیر و شیر	مقام مدلیت از مقام بقا است	۵۶
	مقصود از سلوک چیست	۵۷
	اطلاع بر سر مسئله قضا و قدر و عدم مخالفت او با اصول شرعی و ظهور آن مثل قریله البد	۵۸
	ریزیدن علوم و معارف در رنگ ابر نیسان و بیان مقصود از افافه این علوم	۵۹
	بیان معنی قول تبارک تعالی لیس کشف شیء و هو السمع البصیر	۶۰
	جمادیت ذوات مخلوقات	۶۱
	جمادیت صفات مخلوقات	۶۲
	جمادیت افعال مخلوقات	۶۳

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه
۵۴	سوال درباره ثواب و عقاب بر اعمال عباد و جواب آن	۶۴
	اعتدال پنجاب پیر از اطباء کلام	۶۵
	بیان حال میان شاه حسین	۶۶
	حال خواجهمحمد صادق صاحبزاده نخستین حضرت ایشان و شیخ نور و جو الی از خویشان خود	۶۷
۶۸	مکتوب نوزدهم نیز پیر بزرگوار خود در سفارش بعضی ارباب سواج	۶۸
۶۹	مکتوب بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب سواج نیز پیر و تنگتر خود	۶۹
۷۰	مکتوب بیست و یکم نیز پیر بزرگوار خود در بیان درجات ولایت مخصوصا ولایت محمدی و در بیان علو نسبت نقشبندی و دوام حضور ایشان	۷۰
	بدون تحقق فنا و موت که قبل از موت است وصول بجناب قدس حق جل و علا میسر نیست و نه نجات از آله باطله و نه حقیقت اسلام و نه کمال ایمان و این فنا قدم اول است از ولایت	۷۱
	ولایت را درجات اند بر قدم بر نهی دلالتی است مخصوص با اعلی ترین درجات ولایت و دلالتی است که بر قدم پیغمبر است صل الله علیه و سلم	۷۲
	تجلی ذاتی بدون اعتبار شئی دیگر مخصوص بولایت آنحضرت است علیه الصلوٰه و السلام و غرق جمیع حجب و وصل عریان و جود حقیقی اینجا محقق میشود و از این مقام عزیز الوجود خط و افر حاصل است	۷۳
	مرکب تا بعان آن بر علیه الصلوٰه و السلام	۷۴
	این تجلی ذاتی برقی است نزد اکثر مشایخ الخ	۷۵
	بودن تجلی ذاتی حضور الهی نزد مشایخ نقشبندی و اندراج نهایت در بدایت نزد این بزرگواران	۷۶
	افتد این بزرگواران اندرین امر بحاجت کرام است	۷۷
	چنانکه ولایت محمدی فوق ولایات جمیع اینها است همچنین ولایت این اکابر فوق ولایات اولیا است	۷۸
	بیان حصول این نسبت بعضی را از سلسل دیگر و لیکن باقیان از ولایت مدلیت	۷۹
	بیان غرض از اظهار بعضی کمالات این طریق علیه	۸۰
۵۴	مکتوب بیست و دوم شیخ عبد المجید در بیان تعلق میان روح و نفس و بیان عروج و نزول و فنا و بقا روحی و جسدی و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان اولیا و ستمکین و مریدین میان جمع کردن حق تعالی نور را با حکمت و لامکانی را با مکانی و پیرا کردن دوستی میان این بر دو نتیجه آن	۸۱
	نسیان آن نور مقرر اصلی خود را و نتیجه آن رجعت نمودن آن نور بسوئی مقرر اصلی خود و ثمره آن و تابع گشتن ظلت آن نور	۸۲
	فراموشی آن نور بعد از استغراق بمطلوب حقیقی متعلق ظلمات خود را بر تقدیر حصول بقا بعد از فنا و حجت اطلاق اسم ولایت استغراق نام است یا رجوع الی الخلق از بلای دعوت	۸۳
	روح را نه یمن است و نه شمال و لیکن یمن بجالش اولی است و النسب	۸۴
	بیان مراد از نور و حکمت	۸۵
	سوال با وجود بقا و شعور و توجیه و انقلاط با بنی نوع خود در اولیا ستمکین را استیلاک چه معنی دارد و چه فرق است میان نشان و میان مریدین و جواب این سوال	۸۶
	بیان این که نفس محل است و حواس و امثال آن قاصیل او باید دانست که مستغرقین از ابواب سکانه و مریدین از ابواب صحو و عروج طائفه اولی است و فضیلت ثابته را	۸۷
	مکتوب بیست و سوم بخان خانان در منع نمودن از خد طریق از پیر ناقص و منع از القاب شنیع بابل کفر	۸۸
	خداوند تعالی از قال خالی از حال و علم معرا از اعمال نجات بخشد	۸۹
	ای برادر دنیا فرعه آخرت است	۹۰
	باید دانست که ضائع نمودن تخم و نوع است و یکی از دیگر مضر تر است و ناپاکی تخم و خرابی آن گرفتن طریق است	۹۱
	از پیر ناقص	۹۲
	بودن ناقص صاحب همی و عدم تمیز آن میان طریق موصول و غیر موصول و استعدادات مختلفه و میان جذبه و سلوک	۹۳
	لیس شیخ کامل مکمل و قوت تربیت آن طالب محتاج باشد اول یا از چیزیکه از پیر ناقص یا از طالب رسیده است بعد از آن تخم نیک مناسب استعدادش بریزد	۹۴

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۴۵	صحت کامل کبریا است و نظر او و است و کمال او شفا نعمه در منع از ملقب بودن بلقب کفری و فراموشی از مثل آن زیاده از فراموشی بکمال رسانده	۴۵	حق تعالی - هر چنین طلب جنت و پناه از دوزخ از برای خالق در دفع المحی کند
۴۶	مسلمانان بعد از کفر را مودت آنچه در عبارات بعضی مشایخ در غیبات سکراندر کفر و کفر بر شد زار و امثال آن واقع شده است پس از ظاهر مبادرت نمود مصروف است و بر محل نیک محمول	۴۶	و این چنین کس را نصیب حاصل است از کمالات نبوت بخلاف آنکه در عالم اسباب نیارده باشد
۴۷	کفر حقیقت نقص است نسبت اسلام حقیقت پوشیداران در تقلید متان معذور نیستند هر چه را موسمی است خاص در آن موسم آن چیز موزون است و در غیر آن قلیج	۴۷	مکتوب لست و پنجم بخواجه بهمان در تحریف بر متابعت سرور آدمیان و متابعت خلفاء را شنیدن در عید عظیم المصلوات و التسلیمات
۴۸	امر فرمودن به تبدیل لقب کفری بلقب اسلامی و سبب آنرا ظاهر ساختن	۴۸	جمع کمالات روح و سر ذوقی و اخفی منوط اند بمتابعت سرور سلطان علیه علیهم الصلوٰۃ والسلام پس متابعت او و متابعت خلفاء او را علیه الصلوٰۃ والسلام لازم باید گرفت که ایشانند بخوم هدایت و شمس دلالت
۴۹	امر فرمودن باجتناب از مواضع تهمت مکتوب لست و چهارم به فتح قلیج خان در بیان آنکه صوفی کاشن است و باطن در بیان آنکه دل زیاده از یک چیز تعلق نگیرد و آنکه طور محبت ذاتیه استواء ایلام و العلام با میخواهد و بیان فرق در عبادت مقررین و ابرار	۴۹	سفارش درباره دو پسران شیخ سلطان مکتوب لست و ششم بجای محمد لاموری در بیان آنکه شوق ابرا را بودن مقررین را با علوم مناسب این مقام بیان معنی حدیث قدسی یعنی الاطال شوق الابرار الی لقاء بیان مراد از ابرار
۵۰	آدمی با کس است که دوست داشت او را تشریح بودن صوفی کاشن باطن تشریح و اثبات اینکه محبت دل باز دیاده از یک مشتق نمی شود و آن نقص است	۵۰	بیان معنی قول حضرت صدیق زکاء که انا و لکن قسمت قلوبنا تقل قول شیخ خود قدس سره که واصل غنمی نیز گاه گاهی شوق گذشته بنیاید
۵۱	حجاب میان بنده و رب نفس است و پس برون آمدن از مراد نفس کلیه پس ضروری است داین بودن تحقق فنا مطلق که منوط است بخل ذاتی متحقق نیست بر تقدیر تحقق محبت ذاتیه انعام محبوب و ایلام او مستوی میگردد و این رتبه مقررین است	۵۱	بیان مقام دیگر از برای رفع شوق که از اول کامل تر و تمام تر است یعنی مقام یاس و محجز از ادراک و بیان وجه آن سوال بر عدم رجوع شوق مرابین چنین و اصل را در جواب آن به تفصیل تمام
۵۲	ابرار عبادت حق تعالی و تقدس از برای خوف عذاب و طمع ثواب میکنند	۵۲	بیان عدم تصور رهبانیت در حق سائر بسیر تفصیلی بیان عدم تصور توقع در حق تنهایی و اصل که این مراتب با جمال قطع نموده است و این حال خواص است که از صفی صفات عروج کرده اند
۵۳	حنات ابرار بیثبات اند نسبت مقررین بعضی از مقررین نیز خوف و طمع عبادت میکنند ولیکن خوف و طمع شان به نفس شان راجع نیست بلکه راجع است به شوق	۵۳	ساکین بسیر تفصیلی دائما در تحلیلات صفاتیه محسوس اند چیز است مراد از مشتق بودن حق سبحانه و تعالی جواب استفسار که در بطور علماء و عدم تعرض بجواب بطریق صوفیه کرام که بخوبی از سکر رانی خواهد و بالفعل حال حضرت ایشان

نمبر صفحه	مضمون کتاب	نمبر صفحه	مضمون کتاب
۴۵	صحت کامل کبریا است و نظر او و است و کمال او شفا نعمه در منع از ملقب بودن بلقب کفری و فراموشی از مثل آن زیاده از فراموشی بکمال رسانده	۴۵	صحت کامل کبریا است و نظر او و است و کمال او شفا نعمه در منع از ملقب بودن بلقب کفری و فراموشی از مثل آن زیاده از فراموشی بکمال رسانده
۴۶	مسلمانان بعد از کفر را مودت آنچه در عبارات بعضی مشایخ در غیبات سکراندر کفر و کفر بر شد زار و امثال آن واقع شده است پس از ظاهر مبادرت نمود مصروف است و بر محل نیک محمول	۴۶	مسلمانان بعد از کفر را مودت آنچه در عبارات بعضی مشایخ در غیبات سکراندر کفر و کفر بر شد زار و امثال آن واقع شده است پس از ظاهر مبادرت نمود مصروف است و بر محل نیک محمول
۴۷	کفر حقیقت نقص است نسبت اسلام حقیقت پوشیداران در تقلید متان معذور نیستند هر چه را موسمی است خاص در آن موسم آن چیز موزون است و در غیر آن قلیج	۴۷	کفر حقیقت نقص است نسبت اسلام حقیقت پوشیداران در تقلید متان معذور نیستند هر چه را موسمی است خاص در آن موسم آن چیز موزون است و در غیر آن قلیج
۴۸	امر فرمودن به تبدیل لقب کفری بلقب اسلامی و سبب آنرا ظاهر ساختن	۴۸	امر فرمودن به تبدیل لقب کفری بلقب اسلامی و سبب آنرا ظاهر ساختن
۴۹	امر فرمودن باجتناب از مواضع تهمت مکتوب لست و چهارم به فتح قلیج خان در بیان آنکه صوفی کاشن است و باطن در بیان آنکه دل زیاده از یک چیز تعلق نگیرد و آنکه طور محبت ذاتیه استواء ایلام و العلام با میخواهد و بیان فرق در عبادت مقررین و ابرار	۴۹	امر فرمودن باجتناب از مواضع تهمت مکتوب لست و چهارم به فتح قلیج خان در بیان آنکه صوفی کاشن است و باطن در بیان آنکه دل زیاده از یک چیز تعلق نگیرد و آنکه طور محبت ذاتیه استواء ایلام و العلام با میخواهد و بیان فرق در عبادت مقررین و ابرار
۵۰	آدمی با کس است که دوست داشت او را تشریح بودن صوفی کاشن باطن تشریح و اثبات اینکه محبت دل باز دیاده از یک مشتق نمی شود و آن نقص است	۵۰	آدمی با کس است که دوست داشت او را تشریح بودن صوفی کاشن باطن تشریح و اثبات اینکه محبت دل باز دیاده از یک مشتق نمی شود و آن نقص است
۵۱	حجاب میان بنده و رب نفس است و پس برون آمدن از مراد نفس کلیه پس ضروری است داین بودن تحقق فنا مطلق که منوط است بخل ذاتی متحقق نیست بر تقدیر تحقق محبت ذاتیه انعام محبوب و ایلام او مستوی میگردد و این رتبه مقررین است	۵۱	حجاب میان بنده و رب نفس است و پس برون آمدن از مراد نفس کلیه پس ضروری است داین بودن تحقق فنا مطلق که منوط است بخل ذاتی متحقق نیست بر تقدیر تحقق محبت ذاتیه انعام محبوب و ایلام او مستوی میگردد و این رتبه مقررین است
۵۲	ابرار عبادت حق تعالی و تقدس از برای خوف عذاب و طمع ثواب میکنند	۵۲	ابرار عبادت حق تعالی و تقدس از برای خوف عذاب و طمع ثواب میکنند
۵۳	حنات ابرار بیثبات اند نسبت مقررین بعضی از مقررین نیز خوف و طمع عبادت میکنند ولیکن خوف و طمع شان به نفس شان راجع نیست بلکه راجع است به شوق	۵۳	حنات ابرار بیثبات اند نسبت مقررین بعضی از مقررین نیز خوف و طمع عبادت میکنند ولیکن خوف و طمع شان به نفس شان راجع نیست بلکه راجع است به شوق

آن اگر نگویند که در باب نیست
مکتوب سی ام نیز بیخ نظام نقایسری در بیان شهود آفاق
والفسی و تفرقه در میان شهود النفسی و تجلی صورتی و در بیان علو
شان مقام عبودیت و مطابقت علوم آن مقام با
علوم شرعی
جناب کربانی اوزان بلند تر است که زبان زده مثل من برز
گوئی گوید چون از بیچون چه گوید
حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند ابل الله بعد از فنا و
بقا هر چه می بیند در خود می بیند
تجلی صورتی هر قسم که باشد اعلی سیر آفاقی است
بیان نشاء توهم محمدا و شهود النفسی با شهود صورتی
بقا باشد عبارت از یافتن خود عین حق نیست
جواب از بعضی عبارات قوم که این معنی از ان مستفاد
می شود
تقریف وجود عدم نزد اکابر نقشبندیه
بقائے که ابد از فناست اتم است از زوال مضمون است
و از خلل محفوظ
فنا و بقا که زوال پذیرد از جمله احوال و تلویحات است -
کسی گمان نکند که دوام وقت با اعتبار بقائے اثر آن وقت
اطلاق کرده اند لابل الدوم لعین الوقت والاستمرار
لنفس الحال -
مقصود از خلقت انسان ادائے وظائف بندگی است
عشق و محبت هم از مقاصد نیست بلکه وسیله القطار از
دادن است
بنایت مراتب ولایت مقام عبودیت است و فوق آن
مقام نیست درین مقام خود را با مولائے خود پیچ و تاب
نمی باید الا احتیاج من جانبیه والاستغناء الا تم من جانب
المولی اطلاق غلبت بر اسم از جمله مناسبات است ازین هم تنفر
نمایند -
معنی تو میدفعی که جمعه را از اشتاء راه دست میدهد و ایضا
آن بشائے
جواب دادن خواجہ نقشبند شخصه را که از ایتان سوال کرده

بود که مقصود از سلوک چیست
بعضی امور زنده در اشتاء راه پیدا میشوند و در نهایت کاران
زوائد مباد مغشور میگردد
چنانکه نبی علیه الصلوٰۃ والسلام آن علوم را از وحی اخذ می
کرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ
می کنند
علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده
اند - همان علوم چنان که این را تفصیلا و کشف حاصل بود ایتان
را همان پنج حاصل میشود و اصله و تبعیت در میان است
باین قسم که اول بعضی را از اولیا مکمل بعد از از منتهی بنا عده انتخاب
می فرمایند
بخاطر بود که یک مسئله اجمالی است و در این فصل نویسیم اما کاغذ
کوتاهی کرد حکمت خداوندی درین باشد
مکتوب سی و یکم شیخ صوفی در بیان حقیقت ظهور توحید
وجودی و قرب و معیت ذاتی و گذشتن ازین مقام
با بعضی سوالات و جوابات که تحقیق این مقام تعلق دارد
نکودر ساقین بعضی از روایات شیخ نظام نقایسری از حضرت
مجدد قدس سره که ایشان انکار وحدت وجود مینمایند و تحقیق حق
اندرین مسئله از حضرت ایشان قدس سره
خداوند مقتدر فقیر از خودی باری شرب اهل توحید بود و دال فیض
هم برین شرب بودند -
فقیر را ازین شرب توحید از روی علم خدا و فرمود لذت
عظیم داشت
رسیدن حضرت مجدد قدس سره بخدمت ارشاد پیمای خواجہ
محمد باقری قدس سره
انکشاف توحید وجودی بر حضرت ایشان از روی حال و ظهور
علوم و معارف و دقائق این مقام
ظاہر نمودن دقائق معارف شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
و مشرف ساختن تجلی ذاتی که صاحب فصوص آن را نهایت
موجود میداند و در آس عدم محض گوید و علوم و معارف
آن تجلی که فیض مخصوص بجام الوایت میداند
بیان سکر وقت و غلبه حال درین توحید در زبان آوردن

بعضی از اشعار که سر اسر سکر است
این حال تادیت دید کشید و از شهور بسین انجامید
ناگاه عنایت حضرت حق جل و علا از در پرچ غیب در صوم
ظهور آورد و پرده رو پوش بے چونی و بے چوئی را بر انداخت
بیان رو بزدان آوردن علوم سابقه که از اتحاد وحدت
وجود منبئ بوده اند
مستغرق شدن نسبت احاطه و سر بیان و قرب و معیت
ذاتی که در ان مقام منکشف شده بود
او سبحانه باینچ چیز مخفی نیست او اوست و عالم عالم او
سبحانه بے چون و بے چوئی است و عالم سر اسر سکر
چگونگی مشتم
انقلاب حقائق محال است عقلا و شرعا
عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات
واجب را جمول مطلق می گویند و محکوم علیه هیچ
حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت
ذاتی اثبات مینمایند و با هو الا حکم
در زمان حصول علوم و معارف منافی توحید وجودی
این فقیرا اضطراب تمام بود که در آس این توحید
امردیکر عالی تر یعنی دانست تا آن که عجب تمام از
روئے کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف
گشت -
عالم هر چند مرایائے کمالات و مجالی ظهور اسمائی است
اما منظر عین ظاهر نیست و غل عین اصل نه
واضح ساختن این محبت را بمنزلے و تفصیل آن -
در بیان اسباب قول توحید وجودی
بیان سبب اول و سبب ثانی و این هر دو معلول اند
و داخل دائرة علم - بحال کاره ندارند
بیان سبب ثالث
این قسم ثالث از توحید اعلی است از دو قسم سابق و
داخل دائرة حال
خطائے کشفی حکم خطائے اجتهادی دارد عتاب و ملامت

از ان مرفوع است بلکه یک درجه صواب در حق او
محقق است
مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند بر تقدیر خطایک درجه از
صواب یا بند و مقلدان اهل کشف معذور نیستند و
بر تقدیر خطا از یک درجه صواب محروم اند
الهام بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت
است -
تقلید اهل کشف بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید
مجتهد بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب
شهود بعضی از سالکان در مرایائے کونیه از علوم
سابقه است -
بیان شهود وحدت و کثرت و شهود احدیت و کثرت
لا مکان را ماورائے مکان باید طلبید آنچه در آفاق و
انفس دیده میشود آیات اویند -
حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که هر چه دیده
شده شنیده شده بهر غیر اوست بکمال نفی باید کرد
جواب دادن از عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندیه
و چه غیر ایشان که صریح اند در وحدت وجود و احاطه
و قرب و معیت ذاتیه -
سوال چون در نفس الامر وجودات متعدده باشند
و قرب و انوائش ذاتی نباشند و شهود وحدت در
کثرت مطابق واقع نباشند پس حکم این بزرگواران
کاذب باشد و هو کما تری -
جواب سوال مذکور و وضاحت آن
باید دانست که اگر قبول وحدت وجود بوده است از
کشف بوده است و اگر انکار است هم از الهام است
جواب دیگر از سوال مذکور
مکتوب سی و دوم بر مرزا احسام در بیان کمال
که مخصوص باصحاب کرام است و از اولیاء کم کسی بان
کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر و حاکم
ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک

نمبر صفحه

مضمون کتاب

است و در بیان آنکه کمال صناعیت بتلاقی افکار است و زیادتى آن بتتابع انظار است نسبت به اگر بهما صرافت یماند موجب نقصان است مرید رشید تو اند که آن را کامل سازد و این سبب ذلک

از عدم دریافت نسبت پیر دستگیر قدس سره پرسیدند بودند محذوفا شرح امثال این سخنان بطریق تحریر و تقریر مناسب نمایی نماید حسن ظن یا طول صحبت در کار است

بر مقامی را علوم و معارف دیگر و اسوال و مواجید دیگر در مقامی ذکر و توجه مناسب است و در دیگر تلاوت و نماز

مقام اصحاب کرام از هر دو جهت جدا بود این نسبت از گذشت اصحاب در همدی بوجه اتم خواهد یافت در اصحاب کرام این نسبت در اول قدم ظهور می آید و برور زمان بکمال میرسد

در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص به برکت صحبت سید البشر است اما تواند بود که از متابعان آن سرور نیز کسی را باین مشرف سازند و صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت گردد

در گذر نمودن از زلات یا ران عموما و شیخ الهدا و خصوصا علاقه محبت و نسبت بهم سیرگی یا مور عارضه گشته نه می گردد

عقور تقدیر است که آن جماعه آن اوضاع خود را بدیدارند

بیان سیرگی خلافت و جانشینی حضرت دهل شیخ الهدا و تفصیل آن

بیان تبلیغی که از جنس سفارت محض است و مخصوص بزبان حیوة حضرت پیر قدس سره

حکیم صناعیت بتلاقی افکار است نسبت به که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره داشتند و زمان خواجہ عبدالحق نه بود

واقعات را اعتبار نه دهند که خیالی اند شیطان دشمن

نمبر صفحه

مضمون کتاب

قوی است

بیان سلب کردن نسبت از بعضی اهل نسبت و دفع توهم باقی ماندن آن

مکتوب سی و سیلو م به ملا حاجی محمد در بیان مذمت علماء سوء که بر محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته اند و در مدح علماء زاهد که از دنیا بی رغبت اند محبت دنیا و رغبت در آن کلفت پیره جمال نشان است تأیید دین و تقویت آن از اهل مجور و ارباب فتوریم می آید

این علم در حق نشان مضر است که عزیز خدا را وسیله دنیا می داند وینه ساخته اند

دنیا نزد حق تعالی ذلیل است و خوار عزیز خدا و جل را خوار ساختن و ذلیل اورا سبانه عزت دادن بغایت مستفحق است و فی الحقیقه معارضه است بحق سبحانه و تعالی

تدریس و افتاء و قضا آید که خالصا لوجه الله باشد و علامت این خلوص به رغبت بودن است از دنیا و یافها

عزیز شیطان لعین را فارغ دید سر آن را پیر سید لعین گفت علماء سوء این وقت درین کار با من مدد عظیم کرده اند و این هم فارغ ساخته اند

الحق درین زمان هر کس مستی و دماغی که در امور شرعیه واقع شده است از شوخی علماء سوء است

علمائے که از دنیا بی رغبت اند علماء آخرت و در دنیا بیا و بهترین خلایق اند

خرد سبایی ایشان را بخون شهداء و زن خواهند کرد و بی سبایی خواهد چوید

نوم العلماء عباده در شان علماء آخرت است اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است

جمع از مشایخ بواسطه بعضی نیات حقانیه صورت اهل

نمبر صفحه

مضمون کتاب

دنیا بظاهر اختیار نموده اند و فی الحقیقت فارغ و آزادند دیدن حضرت خواجہ بزرگ در بازار منی تاجر می را که بخواه برادر دنیا را کم و بیش خرید و فروخت می کرد و یک لحظه دل او از حق تعالی غافل نگشت

مکتوب سی و چهارم به نیز به ملا حاجی محمد در بیان خواجہ خمسہ عالم را بطریق بسط و تفصیل جهات ممکن فلسفی که از شریعت بی بهره است از حقیقت عالم امر را بیافا است بر تبه و جوب شعور دارد و نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است خواجہ خمس که اثبات نموده است در عالم خلق اند

بیان حال نفس و عقل که فلسفیان از مجرد است شمرده اند

ابتدا عالم امر از مرتبه قلب است تا مقام اخفی لطائف پنج گانه عالم امر را خواجہ خمس گفتن گنجانش دارد و ادراک این خواجہ خمس و اطلاع بر حقائق اینها نصیب کمال تا بجان محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم

در عالم صغیر یعنی انسان نمونه الیست از آنچه در عالم کبیر است و در عالم کبیر اصول این خواجہ خمس است عرش جمید مبداء این خواجہ خمس کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را عرش الله نیز گویند و باقی مراتب از خواجہ خمس گانه فوق العرش اند

بودن عرش بزرگ میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر

بودن قلب بزرگ میان هر دو عالم در عالم صغیر

قلب و عرش اگر چه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیبی از بی حقیقی فی جویگی دارند

اطلاع به حقیقت این خواجہ خمس کمال اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک به تفصیل گذرانیده به نهایت انبیا رسیده اند

کسی را که نظر بصیرت بر تبه و جوب و انکشاف اصول

نمبر صفحه

مضمون کتاب

این خواجہ را مطالعه در آن موطن نیز نماید و این خواجہ صغیر و کبیر را در رنگ خلال آن خواجہ حقیقیه معلوم فرماید بیان نمودن سبب منع از اظهار حقائق عالم امر

بیان ششم از خواجہ خمس مقدسه علیا

ابتداء آن خواجہ علیا از صفات اضافیه است و قلب را با آنها تعلق است

فوق آن صفات حقیقیه اند که روح را از تجلیات اینها نصیب است

تقیه اینها که فوق صفات حقیقیه اند داخل و اثره ذات اند

تعلیف تجلیات ذاتیه

مکتوب سی و پنجم نیز بیا این حاجی محمد را موری در بیان محبت ذاتی که الغام و ایلام در آن مقام برابر است مقصود از سیر و سلوک تزه کیه نفس اماره است تا از عباد الله باطله بخانه میسر شود و بحقیقت جز یک معبود بحق قبله تو چه نه ماند

مقاصد دینی بر چند خضات اند اما کار ابرار است مقربین آن را سبب میدارند

مقربین را از تغذیه آنچنان التذاذ است که از تنجیم اگر طلب بهشت است بوجه آن است که محل رضائے اوست تعالی و پناه از دوزخ بواسطه آنست که مقام مخط مولی است تعالی

هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب حقیقت اخلاص انجامد است میدید

بیان محبت ذاتی که بآنها کار در خل است

مکتوب سی و ششم نیز به ملا حاجی محمد در بیان آن که شریعت شغل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلب نیست که در حصول آن بمارد شریعت احتیاج افتد

شریعت را سه جز است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جز و متحقق نشود شریعت متحقق نشود

نمبر صفحه

مضمون کتاب

طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزئیات که اخلاص است

از تجلیات سه گانه گذر آید از هزاران یکبار دولت اخلاص و مقام رضا میرسانند

کوتاه اند نشان احوال و مواجید را از مقاصد می شمارند و از کمالات شریعت محروم میمانند

آرے حصول مقام اخلاص و وصول بر تبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است پس اینها از معدیات مطلوب باشند و مقدمات مقصود

مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد چتری در تحریر بر اتباع سنت سنیّه

طریق این بزرگو اراک کبریت اعمال است

مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات درنگ برینسان رخسند و کارے که باید کرد و کردند

الحال از دس بجز اینجا نیست از سنن نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحیه نموده است

می باید که باطن را به نسبت نواحیها معمور داشته ظاهر را بکلیت بمنابعت سنن ظاهره ممتلئ و متمیز دارند

نماز پنجگانه را در وقت اول ادا نمایند الا عشاء از مستان درین امر فقیر به اختیار است نمی خواهد که سر موی ناخیر را در ادائے نماز گنجا کشد و در عجز بشریت متشتی است

مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد چتری در گرفتارے بذات بخت تقاضای و تقدس که منزه است از اعتیاد اسماء و صفات و شیون و از اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیدگان که چون را به چون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مترتب است بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال آن

بر چه مادیون ذات بخت است مبرعیر است اگر چه اسماء و صفات باشند

۱۰۰

۱۰۱

معنی قول مشکین لا یجوز ولا غیر

از ان ذات جز بسلوب تعبیر نمی تواند کرد هر چه در ان

نمبر صفحه

مضمون کتاب

مرتبه اثبات است الحاد است

ترجمه قول سنی تعالی لیس کلمه ثقی بزبان فارسی علم و شهود و معرفت را با وسعانه راه نیست

هر چه می بینند و می دانند و می شناسند غیر اوست پس نفسی آن لازم است و در سخت لاله آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگونه را بکلمه الا الهی باید کرد این اثبات اولاً به تقلید است آخراً به تحقیق

بعضی از ارباب سلوک به نهایت کار نرسیده چون را به چون تصور کرده اند از باب تقلید به مراتب از اینها بهتر اند مقتدای ایشان کشف غیر صیغ است این جماعه فی الحقیقت منکر ذات اند

بیان معنی قول امام اعظم ما بعدناک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک

بیان فرق در میان عام و خاص و مبتدی و منتهی که مبتدی است بر فرق در میان علم و معرفت

بیان تفاوت اقدام نتهیا در معرفت که مبتدی است بر تفاوت اقدام در فناء

بالیسسه از به حاصل و نامرادی و به استقامتی خود می نوشتم و از دوستان مدد طلب می کردم

بسمت بلند نمی گذارد که پاهای سفلیه التفات نماید اگر میگوید اندو میگوید اگر چه هیچ نمی گوید الخ

شهود ذاتی که در عبارات بعضی اکابر واقع شده است نارسیدگان را فهم آسان محال است

بیان نه فهمیدن توحید وجودی از هوا نظر به هوا الباطن و موافقت بعلماء اندرین معنی و بودن درستی اینها فوق درستی ارباب توحید

آنچه برین کس لازم است و به آن ملکات انتقال اوامر و انتهاء از قوا می

اخلاص به فنا و به محبت ذاتیه صورت نمی بندد

تحصیل مقامات عشره نمی باید کرد

فنا و بی است مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد

نمبر صفحه

مضمون کتاب

نمبر صفحه

بعضی را به کسب مقدمات و بیاضات و مجاهدات به حقیقت فنا مشرف سازند و به نهایت انبهایات باز دارند یا به تکمیل بعالم باز گردانند

سوال علماء و صلحاء که بقنا مشرف نشده اند بزرگ اخلاص عاصی با خند و هو کمتری دیو اب آن

مکتوب سی و نهم نیز شیخ چتری در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از اعمال صوری و عبادات رسمی کار نمی کشاید

سلامتی قلب و اعمال صالحه هر دو در کار اند

احمال قلبی به اعمال صالحه بدنی محال است

معدان این وقت بایں قسم او عا می نمایند

مکتوب چهلم نیز شیخ چتری در بیان تحصیل مقام اخلاص الخ

بعد از طے منازل سلوک و جذب معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است

شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص

طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث

حقیقت کار این است فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند از کمالات شریعت چه دانند بترکات صوفیه مغرور اند و باحوال و مقامات مفتون

وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و علی اله و صحبه و ازواجه اجمعین ط و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین

۱۰۳

۱۰۴

هَذَا ابْصَارُ لِلنَّاسِ

بصیرت اول - قال الله تعالی اُولَیَّاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَكَانُوْا یَتَّقُوْنَ لَهُمُ اللّٰهُ یَتَّقُوْنَ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ لَا یَبْدِیْلُ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ - وفی صحیح البخاری عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تبارک و تعالی قال من عادلی ولیا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الی عبدی لشیئ احب الی مما افترضت علیه وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبته کنت سمعه الذی یسمع به و یبصر الذی یتصور به و

یده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها وان سالتني اعطيتك ولان استعاذني
لا عيذانه -

بصیرت دوم - باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض اوقات حقیقه
الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بشبه و در بعض اوقات بغير حجاب
و متنبهان کلام صوفیه ناچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام محل کلام
مفصل میانشد و نیز دانستنی است که حقائق اجمالی که بر اهل الله ظاهر میشود چهل لغت و عروت از تعبیر آن کوتاه
است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد می گیرند و آن را عنوان آن
حقائق اجمالیه فائده بر قلب ایشان میگردد و آنرا سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ
ادامی فرمایند - مطالعه کنندگان متفرس را لازم که از خصوصیت آن لفظ اغماض کنند و مطلع نظر خود بهما حقیقت اجمالیه
و معرفت غامضه سازند چنانکه در صورت دایم آید و حی - اعتراض بفقده انیاب و اظفار و ذنب اسد و چه
ندارد - و یا تشابهات کلام ایشان را موافق حکمت کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السر و العلانیه و گذارند - و
معذور دانند چه که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشود - گاه در غلبه حال عبارات ایشان بر ادوات ایشان مساعد
نمی کنند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید و گاه در معلومات بنابر غلط و هم و خیال خطا واقع می شود و در آن
خطا مثل خطا جهتادی معذور اند بلکه یک درجه صواب یابند -

بصیرت سوم - بدانکه بعد از هزار سال از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحية فتح دوره دیگر
شده است که به بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است و به بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقه - و حضرت
شیخ محمد قدس سره از اص این دوره اندلسا معارف محققه این دوره از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و بسیار
از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی مشهوره بالخیر شیوع داشته و بعد قرون ثلثه در پرده کمون رفته از جناب ایشان
بظهور پیوسته بهجت خصوصیت طینت مطهره حضرت ایشان که از قبیه طینت مقدسه حضرت رسالت مآب بوده - و
شیخ قطب ارشاد این دور است و بردست و بیسار از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شدند و تعظیم
حضرت شیخ مجدد تعظیم حضرت مدوراد و مکون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت مفیض اوست
تعالی و تقدس -

بصیرت چهارم - اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس الله سرهم الا قدس مطالعه باید

نمود که این از برای رفع توهمات فاسده و از الیه خیالات باطله اقرب ترین طرق است -

بصیرت پنجم - خواجہ محمد باقر جامع مجلد ثالث مکتوبات شریف در خطبه از حضرت امام ربانی نقل می فرمایند که
دویش ندارد و ادند و ظاهراً میساختند که این همه علوم که نوشته بل هر چه در گفتگوئی تو آمده همه مقبول و مرضی است
و اشارت نموده بآن من کرده فرمودند این همه ما گفته ایم و بیان ما است و در آن وقت آن علوم را بنظر من
داشتند و من بر یک یک اجمالا و تفصیلا نظر میکردم و میساختم که وقتی مراد آنها تر دے بود - و همه را در آن
حکم داخل یافتیم -

بصیرت ششم - جمله عدد مکاتیب حصه اول چهل است - بمجله از آنها بست مکتوب اولین عرفه داشته است
به پیر بزرگوار حضرت خواجہ محمد الباقی قدس سره - و مکتوب بستم و یکم بنام شیخ محمد علی - و مکتوب بستم و دوم بنام
شیخ عبد المجید - و مکتوب بستم و سوم بنام شیخ عبد الرحیم المشهور بخان خانا - و مکتوب بستم و چهارم بنام محمد قلیچ
خان - و مکتوب بستم و پنجم بنام خواجہ بهما - و مکتوب بستم و ششم و سی و سیوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی
و ششم بنام حاجی محمد لاهوری - و مکتوب بستم و هفتم و بستم و هشتم بنام خواجہ عمک - و مکتوب بستم و نهم و سی و
بنام شیخ نظام حقانیسری و مکتوب سی و یکم بنام شیخ صوفی و مکتوب سی و دوم بنام مرزا احسان الدین احمد و مکتوب سی و
هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و چهل بنام شیخ محمد حیدری صدر یافته +

خاکسار نور احمد عقی عنده لیسروری ثم امر تسری

حضرات کہ ارادہ خریداری میں گوہر آبدار دارند
بمعنوان ذیل طلب فرمایند

مولوی محمد سلیمان فاروقی بی۔ اے
ابن استاد العلماء امام الصوفیاء علامہ اجل حضرت الحاج
مولانا نور احمد صاحب نقشبندی مجددی رحمۃ اللہ علیہ

نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور
(پاکستان)

اُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ اَللّٰهُ عَلَيَّ

بشہ احمد بہر آن چیز کہ خاطر مستحوا آخر آمد ز پس پردہ تقدیر پدید
آغیتی

بفضل رحمائی و امداد یزدانی باین نوی

حصہ اول دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی
الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بامداد نیردانی و فضل رحمانی

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَضَاعَتْ مَا حَمَدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ كَمَا يُحِبُّ وَيُنَادِ
يَرْضَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُونَ وَكُلَّمَا غَفَلَ
عَن ذِكْرِهِ الْغَافِلُونَ كَمَا يَتَّبِعُنِي لَهُ وَيَحْمِلُونِي وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ النَّقِيِّ الثَّقِيِّ مَا بَعْدُ
نموده می آید که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین بوهان
الولاية الموحدة بآية حجة الشريعة المصطفوية سيده الاسلام والمسلمين شيخنا و
امامنا الشيخ احمد الفادوي النقشبندى سلمه الله سبحانه وابقاه ابن خضير قيل البصيا
كثيرين خاك نشينان آن مقدس درگاه بيار محمد الجديدي البغدادي الطالقاني جمع نموده در تحریر آورده رجاء آنکه نفع
از آن بطالبان حق جل و علا برسد و المستول من الله سبحانه العصمة والتوفيق ط

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى بدان نور الله تعالى قلبنا که جمله مکاتیب جلد اول سرحد و سینه اند موافق عدد و سبب صلوات
الله و تسبیحات علیهم اجمعین و نیز مطابق شمار اهل بدر و اصحاب طالوت رضی الله تعالی عنهم اجمعین و نیز بدانکه اسم تاریخی جلد اول در معرفت است و جامع
این جلد از مکتوبات حضرت مولانا یار محمد الجدید البغدادی اند رحمه الله تعالی و لقب شان به الجدید است ایضا است از مولانا یار محمد القدیم که از پیشتر
بخدمت حضرت ایشان بشرف صحبت مشرف بودند و مکتوب یک عدد به هدیه بنام او نشان است قوله اضاعت جمع ضعیف بالکسر یعنی بافتند و
دو برابر چیزه و زیاده بر چیزه بکنه لغات جمع باز بمعنی نیکو کار یعنی بضم اول و فتح ثانی جمع نفی لغت اول و کسر ثانی بمعنی برینه کار یعنی بضم اول و فتح ثانی
جمع نفی لغت اول و کسر ثانی بمعنی پاک غوث بمعنی فریادرس قطب بضم دار و اصل هر چیز در برابر لار که در کار برود باشد بدان بضم تحت روشن و دلیل
قاطع فاروقی منسوب بحضرت علیقه ثانی بمعنی حضرت عمر الملقب به فاروق رضی الله تعالی عنه ۱۲ نقشبندی منسوب به نقشبند اعظمی خواجہ خواجگان خواجہ
بهاد الحق الدین قدس سره که امام و مقتدای سلسله علیقه نقشبندی اند قدس الله سره بهم بقاعه سرایه که بدال تجارت گفته البغدادی منسوب است
به بدش محقق بدخشان الطالقانی منسوب به طالقان است بفتح لام و آن نام دو شهر است یکی میان بلخ و مرو و دیگر میان قزوین و ابراهیم معصوم رحمه
الله تعالی

له الخفی ندر سبب التسمیة عند الاقاصی و الادانی بالمحمد للالفت الثانی الاویسی الرحمانی العارف الربانی قدس الله سره و روح و نور و فرح و قیام
علینا من برکاته و جعل لنا العیدیا و اقرا من جمیع مقاماته بحضرة مشرف العباد و آله الامجاد و قد کانت ولادة الشيخ علی الصبح سنة تسعماية و احدى و سبعین و
وفاته سنة الف و اربع و ثلثین و قد دفن فی بقعة النور من بلدة سرهند و مزاره الشریف بنام معروف مشهور بزار و تبرک ۱۲

باعانت

محکمہ اوقاف مغربی پاکستان

مطبوع گردید

ناشر

نویسنہ - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور (پاکستان)

التوالی فاضل و دار و اند چه عرض نماید

من آن خاتم که ابر تو بهاری
کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر وید از تن صد زبانه
چو سبزه مشک لطفش که تو انم
هر چند اظهار این قسم اسوال موبهم جرأت و گستاخی است و مشعر افتخار و مبالغات است
و لے چوں شاه مراد داشت از خاک
سزد گر بگذرانم سزد از افلاک

ابتداء عالم صحو و بقا از او اخرا ماه به بیح الاخر است و تا حال به بقائے خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند
ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحنی آرنده باز بسکه می برند و در نزول و عروج علوم و معارف
و معارف عیبه افاضه می فرایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقائے آن مقام است مشرف می
سازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان به بقائے مشرف ساختند و احسان به بیشتر شد که چه عرض نماید میداند
که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصلی که مناسب حال بود هم این جا بیشتر گشت و بهجت جذبه اکنون تمام شد و شروع
و بیشتر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند قانم باشد بقاء مترتب بر آن کامل خواهد بود و هر چند
بقا کامل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر باشد افاضه علوم موافق تسریع غوامی افتد چه کمال صحو انبیاء
را بود علیهم الصلوٰۃ والسلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شریح است و عقاید بکثرت و ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از لقیه سکر است الحال معارفیکه باین مکینه فاضل اند اکثر تفصیل معارف شرعی
است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و ضروری میگرد و محل مفصل می شود ع
گر بگویم شرح این بے حد شود

له قول موبهم اسم فاعل از ایهام یعنی در و هم اندازنده جرأت بالضم و لیری مشعر اسم فاعل است از اشعار شعور و آگاهی و بنده افتخار بلیغ
فخر مبالغات در خوبی و حسن و جمال بر دیگر بے سبقت و علیه استن صحو بافتخ بوشیاری و پوشیدار شدن سکر بالضم مستی و مست شدن ۱۲
قوله نزول عبارت است از توجیه بسوئے خلق برائے تکلیف و ارشاد ۱۲ حضرت قاضی پانی پتی رحمه الله تعالی قوله نزول عبارت است از سرین
الله باشد نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است و ارشاد و تکلیف بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد ۱۲ از مبداء و معاد ۱۲ قوله عروج
بمعنی بر آمدن و ببالا بردن آقا معنی برزائیدن ۱۲ بدانکه سیر فی الله عبارت است از حرکت علمیه در مراتب و وجوب از اسما و
صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات و هذا البسر لیسى بالبقاء ۱۲ محض ۱۲ قوله علم استدلالی یعنی علمیکه از دلیل حاصل
کرده شود کشفی یعنی علمیکه کشف حاصل آید ضروری منسوب به ضرورت بمعنی بداهت یعنی علمیکه به بداهت حاصل آید و حجاج بدلیل و فکر
نباشد و محل مفصل از لقیه علمیکه اولابا جمال حاصل آید به تفصیل می در آید ۱۲ المعتمد رحمه الله - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سبقه فی الدین الیهم اجمعین
برجسته یا رحم الراحمین ۱۲

تی ترسم مبادا منجر به گستاخی شود مصراع
بالضم و کشید در آن جمله در آن کشیده شده ۱۲
بنده باید که حد خود داند

مکتوب شوم

در بیان عبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر زنگنه
نمود نوشته اند عرض شد داشت آنکه یار اینکه اینجا اند و هم چنین یاران آن جانی هر کدام بمقامی عبوس اند بطریق بر آوردن
آنها از آن مقامات منتعسر است آن قدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق سبحانه بر برکت تو بهما
علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این مکینه از آن مقام گذشت و بمقام تجلیات ذاتی رسید حالش
بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد و باره دیگر آن هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجانی بطریق مقربین من
ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الجمله لقیه که حاصل کرده اند هم غنیمت است بجا این طریق امر باید فرمود
ع هر کس را بهر کار ساخته اند

در تفصیل انسانی آنها جرأت نه نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود و زیاده گستاخی نه نمود و در تحریر عرصه داشت
ناجائے شانی ۱۲ دلیری ۱۲ یعنی حضرت پیر ۱۲

له قول موبهم اسم فاعل از ایهام یعنی در و هم اندازنده جرأت بالضم و لیری مشعر اسم فاعل است از اشعار شعور و آگاهی و بنده افتخار بلیغ
فخر مبالغات در خوبی و حسن و جمال بر دیگر بے سبقت و علیه استن صحو بافتخ بوشیاری و پوشیدار شدن سکر بالضم مستی و مست شدن ۱۲
قوله نزول عبارت است از توجیه بسوئے خلق برائے تکلیف و ارشاد ۱۲ حضرت قاضی پانی پتی رحمه الله تعالی قوله نزول عبارت است از سرین
الله باشد نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است و ارشاد و تکلیف بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد ۱۲ از مبداء و معاد ۱۲ قوله عروج
بمعنی بر آمدن و ببالا بردن آقا معنی برزائیدن ۱۲ بدانکه سیر فی الله عبارت است از حرکت علمیه در مراتب و وجوب از اسما و
صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات و هذا البسر لیسى بالبقاء ۱۲ محض ۱۲ قوله علم استدلالی یعنی علمیکه از دلیل حاصل
کرده شود کشفی یعنی علمیکه کشف حاصل آید ضروری منسوب به ضرورت بمعنی بداهت یعنی علمیکه به بداهت حاصل آید و حجاج بدلیل و فکر
نباشد و محل مفصل از لقیه علمیکه اولابا جمال حاصل آید به تفصیل می در آید ۱۲ المعتمد رحمه الله - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سبقه فی الدین الیهم اجمعین
برجسته یا رحم الراحمین ۱۲

است و قابلیت انصاف اگر چه نیز اعتبار راست اما بواسطه بزرخیّت رنگ صفات گرفته که در خارج موجودند
 بوجود نایب و ارتفاع اواز امکان برآوده لاجرم حکم میکند بوجود آن حائل و اما امثال این علوم که منشأ آن مجامعت
 اصالت و ظلمت است بسیار وارد میشوند اکثر آنها در پرچه های کاغذ نوشته می شود و مقام قطیعت نشاء
 دقایق علوم مقام ظلی است و مرتبه فردیت واسطه ورود معارف و اثره امتیاز میان ظل و اصل بجمع
 این دو و ولایت نیست پس از بعضی از مشایخ قابلیت اولی را که تعین اول میگویند زاید بر ذات نمی دانند و
 تجلی ذاتی شهود آن قابلیت را می انگارند و الحق ما حَقَّقْتُ وَالْأَمْرُ مَا أَوْصَحْتُ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَحْقُقُ
 الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ رساله که بنویسد آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمی شود و بهمان مسودها افتاده
 اند تا حکمت الهی جل سلطان درین توقف چه بوده باشد و زیاده گشتی از ادب دور است *

مکتوب ششم

در سفارش خواجہ برهان الدین که یکی از مخلصان بود بایمان بعضی احوال او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

له قول مقام قطیعت و مرتبه فردیت بدانکه ابدال و اقطاب و اغوات و افزاد و اذاد و ایثار و ابرار و تقباء صفات اند از ارباب ولایت
 بعضی از ایشان مکتوبان اند از خلائق و مرید دیگرے را هم نشان میدهند و حال خود را هم نشان میدهند و ایشان چهار تبار اند و بعضی از ایشان اهل
 حل و عقد اند و سر برنگان درگاه حق و ایشان سه صد اند که فی التفات و انام احمد رحمة الله علیه از حضرت علی رضی الله تعالی عنه روایت
 کرده است که گفت علی رضی الله عنه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می فرمود ابدال ایشان را از اهل بیروت و آن پهل مردان درگاه که میرود
 مردے می آوردند و ابدال او مردے دیگر آب داده می شود و بوجود ایشان و ببرکت ایشان باران یعنی باران ببرکت ایشان می بارود و
 داد ستائیده می شود و انتقام کشیده می شود و بیاری ایشان بر دشمنان و برگردانیده می شود و از اهل شام ببرکت ایشان عذاب تخفیف می یابد
 شام بهمت قرب و جوار است و البرکت و نصرت ایشان همه عالم را شامل است خصوصاً کسیکه استغفار و استعانت کند از ایشان ۱۲
 از ترجمه مشکوٰۃ - و فی المرقاة لعلی القادی و اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه من فروع ان الله تعالی
 خلق ثلثاً ثلثة نفوس قلوبهم علی قلب ادم و لدا ربعون قلوبهم علی قلب موسی و له سبعة قلوبهم علی قلب ابراهیم
 و له خمسة قلوبهم علی قلب جبریل و له ثلثة قلوبهم علی قلب میکائیل و له واحد قلبه علی قلب اسرافیل کلها مات الواحد
 ابدال الله مکانه من الثلاثة و کلها مات واحد من الثلاثة ابدال الله مکانه من الخمسة و کلها مات واحد من الخمسة واحد
 ابدال الله مکانه من السبعة و کلها مات واحد من السبعة ابدال الله مکانه من الاربعین و کلها مات واحد من
 الاربعین ابدال الله مکانه من الثلثائیه و کلها مات واحد من الثلثائیه ابدال الله مکانه من العامة بهم یدفع الله
 عن هذه الامّة قال بعض العادین لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احد اعلی قلبه اذ لم یخلق الله فی عالمی
 الخلق و الامور و لشرف و الطف من قلبه صلی الله علیه و سلم فلا یسادی و لا یخادیه قلب احد من الاولیاء سواء (باقی برسم)

عرض داشتند احقر الخدمه آنکه رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
 نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد رسید و تا مدتی مسوده است خواجہ برهان بسیرت را می شنیدند و فرجه
 بیاض آن نه شدت تحمل که بعضی علوم دیگر هم به آن ملحق شوند روزی رساله سلسله الاحرار بنظر در آمد و در آن
 بخاطر فائز رسید که بالیشان عرض داشت بکنم تا خود چیزے در باب بعضی علوم آن رساله نویسد یا بفقیر امر کنند تا
 چیزے در آن باب نویسد این خاطر خیلے قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائض گشتند و فی الجمله
 معذرت بعضی علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را کمله آن رساله سازند گنجایش دارد و
 اگر بعضی علوم مناسبه را ازال انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم و بهی دارد زیادت بمرآت از ادب دور است
 خواجہ برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سلیم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیب یافتند خاطر
 بواسطه هم مدد معاش صوبه مالوه مشغول وقت می شد در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک
 خواهد بود *

مکتوب ششم

در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما يتعلق
 بذلک و بیان فوقیت نسبت نقشبندیه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کمتر بنندگان احمد

و بقیه حاشیه صلا کلا و ابدال الا و اقطابا قال الامام الیافی و قد ستوت احوال القطوب عن العامة و الخاصة غیرة من الحق
 علیه ۱۲ انتهى ۱۳ له قول و الحق ما تحققت الخ یعنی حق درین باب آن است که من تحقیق کرده ام و امر صحیح است که من و شیخ ساخته ام و
 خدا ئے پاک اظهار حق میکند و او راه هدایت می نماید و حاشیه صفحه ۱۴ له قول رساله سلسله الاحرار بدانکه حضرت خواجہ محمد باقی نقشبندی
 قدس سره رباعیات خود را که از معنیات دقیقه تشریف ایشان است شرح فرموده مسمی سلسله الاحرار کرده اند ۱۵ له قول این خاطر الخ یعنی رائے
 ثانی که بفقیر امر کنند تا چیزے در آن باب نویسد ۱۶ له قول خیلے الخ خیل یا فقیح سواران و گروه مردم و کلمه اسپان و ملحق بسیار و کما اینجا
 یعنی بسیار مراد است ۱۷ له یعنی رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان ۱۸ له قول معذرت بعضی علوم آن رساله یعنی رساله سلسله
 الاحرار در ضمن آن مبین گشت یعنی بعضی از علوم رساله سلسله الاحرار درین مسوده بیان کرده ام ۱۹ له یعنی سیر عن الله بآنکه عبارت
 از حرکت علمیه است از علم اعلی علم اسفل و از ان اسفل باسفل و دیگر الخ ۲۰ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه و لوالدیهیم
 و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الایماء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و قاضی الدرجات و رافع
 الدرجات برحمتک یا ارحم الراحمین

آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانہ برکت تو جہ عالی بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمود و بہر دو صفت
 حق سبحانہ و تعالیٰ را در مقامی برساند ^{حق سبحانہ و تعالیٰ را در مقامی برساند} جمال و جلال مرقی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حوالہ ای رسالہ قدسیہ این عبارت
 را از مضمون صریح خود منحرف ساخته بر مضمون موبوم خود عمل کرده است و عبارت محمول بر ظاہر خود است
 قابل اخراجات و تاویل نیست و علامت این تربیت محقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان
 ندارد و محبت ذاتیہ علامت فنا است و فنا عبارت از نسیان یا سوا است پس تا زمانیکہ علوم تمام از
 ساحت سیدہ رفته نشود و فہم مطلق متحقق نشود و از فنا بہرہ نداد و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال
 نہ دارد و آنست کہ گاہی حاصل شود و گاہی زائل گردد غایتہ ما فی الباب پیش از بقا بہالت محض است و
 بعد از بقا بہالت و علم باہم جمع اند و در عین نادانی بہ شعور است و در عین حیرت بخبر کہ این موطن حق الیقین
 است کہ علم و عین حجاب یک دیگر نیستند و علمی کہ پیش از چنین بہالت حاصل شود از چیز اعتبار خارج است
 با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شہود است ہم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است
 تا زمانیکہ نظر در بیرون است بے حاصل است اگرچہ در خود ہم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباشد
 کہ شود حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرماید کہ اہل اللہ بعد از فنا و بقا بہرچہ می بینند در خود می بینند و بہرچہ
 می شناسند در خود می شناسند و ہرگز ایشان در وجود خود است ازین جا ہم صریحا مضمون می شود کہ شہود و معرفت

۱۵ جذبہ یعنی سیر نفسی و سلوک یعنی سیر فانی و عبارت دیگر تصفیہ و تزکیہ بدانکہ پیر کامل مکل نائب جناب پیغمبر چون تو جہ خود را بکار
 مرید می برد کہ مرید را در این پیچ عمل نمی باید و برکت تو جہ او لطافت عالم امر او از حیض ترقی کردہ در اصول خود فانی می شود و تزکیہ لطافت
 عالم امر او فانی شدن در اصول شان دست میدہد این را سیر نفسی میگویند و این جذب است و مرید کہ این چنین تربیت کردہ شود او را
 جذبہ میگویند و چون پیر کامل مرید را بتیان ریاضات و بعنیات و امثال آن دلالت فرماید تا بہر حجت پیر کامل ہم مرید را ضرات او باشد و
 مرید را بہارت نفس و عا صر خود دست میدہد این سلوک است و این را سیر فانی میگویند و اینچنین مرید را سالک میگویند و چون مرید مقیم باشد از سلوک چنانکہ
 معمول نقلتند یا مرید را جذبہ سالک می نامند و بر تقدیر تقدیم سلوک چنانچہ مروج حضرت سلاسل دیگر است مرید را سالک جذبہ میگویند
 ملخص ۱۵ قولہ جمال بالفہم خوب شدن و خوبی صورت و سیرت مراد این جامع الفہم و اکرام است ۱۶ قولہ جلال بالفہم بزرگی مراد اینجا
 ایلام و القائل مصائب کہ صورت غضب است ۱۷ قولہ رسالہ قدسیہ بدانکہ رسالہ قدسیہ از مصنفات حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بزرگوار
 نقشبند قدس سرہ است ۱۸ قولہ رفته بفہم را از روفتن یعنی روبیدن ۱۹ قولہ غایتہ ما فی الباب یعنی نہایت کار آن کہ درین باب
 است ۲۰ قولہ حق الیقین از بدانکہ معنی حق الیقین و عین الیقین و علم الیقین و معنی نظر در بیرون و نظر در خود و تفصیل بودن و نابودن یکے
 حجاب دیگر این ہمہ را حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب دو صد و ہفتاد و ہفتم از جلد اول یاد فرمودہ اند آنجا مطالعہ باید نمود ۲۱ مراد الحق و سادہ
 ازین جا معلوم و اتحاد فہم کند و لورطہ فضالت روح این جا حلول کفر و اتحاد ہم بہ بیست می قند این عقلم را در اقتضای در مغاکہ حلول و اتحاد
 دیگر تا بندہ زود فانی مطلق نشودہ تو جہ بزرگوار و محقق نشودہ تو جہ حلول نیست تا بودن است و عارف بگذافت آدمی می شود ۲۲

و ہرگز در نفس است و بس در بیرون ہیچ کدام اینہا نیست تا زمانیکہ یکے ازین ثلثہ در بیرون است
 اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندارد و فکیف البقا نہایت مرتبہ در فنا و بقا این است و این فنا مطلق است
 و مطلق فنا عام است و بقا بانداۃ فنا است لہذا بعضی از اہل اللہ بعد از تحقق بقا و بقا در بیرون نیز شہود
 دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است ۱۵

”نہ ہرکہ آئینہ دارد و سلوک در می داند نہ ہرکہ سربہر باشد قلندری داند“

ہر گاہ از اکابر این سلسلہ بعد از قرون بسیار یکے یا دوئی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر کہ گوید
 این نسبت حضرت خواجہ عبد الخالق عجد وانی است قدس سرہ و متمم و مکمل آن حضرت خواجہ خواجہا است یعنی
 حضرت خواجہ بہاؤ الدین المعروف بہ نقشبند قدس سرہم و از خلفاء ایشان حضرت خواجہ علاؤ الدین باین دولت

۱۵ قولہ یکے ازین ثلثہ یعنی شہود و معرفت و حیرت ۱۶ قولہ فکیف البقا یعنی پس از بقا چگونہ بہرہ دارد ۱۷ قولہ قلندری قلندری در اصل
 یعنی کندہ نارتاشیدہ کہ در پس در اندازند کہ زود کشادہ نہ شود ۱۸ قولہ قرون جمع قرن باقی است مدتہا سال را گویند و بعضی بر پیش ازین و بعضی
 دیگر بر کم ازین اطلاق کردہ اند ۱۹ قولہ خواجہ عبد الخالق عجد وانی از بدانکہ روش ایشان در طریقہ حجت است و ایشان مقبول سہ فرق اند علی الدوام
 در راہ صدق و صفا و متابعت شرع و دست مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و مجاہدت و مخالفت بدعت و ہوا گویندہ اند ایشان از سابق ذکر اول در جہانی از
 حضرت خواجہ خضر بود علیہ السلام و بران سبب مواظبت نمودہ اند و خواجہ خضر ایشان را بفرزند قبول کردہ اند بجز از ان بصحت شیخ شہوخ عالم عارف ربانی خواجہ
 امام ابو یعقوب یوسف ہمدانی قدس سرہ بودہ اند گویند کہ خواجہ خضر پیر سبقت ایشان بودند و خواجہ یوسف پیر صحبت و تفرقہ شخصی پیش ایشان آمدہ گفت
 کہ سر حدیث اتقوا فراسۃ المؤمن فانه یظلم بنو دحلہ چیست فرمودند کہ زنا بریری و ایمان آری آن شخص از زنا ناکار کردہ و خواجہ بچہ دم اشارت
 کردند خادم چون خدمتہ آنان بر کشید زنا پیر شد فی الحال زنا برید و مسلمان شد فرمودند مطالبان را بیا تید ما ہم زنا باطن را کہ عبارت از عجب است
 پیریم و چنانکہ وی آمرزیدہ شد ما نیز آمرزیدہ شویم ۲۰ از نقبات ۲۱ قولہ خواجہ بہاؤ الدین المعروف بہ نقشبند نام ایشان محمد بن محمد البخاری است
 ایشان را نظر قبول بفرزند از خدمت خواجہ محمد بابا سہاسی است و تعلم آداب طریقہ بحسب صورت از سید امیر کمال اما بحقیقت ایشان اولی
 اند و تربیت از روحانیت خواجہ عبد الخالق عجد وانی یافتہ اند حضرت خواجہ را ہرگز غلام و کنیز کہ نبودہ است ازین معنی ایشان را سوال کردہ گفتند
 بندگی با خواجہ را است نمی آید و میفرمودند کہ فقی وجود نزدیک ما قرب طرق است لیکن جز بزرگ اختیار و دید قصور اعمال حاصل نہ می شود و میفرمودند
 تعلیق بما سوائے روندہ این را ہر حاجا بے بزرگ است دشمنی تعلیق حجاب است و بے حاصلی و چون پیوند با کسی واصلی و از خدمت ایشان طلب
 کرامات کردند فرمودند کرامات ناظر بر است کہ با وجود پندیدن با رنگہا بر روی زمین میتوان رفت فرمودند در پیش جنازہ ناایں بیت خوانند شعر مفسر ہم بدہ
 در کوئے توبہ شیش اند از جمال روئے توبہ و میفرمودند کہ حضرت عزیزان علیہ الرحمۃ و الغفران میگویند کہ زمین در نظراں طائفہ چون سفرہ است و ما میگویم کہ
 چون روئے ناخن است ہیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست وفات ایشان در شب دوشنبہ سلیم ماہ ربیع الاول سنہ ہفت صد و دو و یک بود
 است قدس اللہ سرہ العزیز ۲۲ نقبات مع الاختصار ۲۳ قولہ خواجہ علاؤ الدین یعنی عطار نام و سے محمد بن علی بن محمد البخاری است از اکابر
 اصحاب خواجہ بہاؤ الدین بود و حضرت خواجہ در ایام حیوۃ خود سوا تربیت لیباسے از طالبان با ایشان میکردہ و میفرمودہ کہ علاؤ الدین خیلے
 بار از ما سبک کردہ است لاجرم انوار ولایت و آثار آن علی الوجہ الامم والا کمل از ایشان بطور پیوستہ است و بدین صحبت و حسن تربیت ایشان بسیار
 از طالبان از پائیکہا بعد از نقصان بہ پیش گاہ قرب و کمال رسیدہ اند و مرتبہ تکمیل و کمال یافتہ اند شیخ عطار رحمہ اللہ سے گوید (بقیہ حاشیہ بر ص ۳۰)

نیک متوجه نشد این مقام را مخصوص بحضرت امیر و میان سائر خلفائے راشدین رضی الله تعالی عنهم اجماعین یا
والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر می شود که اخلاق سیده ساعت فساحت می آیند بعضی در رنگ رشته از وجود می
بر آیند و گاهی در رنگ و دو بیرون می آیند در بعضی اوقات متخیل می شود که تمام برآمده اند و زمانی الحال چیز
دیگر باز ظاهر می شود و می آیند تا آنجا که بعضی میگرداند که توجه از برای دفع بعضی امراض و تشدید یا مشروط و یا
است که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجه هست یا نه یا مشروط نیست آنچه ظاهر از عبادت رشتن است
که از حضرت خواجہ قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود که نیست درین باب به هر چه حکم فرمایند
با آنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثا بعضی میگرداند که بعد از تحقق حضور مطالب را آریا از ذکر یا داشتن و امر بنگاهداشت
حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر
گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده اند و کار تمام یک نهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست بهر چه امر فرمایند
معروض آنکه حضرت خواجہ در فقرات میفرمایند آنچه ذکر می کنند که بعضی مقاصد هستند که بے آن میسر نمی شوند تعیین
آن مقاصد فرمایند خامسا بعضی اقدس میگرداند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریق میکنند لیکن در لقمه احتیاط
نیت و اندک دیا وجود بے احتیاطی حضور و نحو استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب ترک
کلی می کنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که بعد از اتصال باین سلسله تشریف بطریق اراده میجوهند یعنی
آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه اگر مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی بے
ادبی تمام است

مکتوب هشتم

در بیان احوال که به بقا و صحیح تعلیق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان

اول قول رشتن کتاب است از تصانیف فخر الدین علی بن حسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصفا در بیان احوال حضرت نقشبندیه قدس الله سره
مخصوصا حضرت ناصر الحق و الدین عبید الله احوال قدس سره العزیز ۱۲ که قول بنگارداشت حضور را در مراقبه خاطر است از خطره ماسوی الله
چنانکه اگر در یک دم صد بار کلمه طیب را گوید خاطر غیر نرود بلکه از اسماء وصفات هم غافل بود و احدیت مجوده را دوراء الراء را منظور نظر داشته باشد از
ضیاء القلوب از حضرت قبله حاجی اندا و الله قدس سره العزیز و نور مرقدہ المسمی

احمد آنکه از این زمان که بصورت آورنده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فا
و وارد اند اکثر آنها به بیان قوم و اصطلاح مبتدیان نشان موافقت ندارند هر چه از مسئله وحدت وجود و توالی کمال
گفته اند در اوایل بآن حال مشرف ساخته اند و تهود و وحدت در کثرت میسر شد از آن مقام بدرجات بالا بروند
و انواع علوم دین ضمن افاده فرمودند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود
اشارات و رموز اجمالی در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت
ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفت بظاهر شریعت ندارد و هیچ موافقت
بحکماء و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق
نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد قدرت بمقارنت فعل می
بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدهند کما قرده علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابند ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجہ علاء الدین
را نیز ازین مقام نصیبی هست و آن بزرگان این سلسله علیهم السلام حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس الله تعالی سره
الاقدس و از مشایخ تا تقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس
الله تعالی سرهم المقدسه حاصل این همه کمال بعد و بے گانگی است کار از معالجه گذشته است تا زمانه که
مقامات و معارف و علوم

اول قول بتواتر و توالی بر دو مصدر اند از باب تفاعل یعنی پی در پی ۱۲ که قول رموز لغتین جمع رمز با لفظ بلب و ابر و جز آن اشاره کردن
۱۳ که قول شریعت غرض غرض معجمه و تشدید برائے جمله و الف مقصوره یعنی شریعت روشن و واضح و ظاهر ۱۴ که قول استطاعت مع الفعل
منکشف شده است اشارت است مسئله اختلافیه میان اهل سنت و معتزله که استطاعت فعل در کفایت قبل از ایجاد فعل موجود میباشد یا مقارن
بفعل ثانی مذمب اهل سنت است و اول مذمب معتزله و کشف حضرت مجدد قدس سره موافق اهل سنت است و موبد و مقفوی آن - بدانکه
استطاعت فعل بمعنی قدرت تحقیقه که باعث و سبب و علت الکتاب فعل است نزد فرقه ناحیه اهل سنت با فعل مقارنت دارد نه تقدم
برای یعنی زمانی چنانکه معتزله گویند و این قدرت مدار صحت تکلیف با حکام شرعیه نیست و اما قدرت و استطاعت بمعنی سلامت اسباب
و آلات و جوارح پس مقدم است بر فعل تقدم زمانی و تکلیف با حکام بران مترتب است و مدار صحت تکلیف او است نه اول دانسته علم و علمه
اتم ۱۵ که قول خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ علاء الدین و حضرت خواجہ عبد الخالق احوال این بر سه بزرگان اجمالا باین مکتوب ششم تحریر نموده اند
۱۶ که قول خواجہ معروف کرخی حال دی قدس سره با مختصار باین مکتوب اول نوشته شد ۱۷ که قول داؤد طائی آن شمع دانش و بنفش آن چراغ
آفرینش آن عامل طریقت آن عالم حقیقت از اکابر این طائفه و سید القوم بود در درج کمال بود در انواع علوم بهره تمام داشت خاصه فقه که بر تریزه
بود و بیست سال امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنہ را شاگردی کرده و فیصل و ابراهیم او هم را دیده بود و پیر طریقت دی حبیب را می بود از دانش حال وفا
او بر سید گفت بهر شب نماز میکرد و آخر شب سر سجده نهاد و بند داشت ۱۸ که ذکره الادیان ۱۹ که قول حسن بصری آن پرده نبوت آن خورده فتوح
آن کعبه علی و علم آن قبله و روح و علم مناقب او بسیار است و محاد و پیشا را در و از موالی ام سلمه بود رضی الله تعالی عنہا مادرش بکار مشغول شد
حسن در گریه آمد و ام سلمه پستان در دلان او نهاد و تا او بکشد و قطره چن بشیر پدید آمد و چندین هزار برکات که حق تعالی در و می (باقی بر ص ۲۰)

تجربین جمع محاسب
تجربین محاسبین بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آن با داشت اکتون بزرگی او حجاب اوست فلا کذب لها
ولا ادب لکمال لیس گانگی و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات بهمال بیت
یوسف زینجا موافق حال است

در افکنده دُف این آوازه از دوست
کز بر دست دُف کویاں بود پوستان
شبه و کجا است و شاید نیست و مشهور چیست ع خلق را روئے که نماید او مَالِ التَّرابِ وَ دَرِ
الْأَدْبَابِ خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و هم چنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این هیچ
نسبت اثبات نمی کند عینیت و مرتبت خود کجای در کدام آئینه در آید او و علماء ظاهر اهل سنت و جماعت
بر چند در بعضی اعمال مقصر باشند اما جمال درستی عقاید اینها در ذات و صفات آن قدر نورانیت دارد که آن تقصیر
در جنب آن مقصود و ناچیز در نظری در آید و بعضی منقوصه با وجود ریاضات و مجاهدات چو در ذات و صفات آن
قدر درستی عقیده ندارند آن جمال در اینها یافته نمی شود و محبت بعلماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده است روشن نشا
نوش می آید و آرزو دارد که در هر کجای اینها باشد و تلوون را از مقدمات اربعه لطالب علمی مباحثه میکند و بدایه فقه نیز در کوه
می شود و در محبت و عاطفه علمی با علماء شریک است و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل
و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذوات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفا
اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تا اثری نمیداند
کَمَا هُوَ مَدَّ هَبَ الْعُلَمَاءُ الْمُنْكَرِ الْمُبِينِ و هم چنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مریخی دانند

در بقیه حاشیه ۱۹ پدید آمدن در همه از اثر خالق مصطفی صلی الله علیه و سلم بود ۱۷ تذکره الاولیاء ۱۹ قوله و حبیب عجبی آل ولی قبه غیرت آن صفی پرده وحدت آن
صاحب صدق آن صاحب محبت کرات در ریاضات شامل داشت در ابتداء احوال بود و ریاضات آنرا از بزرگوار بود و دست حسن بصری توبه کرد و بصحبت
او بود تا از بزرگان مستجاب الدعوات شد مناقب وی مشهور است و فضائل و در کتب مذکور ۱۲ رضی الله تعالی عنه ۱۲ تذکره مع تفسیر لیس (حاشیه صفر بنوا)
۱۵ میل شریانی سراید و در دقت پس پرده ایست خیال به نماید سرای پرده الاجلال ۱۲ نقل است که روزی از بزرگان و از خوش دلکش این آیات
می سراید کل صبر و کل شقا و اقبی بد مع مشتاقی و قد لست جنة المهوی کیدی و فلا طیب لها ولا داق و الا المحیبد الذی
شغقت به و عندی ذوقی و چون آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام شنیدند مخلوق گشته بکار این آیات فرمودند ۱۲ سرای پرده ۱۲ یوسف در دست
بودن کتاب است از به حاصل و بیفانگی و قول دُف کویاں در کتاب یوسف زینجا و واقع است یعنی از بندگان در بندگان و در بعضی نسخ آن کتاب زه کویاں
ست یعنی بختین کنندگان ۱۲ کلمه قول هر که با فتح و کاف فارسی مقفوع صفت کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار کردن که چند مردم گردید حلقه بسته میگردد و با کمر
مخاط است و این جامع تاف مراد است ۱۲ حیات ۱۵ قول تلوح کتب است کلاں نهایت مقبره از صفات تفسیر علامه نقض تاف در علم اصول فقه ۱۵
قول از مقدمات اولیه بحثی است مشکل و متعجبی است پس دقیق از اجاث تلوح ۱۲ قول کما هو الخ یعنی چنانکه همین است در بندگان متکلمین که مؤثر در افعال
انتخاب بندگان محض قدرت حق را میداند و مجبور و متزلزل صرف قدرت بنده را مؤثر میداند و بعضی بر آن اند که هر دو قدرت مؤثر است ۱۲ (بقیه بر ص ۲۱)

و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک یقین تصور نمایند بمعنی ان شاء فعل و ان لم یفعل که شرطیه تانی
ممتنع باشد کَمَا قَالَ الْحُكَمَاءُ وَ لَبِغُ الصُّوفِيَّةِ نیز که این سخن با حجاب میکند و موافق اصول حکما است
و مسند قضا و قدر را بطور علماء میداند فلما لک ان یتصوّر فی ملکک کيف یشاء و تالیفیت و استعداد را
بسیج دخل نمیدهد که با حجاب میکند و هو سبحانه فَمَا قَالَ لِمَا يَرِيدُ و علی هذا القیاس چون عرض حال
از جمله ضروریات است بنا بر آن بحرات آن گستاخی نموده ع بنده باید که مدخود داند

مکتوب نهم

در بیان احوال که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز به پیر نیر گوار خود نوشته اند عرضداشت مدبر
بیاه رو و مقصود بدو مغرور وقت و حال مقتول وصل و کمال کارش همه نافرمانی مولی است و عکس همه
تبرک عزیمت و ادلی است نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق تعالی و تقدس را خراب ساخته بهتش مقصود بر
ظاهر آرائی است باطنش ازین رنگد بهواره بر سوائی است قال او منافی حال اوست و حال او یعنی برخیا
او ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه کشاید او بار و خیمارت نقد وقت است عبادت و فضالت
برکت دست مبدأ فساد و شرارت است منشأ ظلم و معصیت بالجملة عیوب محسسه است و ذنوب محتمله خیرات او
لائق لمن ورد و حسنات او شایان لمن وطر و ثبت قادی القرآن و القرآن یلحنه و ربحی او گواه عدل است
متراد از ۱۲ دفعه در ۱۲ بقیه ۱۲

در بقیه حاشیه ۲۱ قوله صفات سبعه یعنی صفات هفت گانه ذاتیه از لای حضرت باری تعالی عز اسمه از حیثات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و این
قول یعنی است بر مذمب انشاعه که خلق و تکوین را از فروعات اراده و قدرت میداند اما تریه تکوین را از صفات تحقیقه می شمارند پس نزد شال صفات
تحقیقه هشت اند نه هفت و تحقیق حضرت ایشان نیز موافق ماتمید است چنانچه در مبداء و معاد فرموده اند اما حق است که تکوین صفت تحقیقه علیه است
اما در بعضی قدرت و ارادت و یافش آنکه قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و ارادت تخفیف یکبار ازین دو طرف قدرت است که فعل و ترک باشد پس
رتبه قدرت متنم شد بر رتبه ارادت و تکوینی که باراء از صفات تحقیقه می دانیم رتبه اول بر رتبه قدرت و ارادت است کار آن صفت ایجاد آن طرف
مخصص است پس قدرت مخصص فعل است و ارادت مخصص آن و تکوین موجود آن ۱۲ قوله موجود میداند بخلاف معتزله که در تحقیق منکره بود صفا
انکه آثار صفات را مترتّب بر عین ذات میگویند ۱۲ قوله مرید میداند یعنی با اختیار و اراده نه مانند فلاسفه که او را سحانه مضطرب و اختیار مثل آتش آفتاب
در اسراق و انزاق میداند (حاشیه صفر بنوا) ۱۵ قوله قدرت را بمعنی الخ را شست بشکله مختلف فیها در بیان اهل کلام و فلاسفه یعنی قدرت حق سبحانه
بدو معنی محتمل است یکبار ایجاد و عدم و یکبار و حاکم و ازین معنی بصحت فعل و ترک آن تعبیر کنند و برین تقدیر ایجاد و عدم ایجاد
آنها هیچ یک ازین بر حق تعالی واجب نیست و این را اهل مل و شریع اختیار کرده اند و دیگر بمعنی ان شاء فعل و ان لم یفعل که یفعل مع استحالة
المشروطیه الثانیة یعنی اگر نخواهد کند و اگر نخواهد کند ولیکن نخواستن ممتنع و محال است پس اقتناع ناکردن هم لازم آمد پس ایجاد باقی بر ص ۲۲
عنه بعنم میم و سکون وال دفع بار موحده لیت داده شده ۳۴ یعنی کسی که دولت و بخت او را پیشرفت داده باشد اے برگشته باشد ۱۲

مکتوب دهم

در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه با بعضی علوم مناسبه آن نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت استحقاق خدمه آنکه مدتی است که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاق ندارد و اگر نسبت به بیت عجب نیست اگر زنده شود جهان عزیز به چوں از آن یار جدا مانده پیام بر سرده میداند که شایان دولت حضور نیست ع ای بسکه رسد ز دور بانگ جرس ع عجايب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارت تنفی قرب و وصل کرده اند شعر

كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادَةٍ وَدُورًا قَلَّ الْجَمَالُ وَدَوَّلَهُنَّ خِيُوفُ

پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامگیر آمد مراد را نیز آخر الامر باراده مرید مرید بیاید شد و محبوب را محبت محب میراید گشت آن سرور دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از مجتنب آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلى الله عليه وسلم متواصلا بالحديث ذاك الفكر و اس سرور فرموده عليه الصلوة والسلام ما اودى نبي مثل ما اوديت محبا بار محبت تواند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی نه دارد و قصه الحبیب لا انفصام که حاصل عرض داشت شیخ اله بخش نجوی از جذب و محبت دارد یا برام چند کلمه بخوان ایصال فی سبیل الفرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است اول بعضی از ادایا ظاهر ساخت چوں در آن باب از این حقیر تقاضای مفهوم که در مجر و ملاقات راضی شده چند کلمه نویسا

زیاده گستاخی از ادب دور است

له قوله كان رسول الله صلى الله عليه وسلم باين صفت که حزن و غم او پے در پے بود و فکر او دائم علامه محمد مراد مکی میگوید که ترمذی در شامی خود و بهی و در شعب و دلائل خود و طبرانی در کبیر خود و رویانی و ابن عساکر همه تخریج این حدیث نموده اند ۱۲ له قوله ما اودى نبي الخ یعنی هیچ پیغمبر این اندازه نداده شد چنانکه من این اندازه نداده ام علامه معرب مکتوبات میگوید که در این حدیث را ابن عدی و ابن عساکر از جابر باین لفظ ما اودى احمد و ترمذی و احمد و احمد و ترمذی و ابن حبان از انس مرفوعا بلفظ اقد اوديت فی الله و ما اودى احد و اخصت فی الله و ما نجاة احد ۱۳ له قوله حبان بار محبت تواند کشید محبوبان را الخ یعنی این همه بار کشیدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام از حیثیت محب بودن از راه محبوبیت که حبان بار محبت ۱۴ له قوله كيف الوصول الى سعادته یعنی سعادته نام عشیقه غیر منصرف است بسبب علیت و تائید معنوی قتل بضم کاف و تشدید لام مفتوحه معنی سرکوه الجبال جمع جبل یعنی کوه خيوف یعنی جمع خيف بالفتح (باقی بر ص ۲۵)

مکتوب یازدهم

در بیان بعضی کثوف و حصول مقام ویدن قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که گفته است عین نه می ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران نیز به پیرزده گوار خود نوشته اند عرض داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود چوں حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفائے ثلثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در آن مقام در نظر آمد اما چوں مقام و استقرار در آن جا داشت در دفعه اولی بنظر نه در آمد چنانکه از ائمه اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در آن مقام استقرار و ثبات ندارند لیکن عبور ی در آن واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را بآن مقام نامناسب میدید بے مناسبتی و نوع است یکے آنکه بواسطه عدم ظهور طریق از طرق بے مناسبتی طاری میشود چوں راهی با و نمودند آن بے مناسبتی بر طرف میشود دیگر بے مناسبتی مطلق است که به هیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصل آن مقام اند و آنکه ثالث ندارند یعنی در نظر و رای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمی شود یکے دید نقص و قصور است و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوبی سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل متهم می سازد بلکه تازه مانع که بوجه تهمت نه نهند

جان باقی خود

دقیقه حاشیه ص ۲۱ جلای بلند از راه آب و فو قه از کوه و بر بلندی و پستی که در کناره کوه باشد یعنی رسیدن بسعاد و چگونگی مقصود است و حال آنکه پیش از و قلعه کوهها است و پیش از آنها بسیار از بلندی و پستی است غرض اینست که تا این همه را قطع و طریقه کرده آید و موصول بسعاد و امکان است الحاصل که وصول با و بے دشوار است بلکه محال منه (حاشیه ص ۲۱) له قوله خلفائے ثلثه الخ یعنی حضرت صدیق اکبر و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان بن عفان علیهم الرضوان ۱۲ له قوله اما من یعنی و امام سبط اصغر و سبط الحسن و الحسین رضی الله تعالی عنهما و عن والدهما ۱۳ له یعنی امام زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین و عن بنی هاشم یوم الدین ۱۴ له قوله که موصول آن مقام اند یعنی مقام مذکور العبد بقول او قدس سره مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود ۱۵ له قوله یعنی در نظر و رائے الخ اشاره است باین که صراحتا به راهها درو استقرافی است نه حقیقی ۱۶ له قوله مکملی بصیغه اسم مفعول از تکمیل یعنی بکمال و تمام رسانیده شده یا بصیغه اسم فاعل یعنی بکمال رساننده ۱۷ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیه و لاخوانهم و لاقرانهم و لا جباة و لا جمیع المومنین و المومنات برحمتک یا ارحم الراحمین ۱۸

بقرار و بے آرام میباشد نزد خود چنان میداند که هیچ عملی از او صادر نمی شود که قابل کتابت ملائکه یمین باشد و
 میداند که تحقیق یمین از خیر خالی است و کتب آسمانی و بیگار اند خود شایان آنحضرت جل و علا که بوده باشد و بر که
 در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندق از خود بوجه بهتر میداند و بدترین همه اینها خود را می انگارد و وجهت
 جذبه هر چند بتامی سیرالیه تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائی که در مرکز مقام
 سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنا را در عرض داشت سابق به تفصیل نوشته است و بدینا بد که حضرت
 خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و
 و قناء اراده هم از جمله شعبت همان فنا است

بیچکس راتا نگردد و اوقفا نیست ره در بارگاه کبریا

و تا مناسبات این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جماعه متوجه آن مقام و جویای طریقی وصول آند و
 طائفه دیگر بیچ التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت الیشال بطریق دوم از طرق وصول آن مقام بیشتر
 ظاهر میشود و مناسبت به همان طریق مینماید چنانچه از جانب حضرت الیشال با مود بود اقتضای الامر در بعضی امور

۱۰۰ قول که قابل کتابت ملائکه یمین باشد یعنی سزاوار و لائق تحریف و تشنگان جانب دست راست باشد ۱۰۱ قول کتب بفتحات جمع
 کاتب یعنی نویسنده یعنی فرشتگان که بران نوشته اعمال خیر و امور اند ۱۰۲ قول حتی که کافر فرنگ و ملحد زندق موافق قول بزرگ است
 که میگردد که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بداند از کافر فرنگ بدتر است ۱۰۳ اگر گوئی این معنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه
 عالم و متقی می باشد و در حالت صوفی علم باوصاف و اعراض خود دارد و منافع فضل خود بر فرد دیگر از افراد یک نوع همین اوصاف و اعراض اند و ذات
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم باوصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باوصاف خود با ایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از او بداند و البته اند و نسبت
 و اگر بنگرند چنین بدانند آن فضائل را از آن بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است گوئیم که تحقیق جواب اشکال مذکور منی
 است بر دانستن حقائق ممکنات نزدیک حضرت محمدیه قدس سرهم که مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر
 تقابل اسماء و صفات در علم آبی ثبوتی پیدا کرده و مرایای افکار اسماء و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلمت کفر و ظلمت غی
 حقیقی است یعنی خداوندی بوجود ظنی موجود شده و بنا بر این ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شریکین و از جهت وجود
 ظنی کسب غیر پس نظر صوفی بر مظاهر شریقه و خبیسه بر جهت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او
 بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشأ شر است خواهد افتاد و خود را از هر خیر و کمال مطلق عاری و بی خبر و کمال عاری از هر جهت خواهد دانست و خود را بدینا بدت ناچار
 خود را از کافر فرنگ و دیگر ایشان خبیسه بدتر خواهد فهمید ۱۰۴ از مکتوب بنم از مکاتیب حضرت مرزا جاجانانی قدس سره با خضار یسیر ۱۰۵ قول فناء
 اراده یعنی اراده خود را در اراده حق جل و علا گم ساختن از جمله فروعات همان فنا مذکور الصدر است بدست اید و صالک و بیدار هجری
 فانزله ما اید ما اید و دیگر فانزله ما اهو لهما قد هویته فادعی لما ترضی و ان سخطت نفسی ۱۰۶ قول شعب
 بضم شین معجمه و فتح عین معجمه شعبه بالفهم یعنی شاخ ۱۰۷ قول بیچکس راتا نگردد از خود تعبیریه و من لم یکن فی حب صولاه فانیاه فلیس له
 فی کبریا سبیل ۱۰۸ قول بطریق دوم یعنی صحبت شیخ مکی مجتهد بسلوک تمام کرده ۱۰۹ قول اتشالا للامر یعنی بهجت فرا برداری و اطاعت
 حکم حضرت پیر قدس سره ۱۱۰

جرات و گستاخی نمود و الا ع من بهما احمد پارینه که بهستم بهستم و ثانیاً معروض آنکه در اثنا ملاحظه آن مقام
 مودت ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چنانچه بمقام فوق آن مقام
 سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفائے دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع
 شده است و این مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و هم خفیه و دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالا آن
 مقام مقام دیگر در نظر آمد چنانچه آن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام حضرت فاروق است و خلفائے دیگر
 را هم در آنجا عبور و واقع شده است و فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین
 بآن مقام نیز رسیده شد و از مشایخ خود حضرت خواجه نقشبند قدس سره الا قدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت
 و خلفائے دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و فرود و ثبات و بالانجام
 آن مقام هیچ مقام مفهومی نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات التکلیفیه و من
 التبیات التکلیفیه و محادی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی پس شگرت که هرگز مثل
 آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندک از این مقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند میسازد
 و معلوم شد که آن مقام مقام محبوبیت است و آن مقام زلمین و منقش بود خود را هم با انعکاس آن مقام
 ۱۰۱ قول اتشالا بالفتح تشنگان میانه های چیز جمع شنی یا کسر ۱۰۲ قول آن مقام سابق یعنی مذکور در قول او قدس سره و خدا داشت کترین بندگان
 احمد آنکه مقامیکه الخ ۱۰۳ قول حضرت ذی النورین یعنی صاحب دو نور مراد از آن خلیفه ثالث سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیات عثمان
 بن عفان است و لقب بذی النورین از این جهت گشته که آن سرور در آن اولاد قیه و خیر خودش بنکاحش داد و بعد وفات او ام کلثوم را بر وجهتش
 در آورد پس عثمان جامع دو نور گردید رضی الله تعالی عنهم اجمعین ۱۰۴ قول و همچنین دو مقام فوق هم یعنی مقام تکمیل و ارشاد اند ۱۰۵ قول مذکور
 میشود یعنی در قول او قدس سره و بالا آن مقام مقام دیگر الخ فوق آن مقام مقام حضرت صدیق الخ ۱۰۶ قول فاروق لقب حضرت عمر است
 یعنی فرق کننده میان حق و باطل نقش خاتم انجذاب کفی بالموت و اعلا بود رضی الله تعالی عنه و عن سائر الصحابه ۱۰۷ قول همراه می یافت کعبه الالب
 مع الابن و الشیخ مع المريد و الاستاذ مع التلميذ فافهم و لا تکن من القامرين ۱۰۸ قول شگرت کبریا و فتح کاف فارسی زیبا و نکو و عجیب و بمعنی بزرگ
 اگر در ایشان استعمال کنند بمعنی زیبا باشد و اگر بکرم استعمال کنند بمعنی صاحب شکوه و بزرگ باشد ۱۰۹ عبارت ۱۰۵ قول با انعکاس آن مقام فی
 اذ احته تو در مشهور فان الشیخ قدس سره ما قال بذلک المقام بل قال با انعکاسه و ایضا قال زلمین و منقش یافت و ما
 قال و صلت و دخلت ذلک المقام و یون بین الوجدان و الوصول و لهدن القول توجیهات اخرویه کوده فی محلها فافهم
 و اثبت فانه من مزال الا قد ام و لا تکن من المهمترین المقاصدین عن معارف قدس سره بدانکه حضرت الیشال در مکتوب دو
 صد و دو ثم از جلد اول فرموده اند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند امر او از و حال خالی نیست زندیق محض است
 یا جاهل صرف الخ و نیز بدانکه برائے حل این اشکال مکتوب دو صد و ششم از از جلد اول مطالعه باید نمود و نیز حضرت امام ربانی قدس سره صراحت
 بوجوب اشکال مذکور در مکتوب صد و نود و دوم از جلد اول که بنام شیخ بدیع الدین صدور یافته تعرض فرموده اند من شاء فلیوجه الیه
 ۱۱۰ اللهم اعظم لکاتبه

زنگین و منقش یافت بعد از آن بهای کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ بهای با قطعه ابر در آفاق منتشر دید بعضی
 اطراف را در گرفت و حضرت خواجہ بزرگ در مقام صدیق اندر معنی اللہ تعالیٰ عنہا خود را در مقام محاذی آن بیابید
 بکفایتی که معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین عمل مرصی نمی نماید کیفیت و حال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشد
 و کسی که در خود قوت بر آوردن از آن گرداب بیابید چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد
 اشتغال باین عمل ضروری است و مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وسوس و وسوسه ای که در آتش این عمل رو
 دهند استغفار را لازم باید داشت بهین شرط داخل رضا میشود بے ملاحظه این شرط داخل رضای نمی شود و در تہ
 می ایستد اما در نادر حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس اللہ تعالیٰ عنہ اسرار بھای آنکه این
 شرط را ملاحظہ کرده شود مرضی است و عمل این کمتر الحال بے ملاحظہ آن شرط گاہی داخل است و گاہی در تہ می
 ایستد دیگر در تفحات در سخنان حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر مذکور است کہ عین یعنی ماند اثر کجا ماند لا یعنی دلالت
 این سخن در اصل نظر مشکل نمود کہ حضرت شیخ عی الدین و تابعان ایشان بر آنند کہ زوال عین کہ معلومی است از معلوما
 اللہ سبحانہ چنان حال است **وَالَّذِي انْقَلَبَ إِلَيْكُمْ فَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و چون عین زائل نشود اثر کجا رود و ہمیں طور در ذہن این سخن
 متکلم نشود بود سخن حضرت شیخ ابوسعید بیچ حل نمی شود بعد از توجہ تام حق سبحانہ و تعالیٰ بر این سخن را منکشف است
 و متحقق گشت کہ نہ عین میماند نہ اثر و در خود نیز ہمیں معنی را یافت و بیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر
 آید پس عالی است فوق مقامی کہ حضرت شیخ و متابعان ایشان فرمودند این دو محبت بابک دیگر بیچ منازعت
 و جنگ نہ دارند یکے از جائے است و دیگرے از جائے دیگر بے تفصیل عرض داشتن موجب تطویل و ملال
 در آخر **وَالَّذِي انْقَلَبَ إِلَيْكُمْ فَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** در آخر **وَالَّذِي انْقَلَبَ إِلَيْكُمْ فَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**

۱۰ قول آفاق جمع افق یعنی کناره آسمان **۱۱** قول بکفایتی که معروض داشت یعنی زنگین و منقش و منتشر در رنگ بهای با قطعه ابر **۱۲**
۱۳ قول غرق لغتین از سرگشتن آب و مشهور بسکون راست **۱۴** قول بهوا جس جمع لاجبه یعنی چیزے در دل در آید و دوسومہ اندازند
۱۵ قول خواجہ علاء الدین عطار از کبار اصحاب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند است قدس سرہ و حال شان بجائے مکتوب ششم نوشته شده است
۱۶ قول لغات یعنی لغات الناس من حضرات القدس از تصنیف مولانا نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی قدس سرہ در بیان احوال
 مشائخ کرام و اولیائے عظام قدس اللہ تعالیٰ عنہم **۱۷** قول حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر نام دے فضل اللہ بن ابی الخیر است سلطان وقت
 بود و حال اہل طریقت در وقت دے بہر مشائخ و برادر خود پیر وی در طریقت شیخ ابو الفضل بن حسین سرخی است شیخ شب جمہ وقت نماز
 خفتن چهارم شبان یککہ از دنیا برقت و عمر شریف ایشان بزرگ بودہ است **۱۸** از لغات **۱۹** قول عین یعنی ماند اثر کجا ماند این قول
 را شیخ ابوسعید ابو الخیر بچو اب سوال ابو نصر محمد پیر مرد فرمودہ بود چوں این قول را بشنید لغزہ بزد و بر زمین افتاد و روز بقیع در خاک
 رفت **۲۰** از لغات **۲۱** قول لا تبقي ولا تذر یعنی باقی نہ گذارد و دوست باز ندارد یعنی ترک نہ کند **۲۲** قول والا القلب العلم جلا یعنی
 ہند علم بجل تبدیل گردد **۲۳** قول و در خود نیز الخ یعنی از قال بجال و از علم یعنی متحقق شد **۲۴** مصحح رحمہ اللہ تعالیٰ

است و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرمودہ اند نیز ظاہر گشت کہ حدیث عبارت از چہ چیز بود
 و دوام آن چہ بود و در خود نیز این حدیث و امثلی یافت اگر چہ از نو اورست و دیگر کتاب دیدن اصلا خوش نمی آید
 مگر آنکہ ذکر اقدام عالیہ اکابر کہ در مقامات واقع شدہ اند جائے ثبت کردہ باشند خوش می آید کہ این قسم چیزے
 دیدہ شود و احوال مشائخ متقدمین بیشتر مرغوب است کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تترلا
 مراتب را نمی تواند مطالعہ کرد و خود را درین باب بحضرت شیخ علاء الدین بسیار مناسب میاید و در فوق و حال درین
 مسئلہ شیخ مشار الیہ متفق است اما علم سابق تا بآن کار و شدت آمدن نمی دهد و دیگر چند مرتبہ از برائے دفع بعضی
 امراض توجہ کردہ شد و اثر آن ظاہر گشت و ہم چنین اسوال بعضی موتی کہ از عالم بزرگداشت ظاہر شدہ بود نیز از برائے
 رفع آلام و شداید آنہا توجہ کردہ شد اما حالا قدرت بر توجہ نماندہ است کہ بر بیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت بعضی
 شداید از مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بناحق و بران ساختند و جلا وطن نمودند
 اصلا بخاطر غبار و کلفت راہ نیافت چہ جائے آنکہ بد آنہا بخاطر کرد و بعضی از یاران کہ از مقام جذبہ شہود و معرفت
 پیدا کردہ اند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک نہ نہادہ اند قلمہ از احوال اینہا معروض میدارد امید است کہ حق سبحانہ
 و تعالیٰ بعد از تمام بہتہ جذبہ بد و ولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در ہماں مقام بند است بنقطہ فوق کہ در مقام
 جذبہ است نرسیدہ و حرکات و سکنات آزار میدہد و قباحت نمی مہد بے خواست کار و در توقف می افتد
 همچنین اکثر یاران بواسطہ عدم رعایت آداب کار اینہا در توقف می افتد درین باب حیران است کہ ازین طرف
 ۱۰ قول و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام الخ و در لغات مذکور است کہ خدمت شیخ یعنی ابوسعید ابو الخیر از استاد ابو علی دقاق پرسید کہ این حدیث
 بردوام بود استاد گفت نہ شیخ سر پیش انداخت ساعته دیگر سر بر آوردہ گفت لے استاد این حدیث بردوام بودہ است گفت نہ شیخ دیگر
 بار سر پیش انداخت ساعته دیگر بر آوردہ گفت لے استاد این حدیث بردوام بودہ است گفت اگر بود نادر بود شیخ دست بر ہم زد و گفت این ازان
 نادر است **۱۱** قول از دوام این حدیث الخ علامہ محمد مراد کی معرب مکتوبات گفتہ کہ مراد از این حدیث نزد امام ربانی قدس سرہ تجلی ذاتی
 برقی است حضرت محمد علیہ الرحمۃ خود در بعضی مکاتیب بیان خواہند فرمود و این نزد ایشان دالمی است اگرچہ نزدیک دیگران برقی است
 اقول حضرت محمد قدس سرہ در مکتوب بہت و بہتم از جلد اول در معنی یاد داشت این معنی را مفصل بیان فرمودہ اند حدیث قال و یاد داشت
 کہ بغیر قاصر این فقیر الخ و نیز در مکتوب بہت و بہتم از جلد اول یاد نمودہ اند **۱۲** فارح الی بابناک **۱۳** قول اگرچہ از نو اورست یعنی بآن مشرف
 نمی سازند الا بعضی را کہ از احوال الخواص باشد **۱۴** قول تترلات مراتب یعنی تترلات خمسہ و حضرات خمسہ و تعلیمات خمسہ و تفصیل اینہا در
 مکتوب اول از جلد ثانی مذکور است اینجا میاید دید **۱۵** قول اما علم سابق تا بآن کار یعنی با وجودیکہ مشرب حضرت ایشان درین معرفت موافق مشرب
 شیخ رکن الدولہ علاء الدین سمانی قدس سرہ است اما معرفت سابقہ کہ موافق معارف اہل توحید و وجودی بود تا بحد انکار از معارف ایشان و شدت نمودن
 بر ایشان آمدن نمیدہد **۱۶** قول عالم بزرگداشت یعنی مابین دنیا و آخرت کہ ازان بقبر تعبیر میکنند **۱۷** قول جمع نمی توانم ساخت یعنی بسبب غایت
 استغراق و استہلاک در حق تعالیٰ شانہ و عز سلطانہ بر بیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت چہ قدرت بر توجہ بغیر او عزا اسمہ اندرین فقیر نماندہ است
۱۸ قول قلمہ بالفتح و تشدید میاید بوسے کردن و بوسے اندک و مراد درین جا مطلق قلت است **۱۹**

بیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست بیچ است در کار نکست واقع میشود و الا راه اقرت
 است مولانا معهودیه لفظه پایاں فرورفته است و کار جذب را با انجام رسانیده و به برزخیت آن مقام
 رسیده و فوق رامن وجه بهایت رسانیده اول صفات را بلکه نوری که صفات بآی قائم اند از خود جدا
 دیده و خود را شیخ فانی باقیته بعد از آن صفات را از ذات جدا دیده و بایں دید باحدیت مقام جذب رسیده
 حالا عالم و خود را چنان کم ساخته است که نه با حاطه قائل است و نه به معیت و چنان باطن بطون متوجه
 است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایاں از مقام جذب رسیده
 است و شورش بنقطه رسیده است و هم چنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا
 می یابد و از ظهور مخطوط است و هم چنین میاں جعفر هم نزدیک به نقطه پایاں رسیده است و خنده بشوق و تلوک
 ظاهری شود قریب بشاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهری شود میاں شیخی و شیخ عیسی و شیخ
 کمال در جذب بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در رتبه نقطه فوق آمده است
 اما شیخ مسافه در پیش دارد و از یاران اینجائی تا الحال بهشت یاز کس بلکه ده کس در رتبه نقطه فوق آمده اند بعضی
 و اصل نقطه شده و به نزول دارند بعضی دیگر قریب اند و بعضی بعید میاں شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات
 را از اصل می بیند و مطلق را در همه جای یابد و انشا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه بیچ نه می یابد در باب
 مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله مرضیات است اما اجازت تے که مناسب جذب
 است بر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاد می باید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نه نمود و حضور اقدس
 میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت و الحاکم عند الله
 خواجہ ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب
 معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله

۱- قوله كذا بالفتح و رنگ کردن و انتظار کشیدن و در رنگ و آهستگی و با لضم نیز آمده ۲- قوله البطن بطون الخ اول صيغة اسم تفضيل است
 و ثانی بصفتین جمع بطن بالفتح یعنی درون چیزه یعنی حقیقی و پنهان ترین اشیاء مخفیة اعنی مرتبه تجرد ذات حق لعل و احدیه صرفه و احدیه ذاتیه ۳-
 قوله و سرش بیان کیفیت نزدیک شدن سید شاه حسین است بنقطه پایاں ۴- لفظه اسم مفعول است از حفظ لفظ حاله جمله و ظاه
 مجمله متده یعنی بهره و تقییب و در استعمال بمعنی خوشی و خوشی می در آید ۵- قوله و غیره بخیل بالفتح سواران و اسبان و بمعنی بسیار مستعمل میشود
 ۶- قوله و تلوک بهر دو او و او بلا گفتن ۷- قوله سراب بفتح آنچه در ایام گراما مسافر تشنه را بتابش آفتاب ریگ صحرا از دور چو آب نماید
 و گاهی در شب چنان نیز ۸- قوله لیکن الخ استراک است مرقول او را قدس سره از جمله مرضیات است ۹

حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندان ترقی نه کرد و زیاده گستاخی است ع سه بنده باید که حد
 خود دانند بعد از تحریر عرض داشت کیفیت روداد و حالے پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در
 آنجا فائز ارادت متحقق گشت همچنانکه سابقا تعلق ارادت بر ادات بر طرف شده بود لیکن اصل اراد
 مانده بود چنانچه در عرض داشت معروض داشته بود الحال ارادت هم ازینج بر آمد و حینئذ لا مراء ولا اراد
 و صورت این قنایز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فائز گشتند چو در تحریر
 آن علوم بواسطه وقت و عموماً تعسر بود و لا حرم عیان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقیق این
 قنایز و افاضه علوم یک نظر خاص در باوراء وحدت پیدا شده است بر چند مقرر است که در باورائے وحدت
 نظر نیست بلکه بیچ نسبت نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد و تا زمانیکه به یقین نه پیوست بر نوشتن چرا
 نه نمود و صورت آن مقام را در باوراء وحدت چنان می بیند که اگر باورائے دلی است و بیچ شبهه در آن راه
 نمی یابد بر چند در نظر نه وحدت است نه ورائے آن و نه بیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند یا حتی را ورائے
 آن داند حیرت و جهل بهماں صرافت است و ازین دید بیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه متناقض
 در تناقض است در گفت نمی آید و حال بے شبهه متحقق است استغفر الله و اتوب اليه من جميع
 ما كره الله قولاً و فعلاً خاطراً و ناظراً و ایضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از فناء
 صفات میدانستم فی الحقیقت فائز خصوصیت صفات و بابه الایثار آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شد
 بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصل صفات و لو كانت علی سبیل الاندما مباح و الا فدا آ
 نیز بر طرف شده و قهرمان احدیت بیچ چیز را ننگ داشته و تمیز که از مرتبه علم جلی یا تفصیلی حاصل شده بود

۱- قوله حینئذ لا مراء ولا اراده یعنی در وقت نه مراد مانده و نه اراده یعنی بجز ذات حق بخت ۲- قوله مرافق بالفتح سره کردن و خالص بود
 و گردانیدن ۳- قوله استغفر الله و اتوب اليه الخ یعنی آمرزش میجویم از خدا تعالی و توبه میکنم و رجوع میکنم بکباب او عز اسمه از هر چیزیکه
 مکروه میدارد او را اخذائے سبحانه قول یا شد یا فعل در دل باشد آن مکروه یا در نظر بدانکه در سخات در بیان احوال خواجہ حسن عطار قدس
 سره نوشته اگر خاطر تشویش و بد با حصار خیال حضرت مرشد امید است من دفع شود و الا باید که سه نوبت نفس را بقوت برکشید همچنان که از
 دماغ چیزه میرانند و بعد از آن بطریق مذکور مشغول شوند اگر هم چنان خاطر عود کند باید که بعد از تخلیه بر طریق مذکور سه بار گوید
 استغفر الله من جميع ما كره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و ناظراً و الا حول دلا قوۃ الاجادله و دل
 را باز زبان موافق دارد ۴- قوله و لو كانت علی سبیل الاندما مباح و الا فدا آ یعنی در اندام یعنی در بدن در چیزه
 و استوار شدن دروے - قوله اندراج بمعنی داخل شدن و در آمدن و نور دیده شدن ۵- قوله قهرمان لغت اول و سکون ثانی و فتح
 رائے محله محراب کبریا بمعنی کار و یا بمعنی حکم با جلال و قهر بمعنی شسوب قهر بمعنی غلبه است یعنی حاکم و مجازا بمعنی حکومت آمده از

نماند و تمام نظر بر خارج آمده گان الله و لکن یکن معه شئی و هو الآخر کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقا علم بمضمون این حدیث بوده حال امید میدارم که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت و دیگر چنان مینمایند که مولانا شی قاسم علی را از مقام تکمیل نصیحتی هست بعضی یاران این جانی را نیز از آن مقام نصیحتی معلوم میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال *

مکتوب دوازدهم

در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور و وجه خاص هر شئی و تحقیق سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جزو آن نیز به سیر برزگوار خود نوشته اند عرض خدا شست کمترین بندگان احمد بدو عرص میرساند از تقصیرات خود چه عرض نماید مآشاء الله کان و ما لم یشاء لکن و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شئی چیست و سیر فی الله چه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن و در هر مقامی لوازم و ضروریات آن را می نمایند و میگزراوند و کم چیزه مانده باشد که اولیاء الله آن را نشان داده اند و راه فروگزارند و ننمایند قبل من قبل بلا علة ثم چنانکه ذوات ایشان را بمحصول مبداء

له قوله کان الله الخ این عبارت به مجموع خودش مبتدا است خبرش این زمان مطابق حال گشته یعنی بود خدا و نه بود او و چه چیزه او تعالی الحال چنان است که بود و آنکه در مشکوٰۃ از عمران بن حصین وارد است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کان الله و لم یکن شئی قبل یعنی بود خدا و نه بود چیزی قبل از او - ملا علی قاری رحمه الله تعالی در مرقاة شرح مشکوٰۃ در بیان معنی حدیث مذکور فرمود است و چون سوال از اول بود یعنی و لکن عن اول هذان الاصلین فرمود برائے ایشان اولیة ازلیة و فقی قلیلیت نمود از غیر او تعالی و تعرض فرمود معنی محبت را و لکن عبارات سادات صوفیه این عبارت واقع شده است کان الله و لم یکن معه شئی و این هم مقتضی و الا حلی ما علیه کان و بد آنکه در کتاب بدیه الخلق از مصحح بخاری باین لفظ وارد است کان الله و لم یکن شئی غیبه ۱۲ که توفیر و به بالکسر و بالضم و بالفتح نیز بالائمه برین دو لایه که کان ۱۲ که قوله مآشاء الله کان الخ یعنی بود خدا و نه بود او و چه چیزه او تعالی و موجود نشد بر آنچه خوا و بر گشتن از معاصی و گناهان و قوت بر طاعات و مریضیات حق تا ممکن است لکن باید داد و احسان حق تعالی که با علو است و با عظمت ۱۳ که قوله فنا فی الله و البقاء بالله و تجلی ذاتی بیان معانی الاصطلاحیة این الفاظ از مکاتیب دیگر علی الخصوص مکتوب نو و چهارم از جلد ثانی و مکتوب شخصیت و چهارم از جلد ثالث باید طلبید و اقسام سیر را حضرت محمد علیه الرحمة در مکتوب یک صد و چهل و چهارم از جلد اول بیان فرموده اند ۱۴ که قوله قبل من الخ یعنی بے علت و بے سبب مقبول حق تعالی عز اسماء گردیده است بر آنکه مقبول او گردیده است ۱۵ که قوله همچنان که ذوات الخ یعنی چنانکه این امر می دانم که ذوات و اصل هر چیز محمول یعنی مخلوق و پیدا کرده او سبحانه است این هم یقین دارم که اصل قابلیت و لیاقت و منزلت و مستعدی در هر چیز از صنعت و کارگری او تعالی است عرض سلطان و جلی بر آن ۱۶

اصل قابلیت و استعدادات را نیز محمول و مصنوع میداند و سبحانه محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بر او حاکم باشد یا ده گستاخی نه نمود ببنده باید که حد خود داند

مکتوب سیزدهم

در بیان بے نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به سیر برزگوار خود نوشته اند عرض خدا شست کمترین بندگان احمد معروض میگردد و اند آه هزار آه از بے نهایتی این راه سیر باین سرعت و واردات و عنایات باین کثرت ازین جا است که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تعریج المملیكة و الدویر الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة بگره های باین معنی داشته اند چون کار بیاس رسیده امیدها منقطع گشت هو الذی یُنزل الغيث من بعد ما قنطوا و ینشروا حفته در کار شد چند روز است که سیر در ایشان واقع شده است و مردم مسترش با ز غلو کرده اند فی الجملة شروع در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابند لیکن از ابرام مرقا بواسطه مروت و بیجا چیزه نمی گوید و در مسئله توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکررا بعض رسائیده بود و افعال و صفات را باصل مبداء چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و بگره های دست را چهره یافت و کمال را در آن بیشتر دید از مقوله همه دوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک یک نموده بفوق گذرانیدند ریش و شبه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت گردیدند و سر مواز ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو است یا از سیکر یا ظن از ظاهر هیچ مخالفت نیست و در تفسیر راه مخالفت در نظری آید و محتاج توضیح و جمع میشود

۱ که قوله تعریج المملیكة الخ اشارت است بگره که در سوره معارج و پاره تبارک واقع است ۲ یعنی بالا میروند فرشتگان در روح یعنی جبرئیل بسوخته خدا در روزیکه هست مقدار آن پنجاه هزار ساله ۳ که قوله هو الذی یُنزل الغيث الخ اشارت است باین که بگره که واقع است در سوره شوری و پاره الیه یرو یعنی خدا تعالی است آنکه فرو می آرد آب باران بعد از آنکه نا امید شدند ایشان و پراگنده بسیار در رحمت خود را و دوست کار ساز ستوده کار ۴ که قوله غلو بالفتح و یقیمین و تشدید و او در آخر دست بلند کردن آن قدر که توان بلند کرد و مجازا دراز حد در مشتق مستعمل می شود ۵ که قوله ابرام بالکسر ستوده آوردن و طول کردن ۶ که قوله ریش بالفتح گردش زان و حاجت و تشنگ و ریش المنون حوادث روزگار ۷ که قوله در تفسیر راه یعنی در ایشان راه طریقت رنده را این مخالفت بظن و دار میگردد ۱۸

اثباتی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را می یابد و در میان علماء و این بزرگواران همین قدر تفاوت است که علماء استدلال و علماء میدانشان کشف و ذوقاً می یابند و آئی دلیل علی صحیح حالیه اذل من هذه المطابقة یضیق صدق و لا ینطلق لسانی بقدر وقت است نمیدانم چه عرض تمام توفیق بر تسوید بعض احوال ندارد و در عرض داشتها هم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محروم بجزو را از توجه غریب پروری محروم ندارند و در راه نگذارند

این سخن را بچون تو میسر آید بود که فزول گردد تو اش فرموده زیادت گستاخی نمود ح بندید یا بد که حد خود داند

مکتوب چهارم

در بیان حصول وقایع که در اثناء راه روداده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد آنکه تجلیات که در مراتب الگو آن ظاهر شده بودند پاره ازال در عرض داشت سابق معروض داشته بود بعد از این مرتبه و سبب که جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر مجلیه مسود اللون متمثل گشت و پس ازال مرتبه احدیت بصورت مرد در آید که بر دیوار باریک پسین ایستاده است متجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین اثناء آرزوئی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای غمط ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریا اندازد و اما از عقبت او را

۱۰ قولان مبتنی حقیقی یعنی راه و چو کار خود را با خبر می رسد و به نهایت الهیه واصل میگردد باطن را با ظاهر شریعت متفق می یابد و مخالفتی که در تو سطراره بنظر آمده بود مرتفع گردد ۱۱ قول دای دلیل الخ یعنی و کلام دلیل زیاده تر دلالت کتده است بر صحت حال این بزرگواران ازین مطابقت یعنی تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و در مواز ظاهر شریعت مخالفت ۱۲ قول الضیق صدری و لا ینطلق مبتداست و نقد وقت خبر و این رمز نیست بکرمه که واقع است در سوره شعراء و پاره قال الذین یعنی و تنگ شود سینه من و جاری نیکی و زبان من ۱۳ القرب القرب و انت لبد القول قد کنت بداء فان فیہ اطباب فک مسیب ۱۴ القرب علی الموان لایجمل الدبر لوره ۱۵ بد آنکه اندرین مکتوب چهارم هم سرادقیه اند و موزع بر که مطلع میگردد بر اینها که یک مطلع باشد و اما و جدت مکتوب بعضی ۱۶ قول عقب بالفتح و کسراف فرزند و فرزند زاده و پاشنه و بالفتح زقار و در شش ستور بعد از زقار خنجرین و فرزند و فرزند زاده و پس بجزیره آمدن و نائب کسره شدن ۱۷ منتخب اللغات ۱۸ در قول او قدس سر و جی علماء میداند و بحق صوفیایا بند و مرئست اللبیت و اشارت به دقیق فایم ۱۹ قول اوان بالفتح جمع کون بالفتح یعنی بودن و هست شدن یعنی مخلوقات

بر لیسما تے مضبوط کرده اند که نمی تواند بدربار درون رفت و آل رسال عبارت از تعلقات بدن عنصری خود میدانشم و آرزو میکردم که این رسال گسسته شود و ایضا کیفیت خاص روداد که در آن وقت بطریق ذوق دریافت که دل را هیچ بالمستغیر از حق سبحانه نمانده است بعد از این صفات کلیه و سبب که باعتبار جمال و منظر خصوصیات پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس ازال آن خصوصیات تمام ازاها فرو ریختند و باقی بر کشید و لام جمع محل یعنی چله نزل ۱۲ نمازند اما بعنوان الکلیه الوجودیه و صورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر آمد و چند معلوم گشت که اکنون حقیقه صفات را باصل دادی و پیش از تجرید از خصوصیات باصل دادی و این معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرید باشد کما هو حال ادب باب التجلی الصودی و فائده حقیقی این زمان محقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود بودند یک پنج یافت و اقیاناز محال بر خاست درین وقت از بعضی وقایع انواع شرک خفی خلاصی میسر شد و چند نه عرش ماند و نه فرش و زمان و نه مکان نه جهات نه حدود اگر فرضاً سا لها فکر کنم در علم برگزیده که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد از این تعیین خود در نظرات و وجه خاص خود نیز و تعیین در رنگ جامه بود که نه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشد و آن وجه خاص و انتم اما بعنوان حقانیه متصور گشت بعد از این بالاسه آن شخص متقبل پوست رقیق در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافت و این جامه تعیین را از خود بیگانه دیدم و نوریکه در آن پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غائب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جهالت سابق ماند و تفسیر این صورت واقعه مذکور آخیر در علم آمد بعرض می رسد که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورت

۱۰ قول عنصری منسوب است به عنصر یا فیم معنی اصل دنیا و نوزاد اطباء آب و خاک و باد و آتش است ۱۱ قول که ما هو حال ارباب الخ یعنی چنانچه همین است حال اصحاب تجلی صوری بداند که سالکان راه حق را سبحانه به تجلیات صوری می بینند و آن آثار نسبت دارد و به تجلیات صوری می بینند و آن بافعال نسبت دارد و به تجلیات معنوی می بینند و آن بصفات نسبت دارد و تجلیات ذوقی می بینند و آن بذرات نسبت دارد و در تجلیات صوری که آثار نسبت دارد و حق تعالی در صورت جمیع اشیاء بر بنده تجلی میکند از مفردات عنصریات و معاونات و حیوانات و افراد انسان الی آخر ماقال فی الرشح من کلام حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله قال الشیخ موبد الدین الجندی فی تمهنا شعرا قد یظفر الحق فی صودقه و ینکرها الجاهل فی ذاته قال المعادف المجاهی قداس ساد اگر خواهد در هر صورت از صور عالم ظاهر گردد اگر خواهد به منزله باشد به صورتی و ایس و سکه و سکه باو س اضافت توالن کرد و اگر خواهد تمام احکام و اسماء و صفات برده صادق و محمول باشد و این همه ذات پاک او منزه است از هر چه لائق عظمت و جلالت اونیست الخ ۱۲ قول جهات یعنی جهات سته مشهوره که راست و چپ و زیر و بالا و پیش و پس اند ۱۳ قول بالاسه آن الخ یعنی بر آن شخص متصل بآن یک جلد باریک در نظر آمد ۱۴ قول واقعه واقعه در اصطلاحات صوفیه که ام امره را گویند که در قلب واقع شود بهر طریق که باشد خواه در لفظ خواه در نوم معروف اما تعلق حواس ضروری است و صوفی در مشاهد و قائل محتاج این نوم معروف نیست از هر آنکه صوفی بسبب اشتغال او و مراقبه او و سردود الحواس است پس در واقعات محتاج نوم معروف نیست ۱۵ قول سقم بالغنم یعنی میاری یعنی خطا و غلطی ۱۶

مذکورہ عین ثابتہ است کا کتبہ بخ یئین الوجوب والامکان کہ بر طرف او از یکدگر جدا گشته اند و یکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامه آهنگه و آن نور واقع شده است بر نرخ است بین الوجود والعدم و خود را که در آن پوست یافتیم اشارت است بوصول به برزخیت و سابقا در وقائع نیز خود را بر نرخ بین الوجود والعدم می یافتیم اما ظاہر آن به نسبت آفاق بود و این نظر با نفس است و یک فرق دیگر ہم در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت. ہذا آنچه دائم حاصل است ہجرت و نکارت است و گاہ گاہ ہمیں طور شعبہ پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی وقائع درمی ماند و اگر چیزے در علم نمی آید بران اعتماد نمیکند بھماں تقرب در عرفنا اشتہا گستاخی مینماید باشند کہ باعلام حضرت ایشان یقین بامرے پیدا شود امیدوار است کہ بتوجہات علیہ از گرفتاری تعلقات در تہ نجات عبیر شود والا کار بسیار مشکل است

بے عنایات حق و خاصان حق اگر ملک باشد سیاه ستش و دق
شیخ طہ پسر شیخ عبداللہ نیازی کہ از مشاہیر مشائخ سرہند است و خدام حاجی عبدالعزیز بہ تفصیل
بایشان آشنا اند قدیموسی و نیازمندی معروض داشته است و او را داعیہ انابت طریقہ علیہ شریفہ پیدا
شده است و بعدق و نیاز ملتجی شدہ است استخارہ اش گفته ام کہ بکند ظاہر مناسبتہ دارد و یار رائے کہ
ایں جا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطہ مشغول اند بعضی از انہا در واقعات دیدہ رابطہ گرفتہ ہمراہ می آیند
و بعضی پیش از آمدن از دہلی رابطہ داشتند و اولاً بحضور و استغراق میروند بعضی از انہا صفات ہم باصل میند
و بعضی نہ اما بیچسک براہ تو حید و انوار و کشف نمیرود ملا قاسم علی و ملا مودود و محمد عبدالعزیز المومنین علیہ السلام
رسیدہ اند از مقام جذبہ اما ملا قاسم علی رو نزول دارد و آن دو معلوم نیست کہ فرود آیند و شیخ نور ہم نزدیک بنقطہ
قوله عین ثابتہ یعنی صورت علیہ و تفصیل ایمان ثابتہ در دیگر مکاتیب موجود است ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴

که بگویم شرح این بے حد شود و نویسم بس قلم هاست کند
معروض میگردد که دست چپ عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل
است بعد از سقوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند آن مقام دیگر است که بر رخ چپ و راست است گما
هو الظاهر علی ادبیه و مجدوبان سلوک ناکرده از ادب باب قلوب اندر رسیدن به مقلب قلوب و البته سلوک
چنانچه بر صاحب این فن و مقام ظاهر است
است و تعلق مقام کسب کفایت از حصول نشان خاص است و ادب این مقام و ابتیاز علی حد است و از ادب
ادب این مقام از جمله آن ابتیاز آن سبقت انجذاب است در باطن فیه و لیاقت خاص است که نشأ علوم و
معارف مناسبت آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذب و سلوک و قنای و بقا و امثال آنها در رساله
موعود به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین با صراط را می شنند فرصت بیاض آن نشد متعاقب
انشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذب و بارش
بعالم نیست توجیه بفوق دارد و چون عروج فوقانی بقسر بود با طبع مناسبت مجذب داشت در وقت نزول از
فوق همراه خود چیزی که آرد و است تائید تسلیتی که از توجیه قاسم بود و عروج اثر آن توجیه بود هنوز باقی است در
نسبت جذب کالدوس فی الجسد است و کالدوس فی الظلمة لیکن این جذب حال غیر جذب خواجها است قدس
الله تعالی اسرار بهم جذب است که حضرت خواجها احوار را از آبان که ام خود رسیده است و نشان خاص ایشان
را در این مقام بوده است و در واقع بعضی طالبان که نموده بودند که خواجها را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقف
نموده است ظهور اثر آن در این مقام است این جذب مناسبت بمقام افاده ندارد و همیشه در این مقام رو بفوق
است و سکر دائمی لازم است بعضی از مقامات جذب منافی سلوک است بعد از دخول در آن و بعضی دیگر
منافی سلوک نیست بعد از دخول از برائے سلوک متوجه میشوند این جذب منافی سلوک است بعد از دخول
در آن در وقت تحریر بعضی متوجه آن مقام شده بود بعضی و قائل آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجیه بیشتر نمی شود
له التعریب فیالمها قصة فی شریحها طول و کثیر و ارجح اذا حدوث ینکسر ۱۲ قوله بعد از سقوط از فوق یعنی اما مقام قلب که بعد از
نزول از فوق بوسه فرود می آیند آن مقام دیگر است که دست چپ عبارت از نیست بلکه او بران چپ و راست بر رخ و واسطه است ۱۳
یعنی بمقلب قلوب رسیده اند که رسیدن بمقلب قلوب البته سلوک است و ایشان از سلوک ناکردگان اند ۱۴ یعنی بمطالعه حضرت ایشان اعمی پیر
بزرگوار خواهد داشت ۱۵ قوله چون عروج از فوق رفتن آن عزیز متوقف بقسر یعنی بر خلاف طبع بود با طبع مناسبت مجذب داشت ۱۶
۱۷ قوله قاسم یعنی بزرگوار دارد و اعمی چیزی که بر خلاف طبیعت بکار می مشغول کند ۱۸ قوله از آبان که ام خود یعنی اجداد حضرت خواجها
از طرف مادر چنانچه حضرت شیخ عمر با غنی فی اولاد و اقربائے او چنانکه در رشتات مذکور است ۱۹ علامه محمد مراد کی معرب کتب و ابیات ۲۰ به آنکه معنی واقع
بجانب اصطلاح صوفیه که ام قدس السلام هم عنقریب بجا می آید کتب چهارم نوشته شده است ۲۱ قوله بعد از دخول یعنی بعد از دخول در آن و بعضی دیگر از مقامات
جذب از برائے سلوک متوجه میشوند ۲۲

والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چندان است که آن عزیز فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذب مذکور
نشده مانع عدم علم است نشان آن مقام با توجیهات پرانگنده امید است که در وقت مطالعه این کلمات
نامرئوسه دخول تام در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواجها را تمام فرود خواهد برد ۱
یعنی خواجها احوار قدس سره ۲ یعنی آن عزیز ۳

مکتوب شانزدهم

در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت استقر الطلعة آنکه نواز شمس
مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضائے وقت مسوده کرده شد بعضی متمات
و کمالات آن علوم مسطور به نیز مخطور شده فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت را می شد انشاء
الله تعالی متعاقب خدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگری که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله
بالتماس بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که تصحیح بنویسید که در طریق نافع باشد و بمقتضائے
آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکات است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت
رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام و الخیرة با جمعی کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و همین رساله
را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آن را بوسه میکنند و به مشایخ بنمایند که این نوع
معتقدات می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود
و رو بروی آن سرور علیه الصلوة والسلام و الخیرة ایستاده اند و الاقطار بطولها و در بهمان مجلس
باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند ع با کرمیال کارها دشوار نیست به از آن روز که از ملازمت
برآمده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد و چنانچه مناسبت ندارد و چندگاه خود به میت آن بود که در
گوشه خزیده نشود و مردم در صحبت بچوبیر و شیر در لظری در آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره

یعنی مکتوب شریف حضرت اقدس را مولانا علاء الدین نیز و این استقر الخدمه رسانید ۱ قوله متمات و کمالات بهر دو بصیغه اسم فاعل
از تنمیه تکمیل بمعنی تمام و کمال رسانیدن ۲ یعنی بسبب میلان بعروج ۳ قوله خزیده از خزیدن بجاء و زلے بمعنیت یعنی داخل شدن
و حق گشتن ۴ قوله بر روزن صبر دنده است که دشمن بشیر باشد در بیان و رشیدی نوشته که بر یقین جاوره صحافی ششید بر که بر دم
ندارد و یقین اول و سکون ثانی در دنده معروف و مسموع شده که نوعی از شیر است که بشیر دارد و در بهار عجم نوشته که بر یقین دنده ایست از
قسم شیر بود و جمیع آن فارسیان بسکون استعمال نمایند غیات ۵ قوله مصمم بصیغه اسم مفعول از تنمیه بمعنی با تمام رسانیدن ۶

موافق نه می افتاد و روح در مدارج قرب لغایه الغایه هر چند غایت ندارد و میسر شد و میشود و میسرند
می آید و گوییم هُوَ قی شَائِن بِرِ مَقَاتِ جَمِیعِ مَشَاحِ الْأَمَاشَاءِ اِنَّهُ تَعَالٰی کَذَرَانِیْدِنْدَه

گلے بردن زیر و بلنزه بست بدان درگاه والا دست برد دست

درین میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد نامم طول انجامد بالجملة از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از غایات چه نویسد قبل مَن قَبْلَ بِلَا عِلَّةٍ چندان وجوه ولایت و کمالات
آنرا با وجودند که چه در تحریر کرد. در شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرو آوردند و این مقام مقام
تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است تا که میسر شود اگر
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده می شود که مریدان را در عمر نوج هم معلوم نیست
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص برادر است مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت
مقام اصل است بیشتر افراد هم گذر ندارند ذَلِك فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیْهِ مَن یَّشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِیْمِ وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب
است چیز دیگر نیست مردم در تخیلات خود چیزهای پزند اعتبار نباید کرد

دریابد حال نخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام
در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیالی خود پوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است

من کم شده ام مرا جوئید باکم شدگان سخن گوئید
از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال میجوید و تقیص او سخن
گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است با و تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت

له قوله یوم الزیارات است بکرمه که درباره قال فما خلکم و سورة رحمان واقع است یعنی هر روز خدا تعالی در حالتی و ساختن کار است ذکر آن
عبد الله بن الطاهر دعا الحسین بن الفضل فقال اشک علی قوله تعالی کل یوم هُوَ قی شَائِن بِرِ مَقَاتِ جَمِیعِ مَشَاحِ الْأَمَاشَاءِ اِنَّهُ تَعَالٰی کَذَرَانِیْدِنْدَه و سلم جفت
القلم بها انت لاق فاجاب بانها شئون بیدیهما لا شئون بینکما مقام عبد الله و قبل داسه ۱۲ له قوله قبل من قبل بلا علة یعنی
بسیب و بی علت مقبول گردید یعنی نشانیم که کمالات و ترقیات محض عنایت خداوندی است عز اسم و جل سلطانه بلا علة العلة و الاسباب ۱۲
له اشارت بکرمه که واقع است در سورة جمعه و پاره قد سمع الله یعنی این است فضل خدا تعالی میباید بشهر که خواهد و خداوند تعالی خداوند
فضل بزرگ است ۱۲ له قوله نیست یعنی هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است ۱۲

مقام فرق است که مقام ارشاد است و فرق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح
از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود از جمیع و فرق بیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکر است
حق را از خلق جدا دیدن که مقام فرق می انگارند حقیقت ندارد و بیش روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از
نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و لَمْ یَکُنْ اَلْاِقْبَاسُ فِی الْکَثْرِ عَلَیْهِ اَدْبَابُ الشُّکْرِ
لَا اَنْ حَقِیْقَةُ الْأَمْرِ ثَمَّةٌ مَفْقُودَةٌ وَلَا مَرَعَةٌ اِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ در رساله دیگر به تفصیل علوم ارباب
جذبه و سلوک و حقیقت این بر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت

مکتوب مقدم

در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به سیر بر برگوار خود نوشته اند
عرضداشت استحقاق خدمت آنکه عزیز می که چند گاه متوقف بودند روز تحریر خیال ظاهر شد که از آن مقام نحوی
از عروج نموده بپایان فرو آورند لیکن بنجام نزول نکرده اند و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده
از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور خواهد آمد
و معرض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزی نویسد بصواب نزدیکتر است
چون حدوث این قضیه نزول پُر زو بود و حقیر بواسطه تناول حلاّب ضعیفی طاری شده بود با انجام کار این نزول
پیرداخت انشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد

له قوله و بین روح را حق میدانند آنچه گاه باشد که نظر سالک بر عالم ارواح افتد و آن عالم را بواسطه مناسبت بر تبه و جوب اگر چه آن مناسبت
بجس صورت باشد حق می انگارد و مشهود آن عالم را مشهود حق جل سلطانه تصور نمایند و بآن مخلوق و مخلذ و میگرد و استرا اگر او ازین مرتبه
نگذرند از باطل بحق بزند بعضی مشایخ درین مقام سی سال روح را بخدائی پرستیدند و چون از آن مقام گذرانیدند شاعت آن را داشتند
۱۲ معارف لدینه با خضار له قوله و بکذا القیاس الخ یعنی و این چنین است قیاس در اکثر علوم اصحاب سکر ازین جهت که حقیقت
امر آن جا مفقود است و حقیقت امر نزدیک خدا شے پاک است ۱۲ له قوله و بقایای آن مقام بود نیز عروج نموده
آن مقام یعنی مقام عزیز متوقف بود الخ و آنکه فارسیان ارجاع فیهم مفرد و جمع جائز داشته اند ۱۲ له قوله حلاّب بالضم و
تشدید لام معرب کلاب و بمعنی خمریت که از قند و کلاب سازند و بر مسهل هم مجازاً اطلاق کنند از قبیل اطلاق کلی بر جزو ۱۲ که آنی
الغیاث اللهم اعفر لکاتبه و لمن سحی فیه

مکتوب بجهدهم

در بیان تمکین است که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به سر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان بر تقصیر احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانه که از قسم احوال و موارد و رویداد بعضی آن گستاخی می نمود و جرأت میکرد چوں حق سبحانه و تعالی به برکت توهمات علیه از رقیبت احوال مخر ساخت و از تلوین به تمکین مشرف فرمود حاصل کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکرت و از علم جز جهل نیفرود و لا حرم در عرضداشتها توقف واقع شد و به مجرد عرض اخبار روز مره جرأت نه نمود و مع ذلک دل را برودت نسیم مستولی شده است که به هیچ امر سرگرمی ندارد و در زیارت یکباراں بکار نمی تواند پرداخت

من پیچم و کم ز پیچ هم بسیار
وز پیچ و کم از پیچ نیاید کار

بر سر اصل سخن آنیم محب است که حالا بحق یقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و قنایا و نجایا جمع اند در عین حیرت و به نشانی بعلم و شعور است و نفیس غیبت حضور

۱۰ قریه تمکین یعنی جادادن و پابرجا کردن کسی را و بمعنی قدر و وقع و نام یکی از مقامات سالکان ۱۲ غ ۱۰ قریه تلوین گوناگون کردن و باصطلاح اهل تصوف نام یکی از مقامات فقر ۱۳ غ بدانکه تلوین نزد مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم عبارت است از گردیدن دل سالک در احوال که برود میگذرد و بعضی گفته اند که گردیدن دل است میان کشف و احتجاب بسبب غیبت صفات نفس و ظهور آن و تمکین باصطلاح ایشان عبارت است از دوام کشف حقیقت بواسطه اطمینان دل در موطن قرب و حضرت شیخ قدس سره در اصطلاحات خود آورده اند که نزد اکثر مشایخ تلوین مقامی است ناقص لیکن نزد افضل و اکمل به مقامات است و حال بنده در و سه همان حال است که حق سبحانه در شان خود میفرماید که یوم هو فی شان ذلکین نزد تمکین است و تلوین ۱۲ رشتات ۱۳ قریه رقیقت یا کسر و تشدید قاف کسوره دیاشه مشدده یعنی بزرگی و غلامی مادون عبودیت ۱۴ قریه محراب یعنی اسم مفعول از تحریر بمعنی آزاد کردن ۱۵ قریه تلوین از بد اندک تلوین صفت ارباب احوال است و تمکین صفت ارباب خالق ۱۶ تعریف وافی لا شئ و من ذلک القصص و من هو لا شئ و چون مع ۱۷ قریه بحق یقین از بد اندک یعنی حق و علم و عین معارف بر یقین در مکتوب و مود و مفا و مغم و م (۱۷) از جلد اول مذکور است من شاء فلینظر هنالك ۱۳

است با وجود علم و معرفت جز از بد و جهل و نکرت نیست ع ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم
الله تعالی به محض عنایت به غایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذات است بَلْ بَعْدَ مَا يَنْهَكُمَا أَكْثَرُ مِنْ بَعْدِ هَذَيْنِ التَّجَلِّيَيْنِ كُنَّا مَرَّةً وَفَوْقَ مَقَامِ شَهَادَتِ مَقَامِ صِدْقِيَّتِ است و تفاوتی که میان این دو مقام است أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُعْبَوْنَ عَنْهُ بِعِبَادَةٍ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُشَادَّ إِلَيْهِ بِإِشَادَةٍ وَفَوْقَ آن مقامی نیست إِلَّا النُّبُوَّةُ عَلَى أَهْلِهَا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ و نشاید که میان صدیقیت و نبوت مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم به محالیت او بکشف صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بآں نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجیه بسیار و تضرع به شمار اولیای طهور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیت است در وقت عروج انا واسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام بسے عالی است در منازل عروج فوق آن مقام مقام معلوم نیست و زائدیت وجود بر ذات جل و علا درین مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمائے اهل حق است شَكَرُ اللَّهِ تَعَالَى سَعْيَهُمْ و این جا وجود بهم در راه میماند و فوق آن عروج واقع میشود ابوالمکارم رکن الدین

۱۰ تعریفه الاحفا عجبوا من واصل متعبد ۱۱ قریه تجلی صوری از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله فرموده اند که سالکان راه حق را ساجد به تجلیات صوری می بینند و آن با تبار نسبت دارد و به تجلیات نوری می بینند و آن با ضال نسبت دارد و به تجلیات معنوی می بینند و آن بصفت نسبت دارد و به تجلیات ذوقی می بینند و آن بر ذات نسبت دارد و در تجلیات صوری که با تبار نسبت دارد محتضانی در صورت جمیع اشیاء بر بنده تجلی میکند از مفردات عنصریات و معادن و نباتات و حیوانات و افراد انسان ۱۲ رشتات در احوال مولفان بعد القصور قدس سره ۱۳ قریه اجل من ان یعبر الخ یعنی تفاوت این دو مقام اعنی شهادت و صدیقیت بسبب بلند است از آنکه از تفسیر کرده شود بعبارت و بسبب عظیم است از آنکه کرده شود بطرف او اشارت ۱۴ قریه دلیون بعید بین کون الشئ واسطه بین الشئین و حصول ما بینها فافهم ۱۵ قریه شکر الله الخ یعنی خدا تعالی علمائے اهل حق را جزائے جد و جهد ایشان بداد ۱۶ قریه ابوالمکارم رکن الدین حال شان بجا نشیء مکتوب اول ایجا را از لغات نقل کرده شده است ۱۷ قریه بل بعد ما بینها یعنی بلکه درازی آن مسافت که واقع است میان ولایت و شهادت زیاد تر است از درازی مسافتی که واقع است میان این دو تجلی یعنی صوری و ذاتی

بدیها ۱۴

شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم ملک الودود و مقام بقیت
از مقامات بقا است که در عالم دارد پائین تر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقت بالاتر است
و کمال صحو و بقا است مقام قربت لیاقت بزرگ است این دو مقام ندارد که روشش به تنزیه صرف است
و تمام عروج است نشان مایه هکاه ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

در پس آئینه طوطی صفتی داشته اند ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
علوم شرعی نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر موخا لفت با اصول علمائے شریعت نیست
بجای علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظر بیست و نه و شصت و نه اند شخصی از حضرت خواجہ بزرگ قدس
الہ تعالی سرور الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی
کشفی گردد و نفروند که علوم دیگر سوائے آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو می بیند که
از آنها میاید گزشت و تا بنهایت نهایت که مقام صدیقیت است نرسد از این علوم بهره نیا بدقیالیت
شعری ان من اهل الله لقایین بحصول هذا المقام الشریف و لیس لهم منا سبۃ یعلمون هذا
المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علیہ علیہ و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بر پنج اعلام فرمودند که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت و اخلاقیات لازم نیاید و از نقصان اجاب ثابته
لے و این مسئله ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

له قوله فوق عالم الوجود یعنی بالائے عالم وجود و هستی عالم بادشاه صاحب دو و محبت است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
یعنی در مراتب تدریج و بقا و لهذا گفته که فی الحقیقت بالاتر است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
برود اعنی مقام قربت که تمام و کمال عروج است و مقام صدیقیت و نبوت که با کلیه نزول و صحو و بقا است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
بودن نظر و فکر ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
الدین نقشبند رضی اللہ تعالی عنہ و قدس سرہ العزیز ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
امداد الله المهاجر المکی شیخ شیوخ الهند قدس سرہ ما الغایة وما المقصود من الرياضات والمجاهدات والمحن
الشاقة التي یعملها الصوفیة والدواویش والمشاغ من جمیع السلاسل فاجابی رحمه الله تعالی و نود و صریح و اسکنه حیو
الجنة و قد اجاروا و جذبان المقصود من ذلك کمال الایمان و هذا الایمان الی ما قاله الخواجه النقشبند قدس سرہ
العزیز علی ما نقله الشیخ المجد قدس سرہ العزیز ما هاهنا فافهم ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
یعنی پس کاش که من دانستم که در این امر چیست که بعضی از اهل اللہ گفته قائل اند بحصول این مقام شریف که مقام صدیقیت است و نیست ایشان را
بعلم و معارف این مقام و بالائے هر ذی علم ذی علم است ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
الصلوة والسلام فرمود هر چه که در عالم است بقضا و قدر الهی است بدانکه قضا و قدر یک معنی است علی ما فی القاموس و المنهایه و الصراح یعنی اندازه کرده
خدا بر بنده از حکم و کاسبی فرقی نهند و گویند که قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لایزال پس قضا سابق باشد بر قدر و بر عکس این نیز اطلاق یابد و بعضی
تقدیر ازلی آید قضا یعنی پیدا کردن بر وفق آن فی الجمله هر چه در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان و جبر آن همه تقدیر الهی است هیچ ذره و باقی بر قدرت

بهر مبر او منزله است و در ظهور بهشتیه قمر لیلته البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت با اصول
شریعت این مسئله را چه پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود و لا یستل
عما یفعل ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

که از بره آن که از بسیم تو ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
علوم و معارف در رنگ آبر نیسان میریزند که قوت مدر که از محل آن عاجز میشود و قوت مدر که مجر تغییر
است و لا یحمل عطا یا الملک الا مطایا ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲}

بچنانکه سنگ جماد است این صفت هم دروے اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور حرف و صوت از
وے هیچ مدخلیت ندارد و جمیع صفات ازین قبیل است غایه مافی الباب چوں این دو صفت ظاهر تر بودند
خَصَمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى بِنَفْسِهِمَا وَيَكُونُ لَزُومٌ لِقِيَّ الْبَوَاقِي مِنْهُ بِالطَّرِيقِ الْكَوْنِي حَقِّ سَجَانِه و تعالی اول
صفت علم خلق کرد بعد از آن توجه او بعلوم خلق کرد بعد از آن تعلق او به معلوم خلق کرد بعد از آن معلوم
را بر وے منکشف ساخت یعنی انکشاف در وے خلق کرد بعد خلق صفت علم بجز و جری العادة پس
معلوم است که علم را در انکشاف چه مدخلیت باشد بچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصفا و توجیه
بسموع بعد از آن سماع بعد از آن ادراک بمسموع همین طور اول خلق بعد از آن تفکیک حدقه و توجیه بمرئی
بعد از آن رؤیت بعد از آن ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسے است که مبدا سماع و رؤیت او این
دو صفت باشد وَاَذْهَبَ كَذَلِكَ فَلَا سَمِيْعٌ وَلَا بَصِيْرٌ پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ
ذوات جماد صرف اند فالْمَقْصُوْدُ مِنْ اِخْرَ الْكَلَامِ نَقَى الصِّفَاتِ عَنْهُمْ رَأْسًا لِانَّ لَهُمْ صِفَاتٍ
وَبَلَدِكَ الصِّفَاتِ ثَابِتَةً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ لِيَكُوْنَ جَمْعًا بَيْنَ التَّنْزِيْهِ وَالتَّشْبِيْهِ بَلْ تَمَامُ اَلْاِيَةِ
اَلْكُرْبِيَّةِ لَا ثَبَاتِ التَّنْزِيْهِ وَنَقَى الْمَثَالَةَ رَأْسًا عِلْمِ اَوَّلٍ یعنی اثبات صفات اینها مرحق سجانده و
تعلی را و ذوات اینها را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان و کوزه یافتن که آب از اینجا ظاهر است
از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را
دانستن که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ حَيُّونَ از علوم مناسبه مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت تا در میان

دقیقه حاشیه (۱۵) و قوتی است که بدال حصول اشیاء توان کرد یعنی استعداد و لیاقت ۱۲ هـ قول پس گفته شد شیء الخ واقع است در پاره البیرون (۲۵) و
سوره شوری رکوع دوم یعنی نیست مانند وے چیزی و او است شنو اوینا ۱۳ هـ قول بطریق جری العادة الخ یعنی پیدا کردن شنیده و دید بعد پیدا کردن
این دو صفت اعنی سامعه و باصره امر عادی است یعنی عاده اند این چنین جاری شده است بدول تاثیر صفات اینها و اگر تاثیر صفات قائل شویم پس
تایید و صفات نیز مخلوق خدا بتمالی است ۱۴ هـ حاشیه صفه بذا ۱۵ هـ قول جمیع صفات یعنی حیوة و علم و کلام و قدرت و اراده ازین قبیل است یعنی
او است تعالی شان زنده و داننده و متکلم و قادر و مرید و بر یک ازین صفات که در خلایق مخلوق است در آثار و نتائج خود مدخل ندارد و بچنانکه حق
سجانه و تعالی خلق این صفات میکند خلق ثمرات و نتائج آنها میکند بعد خلق آن صفات بطریق جری العادة الخ یعنی سحر و اقاال حضرت الشیخ قدس
سر فافهم و تبین و ثبت ۱۶ هـ قول خصما الله الخ یعنی خاص کرد الله تعالی این دو صفت را بچنین این هر دو ازین لازم آید لقی باقی صفات بطریق
اولی ۱۷ هـ قول بمرئی - مرئی اسم مفعول است از رؤیت یعنی چیزی دیده شده ۱۸ هـ قول و اذالم یکن کذلک الخ متصل است بمقابل
خود و مقابل است مرورا یعنی چوں اینچنین نیست اے مبدا سماع و رؤیت در کسے بجز حق سجانه و تعالی یافته نمی شود پس نیست شنونده و بیننده
مگر حق جل و علا ۱۹ هـ قول فالْمَقْصُوْدُ مِنْ اِخْرَ الخ یعنی پس مقصود از آخر کلام یعنی و هو السميع البصير لقی صفات است از بندگان بالکلیه نه اینکه
برائتیه ایشان را صفات هستند و آن صفات بچنین ثابت اند مرحق سجانه و تعالی را تا برین تقدیر این قول جامع گردد میان تنزیه که مفاد اول
کلام باشد و تشبیه که مفاد آخر کلام باشد بلکه آیت کریمه تجاها برائتیه اثبات تنزیه است و لقی ماثله بالکلیه ۲۰ هـ باید است (باقی بر ص ۴۷)

مقایس مفهوم میشود و التَّكْوِيْنُ عَلَى الْكَثِيْرِ وَ الْجَوْعَةُ تُتَّبَعُ عَنِ الْبَحْرِ الْعَذِيْبِ ع
سأله که نکوست از بهارش پیدا است

و بچنین ارباب این مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت و الجماد می یابند نه آنکه افعال اینها
را بحق سجانه بدیند و فاعل این افعال امر اسجانه دانند تَعَالَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيْرًا و در رنگ آن
است که شخصی سنگ را جنباند و حرکت دهد نمیتوان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجود حرکت است در
سنگ و سنگ متحرک است مع ذلک بچنانکه سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض
بال حرکت شخصی بلکه شد نمیگویند که سنگ کشت بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر
الله تَعَالَى سَعِيْهُمْ موافق این علم است میفرمایند که با وجود صدور افعال و لَوْ بِالْاِدَادَةِ وَالْاِخْتِيَارِ اَنْ
مخلوقات مفعول آنها مصنوع حق است سجانه و فعل اینها را در مصنوعیت او هیچ مدخل نیست افعال ایشان
حرکات چند است مَن غَيْرُ اَنْ يَكُوْنَ لَهَا تَابِيْعٌ فِي مَجْعُوْلِيَةِ الْمَحْمُوْلِ اگر گویند که برین تقدیر افعال را منوط
ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که سنگ را بامرے مکلف سازند و بر فعل او
مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق است در میان سنگ و مکلفین چه منوط تکلیف قدرت و ارادت
است و در سنگ ارادت نیست لیکن چوں ارادت اینها نیز مخلوق حقست سجانه مَن غَيْرُ تَابِيْعٍ لَهَا فِي
حُصُوْلِ الْمَرَادِ اَلْ ارادت نیز کالمیت است همین کار کرد که مراد بعد از تحقق آن مخلوق می شود بطریق
جری العادة و اگر قدرت مخلوق را مؤثر فی الجملة هم گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تَعَالَى
سَعِيْهُمْ گفته اند آن تاثیر هم در وے خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فَقِي تَابِيْعٌ لَا اِخْتِيَارَ لَهُ
اَصْلًا يَكُوْنَ تَابِيْعًا اَيْضًا كَالْجَمَادِ مثلاً شخصی سنگ را دید که از بالا بیایان آمد تحریک حرکے و حیوانے را

دقیقه حاشیه (۱۶) که در هر مقامی از مقامات ولایت و شهادت و صدیقیت علوم و معارف جدا است که مناسب آن مقام است در ولایت سکر
غالب است و محو مخلوب و در شهادت بالعکس و در صدیقیت سکر اصل نیست ۱۲ معارف که اشارتست بآیه کریمه در سیهاره و مانی و سوره
نمرواقع است یعنی بدرستی که تو مژه هستی و بر آئینه ایشان مرده اند و بیدید هذا التاویل اسمیه الجملین الدالة علی الدوام والاستمرار
کما هو محقق فی موضعه ۱۳ هـ یعنی برین قیاس است حال باقی صفات مخلوق ۱۴ هـ حاشیه صفه بذا ۱۵ هـ قول القیل یبذل الخ یعنی اندک
و کالت میکند بر بسیار و دم آب خبر میدهد از دریا کلاں و تالاب ۱۶ هـ قول القیر یعنی تالاب است و بقیه آب از سیلاب و برین تقدیر صفت بحرینی
توان گشت پس شاید و او از زلت قلم ناسخ ساقط شده باشد یعنی در اصل و الغد یولود و الحسن ان یقال و القطرة تنبئ عن الغدیو ۱۷ هـ بزرگ
حق تعالی و تقدس ازین نسبت برتر بود و بزرگ ۱۸ هـ اگر چه باختر آن صدور افعال از مخلوقات باراده و اختیار ایشان ۱۹ هـ قول من غیر ان یکن
یعنی بے آنکه باشد افعال و حرکات ایشان را تا برین در بد ایشان معمول و مصنوع بدانند حضرت اشاعره و رحمهم الله تعالی باین قائل اند که مؤثر در افعال
جماد صرف قدرت حق است سجانه و تعالی بخلاف ظهور متحرکه که بعضی قدرت عباد را در آن مؤثر دانند و تفصیل این مشکل در کتب عقاید موجود است ۲۰ هـ
من غیر تاثر الخ یعنی غیر آنکه باشد ارادت اینها را تاثر بر وے در حصول مراد ۲۱ هـ قول فقی تاثیر الخ یعنی پس در تاثر قدرت مکلف را اصلاً اختیار نیست

پس تاثر قدرت نیز بچگونگی بار آورده شد

بلاک ساخت آن شخص بهم چنانکه آن سنگ را حاد میداند فعل اورا که حرکت است نیز حاد میداند و اثر مترتب را
بر آن فعل که ابلاک است نیز حاد میداند فَالْتِ وَالتَّوَاتُ وَالصَّفَاتُ وَالْأَفْعَالُ كُلُّهَا جَمَادَاتٌ قَحْصَةٌ وَأَمْوَ
صِقَةٌ فَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ وَهُوَ الْقَعَالُ لِمَا يُرِيدُ قُلْ كَوْنُوا
كَانَ الْحَيُّ مَدَامَ الْكَلِمَاتِ دِيٌّ لَنَفِدِ الْيَحْيَى قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ دِيٍّ وَكُوْجُنَا بَيْنَهُ مَدَامَ اگستخی
بسیار نمود و جرأت بے حد واقع شد چه توان کرد جمال سخن که از جمیل مطلق است بر آن داشت که هر چند سخن دراز کند
زیبا آید و هر چه از گوید رعنا نماید با وجود خود در هیچ مناسبت نمی یابد که از آن جناب سخن کند و یا نام او بر زبان آورد
مترابر بارشستم و هن بیشک کلاب هنوز تام تو گفتن مرا نمی شناید

ع + بنده یابید که حد خود داند + امیدوار تو چه و عتایت است از خرابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود دید یابد
از غنایات مبدأ آن تو چه عالی است و ^{در هیچ} من بهمان احمد یارینه که مستم بهستم + میاں شاه حسین طریق تو حد
دارد و درال محفوظ است بخاطر می آید که از آنجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خوردی
خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفری همراه میشود ترقیات بسیار میکند و در سیر و امن کوه همراه بود ترقی بسیار
نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز درین مقام است
نیل ترقی کرده است و از خویشان این فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه نزدیک
است و مستعد است +

مکتوب ۱۹ نوزدهم

در سفارش بعضی ارباب سواج نیز به پیر نرگوار خود نوشته اند عرض داشت احقر الخدمه آنکه شخصی
از لشکر آمده و انمود که مبلغ وظیفه داران فقراء دلی و سرهند از بابت فصل خرافیت گذشته حواله ملازمان عقیبه علیه
السلام

۱۵ قوله فالذوات والصفات الخ یعنی پس ذوات مخلوقات و صفات و افعال شان همه جمادات محضه و اموات هستند پس او است تعالی و سبحانه زنده و قائم و اوست سمیع و بصیر و اوست علیم و خیر و اوست موجد چیزه که اراده کند ۱۶ قوله قل لو كان الجحیم اشباست بكم لیه که در آخر سوره کعبه واقع است یعنی بگو اگر باشد دریا سیاهی برائے نوشتن سخنان پروردگار من البته خرج شود آب دریا پیش از آنکه آخر شوند سخنان پروردگار من اگر چه بیایم مانند آن دریا بطریق مد ۱۷ صاحب جمال علی الاطلاق یعنی حق سبحانه تبارک و تعالی ۱۸ صاحبزاده نخستین حضرت ایشان است قدس سره ۱۲۰

کرده اند که بعد از تحقیق حق بمستحقان رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده مشرکه هزار تنکه فصلنامه باسم شیخ ابوالحسن ^{قط} حا
و اهل علم و هزار تنکه فصلنامه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیهما حی و قائم اند و تنبیه
اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده ادا اعتقاد ^{بیاض معروضا} است اگر خبر ندکور صدق داشته باشد مبلغ این دو اسامی مذکورین
را حواله حامل عرضداشت نمایند مشار الیهما در سر بند اند ^{بلفظ پیشه ۱۷}

مکتوبہ

بزرگ سفارش بعضی از باب حوائج بپیر بزرگوار خود نوشته اند عرض خداست ^{دو باره ۱۲} حقیر الخدیسه ام که بکر از در باب
وظائف والده حبیب الله سرمندی و منکوحه او و محاذیم دیگر که در ضمن عریضه مسطوره اند مصدع اوقات ^{حقیر ترین خادمان ۱۲} خادمان
عقبه علیه میگردد اگر مبلغ وظائف مشار الیه هم بدلی آفرده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیه هم نمایند
بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق اصالت آمده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیه هم حی و قائم اند التماس ^{۱۲} توضیح
بر و انجات می نمایند زیادت گشای است +

مکتوب ۲۱ لبرت ویکم

ترجمہ از مصحح

اُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ مُحَمَّدِ الْمَكِّيِّ وَلَدِ مُوسَى
الْحَاجِّ الْقَارِيَّ الْأَهْوَرِيَّ فِي بَيَانِ دَرَجَاتِ
مَكْتُوبِ بَسْتٍ وَبِكَمِ شَيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ سَاحِبِ قَارِي مُوسَى
الْأَهْوَرِيَّ صَدُورِ يَافَتْهُ دَرِيَّانِ دَرَجَاتِ وَبَلَدِ

۱۰ قولتکه بافتح وکاف عربی بمعنی قرص راجح از در باخذ خواه فقره یا مس و این مفرس مذک است ۱۲ غیاث ۵۲ قول اعتماد است
یائے معروف یعنی آن کس معتد علیه وثقه و مقبره است ۵۳ قوله مبلغ بضم میم و سکون موحد و فتح لام بمعنی رسانیده شده صیغه اتم
مفعول از ابلاغ و این لفظ اکثر در انشاء صفت تدنق و افع می شود مگر این صفت قبل از موصوف می آید چنانچه مبلغ ده روپیه یعنی چنین
روپیه ها که سازنده آنرا جمیع و کامل بعصاف خودش ساخته است و ناسره و غیر جمیع نیست و بعضی نوشته اند که مبلغ بفتح اول و سوم مصدر میمی
است که در صفت تدنق بمعنی اسم مفعول واقع می شود ۱۲ غیاث ۱۲ محمد و ایل و بزرگان و این جمع مخدوم است ۱۲ غیاث ۱۲ اعلم ان
هذه التراجمة للمکاتیب العربیة الحقها هذه العبد الضعیف الاحقر الافر المصمحم تقوا و الله عن سیئاته تعیما للافاضة
وتقیما للافاضة و ذلك فضل الله يؤتیة من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ۱۲ لمصمحم رحمہ الله تعالی
رحمة واسعة -

الْوَلَايَةُ لَاسِيَمَا الْوَلَايَةُ الْمُحَمَّدِيَّةُ عَلَى
صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَقُّ وَمَدَارُ
الطَّرِيقَةِ النَّفْسِ بِنَدِيَّةِ الْحَلِيقَةِ قَدَسَ
اللَّهُ تَعَالَى اسْمُهَا صَاحِبِهَا وَعُلُوُّ نَسَبِهَا
وَفَضْلُهَا عَلَى نَسَبِ سَائِرِ الطَّرِيقِ وَأَنَّ
حُضُودَهُمْ دَائِمِيٌّ وَصَلَّ الْمَكْتُوبُ الشَّرِيفُ
اللطيفُ إِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيفِ الْخَجِيفِ عَظَّمَ
اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَكُمْ وَلَيْسَ سُبْحَانَهُ أَمْوَكُمُ
وَتَشْرَحُ صَدْرَكُمْ وَتَقْبَلُ عَنْكُمْ بِحَرَمِهِ
سَيِّدَ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ ذَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكَ
وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ
مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا أَعْلَمُوا إِخْوَانِي
أَنَّ الْمَوْتَ الَّذِي قَبْلَ الْمَوْتِ الْمُعَبَّرِ عَنْهُ
بِالْفَنَاءِ عِنْدَ أَهْلِ اللَّهِ مَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَمْ
يَتَيَسَّرِ الْوُصُولُ إِلَى جُنَابِ الْقُدُّوسِ بَلْ لَمْ
يَكُنِ النِّجَاتُ عَنْ عِبَادَةِ الْمُعْبُودَاتِ

خصوصاً ولایت محمدی علی صاحبها الصلوة
والسلام والحق ودر دایمی طریق نقشبندی
علیه قدس الله تعالی اسرار صاحبها
و در بیان علو نسبت این بزرگواران و
فضیلت آن به نسبت سائر طریق و در
بیان آنکه حضور ایشان دائمی است مکتوب
شریف لطیف که بنام ابن بنده ضعیف
خجیف نوشته بودند سید الله تعالی اجر شمارا
علیم گرداند و او سبحانه کار شمارا آسان کند و سینه
شمارا گشاده سازد و عذر شمارا قبول فرماید بحرمت
سید البشر المطهر عن ذیغ البصر علیه و علی اله
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
برادران بدانید تا زمان موتی که قبل از موت است و
تزد اهل الله معبر لقا است متحقق نگردد و وصول
بجناب حضرت قدس محال است بلکه نجات از
عبادت معبودات باطله آفاقی و آلهه هوایی

له قوله زیغ بالفتح یعنی میل کردن از حق و انحراف است بقول او سبحانه لا یزغ البصر واطعی که در سوره الفجم واقع شده است یعنی کج روی نه کردن چشم بچهار
و از مقصد تجاوز نمود ۱۳ که چنانکه وارد است که موت قبل از ان موت واقعی یعنی میرید قبل از مردن و این موت عبارت از جدائی لطائف است
از لطیف قالب یا بسنج که نفس ترقی کرده بمقام قلب میرسد و بر بالفاق بمقام روح و بر سبب مقام سر و بر چهار بمقام خفی و بر پنج بمقام اخفی پس
همه بافاق قصد طریق عالم قدس نمایند و لطیف قالب را خالی و تهی میگردانند تا این در ابتدا بطریق احوال است و در انتها بطریق مقام و با وجود
این مفارقت حسن و حرکت در قالب باقی میماند و سر این از مواضع دیگر باید طلبید ۱۴ قوله لقا است قیامت از نسیان دادن حق است
سبحانه بواسطه استیلا مشهود مستی او جل ذکره و قیامی قیامی که باقی به شعوری بهم شعور نماند ۱۵ معارف و لواحق ۱۶ قوله معبودات باطله
آفاقی که در آفاق عبارت از معبودات باطله کفره و فخره است مثل لات و عزری و آلهه النفس عبارت از هوای نفسانی است که
قال الله تعالی انما هی من الخلق الهه هواه ایمان تصدیق قلبی که ظاهر شریعت باطن تکلیف فرموده در نفی آلهه باطله آفاقی کافی است
و در نفی آلهه باطله نفسی ترک کینه نفس اناره و نکار است که حاصل سلوک طریق اهل الله است ایمان تحقیقی و البته نفی این برود آلهه باطله است لیکن
حکم ظاهر شریعت ایمان بحد الباطل آلهه آفاقی نیز متحقق میشود و این قسم ایمان صورت ایمان است اما حقیقت ایمان منوط با بطلان آلهه
نفسی است صورت این را احتمال زوال است و حقیقت ایمان ازین احتمال محفوظ است ۱۷ معارف کدینه ۱۸

الْبَاطِلَةُ الْأَفَاقِيَّةُ وَالْإِلَهَةُ الْهَوَائِيَّةُ الْأَنْفُسِيَّةُ
فَلَمْ يَتَحَقَّقْ حَقِيقَةُ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَتَيَسَّرْ كَمَالُ
الْإِيمَانِ فَلَيْفَ يَحْصُلُ الدَّخُولُ فِي نَهْضَةِ
الْعِبَادَةِ وَالْوُصُولُ إِلَى دَرَجَةِ الْوَتَادِ مَعَ
أَنَّ هَذَا الْفَنَاءَ قَدَمٌ أَوَّلٌ يُوضَعُ فِي أَطْوَارِ
الْوَلَايَةِ وَكَمَالُ اسْتَبْقٍ يَحْصُلُ فِي الْبِدَايَةِ
فَيَنْبَغِي أَنْ يُقَاسَ مِنْ أَوَّلِ الْوَلَايَةِ حَالُ
آخِرِهَا وَمِنْ بَدَايَتِهَا دَرَجَةُ نَهَايَتِهَا
وَلِنَعْمَ مَا قِيلَ بِالْفَادِ سَبْعَةٌ ع
قياس کن ز گلستان من بهار مرا

انفسی حاصل نشود پس نه حقیقت اسلام متحقق
گردد و نه کمال ایمان میسر پس دخول در نهضت عبادت
و وصول بدرجه اوتاد چگونگی نخواهد شد
با وجودی که این فنا قدم اول است که
که در درجات ولایت نهاده می شود و
کمال اسبق است که بدایت حاصل میگردد
بناء علی ذلك منزهه است که از اول ولایت حال
آخر آن قیاس کرده شود و از بدایت آن درجه نهایت
آن و سر آئینه چه خوش گفته شده است بزبان فارسی ع
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

وَقِيلَ بِهَا الْبُضَاعُ

وَنِيرُ ع

سأله که نکوست از بهارش پیداست
وَلِلْوَلَايَةِ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ
إِذْ عَلَى قَدَمِ كُلِّ نَبِيٍّ وَلَايَةٌ خَاصَّةٌ بِهِ
وَأَقْصَى دَرَجَاتِهَا هِيَ الَّتِي عَلَى قَدَمِ نَبِيِّنَا
عَلَيْهِ وَعَلَى جَمِيعِ إِخْوَانِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ
أَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ أَيْمُنُهَا إِذَا التَّحَلَّى

سأله که نکوست از بهارش پیداست
و ولایت را درجات اند بعضیها فوق بعضی دیگر است
بر قدم مرئی ولایت است مخصوص بآن واقعی
درجات آن بهمان درجه ایست که بر قدم
پیغمبر است علیه و علی جمیع اخوانه من
الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها اذ التحلی

له قوله اوتاد بالفتح جمع دند یعنی سرخ و قسم از اولیاء الله که همه عالم بهار حق میباشند ۱۲
دیگر ۱۳ بدانکه ولایت بفتح و اقرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد و با کسر آن معنی ناکه موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگردند
و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است و بر کلماتی که مستعدان میرسد اثر ولایت بفتح است و کس باشد که از ان دو قسم ولایت
اور لیک حاصل باشد دیگر بود که از هر دو نصیب و افراد داشته باشد یا شخصی یک از ان دو بیشتر بود و دیگر کمتر متخرج نقشبندی
رحیم الله تعالی را همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و اگر شخصی مقتدا ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر رایج است
خلاصان میگردد و ولایت بفتح را با خود می برد و گاه حکم زنگی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستانند ۱۴ شخص از ملفوظات حضرت خواهد
محمد عبد الباقی قدس سره که در زبده المقامات نقل کرده است ۱۵ القریب ۱۶ و حق من حال بدستانی و بیعی ۱۷

الذات التي لا اعتبار فيهِ للاسماء والصفات
والشؤون والاعتبارات لا بالاعتبار و
لا بالسلب مخصوص بولايتيه عليه الصلوة
والسلام وخرق جميع الحجب الوجودية
والاعتبارية علما وعينا يتحقق في هذا
المقام في يحصل الوصل عريانا ويتحقق
الوجد حقيقة احسانا وملك من
متابعيه عليه الصلوة والحيمة نصيب
كامل فخر وافر من هذا المقام العز
ووجوده فعليكم باتباعه صلى الله تعالى
عليه وسأمر ان كنتم متوجهين الى تحصيل
هذه الدولة القصوى وتكميل هذه
الدرجة العليا وهذا التجلي الذاتي
برقي عند اكثر المشايخ رحمهم الله
تعالى سبحانه يعني ان خرق جميع الحجب
عن حضرت الذات جل سلطانه يكون
في زمان يسير كالبرق ثم تسدل حجب
الاسماء والصفات وتستسطوات
انوار الذات تعالى فيكون الحضور الذاتي
لمحة كالبرق والغيبة الذاتية كثيرة

ذاتي که در ال اسماء وصفات و شئون و اعتبارات
را اعتبار نمیست نه باحجاب و نه بسلب
مخصوص است بولايت آل سرور کائنات علیه
الصلوات والتسليمات والحقبات و درین مقام
خرق جميع حجب و هویدیه و اعتباریه علما و عینا متحقق
می شود پس درین وقت وصل عریا حاصل میگردد
و وجد حقیقی محقق میشود و ظنی و تمیننی و ازین مقام
عزیز الوجود نصیب کامل و حظ وافر حاصل است
میرسد تا بعان آل سرور علیه الصلوة والسلام والحيمة
پس لازم گیرید متابعت آنحضرت راصلی الله تعالى
عليه و آله و سلم اگر نمایان تحصیل این دولت قصوی
و تکمیل این درجه علیا متوجه اید و این تجلی ذاتی برقی
است نزدیک اکثر مشایخ رحمهم الله تعالى
سجانه یعنی خرق جميع حجب از حضرت
ذات جل سلطانه مانند برق بزبان سیر
می باشد بعد ازین حجب اسماء وصفات
انداخته شود و سطوات انوار ذات
تعالى مستور ساخته نشود پس حضور
ذاتی مثل برق یک لمح باشد و غیبت
ذاتیه زیاده تر و پیش اکابر نقش بندیه قدس

له قوله اسماء وصفات و شئون و اعتبارات بدانکه فرق در بر چهار این مراتب از پس دقیق است و در مکاتیب دیگر مذکور
من شاء فليرجع اليها ۱۳ قوله خرق بالفتح دریدن و بریدن و قوله حجب بضم ح ج جمع حجاب بر وزن کتاب بضم پ پرده ۱۴
بالضم بمعنى برسته یعنی بدون اعتبار زاید بر ذات مجردة صرفة ۱۵ یعنی ذهنية و خارجيه ۱۶

جدا و عند اکابر المشايخ النقشبندية
قدس الله تعالى أسرارهم هو الحضور
الذاتي دائما ولا عبوة عند هم للحضور
الذاتيل المتبدل بالغيبة فيكون كمال
هؤلاء الأکابر فوق جميع الكمالات و
نسبتهم فوق جميع النسب كما وقع
في عبارة إلهامان نسبتنا فوق جميع
النسب و أرادوا بالنسبة الحضور الذاتي
الذاتي و أعجب من ذلك ان النهاية
في طریقة هؤلاء الکمل مندرجة في
البدایة و اقتداء هم في ذلك بصحابة
رسول الله صلى الله تعالى عليه و عليه
وسلم و بآثارك فانهم في أول صفة النبي
عليه الصلوة والسلام والحيمة نالوا ما
يتيسر في النهاية و ذلك باندرج
النهائية في البدایة فلما كانت ولاية
محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله
وسلم فوق جميع ولايات الانبياء
و الرسل عليهم الصلوات والتسليمات
كذلك كانت ولاية هؤلاء الأکابر فوق
جميع ولايات الأولياء قدس الله تعالى
أسرارهم كعب وان ولايتهم منسوبة
إلى الصديق الأكبر لعدم إفراد من

الله تعالى اسرارهم این حضور ذاتی دائمی
است و نزد این بزرگ و ارا این حضور زائل
متبدل بالغیبت را اعتبار نمیست پس
کمال این اکابر فوق جميع کمالات است
و نسبت ایشان فوق جميع نسب چنان که
در عبارات شان واقع شده این نسبتنا
فوق جميع النسب و از نسبت حضور
ذاتی دائمی مراد داشته اند و عجیب تر این
همه آن که در طریقه این کمل نهایت در بدایت
مندرج است و اقتداء ایشان درین امر
بصحابه رسول الله است صلی الله
تعالى علیه و علیه وسلم
و بآثارک زیرا که ایشان در اول صحبت
بنی علیه الصلوة والسلام و
الحيمة پذیرایافتند که در نهایت کار میسر
گردد و این بسبب اندر ارج نهایت است در
بدایت پس چنانکه ولایت محمد رسول الله صلی الله
تعالى علیه و آله وسلم فوق جميع ولايات انبياء
و رسل است عليهم الصلوات والتسليمات
همچنین ولایت این اکابر فوق جميع ولايات
اوليا است قدس الله تعالى اسرارهم چگونه
فوق نباشد حال آن که ولایت ایشان منسوب
است بصديق اکبر رضی الله تعالى عنه آری بعضی

كُلُّ الْمَشَائِخِ قَدْ حَصَلَتْ هَذِهِ الْمَسْبُوبَةُ
 لَكُنْ بِاِقْتِبَاسٍ مِنْ وَلَايَةِ الصِّدِّيقِ الْاَكْبَرِ
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَمَا أَخْبَرَ أَبُو سَعِيدٍ
 عَنْ دَوَامِ هَذِهِ الْحَدِيثِ وَقَدْ وَصَلَتْ
 حَبَّةُ الصِّدِّيقِ الْاَكْبَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 إِلَى هَذَا الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ كَمَا نَقَلَ صَاحِبُ
 النِّقَاحِ وَالْغَرَضُ مِنْ إِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِهِ
 هَذِهِ الطَّرِيقَةُ الْعَلِيَّةُ النَّقْشِيَّةُ
 تَرْغِيبُ الطَّلَابِ إِلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ وَالْإِ
 مَالِي وَشَرِّحَ كَمَا لَا تَهَاقُلُ الْمُؤَلَّوِي فِي
 الْمَثْنَوِي هـ

شرح اوجیهف است با ال بهمان

مچول راز عشق باید در نهان

لیک گفتم وصف اوتاراه بر بند

پیش از ال کز فیت آل حسرت خورد

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى خَيْرِ مَنْ اتَّبَعَ

الْهُدَى +

مکتوب لبست دوم

أُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ عَبْدِ الْمَجِيدِ بْنِ الشَّيْخِ
 مُحَمَّدٍ الْمُخْتَلِ الْأَهْوَدِيِّ فِي بَيَانِ وَجْهِ
 التَّعَلُّقِ بَيْنَ الدُّوْحِ وَالنَّفْسِ وَبَيَانِ

افراد از کمال مشایخ حصول این نسبت متحقق
 شده ولیکن این حصول با اقتباس است از
 ولایت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه چنانکه شیخ
 خراز که مشایخ او از حال او نشان در جایش مکتوب اول مذکور شده
 ابو سعید از دوام این حدیث خبر داده و بهمه حضرت
 صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه شیخ ابو سعید مذکور
 رسیده چنانچه صاحب نفحات آورده است
 و غرض از اظهار بعض کمالات این
 طریقه علیه نقشبندیه ترغیب طالبان است
 باین طریقه علیه ورنه مرابشر کمالات
 این طریقه چه نسبت مولای روم و رثنوی
 فرموده هـ

شرح اوجیهف است الخ

بر شمس بادا سلام و نیز کوتایح بدی

است +

ترجمه از مصحح

مکتوب لبست و دوم بشیخ عبد المجید پسر شیخ
 محمد مفتی لاهوری صدور یافته در بیان بهت تعلق
 میان روح و نفس و بیان عروج و نزول

عَمُوجُهُمَا وَتَوَلَّوْهُمَا وَبَيَانَ قَنَاءِ الْجَسَدِي
 وَالدُّوْحِي وَبَيَانَ مَقَامِ الدَّعْوَةِ
 وَالْفَرْقِ بَيْنَ الْمُسْتَهْلِكِينَ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ
 وَالدَّرَجَاتِ إِلَى الدَّعْوَةِ سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ
 بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَفَرَنَ اللَّامَكَاتِي
 الْمُتَبَرِّجِي عَنِ الْجِهَةِ مَعَ الْمَكَاتِي الْحَاصِلِ
 فِي الْجِهَةِ فَجَبَّ الظُّلْمَةُ إِلَى النُّورِ فَعَشَقَ
 بِهَا دَامَتْ بِهَا بِكَمَالِ الْحَبَّةِ لِيُزَادَ هَذَا
 التَّعَلُّقُ جَلَاءً وَيَكْمُلَ بِمَجَادَّةِ الظُّلْمَةِ صَفَاءً
 كَالْمَرَاةِ إِذَا أُبِيدَ صَقَالَتَهَا وَقُصِدَ ظُهُودُ
 لَطَافَتِهَا تَرَبَّتْ أَوَّلًا لِيُظْهَرَ بِمَجَادَّةِ
 الظُّلْمَةِ التَّرَائِيَّةِ صَفَاءً هَا وَبَيَادَ
 بِتَعَلُّقِ الْكَثَافَةِ الطِّينِيَّةِ بِهَا وَهَافَتِ
 ذَلِكَ النُّورَ مَا حَصَلَ لَهُ أَوَّلًا مِنْ شُهُودِ
 الْقَدَاسِي بَلْ جَهْلَ نَفْسِهِ وَتَوَابَعَهُ الْوُجُودِ
 بِاسْتِغْرَاقِهِ فِي شُهُودِ مَعشوقِهِ الظُّلْمَانِي
 وَتَعَلُّقِهِ بِأَلْهِيَّةِ الْهَيُولَانِي فَصَادَ مِنْ

ایمان و بیان فنا جسمی و روحی و بقائے
 ایشان و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان
 آنان که از اولیاء مستهلک اند و آنان که بمقام
 دعوت راجع پاک است و منزه ذالک که
 نور را باطلیت جمع کرد و لامکانی را که از جهت
 بری است با مکانه که در بهت است هم قرین
 ساخت و طلیت را بنظر نور محبوب گردانید پس
 آن نور فریفته شد بروی و بکمال محبت اختلاط
 کرد با وی تا باین تعلق افروز گردد جلای او و مجاورت
 ظلمت کامل شود صفائی او همچو آئینه که چو صفائی
 خواهند و اظهار لطافتش را قصد کنند اولش خاک
 آلوده گردانند تا بجا ورت ظلمت تراشیده صفائی او
 ظاهر گردد و باعث تعلق کثافت طینی بهاء او افروز
 شود پس آن نور باعث استغراق در شهود معشوق
 ظلمانی و تعلق به سیکل هیولانی فراموش نمود آنچه او
 را پیشتر حاصل بود از شهود قدسی خود بلکه از ذات
 خویش و توالع وجود هم بے خبر گشت پس آن نور

له قول جلا بالکسر از رنگ پاک کرده روشن ساختن ۲ غ ۳ه قول منقالت بکسر اول صیقل کردن ۲ غ ۳ه قول لطافت بفتح اول تبارک
 ووقت ۱۲ه قول تراشیده منسوب است بر تراب بضم اول یعنی خاک ۱۲ه قول کثافت بفتح ضد لطافت ۲ غ ۳ه قول طینیبه
 منسوب است به طین بالکسر یعنی گل ۱۲ه قول بهاء بفتح روشنی و رونق و زیبائی و در فارسی یعنی قیمت و آید و درین جابر یکی ازینها محمل
 است ۱۳ه قول ظلمانی بفتحین تار یک و این منسوب بظلم که بفتحین است نه بضم یعنی تاریک شدن و الف و نون و قبل یائے نسبت
 در بعض محمل زاید آید چنانچه در نورانی و حقایق و جسمانی ۱۲ غیات ۹ه قول سیکل بفتح جته بزرگ و اسب دراز جسم و شکوه و عظمت و
 بنائے بلند و بختانه و صورت و شکل و حائل ۱۲ غیات ۱۳ه قول هیولانی منسوب به هیولا که ماده هر شیئی را گویند و در حالت نسبت
 نون زاید هم می آید چنانچه ربانی و روحانی ۱۲ غیات اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه و لوالدیهما اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین آمین
 یا رب العالمین -

اصحاب المشمة في مصاحبتيه وضاع من
 كرامات الميمنة في مجادته فان بقي في
 مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى
 فضاء الاطلاق قال ويل له كل الويل لئلا
 يتسرك ما هو المقصود منه وضاع جوهر
 استعداد في فضل صلاة لا بعيدا وان سبقت
 له الحسنى وادركته العناية القصوى دفع
 دأسه وتذكر ما ضل عنه فرجع الفقهري
 قائله

إليك يا منيتي حجي ومعتري
 ان حج قوم الى ثرب وأحجار
 وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود
 المطلوب الاقدس على احسن طوق و
 تيسر له التوجه الى الجناح المقدس
 بالكل وجوه تبعه الظلمة واندجت
 في غلبات انوارها فاذ بلغ هذا
 الاستغراق الى ان نسي المتعلق الظلمة

در مصاحبتش از اصحاب مشمة^{۱۱} گردید و در مجاورتش
 فضائل مبینة را ضائع نمود پس اگر در تنگ نائی
 این استغراق باقی ماند و بقضائے اطلاق نرسید
 وائے است بر او تر و وائے زیر آنکه از وجودش
 آنچه مقصود بود میسر نگردد و جوهر استعدادش
 نیز بفضیلت انجا میسر فضل ضللا بعید او اگر
 سابقا مقرر شد برائے او حسنی و یافت او را عنایت
 قصوی خود را متوجه ساخت و آنچه از او گم شده بود
 بیاورد پس رجعت فقهري نمود قائله

ای امیدم سوئی تو بس عمره و حج من است
 حج گو میکرد و قومی جانب خاک و حجر
 و اگر او را بار دوم در شهود مطلوب اقدس با حسن
 طرق استغراق حاصل گردد و توجه بجناب
 مقدس با کمال و جوهر متبیسر اندرین وقت ظلمت
 بدامن او خواهد آید و بخت و غلبات انوار
 او مندرج خواهد شد و در آن زمان که این استغراق
 بدین حد انجا که متعلق ظلمانی خودش را به برنج

له قوله مشمة و ميمنة اشارت است بآیه کریمه که در سوره واقع است فاصحاب الميمنة ما اصحاب المشمة ما
 اصحاب المشمة یعنی پس یاران دست راست چه برتر اند یا ران دست راست و باران دست چپ چه فروتر اند یا ران دست چپ
 له بقع و فناء و مجر من فرخ و فزاحی زمین و کشادگی صحن خانه و میدان ۱۲ غ ۱۳ قوله ضیاع یعنی مصدر ضاع یعنی هلاک شدن ۱۴ له قوله
 فضل ضللا بعید یعنی پس گمراه خدگراه شدن دور دراز ۱۵ له قوله و اگر سابقا مقرر شد اشارت است بآیه کریمه که در باره اقرب و سوره انباء
 واقع است یعنی ان الذین سبقتم لهم من المحسنی اولئک عندها مبعدون یعنی بد رستی آنانکه سبقت برده است برائے آنها از با
 نیکی آن گروه از ان دور کرده شده گانند ۱۶ له بقعری یعنی هر دو قاف در میان شان بائے ساکنه است و بعد رائے جمله در آخر الف است که بصورت
 یا نوشته شود یعنی بجانب پاشنه خود رفتن در قاف موس است الفقهري الوجود الى خلف ۱۷ له قوله الیک یا منیتي انی بنیة بالغیم امید آرزو و قوله
 ترب بالغیم خاک قوله احجار بالفتح جمع حجر یعنی سنگ و قوله معتم بصیغه اسم مفعول از اعجاز یعنی عمره کردن معانیت بیائے متکلم بدانکه خاک و سنگ
 اینجا عبارت است از صورت کعبه معظمه و مراد از غلط بایک یا منیتي حقیقت کعبه که حق جل و علا است ۱۸

رأساً و جهل نفسه و کوايحه و جوده کلیة
 فاستهلك في مشاهدته نور الانوار و حصل
 له حضور المطلوب و أداء الاستغراق
 بالبقاء الجسدي و الروحي و ان حصل له
 البقاء بذلك المشهود ايضا بعد الفناء
 فيه فقد تمت له جهتا الفناء و البقاء و حصل
 عليه الاطلاق اسم الولاية و فيجئ من لا
 يخلو حاله من امرين اما الاستغراق
 في المشهود بالكلية و الاستهلاك فيه
 على الدوام و اما الرجوع الى دعوة الخلق
 الى الحق عز سلطانه بان يصيروا طنه مع
 الله سبحانه و ظاهره مع الخلق فيتخلص
 النور من الظلمة المتدرجة فيه المتوجه
 الى المطلوب و يصير بهذا التخلص من اصحاب
 اليمين و هو ان لم يكن له في الحقيقة يمين
 ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله و النسب
 بكماله لجامعيتيه الجهة الخيرية مع
 اشتراكهما في اليمين والبركة كما وقع في
 شأنه عز شأنه كتابك ايه يمين و تتر
 تلك الظلمة من ذلك النور في مقام

فراموش سازد و از ذات و کوايحه و جوده خود
 کلیة بی خبراند و در مشاهده نور انوار مستهلك شود
 و حضور مطلوب او را از وائے استغراق حاصل گردد
 بقاء جسدي و روحی مشرف خواهد گردید و اگر نیز
 میسر شد او را بقا بدین مشهود بعد از فنا در آن پس
 هر دو جهت بقا و فنا تمام و کمال او را حاصل شد
 و اکنون اطلاق اسم ولایت بر او راست آمد پس
 درین صورت حالش از دو امر خالی نیست استغراق
 صرف است در مشهود خود کلیة و استهلاك محض
 است در وائے على الدوام یا رجوع است بدعوة
 خلق بحضرت حق عز سلطانه بنحیکه باطنش بخی سبحانه
 باشد و ظاهرش بخلق و اندرین وقت نور از دست
 ظلمت که در وائے مندرج است و متوجه مطلوب
 خود را نیاید و بدین راهی از اصحاب اليمين گردد
 و او را اگر چه فی الحقیقت نه یمین است و نه شمال
 ولیکن یمین بحال او اولی است و بکمال او اولی
 به سبب جامعیت آن جهت خیریت را با وجود
 اشتراک هر دو در یمین و برکت چنانچه در شان آن
 عز شأنه وارد است کتابک ایه یمین و آن ظلمت
 ازال نور در مقام عبادت و اداء طاعت فرو آید

له بالتذکیر كما في سائر نسخ القلبية الموجودة عندنا موقوف على انه نعت النور و بالتأنيث و مشي عليه المعرب
 محر و على انه نعت للظلمة هذا والله اعلم و علمه الله اما مجهول ای استهلك الله تعالى او معروف ای
 استهلك هو نفسه ۱۲ له قال المعرب دواة مسلم عن عبد الله بن عمرو التميمي عن ابي هريرة
 بلفظ و كنا ينادي بني يمين مبارك ۱۳

الْبِصَادَةِ فَادَاءِ الطَّاعَةِ وَتَعْنِي بِالنُّورِ اللَّامِكَا
 الرُّوحَ بَلْ خُلَاصَتَهُ وَبِالظُّلُمَةِ الْمُقْتَدَةِ
 بِالْجَهَةِ النَّفْسِ وَلَكِنَّ الْمَرْدِيَّ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ
 قَانَ قَالَ قَائِلٌ إِنَّ لِلْأَوَّلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ
 أَيْضًا شُعُورًا بِالْعَالِمِ وَتَوَجُّهًا إِلَيْهِ وَاتِّخَاظًا
 مَعَ بَنِي نُوْعِهِمْ فَمَا مَعْنَى الرِّسْتِهْلَاكِ وَ
 التَّوَجُّهِ بِالْكَلِيَّةِ عَلَى الدَّوَامِ وَمَا الْفَرْقُ
 بَيْنَهُمَا وَيَنْبَغِي الْمَرْجُوعِينَ إِلَى الْعَالَمِ لِلدَّعْوَةِ
 قُلْنَا إِنَّ الرِّسْتِهْلَاكِ وَالتَّوَجُّهَ بِالْكَلِيَّةِ
 عِبَادَةٌ عَنْ تَوَجُّهِ الرُّوحِ وَالنَّفْسِ مَعَ
 لِحْدَانِدِ رَاجِ النَّفْسِ فِي أَنْوَارِ الرُّوحِ
 كَمَا مَرَّتِ الرِّشَادَةُ إِلَيْهِ وَالشُّعُورُ بِالْعَالَمِ
 وَتَوَجُّهُهُ أَنْ يَكُونَ بِالْحَوَاسِ وَالْقَوَائِمِ وَ
 الْجَوَارِحِ الَّتِي هِيَ كَالْتَقَاصِيلِ لِلنَّفْسِ
 فَالْحَمَلُ الْمَلْحُصُ مُسْتَهْلِكٌ فِي خُصْمِ
 أَنْوَارِ الرُّوحِ فِي مَطَالَعَةِ الشُّهُودِ وَتَقْصِيدُ
 بَاقٍ عَلَى الشُّعُورِ السَّابِقِ مِنْ غَيْرِ تَطَرُّقٍ
 قُدُورِيَّةٍ بِخِلَافِ الْمَرْجُوعِ إِلَى الْعَالَمِ فَإِنَّ
 نَفْسَهُ بَعْدَ كَوْنِهَا مُطَهَّرَةً تَخْرُجُ مِنْ
 تِلْكَ الْأَنْوَارِ لِلدَّعْوَةِ وَتَحْصُلُ كَالْمُنَاسِبَةِ
 مَعَ الْعَالَمِ فَيَقَعُ الدَّعْوَةُ بِسَبَبِ تِلْكَ

و مراد از آن نور لامکانی روح است بلکه خلاصه
 او و از ظلمت مقیده بهجت نفس و همین است
 مراد از باطن و ظاهر اگر کسی گوید که اولیاء
 مستهلکین را نیز شعور است بعالم و توجه است
 بآن و اختلاط است با بنی نوع خود پس معنی
 استهلاک و توجه تام علی الدوام چیست و چه
 فرق است میان شان و میان مرجوعین بعالم
 از برائے دعوت گوئیم که استهلاک و
 توجه تام عبارت است از توجه روح و نفس
 مع بعد از اندراج نفس در انوار روح چنانچه
 اشارت می به آن رفت و شعور بعالم
 و مانند آن بحواس و قوای و جوارح میباشد
 نه بغیر پس محل شخص مستهلک است در
 ضمن انوار روح بمطالعه مشهود و تقصیل
 او بر شعور سابق باقی است بے آنکه فتور
 در آن راه یابد به خلاف آن که مرجوع است
 بعالم زیر آن که نفس او بعد از حصول الطمینان
 بیرون می آید از انوار برائے دعوت
 و او را بعالم مناسبت حاصل می شود
 و به سبب این مناسبت دعوتش در معرض
 اجابت در آید و اما بیان این که نفس محل است

یعنی در قول اول و بعد از آن وقت ظلمت بدامن او نواهد و بخت آنکه یعنی توجه و اختلاط با بنی نوع خود ۱۲ اللهم اغفر
 لکاتبه و لمن سعى فيه ۱۲

لِلْمُنَاسِبَةِ فِي مَعْرِضِ الْجَانِبِ وَأَمَّا أَنَّ النَّفْسَ
 تُجْمَلُ بِالْحَوَاسِ وَتُخَوَّهَا تَقَاصِيلُهَا فَلَا
 النَّفْسَ كَمَا تَعْلُقُ بِالْقَلْبِ الصَّنَوْبِرِيِّ
 وَهُوَ الْمُتَعَلِّقُ لِلرُّوحِ بِتَوْسِطِ الْحَقِيقَةِ
 الْجَامِعَةِ الْقَلْبِيَّةِ وَالْفِيُوضِ الْوَاحِدَةِ
 مِنَ الرُّوحِ تَرِدُ أَجْمَالًا أَوْ لَا عَلَيْهَا ثُمَّ
 بِتَوْسِطِهَا إِلَى سَائِرِ الْقَوَى وَالْجَوَارِحِ
 تَقْصِيلًا فَخُلَاصَتُهَا مَوْجُودَةٌ فِي النَّفْسِ
 أَجْمَالًا فَظَهَرَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ
 وَمِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الطَّائِفَةَ الْأُولَى
 مِنْ أَرْبَابِ الشُّكْرِ وَالثَّانِيَّةِ مِنْ أَرْبَابِ
 الصُّحُوفِ وَالتَّوَقُّفِ لِلأَوَّلَى وَالْفَضِيلَةِ
 لِلْآخِرَى وَالْمَقَامُ الْأَوَّلُ مُنَاسِبٌ لِلأَوَّلَةِ
 وَالثَّانِي لِلثَّانِيَّةِ شَرَفْنَا اللَّهَ سُجَّاتِهِ
 بِكِرَامَاتِ الْأَوَّلِيَاءِ وَتَبَتَّنَا عَلَى كَمَالِ
 مُتَابَعَةِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى
 وَسَلَامُهُ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ
 إِخْوَانِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ النَّفَرِيِّينَ وَ

و حواس و امثال او شان تفصیل او پس
 بهجت آن که نفس را تعلق است بقلب صنوبری
 و او متعلق روح است بتوسط حقیقت جامع
 قلبیه و فیوضات وارده از روح اول بر آن نزول
 کند بطریق اجمال باز بواسطه آن بر سائر
 قوای و جوارح علی التفصیل پس خلاصه
 اینها اجمالا در نفس موجود است از این جا
 فرق بین افسوس و نفس بوضوح انجامید و باید
 دانست که طائفه اول از ارباب شکرانند
 و ثانی از ارباب صحو و شرافت اول راست
 و فضیلت و دیگرے را و مقام اول مناسب
 است بولایت و ثانی بر نبوت حق سبحانه
 و بیکر امانات اولیاء مشرف گردانند
 و بر کمال متابعت انبیاء ثابت دارند -
 صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ
 عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى
 جَمِيعِ إِخْوَانِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 الْمُقَرَّبِينَ وَالْعِبَادِ

یعنی ثابت است بدلیل آنکه ۱۲ یعنی مضغه لحم که بجانب چپ و در بخت نهاده اند ۱۲ قوله واد یعنی قلب
 صنوبری متعلق روح است یعنی روح با و متعلق است بتوسط حقیقت جامع قلبیه یعنی قلب حقیقی مراد این است که روح
 را فی الحقیقت تعلق است بقلب حقیقی و قلب حقیقی را تعلق است بقلب صنوبری و نفس را هم تعلق است بقلب صنوبری
 پس فیوضات وارده از روح اول ۱۲ قوله ارباب شکر و ارباب صحو از اصطلاحات حضرات صوفیه کرام است فالسکر
 استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی ترتیب الافعال و السکر لارباب القلوب و الصحو للمکاشفین بحقائق الغیوب ۱۲ اسلک السلوک ۱۲

الصالحين الى يوم الدين امين
 المحرر الداعي وان لم يحسن العربية
 ليجمعه لكن لما كان مكتوبهم الشريف
 فحاروا بالكمالات العربية امل القراطيس
 على نحو املاهم والسلام ختام الكلام

مکتوب بست وسوم

اُرسِلَ الى عبد الرحيم المشهور
 بخان خانان في جواب كتابته في المنع
 عن اخذ الطريق من الناقص وبيان
 مضرة والمنع عن القباب الشبهية
 باهل الكفر فحانا الله سبحانه وايّاكم
 عن التكال الخالي عن الحال والعلم المعر
 عن الاعمال بمحرمة سيد البشر المبحوث
 الى الاسود والآخر عليه وعلى الاله من
 الصلوات افضلها ومن التسليحات
 اكملها ويوحى الله عبدا قال امينا
 بلغ رسالتكم الاخر الصالح الصادق
 تليغا وحكي عن جباكم بلسان
 الترجمان ما حكي فانشدت

الصالحين الى يوم الدين امين
 كاتب الحروف دعاكو اگر چه بهمت عجميت
 خود عربيت را چنانكه بايد مكني دانست ليكن
 چون مکتوب شريف شان بكمالات عربيه مرقوم
 بود بروفق اطلاع شان اداء نمود سلام است مہر كلام كرا

ترجمه از مصحح

مکتوب بست وسوم به عبد الرحيم المشهور
 بخان خانان صدور یافته بحواب مکتوب او در
 منع نمودن از اخذ طريق از پير ناقص و در بيان
 مضرت او و زجر کردن از القاب که شبهه اند
 بابل کفر حق سبحانه و تعالی بایاں و شمایاں را
 از قال خالی از حال و علم معبر از اعمال
 نجات بخشید بحرمت سيد البشر که مبعوث است
 بالاسود و احمر علیه و علی الاله من
 الصلوات افضلها و من التسليحات
 اکملها و رحم کند حق تعالی بر کسیکه آمین گفت
 بر او با سعادت و صداقت مکتوب شما رسانید
 فخصیکه از خانان مکتوب پیش حضرت محمد قدس سره آورد و بعضی خانان
 و از جناب شما نیز بان ترجمان حکایت نمود آنچه
 نمود پس این شعر بخواندم

له غیر عرفی بدون ۱۳ هـ قوله ترجمان بافتح و جیم مضموم معنی فصیح و تیز زبان و نوش تقریر و کسبیکه داننده و زبان باننده ۱۳
 اللهم اغفر لکاتبه ۱۲

اهل السعدى والرسل وحب وجه الرسل
 اعلم ايها الآخر القابل لظهور الكمال
 اظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم من
 القوة ان الدنيا مزرعة الاخيرة فويل
 لمن لم يزرع فيها فعطل ارض الاستعداد
 و اضاء بذرا الخمدال و مما ينبغي ان يعلم
 ان اضاءة الارض و تعطيلها اما بان لا
 يزرع فيها شيئا او القى فيها بذرا خبيثا
 فاسدا و هذا القسم من الاضاءة اشد
 مضرة و اكثر فسادا من الفسح الاول كما
 لا يخفى و ثبت البدل و فسادا بان اخذ
 الطريق من السالك الناقص و سلك
 مسلكه لان الناقص صاحب هوى
 متبع و ما يشوب بالهوى لا يؤثرو
 ان اتوا عان على الهوى فيحصل ظلمة
 على ظلمة و لان الناقص لا يميز بين

مرجا لغتم بسعدى وقاصدش فرخنده رو
 از برای الفت رؤور ضلے مرسل
 له برادر قابل ظهور کمالات حق سبحانه و تعالی
 فعلیت شما را از قوت بمنصفه ظهور جلوه دهد
 بدانکه دنیا مزرعت آخرت است و وایست
 بر آن کس که در و چیرے نکارید و زمین استعداد
 خود را معطل داشت و بذرا اعمال را ضائع ساخت
 و باید دانست که اضاءة زمین و تعطیل آن
 بدو طریق است یکی آنکه اندر و بیج نه کار و دودیک
 آنکه تخم ناپاک و بد بیز و وایس قسم از اضاءة
 به نسبت اول مضرت او اشداست و فساد او اکثر
 چنانکه حق نیست و جهالت بد و فساد آن بدین
 هیچ است که طریق را از سالك ناقص اخذ نمود
 و مسلكش رفتن گرفت زیرا که ناقص را هواي
 است متبوع و مشوب به هوا را تاثیر نه و بد
 تقدیر تاثیر اعانت است مرهوار پس ثمره آن
 ظلمت است بر ظلمت و نیز ناقص را بدین سبب

له قوله فعلیت شما را الخ یعنی آنچه در استعداد شما است او را بوقوع آورد ۱۳ هـ قوله بمنصفه بفتح میم و فتح نون و تشدید صاد جمله مفتوح جائز
 ظاهر شدن اهل الجاهلین معنی تحت یا سر بر که عروس را بران نشانده جلوه دهند و او را بردارند و دیگر ناظرین آنجا ظاهر کنند مستعمل و این لفظ
 بکسر میم نیز آمده و بضم میم باشد بدین معنی و در مراجع بکسر که برداشتن یعنی تحت و سر بر که کبدال عروس را از دیگران ممتاز و بلند گردانند ۱۲
 ۱۳ هـ قوله بدانکه دنیا مزرعت آخرت است اشاره است بحدیثی که اندرین باب وارد است قال علیه الصلوة والسلام الدنیا مزرعة
 الاخيرة ابیات گزیده است بکاره تبارکی خرمی روز شنبه و روز کاری مفسی یوم التلاوة گفته مضمون و خامس بر مراد تخم را می کارد
 که بهر پاش و تباری بود و الحصاد از غله پاش و در نه پاشی آب و در نه خشک شده و آن همه ریخ و لقب خود و لغوی به آب و ده این ششم خیم انجوا و تا شود حوت
 تو سبز و کامران و کار با شیبای و بیداری است و هر که غافل گشت میدان ناراست و اقتسام شنوی ۱۴ هـ قوله بدین بافتح و بکسر بر خه که از تخم کوچک
 تر باشد و اینجا تخم مطلق مراد است ۱۵ هـ قوله ابلای یعنی بابل و خویشان خود آمدی ز دراجان و بیگانگان عریان این کلمه بوقت ملاقات
 میگویند قوله بسعدی بضم سین جمله نام عشیقه معروفه است و رسول یعنی قاصد و سفیر و جند المعنی چه خوش است و در معنی نوحی و در مرسل معنی اسم فاعل یعنی

الطَّرِيقِ الْمَوْصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ
 الطَّرِيقِ الَّتِي لَا تَوْصِلُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ أَذْهُو
 غَيْرُ أَصْلٍ قَطُّ وَلَكِنَّ الْأَيُّمِيزِينَ الِاسْتِعْدَادَاتِ
 الْمُخْتَلِفَةِ لِلطَّلِبَةِ وَإِذَا كَلِمَتُهُ طَرِيقَ الْحَدِيثِ
 عَنْ طَرِيقِ السُّلُوكِ فَرُبَّمَا كَانَ اسْتِعْدَادُ
 الطَّالِبِ مُنَاسِبًا لَطَرِيقِ الْحَدِيثِ غَيْرُ مُنَاسِبٍ
 لَطَرِيقِ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً وَالنَّاقِصُ لِحَدِّامِ
 التَّمْيِيزِينَ الطَّرِيقِ فَيَبِينُ الِاسْتِعْدَادَاتِ
 الْمُخْتَلِفَةِ سَلَكُهُ طَرِيقِ السُّلُوكِ ابْتِدَاءً
 فَأَصْلٌ عَنِ الطَّرِيقِ كَمَا صُلِّ فَالشَّيْخُ
 الْكَامِلُ الْمَكْمَلُ إِذَا أَدَّ تَرْبِيَةً هَذَا
 الطَّالِبِ وَكَسْبِيكُهُ اخْتَابَهُ أَوَّلًا إِلَى إِذْ أَلَّ
 مَا أَصَابَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ أَصْلَهِ
 مَا فَسَدَ بِسَبَبِهِ ثُمَّ اتَّقَى ابْتِدَاءَ الصَّالِحِ
 الْمُنَاسِبِ لَا اسْتِعْدَادٍ فِي أَرْضِ الِاسْتِعْدَادِ
 فَيَنْبُتُ نَبَاتًا حَسَنًا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَيْثُةٍ
 كَشَجَرَةٍ خَيْثُةٍ فِي اجْتِنْتُ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
 مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ
 طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ فَطَيِّبَةٌ

که او اصلاً واصل نیست میان طرق موصوله
 بحق سبحانه و میان طرق غیر موصوله با و سبحانه انبیا
 نیست و بهم چنین اورا باین استعدادات مختلفه
 طالبان تمیز نه و چون آن ناقص طرق بدیه
 را از طرق سلوک فرق نمود پس بسا اوقات استعداد
 طالب ابتداء بطریق جذب مناسب بود و بطریق
 سلوک غیر مناسب و ناقص بیاعت عدم تمیز
 میان طرق و استعدادات مختلفه اورا براه سلوک
 برد پس گمراه گردید و در راه حق چنانکه
 خود گمراه بود پس شیخ کامل مکمل چو تریبیت
 و سلیک این طالب را اراده نماید لایحاله
 محتاج باشد اول باز الیه چیزه که از سالک
 ناقص بآں طالب رسیده و با صلاح آنچه
 بسببش فاسد گشته بعد از آن تخمینیک و
 مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او
 بریزد پس بر وی روئید فی زیبا و حال سخن ناپاک
 مانند درخت ناپاک است که بر کنده شده
 بالائین زمین نیست اورا هیچ استقرار و حال سخن پاک
 درخت پاک است بخت استوار و شاخش در آسمان پس صحبت

الحاصل ان الناقص ناقص من وجوه شتى الاول انه محبوس في سجن الهوى اتبع نفسه هوها الثاني انه لا يعين
 طريقا عن طريق ولا جذبة عن سلوك ولا صحو عن سكر الثالث انه لا يميز استعدادا عن استعداد
 اخر ۱۳ اشادة الى آية كريمة واقعة في سورة ابراهيم من الجزء الثالث عشر ونظم الآية هكذا اخبر الله
 مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة ۱۴ قوله ليس بصيت شيخ الخ مولاهم روم لفته وجه خوش گفته ايبيات فقر خواهي آن زهت قائم است
 ز نبات كاري آيد ز دست و انش الوار است در جهان رجال نه ز راه دفتر و نه قبل و قال خاك شور مردان حق را زير پا خاك بر سر كن حذر
 بچول ماه ساير زوال بود بنده خدا مرده اين عالم و ننده خدا ۱۵

الشَّيْخِ الْكَامِلِ الْمَكْمَلِ كَبُورِ أَحْمَرَ نَظَرُهُ
 دَوَاءٌ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَبَدَنُهُ خَرَطُ الْقَتَادِ
 تَبَنَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَلَى جَادَةِ
 الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا
 الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالنَّجْةِ إِذْ هُوَ مَلَكُ
 الرَّحْمِ وَمَدَارُ النِّجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَلَنَعْمَ
 مَا قِيلَ بِالْقَارِئِ سَيِّدِ

شیخ کامل مکمل کبریه است احمر نظر او و است
 و کلمه او شفا و بدنه و منها خراط القناد
 و تعالے بایاں را بر جاده شریعت مصطفویه
 قائم دارد علی صاحبها الصلوة والسلام
 و النجیة زیر آں که اوست ملاک اصل کار و
 نجات و مناط سعادت و بدرستی چهر خوش گفته
 شده است بفارسی

مُحَمَّدُ عَرَبِيٌّ كَابِرٌ وَهُوَ سِرٌّ
 كَيْسِكُ خَاكٍ دَرَشَ نَيْتُ خَاكٍ بِرُؤُوسِ
 وَكُنْخِيمِ الْمَقَالَةِ عَلَى صُكُوتِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ
 وَتَسْلِيمَاتِهِ وَتَحِيَّاتِهِ وَبَرَكَاتِهِ الْثَمَّةُ
 الْحَبِيبُ كُلُّ الْحَبِيبِ أَنَّ الرَّحْمَةَ الصَّادِقُ قَدْ
 نَقَلَ أَنَّ مِنْ جُلَسَائِهِمْ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْفُضَّلَةِ
 مَنْ يُلقَّبُ فِي الشُّعْرِ بِالْكَفَرِيِّ وَالْحَالُ أَنَّ
 مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ الْكِرَامِ
 فَيَا لَيْتَ شَعْرِي مَا حَمَلَكُ عَلَى هَذَا الرَّسْمِ
 الشَّنْبِيْعِ الْبَيِّنِ شَنَاةَهُ وَالْمُسْلِمِ بَيِّنِي كَيْ
 أَنْ كَيْفَ مِنْ هَذَا الرَّسْمِ زِيَادَةً مَا يَفِرُّ مِنَ
 الْأَسَدِ الْمُهْلِكِ وَبِكَرَهُ كُلُّ الْكَوَاهِلِ
 لَاقَ هَذَا الرَّسْمِ وَمُسَمَّاكَ مَبْغُوضَاتِ

محمد عربی کابری و سیر
 کیسکه خاک درش نیست خاک بر سر او
 باید که ختم نمایم این محبت را بصلوات سید
 المسلمین و تسلیمات و تحیات و برکات او - تتمه
 کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نموده که
 از شعرائ فضلای هم نشینان شما کسی است
 که لقب است به لقب کفری با وجودی که
 آنکس از سادات عظام و نقباء کرام است
 اے کاش دانستم که بریں اسم شنیع بین الشناعة
 چه چیز را نگخته کرد اورا و حالانکه مسلمان را واجب
 است فرار از این اسم زیاده تر از فرار از اسید
 مهلک و مکرده و انستین اورا بکمال کراهت زیرا که
 این اسم و مسماش مبغوض است نزد حق
 دشمن دانسته شده ۱۳

یعنی نادر الوجود و عزیزه کالکبیریت الحمیر فانه کیسولای وجود ۱۳ قوله کبریت بالکسر و یا معروفة و تائے فوقانی
 گوگرد که بندی گندک گویند ۱۴ غ ۱۵ قوله و بدنه یعنی بغیر صحبت شیخ کامل و قوله خراط القناد غرط بالفتح دست مالیدن بر شاخ تابرگ
 او بریزد و قناد بالفتح درخت است سخت و خاردار کنیز است از رخ کشیدن ۱۶ قوله ملاک بالکسر اصل چیزه و آنچه باوقایم باشد چیزه ۱۷
 تعریفه محمد سید الکونین عن عرب ۱۸ تعسا لمن لم یکن فی بابہ القویا ۱۹

بِاللهِ سُبْحَانَهُ وَدَسُّوْهُ عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَ
التَّسْلِيْمَاتُ وَالْمُسْلِمُوْنَ مَا مَوْدُوْنَ بَعْدَ وَدَّةِ
أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالتَّخَاشُّوْ
عَنْ مِثْلِ هَذَا الْإِسْمِ الْقَبِيْهِ وَاجِبٌ وَمَا
وَقَعَ فِي عِبَادَاتٍ لِّبَعْضِ الْمَشْرِكِيْنَ قَدْ سَمِعْتُ اللَّهَ
تَعَالَى أَسْرَادَهُمْ فِي غَلِيَّاتِ الشُّكْرِ مِنْ مَدِيحِ
الْكُفْرِ وَالتَّرْعِيْبِ عَلَى شِدَّةِ الزُّبَارِ وَأَمَّا
ذَلِكَ فَمَصْرُوْفٌ عَنِ الظَّاهِرِ وَفَحْمُوْلٌ عَلَى
التَّادِيْلِ فَإِنَّ كَلَامَ السَّكَارَى يُجْمَلُ وَيُصَوَّرُ
عَنِ الظَّاهِرِ الْمُبَادِرِ فَإِنَّهُمْ مَعْدُوْدُونَ
بِعَبَاثَةِ الشُّكْرِ فِي اِتِّكَابِ هَذِهِ الْمَحْظُوْرَاتِ
مَعَ أَنْ كُفْرَ الْحَقِيْقَةِ نَقْصٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى اَلْإِسْلَامِ
الْحَقِيْقَةِ عِنْدَ أَكْبَرِهِ هُوَ لَوْلَا وَغَيْرُ السَّكَارَى
عَبْدٌ مَعْدُوْدٌ فِي تَقْلِيْدِهِمْ لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ
أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُّوَسِمًا وَوَقْتًا خَاصًّا
صَلَحَ ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْمَوْسَمِ وَقَبِيْحٌ فِي

سبحانه ورسول او عليه الصلوة والسلام
واهل اسلام مامورند بعبادت اهل كفر
وتشدد نمودن بر ایشان پس از چنین اسم
قبیح احترام واجب است و آنچه در عبارات
بعض مشایخ قدس الله تعالی
اسرار هم در غلیات سکر از مدح کفر
و ترغیب بر تشدد زنا را و امثال آن واقع
شده است پس از ظاهر خود مصروف است
و بر تادیله از تاویلات محمول زیرا که کلام سکاری
بر مفهوم محمود حمل کرده می شود و از ظاهر مبادر
خود مصروف چه ایشان بیاعت غلبه سکر معذورند
در ارتکاب این محظورات با وجودی که کفر حقیقه
نقص است به نسبت اسلام حقیقه نزد این بزرگواران
و غیر سکاری در تقلید ایشان معذور نیستند نزد
شان و نه نزد اهل شرع چه هر چیز را موسمی است
خاص و وقت که آن چیز در آن موسم موزون و زیبا
بنگام می آید

۱- قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا الكافرين اولياء من دون المؤمنين ان تجعلوا الله عليكم
سلطانا مبينا ۱۲ سورة نساء پاچه و المحصنات ۱۳ قال الله سبحانه وتعالى اشد اعدا على الكفار يعني تشدد كنتم كذا تشدد
هم كذا وقال عنهم من قائل يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم يعني اے نبی جهاد كن با كفار و منافقان و تشدد كن
بر ایشان ۱۴ كقول الحلاجي شجر كفت بد بين الله والكفر واجب ۱۵ لدى وعند المسلمين قبيح يعني كفر محمود بد
خدا و این چنین كفر واجب است نزد من و نزد مسلمانان قبیح است ۱۶ قوله زنا را باقم و تشدید نمودن بر ایشان را که نصاری و مجوس و سائر کفار
بر میان بندند ۱۷ قوله کلام سکاری قال المولى الرومي رحمه الله تعالى كل شئ قاله غير المفيق ان تكلف او تصلف لا يليق -
یعنی هر چیزی که گوید غیر بویشت را اگر تکلف کنی یا لااقل زدن منی منزه است آنکه غیر بویشت را است ۱۸ قوله کفر حقیقه الخ یعنی بعد از وصول بحقیقت کار
و بعد از ظهور غلبه حال عدم اختیار میان اسلام و کفر هم نقص است و درنگ منصور حلاج که مغلوب حال بوده است اهل شریعت بکفر او حکم کرده اند نه
اهل حقیقت انرا در اهل حقیقت هم منقصت و انگیز است اورا از کمال انجمنی شمراند و از مسلمانان حقیقی منجی انگارند و این پیش از ظهور غلبه حال این
عدم اختیار با اتفاق کفر است و مذموم و تقلید از باب اسماح نمودن و تمیز ناکردن از بے تمیزی است و الحاد و زند و کفر شریعت و حقیقت ۱۹

مُوسِرًا آخِرًا وَالْعَاقِلُ لَا يَقِيْسُ أَحَدًا هُمَا
عَلَى الْآخِرِ فَالْقِسْوَةُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُغَيَّرَ هَذَا
الْإِسْمُ وَيُبَدَّلَ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِنْهُ وَيُلَقَّبَ
بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَابِلُ
وَالنِّسَابِ إِلَى الْإِسْلَامِ الَّذِي هُوَ السَّيِّئُ
الْمَرْحُومُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابٌ عَنِ
الْهَمَّةِ الَّتِي أُمِرْنَا بِاتَّقَائِهِ اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ
الْتِهَامِ كَلَامٌ صَادِقٌ لَا غِبَارَ عَلَيْهِ قَالَ
سُبْحَانَهُ وَلَعِنَا مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ
وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

می باشد و بموسم دیگر قبیح و صاحب بنیش یکی را
بر دیگر قیاس نمی کند پس از جانب من باو
التماس نماید که این اسم را تغییر دهد و با سببی بهتر ازین
تبدیل کند و خود را به لقب اسلامی ملقب سازد
زیرا که این بحال و مقال مسلمان موافق است و
انتساب است با سلامی که دوست دین مرضی نزد
حق سبحانه و نزد رسول او علیه الصلوة والسلام و ابقنا
است از تمیته که ما ماموریم با احترام از او اتقوا من
مواضع التهمه کلامی است صادق که بروی غیر
نیست فرمود حق سبحانه و بر آئینه نبیه مسلمان بهتر است
از مشرک و سلام باد بر کسی که تابع بدی است *

مکتوب بست چهارم

ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِي خَانٌ فِي بَيَانِ
أَنَّ الصُّوفِيَّ كَانَتْ بَابَيْنِ وَإِنَّ تَعَلُّقَ الْقَلْبِ
لَا يَكُونُ بِأَكْثَرِ مَنْ وَاحِدٍ وَإِنَّ ظُهُورَ
الْحِجَّةِ الدَّائِيَّةِ يَسْتَلْزِمُ اسْتَوَاءَ الْإِلَهِامِ
وَالْإِنْعَامِ مِنَ الْمَحْبُوبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةِ

مکتوب بست و چهارم به محمد قلیج خان صدوقیه
و در بیان آنکه صوفی کائن است و باطن و بر آئینه قلب
با کثری از یک تعلق نمیکرد و بدرستی که ظهور محبت
و اتیه استواء ایلام و انعام محبوب را میخواهد و بیان
فرق میان عبادت مقربین و عبادت ابرار و هم

۱- یعنی پس برین بیان جملاتی تمت آورد این حدیث را امام بخاری و تاریخ خود قال الامام المنادی فی کتاب کنوز الحقائق فی
حدیث خیر الخلائق اتقوا مواضع التهمه فیه یعنی رواة البخاری فی التادیخ و لفظه من لیست من الحدیث
۲- اشارت است بکرمیه که واقع است در سوره بقره و پاره سبقول ۱۳ بداند اندرین مکتوب شریف علی باقاله الجامع چهار
امرا بیان فرموده اند ۱۴ محبت و معیت دانده ۱۵ یعنی تنها و منفرد و جدا ۱۶ در در سایندن و در بنجیدن ۱۷
۱۸ نعمت دادن ۱۹ - لعل التذکیر هنا التادیل ما فافهم ۲۰

الْمَقَرَّيْنِ وَعِبَادَةِ الْبُزْدَانِ وَكَذَلِكَ ابْنُ الْكَلْبِ
 الْمُسْتَهْلِكَيْنِ وَبَيْنَ الْأَوْلِيَاءِ الْمَرْجُوعَيْنِ
 إِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ سَلَّمَ اللَّهُ سُجَّانَهُ
 وَعَافَاكُمْ بِحُزْمَةِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ
 عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ
 الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ فَطُوبَى لِمَنْ كَرِهَ يَتَّقِي
 لِقَابَهُ جَزَاءَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ سُجَّانَهُ وَلَمْ يُرِدْ
 إِلَّا وَجْهَهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ فَيَكُونُ هُوَ
 مَعَ اللَّهِ جَلَّ سُلْطَانُهُ وَإِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ
 مَعَ الْخَلْقِ وَاسْتَعْلَى بِهِمْ صُورَةً وَهُوَ
 شَأْنُ الصُّوفِيِّ الْكَائِنِ الْبَائِنِ أَيْ الْكَائِنِ
 مَعَ اللَّهِ سُجَّانَهُ وَالْبَائِنِ مِنَ الْخَلْقِ
 حَقِيقَةً أَوِ الْمُرَادُ الْكَائِنُ مَعَ الْخَلْقِ صُورَةً
 وَالْبَائِنُ مِنْهُمْ حَقِيقَةً وَالْقَلْبُ لَا يَتَعَلَّقُ
 بِحَبِّتِهِ بِالْكَثَرِ مِنْ وَاحِدٍ فَمَا كَمْ يَزِلُّ تَعَلُّقُ
 الْحَقِّ بِذَلِكَ الْوَاحِدِ كَمْ يَتَعَلَّقُ بِمَا سِوَاهُ
 حَبِّتُهُ وَمَا يُرَى مِنْ كَثَرَةِ مُرَادَاتِهِ وَ
 تَعَدُّدِ تَعَلُّقِ حَبِّتِهِ بِالْأَشْيَاءِ الْمُتَكَثِّرَةِ
 كَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالرِّيَاسَةِ وَالْمَدْحِ وَالْمُحَبَّةِ
 عِنْدَ النَّاسِ فَتَمَّ أَيْضًا مَحْبُوبُهُ لَا يَكُونُ
 إِلَّا وَاحِدًا وَهُوَ نَفْسُهُ وَحَبِّتُهُ

چنین میان آنال که از اولیاء مستهلک اند و آنال
 که مرجوع اند بدعوت خلق بحق سبحانه و تعالی
^{بازگردد و بخواهد} شمس را سلامت و اراد و عاقبت بخشاد -
 بجزمت سید المسلمین علیه و علی آله
 الصلوات و التسلیمات - مرد با کس است
 که دوست داشتت او را پس خوش حالی است
 مر کس را که باقی نداشت در قلب خود هیچ محبتی
 مگر محبت حق سبحانه و قصد نمود مگر وجه او تعالی
 و تقدس را پس چنین کس با حق است جل سلطان
 اگر چه بظاهر خود با خلق است و مشتغل با ایشان
 و این است نشان صوفی کائن بائن یعنی در حقیقت
 کائن است با حق سبحانه و بائن است از خلق
 یا مراد این است که بصورت کائن است با خلق
 و بحقیقت بائن است از ایشان و محبت قلب
 با کثر از یک متعلق نشود پس ما دایم که تعلق
 می او با آن یک باقی است محبتش بهما سواء آن
 تعلق نه پذیرد و آنچه بمشاهده می آید از کثرت مراد
 او و تعلق محبت او با اشیا کثیره هم چون مال و
 اولاد و ریاست و مدح و رفعت نشان
 نزد مردم این جایز محبوب او بجز شمس واحد
 نیست و آن نفس اوست و محبت این همه

له هذا الحديث رواه البخاري والمسلم في صحيحهما وقد اقتبسناه الشيخ قدس الله تعالى سوره و افاض علينا الفقهاء
 من فيوضه المفدسة ورحمنا به امين ۱۲ یعنی آیه باشد و آنچه نباشد ۱۲

هُوَ لَدَى قَوْصِ حَبِّتِهِ لِنَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ
 الْأَشْيَاءَ لَا يُرِيدُ هَذَا إِلَّا لِنَفْسِهِ لَا لِأَنْفُسِهِمْ
 فَإِذَا ذَاكَ حَبِّتُهُ مَعَ نَفْسِهِ
 ذَاكَ حَبِّتُهُمْ
 بِالْبَيْعَةِ أَيْضًا وَلِهَذَا أُقِيلَ أَنَّ الْحَجَابَ
 بَيْنَ الْعَبْدِ وَالرَّبِّ هُوَ نَفْسُ الْعَبْدِ
 لَا الْعَالَمُ فَإِنَّ الْعَالَمَ فِي نَفْسِهِ غَيْرُهُ
 لِلْعَبْدِ حَتَّى يَكُونَ حَجَابًا وَالتَّمَاهُ أَدُّ الْعَبْدِ
 هُوَ نَفْسُهُ فَلَا جَرَمَ يَكُونُ الْحَجَابُ هُوَ
 الْعَبْدُ لَا غَيْرَ فَمَا كَمْ يُجِلُّ الْعَبْدُ عَنْ مَرَادِ
 نَفْسِهِ كَلِمَةً لَا يَكُونُ الرَّبُّ مُرَادَهُ
 وَلَا يَسَعُ حَبِّتُهُ سُجَّانَهُ فِي قَلْبِهِ وَهَذِهِ
 الدَّوْلَةُ الْعَصَوِي لَا تَحَقِّقُ إِلَّا بَعْدَ الْفَنَاءِ
 الْمَطْلُوقِ الْمَنُوطِ بِالْجَلِّي الذَّائِقِ فَإِنَّ
 دَفْعَ الظُّلُمَاتِ دَأْسًا لَا يَصُورُ إِلَّا بِطُلُوعِ
 الشَّمْسِ بِإِزْعَةٍ فَإِذَا أَحْصَلَتْ تِلْكَ
 الْمَحَبَّةُ الْمَعْبُورُ عَنْهَا بِالْمَحَبَّةِ الدَّائِمَةِ
 اسْتَوَى عِنْدَ الْحَبِّ الْعَامِ الْمَحْبُوبِ

فرع محبت اوست مر نفس خود را زیرا که این
 همه را قصد نمی نماید مگر از برای نفس خود
 نه از برای نفس شان پس چون محبتش با نفس
 زائل گردد محبت شان هم به تبعیت زائل شود
 و ازین جا گفته اند که حجاب میان بنده و حق سبحا
 نفس اوست نه عالم چه عالم بالذات مقصود او
 نیست تا حجاب گردد و مقصود او بجز نفس
 او چیزی دیگر نیست پس لا جرم حجاب او
 باشد نه غیر پس با دایمیک بنده از مراد نفس خود
 با کلمه پاک نه گردد حق سبحانه مرادش نمی تواند
 شد و نه محبت حق را در قلب او گنجائش
 و این دولت قصوی محقق نه شود الا بعد
 از تحقق فناء مطلق که منوط است بتجلی ذاتی
 زیرا که از این ظلمات بتماها منظور نیست
 مگر بعد از طلوع آفتاب تمام و کمال -
 پس هر گاه حاصل شد این محبت که مبراست
 محبت ذاتیه نزد عجب الغام محبوب و
 ایلام آن مستوی گشت پس درین وقت

له و ازین جا گفته اند مصحح ما را رسیده نشین و با خود نقش ۱۲ چه خوش گفته است مصحح در تویک یک آرزو ابلیس تست
 و نیز در نفسک و تعال یعنی نفس را ترک کن و بیای حجاب ما ۱۲ زیرا که هر چه از جمیل مطلق می رسد گوارا و مرغوب است شمس
 می تلخ است چون گوارا آن که هر چند شوری باشد گوارا آن بلاء تا زیان محبوب است که عجب را از انقضا بهما سواء محبوب باز دارد
 و محبوب دلالت می فرماید بلا کند محبوب است که بهر رنگ و ریشه محبوب آویخته است و گشتان گشتان می برد بلاء دلالت است بر
 محب و محبوب که بحسن دلائی خود یکدیگر را بدیدند ۱۲ منقطع - مصحح رحمه الله تعالی - اللهم اغفر لکاتبه و لمن سبى
 فيه و لوالدیهما جمعین -

وَأَيْلَامُهُ فِي حَصْلِ الْإِحْلَاصِ فَلَا
يَعْبُدُ رَبَّهُ إِلَّا لَهُ لَا لِأَجْلِ نَفْسِهِ
مِنْ طَلَبِ الْإِنْعَامِ وَدَفْعِ الْإِيْلَامِ
لَا لَهَا عِنْدَهُ سَوَاءٌ وَهَذِهِ سُمِّيَتْ
الْمُقَرَّبِينَ فَإِنَّ الْأَبْرَارَ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَهُمَا رَاجِعَانِ
إِلَى أَنْفُسِهِمْ لَعَدَمِ قَوْزِهِمْ بِسَعَادَةِ
الْحَبَّةِ الدَّائِيَةِ فَلَا جَزْمَ يَكُونُ حَسَنَاتُ
الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ فَحَسَنَاتُ
الْأَبْرَارِ حَسَنَاتٌ مِنْ وَجْهِ سَيِّئَاتٍ
مِنْ وَجْهِ وَحَسَنَاتُ الْمُقَرَّبِينَ حَسَنَاتٌ
لِخَصَّةٍ لَعَمْرُ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ مَنْ يَعْبُدُ
اللَّهَ خَوْفًا وَطَمَعًا أَيْضًا بَعْدَ تَحْقِيقِهِمْ
بِالْبَقَاءِ الْأَكْمَلِ وَتَنْزِيلِهِمْ لِعَالَمِ الْأَسْبَابِ
لَكِنْ خَوْفُهُمْ وَطَمَعُهُمْ غَيْرُ رَاجِعَيْنِ
إِلَى أَنْفُسِهِمْ بَلْ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ طَمَعًا
لِرِضَائِهِ سُبْحَانَهُ وَخَوْفًا عَنْ سَخَطِهِ
تَعَالَى وَكَذَلِكَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ الْجَنَّةَ لِأَنَّهَا
مَحَلُّ رِضَائِهِ سُبْحَانَهُ لَا لِخَطْوَةِ أَنْفُسِهِمْ
وَأَنَّمَا يَسْتَعِيزُونَ مِنَ النَّارِ لِأَنَّهَا
مَحَلُّ سَخَطِهِ تَعَالَى لَا لِدَفْعِ الْإِيْلَامِ عَنْ
أَنْفُسِهِمْ لِأَنَّ هُوْلَاءِ الْكَابِرِ يُحَرِّدُونَ
عَنْ رِقِيَّةِ الْأَنْفُسِ وَصَادِقًا خَالِصِينَ

اخلاص نیز بحصول پیوست وحق را عبادت
نه کند مگر از برائے حق نه از برائے نفس یعنی
بجهت طلب انعام و دفع ایلام که این برود
نزد او برابر است و این مرتبه ایست مخصوص
به مقربین چه برابر بجهت عدم فوزشان بسعاد
مجت ذاتیه جز این نیست که حق را به سبب
خوف و طمع عبادت می کنند و این برود بنفس
شان راجع اند پس لاجرم حسنات ابرار سیئات
اند به نسبت مقربین و ثابت شد که حسنات ابرار
از وجه حسنات اند و از وجه دیگر سیئات و حسنات
مقربین حسنات محضه اند آری بعضی از مقربین
بعد از انصاف ایشان به بقائے اکمل و
تنزل به عالم اسباب نیز بخوف و طمع حق را سجد
می پرستند ولیکن این خوف و طمع بنفس
اوشان راجع نیست بلکه به امید رضائے حق
سجانه و خوف از غضب او و تقالے عبادت
می کنند و هم چنین بجز این نیست که طلب
می نمایند جنت را از جهت آنکه او محل رضائے
حق سجانه است نه از جهت خطوۃ نفس و
استغاده می نمایند از نار جهنم آنکه محل سخط
اوست سجانه نه از برائے دفع ایلام از نفس
چه این بزرگواران از رقیبت نفس محرران و بحق
سجانه خالص و مخصوص و این مرتبه از میسان
بیان امرایع

بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَهَذِهِ الرُّتْبَةُ أَعْلَى مِنْ
بَيْنِ رُتَبِ الْمُقَرَّبِينَ وَلِصَاحِبِ هَذِهِ
الرُّتْبَةِ نَصِيبٌ تَامٌّ مِنْ كِمَالَاتِ مَقَامِ
النُّبُوَّةِ بَعْدَ تَحْقِيقِهِ بِمَرْتَبَةِ الْوَلَايَةِ
الْخَاصَّةِ وَمَنْ كَمُرَّبَنَزَلٍ إِلَى عَالَمِ الْأَشْيَاءِ
فَهُوَ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِينَ فَلَا
نَصِيبَ لَهُ مِنْ كِمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ
فَلَا يَكُونُ أَهْلًا لِلتَّكْمِيلِ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ
رَدَقْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ حَبَّةٌ هُوْلَاءِ الْكَابِرِ
بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
وَاتِّبَاعِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَ
مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ
مَنْ أَحَبَّ وَالسَّلَامَ أَوَّلًا وَآخِرًا

مراتب مقربین عالی تر است و صاحب
این مرتبه را بعد از انصاف او بمرتبه
ولایت خاصه نصیب است تمام از کمالات
مقام نبوت و کسی که بعالم اسباب فرو رفته
آمده است پس او را اولیا می نامند مستهلکین
است و او را از کمالات مقام نبوت
بهره نیست پس تکمیل وارثان را
شایان نباشد بخلاف اولی حق سبحانه
و تعالی بایاں را محبت این اکابر عطا فرماید
بحرمت سید البشر علیه و علی آله و اتباعه
من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها چه مردی کسی است که دوست داشته است
او را و السلام اولاً و آخراً

مکتوب بست پنجم

ترجمه از مصحح

أُنْسِلَ إِلَى خَوَاجِهِ جَهْلَانٍ فِي التَّخْلِيفِ
عَلَى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَمُتَابَعَةِ
خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ
الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
أَتَمُّهَا سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى قَلْبَكُمْ وَشَوْحَ
صُدْرِكُمْ وَذَكَرْتُ لِنَفْسِكُمْ وَالْآنَ جِلْدُكُمْ
كُلُّ ذَلِكَ بَلْ جَمِيعُ كِمَالَاتِ الرُّوحِ وَ

مکتوب بست و پنجم بخواجه جهاں و التخلیف
یافته در تخریف بر متابعت سید المرسلین و
متابعت خلفائے راشدین و علیهم و علیهم
من الصلوات اکملها و من التسلیمات اتمها
حق سجانه و تعالی قلب شمار اسلامت دارد
و سینه شمار اکشاده کند و نفس شمار پاک
گرداند و پوست بدن شمار امین سازد و جمله

السَّيِّئَةِ وَالْخَفِيِّ وَالْخَفِيِّ مُنَوِّطٌ بِمَتَابَعَةٍ
 سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَنِ الصَّلَاةُ
 أَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيمَاتِ أَلَمَّا فَعَلَكُمْ
 بِمَتَابَعَتِهِ وَمَتَابَعَةُ خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ
 الْهَادِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ
 نُجُومُ الْهَدَايَةِ وَشُمُوسُ الْوِلَايَةِ فَمَنْ
 شَرَفَ بِمَتَابَعَتِهِمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا
 وَمَنْ جُبِلَ عَلَى مُخَالَفَتِهِمْ فَقَدْ ضَلَّ سُلُوكًا
 بَعِيدًا - الْبَقِيَّةُ مِنَ الْمَقْصُودِ إِنْظَاهُ
 الْأَضْطِرَارِّ وَضَيْقِ الْبُعِيشَةِ لِذِي الْمَرْحُومِ
 الشَّيْخِ السُّلْطَانِ قَالَمُ الْمَسْ مِنْ جَنَابِكُمْ
 مَدَدُهُمْ وَإِعَانَتُهُمْ فَإِنَّكُمْ حَرِيُونَ
 بِذَلِكَ بَلْ مَوْفُقُونَ بِقَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ
 طَهَّرَ آدَامُ اللَّهِ تَعَالَى تَوْفِيقَكُمْ وَجَعَلَ
 الْخَيْرَ رَفِيقَكُمْ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى
 سَائِرِ مَنْ آتَى الْهَدَى

مکتوب بیست و ششم

این همه بلکه جمیع کمالات روح و سر و تن و اخلاقیات
 منوط اند بمتابعت حضرت سرور مرسلان علیه
 علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیات
 الکملها پس لازم گیرید متابعت او را و متابعت
 خلفائے راشدین با دین ممدین و سرور مرسلان علیه
 او اند زیرا که او شایسته نجوم بدایت و شمس ولایت
 پس کسی که بمتابعت شان مشرف گشت فقد
 فاز فوزا عظیما و کسی که بر مخالفت آنان محو
 شد فقد ضل ضللا بعیدا البقیة المرام لطهار
 اضطرار است و ضیق بعیشة مرد و پسران
 شیخ سلطان مرحوم را پس از جناب شما امداد و
 اعانت او شان مطلوب است که آن شایان
 شان شما است بلکه حق سبحانه بقضائے حوائج
 جمیع مردم ذات شمار را موفیق گردانیده است حق سبحا
 و تعالی شمار ازین بیشتر توفیق ارزانی فرماید و نیز را
 رفیق شما گرداند و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

ترجمه از مصحح

اُرْسِلَ إِلَى الشَّيْخِ الْعَالِمِ مَوْلَانَا حَاجِي
 ۱- قول نجوم جمع یعنی ستارگان اشاره است بقول آنحضرت علیه الصلوة والسلام احباجی کالجویم با هم اقتدیتم اهتدیتم
 ۲- شمس جمع شمس یعنی آفتاب ۳- قول فقد فاز الخ یعنی پس هر آینه فیروزمند شد فیروزی بزرگ ۴- قول فقد
 ضل الخ یعنی پس گمراه شد گمراه شدن بعید ۵- بالتشديد و بالتخفيف من المجرّد مجهول علی
 الاول و معلوم علی الثاني ۱۳

مُحَمَّدٍ الْأَخْوَرِيِّ فِي بَيَانِ أَنَّ الشَّوْقَ يَكُونُ
 لِلْأَبْدَانِ دُونَ الْمُقَرَّبِينَ مَعَ عُلُومٍ تَنَاسُبُ
 هَذَا الْمَقَامَ تَبَيَّنَا أَنَّ اللَّهَ سُجَّانَهُ وَإِيَّاكُمْ
 عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى
 صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَرَدَّ
 فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ الْأَطَالَ شَوْقُ الْأَبْدَانِ
 إِلَى لِقَائِي وَأَنَّ إِلَيْهِمْ لَا شَدَّ شَوْقًا أَثَبَتْ
 اللَّهُ سُجَّانَهُ الشَّوْقَ لِلْأَبْدَانِ الْمُقَرَّبِينَ
 الْوَاصِلِينَ لَا شَوْقَ لَهُمْ لِأَنَّ الشَّوْقَ يَقْتَضِي
 الْفَقْدَ وَالْفَقْدُ فِي حَقِّهِمْ مَفْقُودُ الْكَرْبِيِّ
 أَنَّ الشَّخْصَ لَا يَشْتَقِي إِلَى نَفْسِهِ مَعَ إِفْرَاقِ
 فِي حُجَّتِهِ لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الْفَقْدِ فِي حَقِّهِ قَالَمُ
 الْوَاصِلُ الْبَاقِي بِاللَّهِ سُجَّانَهُ الْفَاقِي عَنْ
 نَفْسِهِ حَالُهُ مَعَ اللَّهِ سُجَّانَهُ كَحَالِ
 الشَّخْصِ مَعَ نَفْسِهِ فَلَا جُورَ لَا يَكُونُ
 الْمُشْتَقُّ إِلَّا الْأَبْدَانُ لِأَنَّهُ يُحِبُّ قَائِدًا

لاهوری صدور یافته در بیان آنکه شوق البته ابرار
 را بود نه مقربین را یا علوم متناسب
 سحانه و تعالی ما یا را بر جاده شریعت مصطفوی
 علی صاحبها الصلوة والسلام و
 الحیة استقامت و ثبات ارزانی فرماید
 در حدیث قدسی وارد است الاطال شوق
 الابدان الی لقای و اننا الیهم لا شد شوقا
 حق سبحانه شوق را به ابرار نسبت نموده زیرا که مقربین
 واصلین را شوقی نه می ماند که شوق فقیران
 مطلوب را متقاضی است و فقدان مطلوب
 در حق شان مفقود چه ظاهراست که انسان با وجود
 افرات مجبت نفس خود با نفس اشتیاق ندارد چرا که
 او را فقدان در حق خود متحقق نیست پس مقرب
 واصل که بحق سبحانه باقی است و از نفس خود قانی
 عاقل به نسبت حق سبحانه باقی است بحال شخص به
 نسبت نفس خود لا جرم مشتاق نباشد مگر ابرار که او شایسته

۱- قوله في الحديث القدسي قال العلي القادي ۲- في شرح مشكوة الفرق بين الحديث القدسي والقرآن ان
 الاول يكون بالمهام او مقام او بواسطة ملك بالمعنى فيعبده بلفظه وينسب الى ربه والثاني لا يكون الا بانزال
 جبريل باللفظ المعين وهو ايضا متواتر بخلاف الاول فلا يكون حكمه حكمه في الفرق ۳- قوله الاطال شوق
 الابرار ۴- یعنی حق سبحانه و تعالی ارشاد فرموده آگاه شوید بطول انجام مید شوق نیکوکاران بملاقات من و من بطرف ایشان البته مشتاق ترم
 و چه خوش گفته است شمع عاشقان بهر چه مشتاق جمال و بزرگو و دلبران بهر عاشقان از عاشقان تراند ۱۲- قال العلامة محمد مواد
 المکی ذکره فی الاجاء بلفظ لقد طال شوق الابرار الخ قال العراق فی فتح مجید لاجل اصلا الا ان صاحب الفردوس
 فکره من حدیث ابی الدرداء و لحدید کر له ولله فی مستند الفهرست سند و قال الشیخ الاکبر فی موضع من فتوحه
 وقد ورد و خبر لا علم لی بصحته ان الله ذکر المشتاقین الیه و قال عن نفسه انه اشتد شوقا الیه و لا علم لی به من
 الکشف و لامن روایة صحیحة الا انه مذکور مشهور و انتهی ملخصا - ولكن معناه صحیح مطابق لحديث من تقرب الی شبرا
 تقرب الیه فدعا الحدیث ۱۳- انتهى ۱۴- قوله لانه لا یشتاق لمحبه لایشتاق الیه فاقد له والابرار هم
 الموصوفون بهذه الصفة دون المقربين و یحتمل ان يكون الضمیر المنسوب راجعا الی الابرار المفهوم من الابرار ۱۵

وَلَعَنِي بِالْأَبْرَارِ عَبْدُ الْمُقَرَّبِ الْوَاصِلِ سَوَاءٌ
كَانَ فِي الْإِبْتِدَاءِ أَوْ فِي الْوَسْطِ وَلَوْ لَقِيَ مِنْهُ
مَقْدَارُ حُجَّةٍ مِنْ خُودَلَةٍ وَلَنْ نَعْمَ مَا قِيلَ فِي
الشَّعْرِ الْقَارِئِي ۛ

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

ثَقُلَ عَنِ الصِّدِّيقِ الْكَبِيرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
عَنْهُ أَنَّهُ دَايَ قَادِمًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَبْكُ
فَقَالَ هَكَذَا أَكُنَّا نَفْعَلُ وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُنَا
هَذَا مِنْ قَبِيلِ الْمَدْحِ بِمَا يَشَبَّهُ الدَّمَّ وَ
سَمِعْتُ عَنْ شَيْخٍ قَدَّاسٍ سَوْدَاةٍ يَقُولُ إِنَّ
الْمُنْتَهَى الْوَاصِلَ ثَلَاثًا يَمْنَى الشُّوقُ فِي
الطَّلَبِ الَّذِي كَانَ لَهُ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَكَانَ فِي
الشُّوقِ مَقَامًا آخَرَ كَمَلُ مِنَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ
مِنْهُ وَهُوَ مَقَامُ الْيَاسِ وَالْحُجْرَةِ الْأَدْرَاكِ
فَإِنَّ الشُّوقَ يُتَصَوَّرُ فِي الْمَتَوَقَّعِ فَحَيْثُ

اند محب فاق و مراد ما از ابرار کس است که مقرب
گرددگان مطلوب را ۱۲
واصل نه بود در ابتدا باشد یا در وسط اگر چه از وسط
بگذرد و نه خردل باقی مانده باشد و چه خوش گفته
است در شعر فارسی ۛ

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست

درون دیده اگر نیم مواست بسیار است

از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه منقول است
که شخصی را دیدم قرآن میخواند و میگریه فرمودم چوین
می کردیم و لکن سخت شد و بهائے ما این قول
از ایشان مدح است مشابه بزم و از حضرت
شیخ خود قدس سره شنیدم که می فرمود گاهی
منتهی واصل نیز تمنای آن شوق و طلب میکند
که او را پیشتر حاصل بود و زوال شوق را مقامی
است دیگر کامل تر از اول و تمام تر از آن و آن
مقام مقام یاس و عجز است از ادراک مطلوب
چون شوق در امری متصور است که متوقع بود پس

ۛ یعنی صفا من الواصلین المقربین فلا شوق ولا وجد ولا دلا ۱۲ ۛ قوله المدح بما يشبه الخ هو كقوله
شعر ولا عيب فيهم غيدان سيوفهم ۛ بهن فلول من قراع الكتائب ۛ وكقوله تعالى وما تنقم منا الا ان امنا
بآيات ربنا وكقوله هو البدر الا انه البحر زاخرا ۛ سوى انه الضو غامر لكنه الويل ۛ الضو غامر بالكسر الاسد
الويل بالفتح المطر الشديد العظيم القطر ۛ ۛ بداند که این عجز از ادراک نه مانند عجز عوام است بلکه این عجز نیست که عین
ادراک است بلکه کمال ادراک گمان نه بری که عجز از معرفت جمل است زیرا که عجز از معرفت آنست که معلوم گردد که لا یعرف الله الا الله
چه انسان آئینه شده است که در صورت معرفت حق سبحانه عکس انداخته است و آن از آن و نیست ۛ ۛ وسط بالفتح
و سکون ثانی بمعنی در میان و میان هر چیز و بختین چیز یک میانه باشد یعنی متوسط در کیفیات و صاحب نصاب نوشته که بختین بمعنی
میانه که عبارت از میان حقیقی و مرکب باشد و اسم نیز نیست که در میان باشد ۛ ۛ لفظه عن موجوده فی النسبة القلبية و
المطبوعة الموجودة عند نادى ذائده لا احتیاج ایها و هذا اظاهر فاخبر وقد اسقطها العرب ۱۳

لَا تَوَقَّعْ لَا شُوقَ وَإِذَا رَجَعْتَ هَذَا الْكَامِلُ
إِلَى الْخُرُوجِ نَهَايَةَ الْكَمَالِ إِلَى الْعَالَمِ
رُجُوعَ الْقَهْقَرَى لَا يَعُودُ إِلَيْهِ الشُّوقُ أَيْضًا
مَعَ وُجُودِ الْفَقْدِ بِالرُّجُوعِ لِأَنَّ ذَوَالَ شُوقٍ
مَا كَانَ لَوْجُودِ الْفَقْدِ بَلْ لِحُصُولِ الْيَاسِ وَ
هُوَ مَوْجُودٌ بَعْدَ الرُّجُوعِ أَيْضًا بِخِلَافِ
الْكَامِلِ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ يَعُودُ إِلَيْهِ الشُّوقُ
بِرُجُوعِهِ إِلَى الْعَالَمِ لِحُصُولِ الْفَقْدِ الَّذِي
ذَالَ مِنْ قَبْلُ فَحِينَ وَجَدَ الْفَقْدَ بِالرُّجُوعِ حَصَلَ
الشُّوقُ الَّذِي ذَالَ يَزِيدُ إِلَيْهِ لَا يَقَالُ إِنَّ
مَرَاتِبَ الْوُصُولِ لَا تَنْقُطُ أَبَدًا لِأَنَّ
فِي تَوَقُّعِ بَعْضِ تِلْكَ الْمَرَاتِبِ فَيَتَصَوَّرُ
الشُّوقُ جَنِينًا لِأَنَّا نَقُولُ عَدَمُ الْقَطْعِ
مَرَاتِبِ الْوُصُولِ مَبْنِي عَلَى السَّيْرِ التَّقْصِيلِ
الْوَاتِقِ فِي الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّيُونِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَهَذَا السَّيْلُ لَا يَتَصَوَّرُ
فِي حَقِّهِ نَهَايَةَ وَلَا يَزُولُ عَنْهُ الشُّوقُ
أَبَدًا أَوْ مَا نَحْنُ بِصَدِيدِهِ هُوَ الْمُنْتَهَى
الْوَاصِلُ الَّذِي قَطَعَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ
بِطَرِيقِ الْجَمَالِ وَأَتَتْهُ إِلَى مَا لَا يُمْكِنُ

آن جا که توقع نیست شوق نیست و چون
این چنین کامل که به نهایت کمال رسیده است
رجوع بعالم نماید رجوع قهقری پس با وجود
حصول فقد بسبب رجوع بعالم اندرین حال نیز
شوق با وجود منی نماید چه زوال شوق بجهت
تحقق فقدان نه بود بلکه بیاعت حصول یاس
و آن بعد از رجوع نیز موجود است بخلاف کامل اول
که بوقت رجوع نمودنش بعالم شوق با وجود منی
نماید بسبب تحقق فقدان که اولاً زائل شده بود
پس وقتی که فقدان بسبب رجوع و س مواست
گشت شوق که بزوالش زائل شده بود نیز بحصول
پیوست گفته نشود که مراتب وصول الی الله را تا ابد
الابدین القطعی نیست پس بعضی از آن مراتب
دائما متوقع اند و درین وقت حصول شوق مرتقب
واصل را نیز متصور گشت زیرا که ما میگوئیم که عدم
انقطاع مراتب وصول مبنی است بر تفسیر تفصیلی که واقع
است در اسماء و صفات و شئون و اعتبارات و
نهایت وصول در حق این سالک متصور نیست شوق
از و س ابد از ازل نمیگردد و کسیکه با بصد و س ایم
بمال واصل منتهی است که آن مراتب را بطریق اجمال

ۛ بهر دو قاف بجانب پائین خود رفتن چنانچه رو بسوئ مغرب کرده بطرف مشرق رفتن چه قهقری بوزن فعلی و قهقره بر وزن
زائله مصدر است بمعنی پس رفتن ۱۲ غیاث ۛ قوله صدق بختین نزدیکی و مقابله و برابر چیز و محاذ بمعنی قصد نمودن
و در پی شدن مستعمل است ۱۳ غیاث

التَّجْبِيرُ عَنْهُ بِعِبَارَةٍ وَلَا يُشَارِ إِلَيْهِ بِإِشَادَةٍ
فَلَا يَتَصَوَّرُ ثَمَّةَ تَوْفَعٍ أَصْلًا فَلَا جَرَمَ
يُزُولُ عَنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلِبُ وَهَذَا أَحَالَ
الْخَوَاصَّ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ لِأَنَّهُمْ الَّذِينَ
عَرَجُوا عَنْ ضَيْقِ الصِّفَاتِ وَوَصَلُوا
إِلَى حَضَرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ
بِخِلَافِ السَّالِكِينَ فِي الصِّفَاتِ مُفَصَّلًا
وَالسَّائِرِينَ فِي الشُّبُوكَاتِ مُزَيَّنًا
فَأَنَّهُمْ مَحْبُوسُونَ فِي التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ
أَيْدِ الْأَبِيدِينَ وَمَرَاتِبُ الْوُصُولِ فِي
حَقِّهِمْ لَيْسَتْ إِلَّا الْوُصُولُ إِلَى الصِّفَةِ
وَالْعُرُوجُ إِلَى حَضَرَتِ الذَّاتِ تَعَالَى
لَا يَتَصَوَّرُ إِلَّا بِالسَّيْرِ الْجَمَالِيِّ فِي الصِّفَاتِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَمَنْ وَقَعَ سَيْرُهُ فِي
الْأَسْمَاءِ بِالْتَّفَصِيلِ حُبَسَ فِي الصِّفَاتِ
وَالْإِعْتِبَارَاتِ وَلَمْ يَنْقُلْ مِنْهُ الشَّوْقُ وَ
الطَّلِبُ وَلَمْ يُفَارِقْ عَنْهُ الْوَجْدُ وَالنَّوْجُ
فَأَمَّا الشَّوْقُ وَالْوَجْدُ لَيْسَ إِلَّا أَصْحَابُ التَّجَلِّيَّاتِ الصِّفَاتِيَّةِ
وَلَيْسَ مِنَ التَّجَلِّيَّاتِ الذَّائِبَةِ لَهُمْ
نَصِيبٌ مَادَامُوا فِي الشَّوْقِ وَالْوَجْدِ
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ مَا مَعْنَى الشَّوْقِ مِنَ اللَّهِ

طی کرده و فتنی گشته بقا می که از تعمیر ممکن نیست
بعبارتی و بسوئش اشاره کرده نمی شود باشارت پس
آنجا توقع اصلا نیست لاجرم شوق و طلب
از و زائل گرد و و این حال خواص است از اولیاء
زیر که ایشانند که از ضیق صفات عروج نموده
و بحضرت تعالی و تقدس وصول یافته بخلاف
آنانکه سالک اند در صفات بالتفصیل و سائر
اند در شیونات علی الترتیب که ایشان در تجلیات
صفاتیة تا ابد الایام محبوس اند و مراتب وصول
در حق نشان غیر از وصول تا بصفات هیچ نیست
و عروج تا حضرت ذات تعالی ممکن نیست
مگر بسیر اجمالی در صفات و اعتبارات و کسی که
سیرش در اسماء بالتفصیل واقع شده در
صفات و اعتبارات محبوس مانده و شوق و
طلب از و زائل نه گردیده و وجد و توأجا از و
مفارقت نموده پس نیشانداری باب شوق و
توأجد مگر اصحاب تجلیات صفاتیة وادامیکه در شوق و وجد
اندا در تجلیات ذاتیه ایشانند و نه نیست اگر کسی گوید که
چیسست مراد از مشتاق بودن حق سبحانه حال آنکه از و سجا
چیز مفقود نیست - گویم محتمل است
که آوردن لفظ شوق این جا از قبیل

صه لے برادر بے نهایت در گبی است + هر چه بر و می بر و می نیست ۱۲ ۷۵ قوله فان قال قائل الخ وادد على قوله في الحديث المذكور وانا اليهم لا شوقا ۱۳

سُبْحَانَهُ وَلَيْسَ مِنْهُ سُبْحَانُهُ مَفْقُودٌ شَيْئًا
قُلْتُ ذَكَرَ الشَّوْقَ هَهُنَا بِمَحْتَمَلٍ أَنَّهُ
يَكُونُ مِنْ قَبِيلِ صُنْعَةِ الْمَشَاكَلَةِ وَذَكَرَ
الشَّدَاةَ فِيهِ بِإِعْتِبَارِ أَنَّ كُلَّ مَا يُنْسَبُ
إِلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ فَهُوَ شَدِيدٌ وَعَالِبٌ
عَلَى مَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَبْدِ الضَّعِيفِ
هَذَا الْجَوَابُ عَلَى طَرِيقَةِ الْعُلَمَاءِ وَ
لِلْعَبْدِ الضَّعِيفِ فِي جَوَابِهِ وَجُودُهُ
أُخْرَتُنَّاسِبُ طَرِيقَةِ الصُّوْقِيَّةِ وَ
لَكِنَّ ذَلِكَ الْأَجْوِبَةَ تَقْتَضِي مَحْوًا مِنَ الشُّكْرِ
وَبِدُونِ الشُّكْرِ لَا يَحْسُنُ بَلْ لَا يَجُوزُ
لِأَنَّ الشُّكْرَ مَعْدَنُ دُرُودٍ وَأَنْبَاءِ
الصَّخْرِ مَسْئُولُونَ وَحَالِي الْأَنَ الصَّخْرِ
الصُّوفِ فَلَا يَلِيْقُ بِحَالِي ذَكَرَ هَذَا هَذَا
الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى نَبِيِّهِ دَائِمًا وَسَلَامًا

صنعت مشاکلت بود و ذکر شدت
در حدیث بدین جهت باشد که هر چه
بخداوند عزیز و جبار نسبت کرده نشود
شدید و غالب بود بر آن چه به بنده
ضعیف اضافه نموده آید و این جوابی
است بطریق علماء و آیین بنده ضعیف
را در جواب اشکال مذکور و جملات دیگر
اند مناسب بطریقه صوفیه ولیکن بیان
آن و جملات نوعی از سبکی می خواهد
و بدون سکر ذکر نشان مستحسن بلکه جائز
نیست - چه سکار می معذور اند و ارباب
صوفی مستول - و بالفعل حال من محصور
است - پس ذکر آن و جملات مناسب
حال من نیست - هذا - والحمد
لله اولوا و آخرا و الصلوة والسلام
على نبيه دائما و سوامدا -

مکتوب بیست و هفتم

بخواجه عمک صدور یافته در بیان مراحط طریقہ علیہ نقشبندیہ و علو نسبت این بزرگ داران
قدّس الله تعالی اسرارهم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى -

۷۵ قال في التلخيص ومنه المشاكلة وهي ذكر الشيء بلفظ غيره لوقوعه في صحبته حقيقة او تقديرا فالقول كقولنا قد تخرج شيئا
بخدا لك طبعه قلت الخجوا الى جنة دقيضا و نحو تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك - والثاني نحو صبغة الله ۱۲ ۷۵ حمد و ستایش
مرفوعه پاک راست و سلام بر بندگان او تقدس که بر بنده است ایشان را ۱۳

مکتوب بیست و نهم

بشیخ نظام تھانیسری صدور یافته در بیان ترغیب و ارادائے فرائض و رعایت سنن و آداب و قلت مبالغات در ادائے نافله در جہت فرائض و منع نمودن از ادائے نماز خفتن در نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند عَصَمْنَا بِاللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَاِيَّاكُمْ عَنِ التَّحَصُّبِ وَالتَّخَشُّعِ وَتَجَانُّوْا اِيَّاكُمْ عَنِ التَّكَلُّفِ وَالتَّاسُّعِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُنْفَعِ عَنْهُ ذِيْعُ الْبَصْرِ عَلَيْهِ وَعَلَى الْاِلهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا مَقْرَبَاتِ اَعْمَالٍ يَا فَرَاغُ

انديا نوافل - نوافل را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست - ادائے فرض از فرائض در وقت از اوقات بر ادائے نوافل بزرگتر است اگر چه بر نیت خالص ادا شود هر نفلی که باشد از صلوٰۃ و زکوٰۃ و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گوئیم که رعایت سنن از سنن و ادب از آداب در حین ادائے فرائض نیز بهمین حکم دارد منقول است که روزی امیر المؤمنین حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ نماز را با پدر و برادر و جماعت گذاردند بعد از فراغ از صلوٰۃ دو رقم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود در آن وقت نیافتند فرمودند که فلان بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیداری باشد بجهل که درین وقت خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز را با پدر و برادر و جماعت می کرد و بهتر می بود پس رعایت ادب و اجتناب از مکروهی اگر چه تنزیہی باشد فکیف که تحریمی بر ارباب رعایت ادب و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور با رعایت و اجتناب اگر جمع کند فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَاِنْ خَرَطَ الْقَتَادَ مِثْلًا لِّصَدَقٍ دَانِكَةٍ

۱۰ بضم باک داشتن و اندیشه کردن ۱۲ غ ۱۳ غ ۱۴ غ ۱۵ غ ۱۶ غ ۱۷ غ ۱۸ غ ۱۹ غ ۲۰ غ ۲۱ غ ۲۲ غ ۲۳ غ ۲۴ غ ۲۵ غ ۲۶ غ ۲۷ غ ۲۸ غ ۲۹ غ ۳۰ غ ۳۱ غ ۳۲ غ ۳۳ غ ۳۴ غ ۳۵ غ ۳۶ غ ۳۷ غ ۳۸ غ ۳۹ غ ۴۰ غ ۴۱ غ ۴۲ غ ۴۳ غ ۴۴ غ ۴۵ غ ۴۶ غ ۴۷ غ ۴۸ غ ۴۹ غ ۵۰ غ ۵۱ غ ۵۲ غ ۵۳ غ ۵۴ غ ۵۵ غ ۵۶ غ ۵۷ غ ۵۸ غ ۵۹ غ ۶۰ غ ۶۱ غ ۶۲ غ ۶۳ غ ۶۴ غ ۶۵ غ ۶۶ غ ۶۷ غ ۶۸ غ ۶۹ غ ۷۰ غ ۷۱ غ ۷۲ غ ۷۳ غ ۷۴ غ ۷۵ غ ۷۶ غ ۷۷ غ ۷۸ غ ۷۹ غ ۸۰ غ ۸۱ غ ۸۲ غ ۸۳ غ ۸۴ غ ۸۵ غ ۸۶ غ ۸۷ غ ۸۸ غ ۸۹ غ ۹۰ غ ۹۱ غ ۹۲ غ ۹۳ غ ۹۴ غ ۹۵ غ ۹۶ غ ۹۷ غ ۹۸ غ ۹۹ غ ۱۰۰ غ

۱۰ غ ۱۱ غ ۱۲ غ ۱۳ غ ۱۴ غ ۱۵ غ ۱۶ غ ۱۷ غ ۱۸ غ ۱۹ غ ۲۰ غ ۲۱ غ ۲۲ غ ۲۳ غ ۲۴ غ ۲۵ غ ۲۶ غ ۲۷ غ ۲۸ غ ۲۹ غ ۳۰ غ ۳۱ غ ۳۲ غ ۳۳ غ ۳۴ غ ۳۵ غ ۳۶ غ ۳۷ غ ۳۸ غ ۳۹ غ ۴۰ غ ۴۱ غ ۴۲ غ ۴۳ غ ۴۴ غ ۴۵ غ ۴۶ غ ۴۷ غ ۴۸ غ ۴۹ غ ۵۰ غ ۵۱ غ ۵۲ غ ۵۳ غ ۵۴ غ ۵۵ غ ۵۶ غ ۵۷ غ ۵۸ غ ۵۹ غ ۶۰ غ ۶۱ غ ۶۲ غ ۶۳ غ ۶۴ غ ۶۵ غ ۶۶ غ ۶۷ غ ۶۸ غ ۶۹ غ ۷۰ غ ۷۱ غ ۷۲ غ ۷۳ غ ۷۴ غ ۷۵ غ ۷۶ غ ۷۷ غ ۷۸ غ ۷۹ غ ۸۰ غ ۸۱ غ ۸۲ غ ۸۳ غ ۸۴ غ ۸۵ غ ۸۶ غ ۸۷ غ ۸۸ غ ۸۹ غ ۹۰ غ ۹۱ غ ۹۲ غ ۹۳ غ ۹۴ غ ۹۵ غ ۹۶ غ ۹۷ غ ۹۸ غ ۹۹ غ ۱۰۰ غ

در حساب زکوٰۃ بهم چنان که از تصدق جبال عظام از ذریب بطریق نقل بر ارباب بهتر است رعایت ادب از آداب در تصدق آن دانگ مثلاً اگر را به فقیر قریب دادن نیز بر ارباب از آن بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آن تا نیمه را وسیله تاکید قیام لیل ساختن بے مستحکم باشد چه نزد حقیقه رضی اللہ تعالیٰ عنہم ادائے نماز خفتن در آن وقت مکروه است ظاهر این که ارباب است تحریر اراده دارند زیرا که ادائے نماز خفتن را تا نصف لیل مباح داشته اند و از نصف آن طرف مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیه در آن وقت داء نماز خفتن جائز نیست پس بواسطه قیام لیل و حصول ذوق و جمیعیت در آن وقت ترکیب این امر گشتن بسیار مستحکم است از برای این غرض تا خیر ادائے ترجمه کافی است و آن تا خیر مستحب است هم در وقت نیک ادائے یا بد و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت سحر بیکر در پس ترک این عمل باید نمود و صلوات گذشته را قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بواسطه ترک ادائے از آداب وضوئے نماز چهل ساله را قضا فرمودند و ایضا آب مستعمل که از آن حدیث نموده باشند یا به نیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو تجویز نکند که مردم آن آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس مطلق است و فقهاء منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آن را مکروه داشته اند آری لقیه آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید از آن آب بدهند این فقیر را درین دفعه در وی مثل این ابتلاء واقع شده بود - بعضی از باریا را در واقع نموده بودند که آب مستعمل وضو فقیر را بخورند و الا ضرر عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکرده بکنتب فقهیه رجوع نمود غلصی پیدا شد که اگر بعد از شست غسل نیت قربت نکند در مرتبه چهارم آب مستعمل نمی شود باین جمله تجویز نموده آب غسل چهارم را بے نیت قربت عادت و ثواب ۱۲

۱۰ روزن و نگ اختلاف است بسیار مگر اتفاق اکثر ثقات بر این تحقیق شده که روزن دانگ شش رقی است و در لطائف بمعنی حصه و بخش نیز نوشته غیاث ۱۰ قال فی البحر و اقالدن التاخیرو الی نصف اللیل لیس بمستحب و قالوا انه مباح و الی ما بعد ۱۱ مکروه ۱۲ قال فی البحر عن القنینه تاخیر العشاء الی ما زاد علی نصف اللیل بیکره که راه تخریج ۱۳ لانه و در حدیث مسلم و وقت صلوٰۃ العشاء الی نصف اللیل الاوسط یعنی وقت نماز خفتن از غایت شدن شفق تا نیم شب میا از است یعنی نیم شب بے زیادت و نقصان و نزد حقیقه این حدیث راست و وقت بجز تا قبل طلوع فجر است ۱۴ یعنی آن کس را که وثوق و اعتماد داشته باشد بیداری وقت سحر در آن وقت و قبل از خواب مستحب بود بلکه واجب ۱۵ واقع در اصطلاح صوفیه گویند امری که در قلب واقع شود به طریق که باشد خواه بقوت قلب خواه بغیر آن در قبطه خواه در نوم و اقطط خواص ضروری است و صوفی در مشاهدۀ دقائق محتاج این نوم معیوف نیست - مصرع - واقع بے ثواب صوفی راست نحو ۱۶

اصل مطلب است والا آن نیز از جمله شرايط و معادلات است از شهود و انقسی کس در توهم نیست و آنرا در رنگ شهود تجلی صورتی که در نفس متجلی است تجلی نکند حاشا و کلا تجلی صورتی بر قسم که باشد داخل سیر فانی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود و انقسی در مرتبه سخی الیقین است که نهایت مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا هم چنانکه مطلب ایشان بچون و بے چگون است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بچون و بچگون است چون را بچون راه نیست تلقوی

اتصال بے تکلیف بے قیاس
لیک گفتم ناس را ناس نه
نست رت الناس را با جان ناس
ناس غیر از جان جان انناس نه

و نشاء توهم اتحاد شهود و انقسی با شهود صورتی مذکور حصول بقای شخص است در هر دو مقام چه تجلی صورتی معنی نیست اگر چه فی الجملة رفع قید از قیود می نماید اما تا حد قنایرساند پس ثقیه وجود سالک در آن تجلی یعنی تجلی در آن قنایر نیست حاصل است و سیر انقسی خود بعد از فنا می آید و بقای اتم است پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو یقانی تواند کرد و ناچار حکم با اتحاد می نمایند اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است و آن وجود را وجود محبوب حقانی می گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کس نه گوید که بقای بالله عبارت از یافتن خود است عین حق تعالی و تقدس نه چنین است اگر این معنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد شود آن را جواب گوئیم که این بقا در مقام جذب بعضی را بعد از استهلاك و اضمحلال که تشبیه به فنا است دست میدهد و اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی سرار هم تعبیر از آن بوجود عدم می کنند و این پیش از فنا است

۱- بنیمیم و کسرین و تشدید دال جمع معنی آمده گفته ۱۲ که قوله حاشا و کلا حاشا کلمه تنزیه است بمعنی دور باد و پاک باد و حاشا الله باکی است خدا را کلا بفتح کاف عربی و تشدید لام کلمه روع و روع نمودن است ۱۳ که ناس بالفتح و دون و دو سین جمله نوع از حیوان که بر یک پا نه همد و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ناس بالکسر نوع از حیوان است که بصورت نصف آدمی باشند چنانکه یک گوش و یک دست و یک پای دارند و بطور مردم در عربی کلام کند و تاریخ بجهت العالم نوشته که ناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانور است مانند نصف انسان که یک دست و یک پای دارد و دست او بر سینه باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند و از ۴ که قوله ناس غیر از آن جان اول مکتور و ثانی موقوف یعنی ناس اے مردم و را نشاء سنده جانجان که حق باشد نیست حاصل آنکه غیر آشنائے جانجان که محبوب حقیقی است ناس نیست الا آنکه صورت و شکل انسان دارد و خالی از معنی بدیت این نمرود اندر اینها صورت اندر مرده نان اندکشته شهوت اندر ۱۲ که بد آنکه قدم که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع می شود عبارت از ورود بستی اسم الهی است جل سلطانه که مبدأ تعین عادت است از پس پرده از راه جذب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف خود را که کند و بیابد و وجود عدم عبارت از تحقیق است بآن هستی یعنی وجود دے و بقای بے عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن وصف عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقا است در جهت جذب و باقی بر ۱۲

این را زوالی متصور است بلکه واقع است گاه می ستانند و گاه باز می بینند و بقاء که بعد از فنا می آید اتم است از زوال مصون و از خلل محفوظ است فناء ایشان فناء دائمی است که در عین بقا فانی است و در عین فنا باقی فناء و بقا که زوال پذیر اند از جمله احوال و تلویحات است و در هیچ سخن بصدد نه چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سر فرموده اند وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما بوجود فنا بوجود بشریت عود نمی کند پس بر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان بر مری

بل لا وقت له و حال کار ایشان با موقوف اوقات است و معامله ایشان با محول احوال پس بقا در وقت است ایشان را و زوال قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گزشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان نه کند که دوام وقت باعتبار بقا از آن وقت از تعین و غیره اطلاق کرده اند لکن الدوام لعین الوقت و الا یستمر الدوام الحال ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً بل نقول ان بعض الظن انما سخی به تطویل انجا میبرد بر اصل سخن آئیم گوئیم که چهل مجال سخن در فناء قدس از دی جل شانہ نیست پس از مقام بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی اداء وظائف بندگی است و اگر در ابتداء و وسط عشق و محبت داده اند مقصود قطع تعلق اوست از بادون جناب قدس جل شانہ عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از برائے حصول مقام عبدیت اند بنده خدا جل شانہ وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی تمام خلاص شود و عشق و محبت وسیله القطار پیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبدیت است

۱- بنیمیم و کسرین و تشدید دال جمع معنی آمده گفته ۱۲ که قوله حاشا و کلا حاشا کلمه تنزیه است بمعنی دور باد و پاک باد و حاشا الله باکی است خدا را کلا بفتح کاف عربی و تشدید لام کلمه روع و روع نمودن است ۱۳ که ناس بالفتح و دون و دو سین جمله نوع از حیوان که بر یک پا نه همد و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ناس بالکسر نوع از حیوان است که بصورت نصف آدمی باشند چنانکه یک گوش و یک دست و یک پای دارند و بطور مردم در عربی کلام کند و تاریخ بجهت العالم نوشته که ناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانور است مانند نصف انسان که یک دست و یک پای دارد و دست او بر سینه باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند و از ۴ که قوله ناس غیر از آن جان اول مکتور و ثانی موقوف یعنی ناس اے مردم و را نشاء سنده جانجان که حق باشد نیست حاصل آنکه غیر آشنائے جانجان که محبوب حقیقی است ناس نیست الا آنکه صورت و شکل انسان دارد و خالی از معنی بدیت این نمرود اندر اینها صورت اندر مرده نان اندکشته شهوت اندر ۱۲ که بد آنکه قدم که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع می شود عبارت از ورود بستی اسم الهی است جل سلطانه که مبدأ تعین عادت است از پس پرده از راه جذب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف خود را که کند و بیابد و وجود عدم عبارت از تحقیق است بآن هستی یعنی وجود دے و بقای بے عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن وصف عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقا است در جهت جذب و باقی بر ۱۲

در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولا^ع خود هیچ مناسبت نمی یابد
 إِلَّا الْإِحْتِبَاجَ مِنْ جَانِبِهِ وَالْإِسْتِعْنَاءَ الْأَكْثَرَ ذَاتًا وَصِفَةً مِنْ جَانِبِ الْمُؤَلَّى لِقَالِي وَتَقَدَّسَ
 زان است که ذات خود را با ذات اولی و صفات خود را با صفات او عز سلطان و افعال خود را
 با افعال او سبحانه به هیچ وجه مناسب داند. اطلاق ظلمت هم از جمله مناسبات است ازین هم تنزه
 بینماید و در سبحان خالق و خود را مخلوق میداند بیش ازین هیچ چیز حرأت نمی نماید تو جید فعلی که جمیع را
 در آراء راه دست میدهد و فاعل جز حق سبحانه نمی یابد این نیز گواراں میداند که خالق این افعال نیست
 نه می باشد آن افعال که این سخن خود نزدیک است که نزد قدس رساند این را بشناخت و واضح گردانیم مثلاً شعبه باز
 در پرده نشسته صورت های جماد چند را در حرکت می آرد و افعال غریبه در آنها ایجاد بینماید جماعه که جمیع البصر
 اند میداند که جماع این افعال در آن صورت های جمادیه آن شخص پرده نشین است اما می باشد این افعال
 بهماں صورت اند این میگویند که صورت متحرک است میگویند که شعبه باز متحرک است نفس الامر درین حکم
 حق اند شرائع انبیاء علیهم الصلوٰت و التسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم لوحیت فعل از جمله
 سکریات است بَلِ الْحَقُّ الصَّوْبِيُّ أَنَّهُ الْفَاعِلُ مُعْتَدًا دَخَالَ قَالٍ وَاحِدًا وَهَمَّ فَمِنْ اسْت
 کلامیکه در توحید وجود گفته اند بنائے آن سکر وقت و غلبه حال است علامت درستی علوم لدنیه مطابقت
 است با صریح علوم شرعی اگر سر موخر از است از سکر است و الْحَقُّ مَا حَقَّقَهُ الْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ
 السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ وَمَا سَوَى ذَلِكَ إِمَّا زَنْدَقَةٌ وَرِجَالٌ أَوْ سَكْرٌ وَقَدْ غَلَبَتْ حَالٌ وَابْنُ تَمَامٍ
 مطابقت در مقام عبدیت بیسر است در ماورائے این نحو بے از سکر متحقق است
 گر بگویم شرح این بے حد شود

شخصی از خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمود
 تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و غرض نمودن تا معرفت زاید بر معارف شرعی حاصل کند

یعنی اگر حاجت از جانب بنده بے نیازی تمام از او برون رفت و صفات از جانب مولا^ع تقدس ۱۲ یعنی مرتکب
 این افعال و گفته این کار ۱۳ زندق بالفتح بے دین و طرد شدن و از راه شرع سر بچیدن چه مستند است که مرتکب جمله قباح حق
 باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبر ۱۴ شعبه بالفتح و بایست موجه نیز مفتوح یعنی بازی که بفرق کند و شعبه باز آنکه باین قسم
 از بازی عمل نماید ۱۵ یعنی بلکه حق خالص میسر است که فعل گفته یعنی مرتکب فعل متعد است و پیدا کننده افعال یک است یعنی
 حق سبحانه و تعالی ۱۶ یعنی حق آنست که علمائے اهل سنت و جماعت تحقیق کرده اند و ما سوائے آن بایستی دینی محض است و از راه مستقیم
 دور افتادن اگر در وجود و بشاری است یا مستی وقت و غلبه حال ۱۷

اگر چه در راه امور زائده پیدا میشوند اما اگر به نهایت کار رسانند آن زواید نیاید و متوجه میگردند و همال معارف
 شرعی بر وجه تفصیل معلوم نمیکردند و انصاف استدلال به فضا^ع اطلاق کشف می آیند یعنی هم چنانکه بنی علی^ع
 الصلوٰة و التسلیمات علوم را از وحی اخذ میکرد این نیز گواراں بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ می
 کنند علماء این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند بهماں علوم چنانکه انبیاء را علیهم الصلوٰات
 و التسلیمات حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهماں پنج حاصل میشود احوالت و تبعیت در میا
 است باین قسم کمال از اولیائے کمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاووله و از منتهی بقاعده انتخاب میفرمایند
 بخاطر بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل نبولسیم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان
 درین بوده باشد و السلام

مکتوب سی و یکم

به شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید و جود و قرب و معیت ذاتی اولی و
 تقدس و گذشتن این مقام با بعضی اسوله و اسویه که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثَبِّتْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 وَتَعَالَى عَلَى مَتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَعَلَى الْإِهِمَّ مِنَ الصَّلَوَاتِ
 أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيَمَاتِ أَكْمَلُهَا شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان
 میان شیخ نظام قانیسری در آن مجلس ازین فقیرند کور ساخت و گفت که او انکار وحدت و جود می
 نماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدا ام ایشان نبولیس که
 مردم ازین نقل تا چه فرمایند و در سوء ظن نیفتند که آن بعضی الظن آنکه اجازت لمسئله بچند کلمه مصدع گشت
 بدلی ۱۲ یعنی بچند کلمه قبول نمودن سوال او ۱۳ در سر و دهنده ۱۴

۱۵ بالفتح غبار و گرد و هوا که از رزون در آفتاب پیدا آید و مجازاً بمعنی خفیه و ذلیل و غار و ناپیدای می آید ۱۶ غیث ۱۷ قرن
 بستمین جمع قرن بالفتح بمعنی روزگار و زمانه و مدت سی سال یا هشتاد و یکصد و بیست سال و این درست تر است چه بیست و یک
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم طفل را گفت عرش قرنا و آن طفل صد سال بزیست ۱۸ منتخب ۱۹ فرایق بر وزن سر بمعنی پیش
 که عبرتی قبل گویند و بعضی نزدیک و دور و بالا نیز آمده و گاهی زاید می آید ۲۰ غ ۲۱ بدستی بعضی از گمان گناه است اشارت
 است بکرمه که واقع است در سوره حجرات و پاره حم ۲۲ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه و لوالدیهما اجمعین بر جملک
 یا ارحم الراحمین ۲۳

خود و ما کما معتقد فقیر از خوردی یا شراب اهل توحید بود و الدفیع قدس سره بظاہر برہین مشرب بوده اند و بر
سبیل دوام بہین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول فکرانی تمام در باطن کہ بجانب مرتبہ بے کیفی داشته
اند و حکم ابن الفقیہ تصف الفقیہ فقیر ازہین مشرب از روی علم خطوافر بود و لذت عظیم داشت
تا آنکہ حق سبحانہ و تعالیٰ بہ محض کرم خویش بخدمت ارشاد پناہی حقائق و معارف آگاہی مؤید الدین
الرضی شینا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا اللہ تعالیٰ بسبب رسائید و ایشان بہ فقیر طریقہ علیہ
نقشبندہ تعلیم فرمودند و توجہ بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ہمار سنہ این طریقہ علیہ در اندک
مدت توحید و جود منکشف گشت و غلو درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان
ظاہر گشتند و کم دقیقہ از دقائق این مرتبہ مانده باشد کہ آنرا منکشف نہ گردانند و دقائق معارف شیخ محی الدین ابن
العربی را کہ بلیغ لاریخ ساختند و تجلی ذاتی کہ صاحب فصوص آن را بیان فرمودہ است و نہایت عجوبہ خیر
را منی داند و در نشان آن تجلی میگوید و مَا یَعْدَ هَذَا إِلَّا الْعَدَمَ الْحَقُّ بَانَ بِجَلِّ ذَاتِی مشرف گشت و علوم
و معارف آن تجلی را کہ شیخ مخصوص بجامہ الولاۃ مبدان نیز بہ تفصیل معلوم شدند و سکہ وقت و غلبہ حال درین
توحید بحدے رسید کہ در بعضی عریضہا کہ بحضور خواجہ نوشتنہ بود این دو بیت را کہ سر سر سکہ است نوشتہ
بود - رباعی

لے در یگانگی شریعت ملت آعمائی است ملت ما کافری و ملت ترسانی است
کفر و ایمان زلف و روئے آل پری بیانی است کفر و ایمان ہر دو اندر راہ مایکتائی است
و این حال تا مدت مدید کشید و از شہور بسبب انجا میدنا گاہ عنایت بے غایت حضرت الشہ جل سلطانہ
از در پچہ غیب در عرصہ ظہور آمد و پردہ رو پوش پیچونی و بے چگونگی را بر انداخت علوم سابق کہ مبنی از اتحاد
بہر دادن اسلام بے انشااد بنا بلیغ علم داخل از

لے قولہ بار معانی این لفظیہا است اول نام است ازنا ہماے خدا تعالیٰ دوم نشیہ خوار و انبار سوم بندگی چہارم گرانی پنجم بزرگ
و نیکو کار ششم نصیب ہفتم رخصت و دخل ہشتم بیخ و بن درخت نهم مراد کاردہم کرت و مرتبہ یازدہم یادگار دوازدهم بسیاری ہر چیز
و جلے انہو ہر چیز چوں زنگبار و رود و بار سیر و ہم نرد و میوہ ہا چہارہم حمل زنان و غیر ذلک ۱۲ غ ۱۳ مناقب آن خارج اند از حد و عدل
ارادت و سہ و نسبت خرقہ و سہ در تصوف بیک واسطہ شیخ محی الدین سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ میرسد و نسبت دیگر و سہ در
خرقہ بجز علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر و سہ بجز علیہ السلام بے واسطہ نیز میرسد شیخ شہاب الدین قدس سرہ از حال و سہ
پرسید گفت بحر الدقائق و الحقائق و ویرا از حال شیخ شہاب الدین قدس سرہ پرسید نہ گفت مملو من فرقی قدس من السنۃ یعنی از سنہ
قدم بسندت پر است ۱۲ نفحات ۳۰ قولہ ہر ہفتین جمع شہر الفتح یعنی ماہ و سنین جمع سنہ یعنی سال ۱۲

و وحدت وجود بودہ اند و بزوال آوردند و احاطہ و سرایان و قرب و معیت ذاتیہ کہ در آن مقام منکشف شد
بود مستتر گشتند و بریقین یقین معلوم گشت کہ صانع را جل شانہ با عالم ازین سببہا نئے مذکورہ بیچ تاب
نیست احاطہ و قرب او تعالیٰ علمی است چنانچہ مقرر اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سبحانہ و اوسبحانہ با سبب
بہتر متقد نیست او دست تعالیٰ و تقدس و عالم عالم اوسبحانہ بیچون و بیچگونہ است و عالم سر اسریدار چونی
و چگونگی نسیم بے چون را عین چوں نتوان گفت واجب تعالیٰ را عین ممکن نتوان خواند قدیم ہرگز عین
حادث نشود منتہی عدم عین جائز عدم نگردد انقلاب حقائق محالست عقلا و شرعا و صحبت حل یکے بر
دیگرے منتہی است اصلا و اساعب است کہ شیخ محی الدین و تالیعان او ذات واجب تعالیٰ را
مجهول مطلق میگویند و معلوم علیہ بیچ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتیہ اثبات
مینماید و مَا هُوَ إِلَّا حُكْمٌ عَلَى الدَّائِمِ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ فَالْصَّوَابُ مَا قَالَهُ الْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ
السُّنَّةِ مِنَ الْقُرْبِ الْعَلِيِّ وَالْحَاطَةِ الْعِلْمِيَّةِ و در زمان حصول علوم و معارف منافی مشرب توحید
و جود این فقیر را اضطراب تمام بود کہ ورثے این توحید امر دیگر عالمی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا
میکرد کہ این معرفت زائل نگردد تا آنکہ حجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما یبلغی منکشف
شد و معلوم گشت کہ عالم ہر چند مراتب کمالات صفاتی است و مجاہلے ظہورات اسمائے اما مظهر
عین ظاہر نیست و ظل عین اصل نہ چنانکہ مذہب اہل توحید و جود است این محبت بمنشائے واضح
گرد و مثلاً عالمی ذوق فوئے خواست کہ کمالات بنوع خود را در عرصہ ظہور جلوه دهد و تجاہلے مستحسنہ خود را
کونا کون ۱۲ امور تحقیق پندیدہ ۱۲

لے قولہ احاطہ یعنی محیط بودن حق سبحانہ و تعالیٰ بر ہر چیز را چنانچہ مدلول کریمہ و اللہ من وراءہ محیط و الا انہ بکل شیء محیط ۱۲
قولہ سرایان یعنی گنجائش او در قلب مومن کہ مدلول است مرقول آنحضرت راصل اللہ علیہ و آکر وسلم حکایت عن رب عز شانه لا یسعی اذنی ولا حسائی
ولکن یسعی قلب عبدی المؤمن علی ما دود ۱۳ لے قولہ احاطہ و قرب او تعالیٰ علمی است بدانکہ حضرت مجدد علیہ الرحمۃ در مکتوب و حد
و شخصت و ششم از جلد اول تحریر نمودہ اند پس ایمان آری کہ او تعالیٰ محیط انشاء است و قریب است بالیشان و بالیشان است اما معنی احاطہ و
قرب و معیت او را تعالیٰ ندانیم کہ حیست احاطہ و قرب علمی گفتن از تاویلات نقشاہ است و ناقابل بناویلات آن نیستیم انتہی و نیز در مکتوب
ہشتم از جلد ثانی فرمودہ اند کہ ایمان آری کہ او تعالیٰ قریب و باا است اما معنی قرب و معیت ندانیم کہ حیست ہر دو قول بظاہر متناقض اند پس جواب
آنکہ ہر تقدیر اوقات و احوال حل کردہ آید و ہر کشف دوم اعتقاد ہر مقام را علوم و معارف جدا است و ہر حال را قابل علیحدہ آخر مکتوب حد و شخصت
نا از جلد اول باید دید ۱۴ اسم فاعل است از التمام کبر و تشدید تائے مسوۃ بجزیرے نشان مندرخان ۱۵ نیست آن یعنی اثبات نمودن
احاطہ ذاتی و قرب و معیت ذاتیہ مگر حکم کردن بر ذات تعالیٰ و تقدس فلا یكون مجہولاً مطلقاً ولا غیوہ حکوم علیہ کما دعوا ۱۶ پس
صواب آنست کہ علماء اہل سنت فرمودہ اند از قرب و احاطہ علمی و قد علمت اتفاقان ہذا القول من الشیخ قدس سرہ بظاہر مخالفت لہما
سیاقی و محمول علی تعدد الازقات والاحوال فاخبرہم و تبیت ۱۲ لے قولہ مرایا الفتح اول و حرف چہارم یاے تحتی آئینہ او این جمع
مرآۃ است بالکسر و خلاف قیاس و مرآی کہ موافق قیاس است مستعمل نیست ۱۲ از ملاح و غیر آن ۱۳ لے قولہ بجالی الفتح میم و کسر لام جمع علی است کہ الفتح میم و فتح لام مدیدہ

کما مدلول کریمہ و اللہ من وراءہ محیط و الا انہ بکل شیء محیط ۱۲

در معرض وضع آرد ایجاد حروف و اصوات نمود و در مرایای آنها آن کمالات عقیده را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که مجامع و مرایای آن کمالات مخفی شده اند همین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند یا لذات یا قریب اند یا نه یا لذات یا معیت ذاتیه دارند بلکه نسبت در میان ایشان دلیلت و مدلولیت است حروف و اصوات دوال بیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود اند آن نسبتها که سدا شده است از روی اوام و خیالات است فی الحقیقه ازال نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهری و منطقی و مدلولیه و دلیلت متحقق است پس مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتها و بهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معبر و مرایاست و باطن قیه نیز غیر از علقه ذاتیه و مدلولیه و ظاهریه و منطقیه نیست عالم علم بر وجود مصالح خود است تقال و تقدس و منظر است مرطوب و کمالات اسمائ و صفاتی و در اسما و صفات و همین علقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام و میگرد بعضی را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخذه نقش مے بند و بعضی دیگر را علم توحید و فکر ارا آن نحو از دوق بال احکام می بخشد و این بر دو صورت توحید معلول اند و داخل دائرة علم بحال کار می نهند و بعضی دیگر را انشاء این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلا محب محبوب غیر محبوب از نظر محب می نیز دو جز محبوب هیچ نمی بینند آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست که آن مخالف حس و عقل و شرع است و گاهی محبت باعث حکم با حاطه و قرب ذاتی میگردد و این قسم توحید اعلی از دو قسم سابق است و داخل دائرة حال بر خیزد مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین اینها میخوانند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعی مطابق سازند کتاب انخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایت مافی الیاب خطائے کشفی حکم خطائے اجتهدی دارد که ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات ثواب در حق او متحقق است این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات ثواب بر تقدیر خطائیز بیایند بجلافت مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان که در جواب است از سوال مقدر و تقدیر بر دو ظاهر است

مرایای تعینات کو نیم است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت یا شهود احدیت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تقال و تقدس که لے چون و لے چگونه است برگز در مرایای چونی نگنجد و در مجامع چندی نباید لامکانی در مکان نجاش نذارد و بے چون را بیرون دائره چون باید جست لامکانی را باور مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اویند سحانه و تقال و تقدس قطب دائره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تقال سره الاقدس فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقه کلمه لافنی باید کرد و دست در تنگنای صورت معنی چگونه نگنجد

در کلمه گدایاں سلطان چه کار دارد
بالنعم و بای موحده خانه کو جگ و بختی گوشه دکان هم آمده ۱۲ غیثات
کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد

صورت پرست غافل معنی چه داند آخر
اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ چه نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت و وجود و احاطه و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روئے داده باشند و بعد از آن ازین مقام گز رانیده باشند چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است بآں احکام و آں شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد مطلوب اند در کثرت چنانچه از حال و از خود خبر داده است در اوائل این مکتوب و تحقیق این جواب به تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت و وجود نوشته است نوشته شد است این مقام محل زیادتى بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چوں در نفس امر و وجودات متعده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع و نفس الامر است زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند یا نه صورت زید را در مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نه گویند چه مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و ملامت کذب از وی مرفوع است چه عرفا یا در تمام صورت در این قابل و معتقد است ۱۲ زیرا که شهود اعتقادی خود را بیان نموده اند

گنایا و گنایا مقصود آنرا اظهار احوال که شایان استیلا راند است تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود چنانچه گذشت پیش ازین ۱۲ در پرده شدن ۱۲

بلکه شعاع بصری بسبب عدم نفوذ در آئینه باصل منعکس شده صورت اصل را در می یابد که با هو مقرر و محقق فی حکم ۱۲

بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد و
 بهر چند بر غیر محبت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب است که افراد عالم باید دیگر در بعضی امور اشتراک
 دارند و در بعضی دیگر امتیاز و هم چنین است اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور و عصبیه
 چند بالذات ممتازند پس بر تقدیر غلبه محبت مایه امتیاز از نظر حقی میگردود و مایه اشتراک در نظر می نماند پس در
 صورت اگر حکم بعینیت یک دیگر کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلاً محال خواهد ماند و احاطه ذاتی
 و مثل آن را نیز بر همین قیاس باید کرد و السلام

مکتوب سی و دوم

به مرزا احسان الدین احمد صدر در یافته در بیان کمال که مخصوص با صاحب کرام است رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى
 عَلَیْهِ و از اولیایم کسے بآن کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم ظهور خواهد یافت و آن
 کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صناعت تلاقی افکار است و زیادتى آن
 به تالیف انظار نسبت پیرا که همان صرافت به اند موجب نقصان است مرید نشین تواند که آن را کامل سازد
 و مایه سبب فلک التفات نامه گرامی و دریافت لله سبحانه الحمد و المنة که در افتادگان زیاد
 نرفته اند و به تقریبی مذکور میگردد و ندح

باری بهیچ خاطر خود نشاء میکنم

از عدم دریافت نسبت خاصه پیر و سنگ علیه الرحمة نوشته بودند و سبب آنرا پیر سیده خود را شرح امثال
 این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر هم مناسب نمی نماید تا در فهم کسے چه در آید و از آن جا چه فرایند و حضور بشرط حسن
 ظن یا طول صحبت بهر پنج که باشد در کار است و بدو نه خَرَطُ الْقَتَادِ ۱۱
 اسوده شے باید و خوش متنبای تابان و حکایت کنم از برای
 اما حکم سوائے را جوابی باید این قدر و امی نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال

۱۱ فتح جائے جولان کردن که میران باشد و معصوم می بخشد جولان و مجازا بمعنی قدرت و طاقت مستعمل ۱۲ غلبه فرار و زن سر را بعضی
 پیش و نزدیک و دور و بالا و گایه نایب می آید ۱۳

و مواجید دیگر در مقام مناسب ذکر و توجه است و در مقام دیگر تلاوت و نماز است مقام مخصوص
 جذبه است و مقامی بسلوک و مقامی باین برود و دولت متمیز است و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و
 سلوک جدا است نه جذبه را با و مسلک و نه سلوک را بآن تعلقی این مقام پس شگرت است اصحاب آن
 سرور علیه و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام
 ممتازند و باین دولت عظمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و
 مشابهت با یک دیگر کمتر دارند بخلاف ارباب مقامات دیگر که با یکدیگر مشابهت دارند و کوی وجه دُونَ
 وجه این نسبت از کمه شت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام بر وجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء
 الله تعالی از مشایخ طیفات رحیم الله سبحانه کم کسے از این مقام جبر داده است فلیف که از علوم و معارف
 آن سخن کرده باشد ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ غایه مافی الباب
 اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم ظهور می آمد و بر یکمال میرسد و دیگرے را اگر باین دو
 مشرف می سازند و بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و
 معارف آنها باین دولت عظمی مستعد خواهد گشت و ابتداء ظهور این نسبت مخصوص برکت صحبت سید البشر
 است علیه و علی الله الصلوات و التبیات و البرکات و التسلیمات اما تواند بود که از متابعان او
 نیز کسے را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد و سه
 فیض روح القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه میسما میگرد

درین وقت درین نسبت هم اندراج النهایه فی البدایه متحقق شود و چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک
 متحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد سه شعر

وَمِنْ بَعْدِ هَذَا مَا يَدُقُّ صِفَاتِهِ وَمَا كُنْهَ أَحْطَى لَدَيْهِ وَأَجْمَلُ

بعد از این ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان منقشه حسن استماع دریافت ششم ازین مقام انشاء
 الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الْمُؤَقِّقُ در باب بعضی از اربابان قلمی فرموده بودند

یعنی و بعد ازین امر است که بیانش بس و دقیق و لطیف است و چیزی نیست که گمانش لذت زین انشاء است نزد او حقیق داشتش بسیار نیکوست
 در بیان ۱۱ بقیع میم و کسره طاء معجم و تشدید نون موضع طین یعنی جائے گمان بردن ۱۲ الله بالفتح و تشدید در عربی یعنی بوعی اندک و
 یکبار بونیدن چیزے مجازا در فارسی بمعنی اندک و کم مستعمل شده ۱۳ این فصل حق است سبحانه غایت میفرماید هر که خواهد و حق سبحانه
 خداوند فضل عظیم است و این کریم است و اتم در سوره جمع و یار و قد سمع ۱۴

از اهل فخر و ارباب قوت هم می آید چنانکه سید انبیاء علیه و علی اله الصلوات و التسلیما
 انما ید آں مرد فاجر خبر داده اند فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ
 سنگ پارس اند که انیس و آهین بر چهره باور سدر گرد او فی حد ذاته بر جبریت خود است و هم چنین آتش
 که در سنگ و بنی مودع است عالم را از آن آتش حصول منافع است اما آن سنگ و بنی از آن آتش دور
 بی نصیب اند بلکه گوئیم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت را بر ایشان تمام ساخت ان شاء
 الناس عذ ابایو مر القیامة عالم کون یففعه الله یعلیه چگونه مضر باشد علیکم نزد خدای عزوجل
 عزیز است و اشرف موجودات آن را وسیله دنیا و دین از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه
 دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او
 را سبانه عزت دادن بغایت مستقیم است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تندی و
 افتا و قتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از نشانه حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی
 باشد و علامت این خلوص در دنیا است و بی رغبت بودن است از دنیا و با فیها علمای که بایں بلاء

تو فخر بفتن میل کردن از حق و میل کردن از دین و بی وفایی و تباهی کردن و ضایع کردن نماز و روزه و حج و معاصی و زنا کردن
 نقیب که تو فخر بفتن نرم شدن بعد از سختی و ساکن شدن بعد از تیزی و سستی آوردن در کار و نرم شدن و سست شدن مفاسل
 اینجا معنی سستی در دین مراد است ۱۲ نقیب که نظم الحدیث علی مافی صحیح البخاری هکذا یعنی ابی هريرة قال شهدنا مع رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فقال لرجل من اهل الاسلام هذا امن اهل النار فلما حضرو القتال قاتل الرجل قتالا شديدا
 فاصابته جراحة فقیل یا رسول الله الذی قلت له انه من اهل النار فانه قد قاتل الیوم قتالا شديدا و قد مات
 فقال النبی صلی الله علیه و سلم الی النار قال فکاد لبعض الناس ان یرتاب فیما هم علی ذلک اذ قیل انه لم یعیت و لکن به
 جوا حاشا ید ا فلما کان من اللیل لم یصب علی الجراح فقتل نفسه فاخبر النبی صلی الله علیه و سلم بذلک فقال الله
 اکبر اشهد انی عبد الله و رسول الله و لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله
 بالوجل الفاجر یعنی بر آئینه حق سبحانه و تعالی بقرینه تقویت مبدء دین یعنی اسلام را بر دو فاجر علامه مراد میگوید که در دین حدیث را
 امام بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه و ترمذی از حضرت انس و طبرانی در کبیر و البیہقی در شعب از و ابن عدی و
 حدیث را ابن عساکر از حضرت ابوهریره رضی الله عنه و ترمذی از حضرت انس و طبرانی در کبیر و البیہقی در شعب از و ابن عدی و
 حاکم در مستدرک خود نیز بالفاظ مختلفه و قال صلی الله علیه و سلم ان من اشی الناس عند الله منزلة یوم القیامة عالم لا ینتفع
 بعلمه و اة الدوامی یعنی بدینیکه از جمله بدترین مردمان نزد خدا از روی قدر و مرتبه در دنیا متعالی است که فائده نمیکند و از علم خود و عمل نمیکند
 بدان و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام الا ان شئ الشیطان و العلماء یعنی دانایان و آگاهان باشد که بدترین بدان بدان علماء اند و از راهی ۱۳
 قال صلی الله علیه و سلم من تعلم علما صابیته ید وجه الله لا یتعلم الا لیسب به عوضا من الدنیا المعجید عرف الجنة یوم القیامة و لا
 و ابو داود و ابن ماجه یعنی کسی که برینا موز و علی از جنس علی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی در منتهی او نموز و آس علم را اگر از برای آنگه برسد
 تعالی علیه و علی که و سلم آگاه شود که بر آئینه دنیا ملعون است و ملعون است مگر در حق سبحانه و آنچه که حق تعالی دوست دارد و از برای اعمال صالحه

این علم را از دنیا و آئینه دنیا ملعون است و ملعون است مگر در حق سبحانه و آنچه که حق تعالی دوست دارد و از برای اعمال صالحه

بتلا اند و به محبت این دین گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوء و شرار مردم و لصوص دین و حال آن که
 ایشان خود را مقتدا می دین میدادند و بهترین خلایق می انگارند و میسبون آنها علی شئی الا انهم
 هم الکذ بون و استحوذ علیهم الشیطان فانسا هم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الازات
 حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزه شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از تضرع و
 اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیزه سر از پر سید لعین گفت که علماء سوء این وقت در کار با من خود مدد عظیم
 کردند و مرا از این مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر سستی و بد استی که در امور شرعیه واقع شده است
 و هر قوتی که در ترویج ملت و دین ظاهر گشته است همه از شومی علماء سوء است و فساد بیات ایشان از
 علمای که از دنیا بی رغبت اند و از حب جاه و ریاست و مال و رفعت آزاد از علماء آخرت اند و در نه اینها
 اند علیهم الصلوات و التسلیما و بهترین خلایق ایشانند که فدای قیامت سیاهی ایشان را بخون شهداء
 فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید و کومر العلماء عباد که در شان ایشان متحقق
 است ایشانند که جمال آخرت در نظرشان مستحسن آمده و قباحات دنیا و تشاعت آن مشاهد گشته آن را بنظر
 بقادیدند و این را بدیع زوال قسم یافتند لا جرم خود را بباقی سپردند و از فانی باز داشتند شهود عظمت آخرت
 ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و با فیها از لوازم شهود عظمت آخرت است
 لان الدنیا و الآخرة حکوتان ان دصیت احداهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرت

لصوم نعمتین جمع لص بالکسر و کشید صا بمعنی درختنوی عالمان هستند این دین حق با امیران گریبان شدیم طبق خاک طعم پس لصوص دین شدند

اصنافیه تعلق است و تجلیات اینها مشرف است و لقیه اینها بر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دائره حضرت ذات اند تعالی و تقدس اینها تجلیات این مراتب سه گانه را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اینجا را ندان مصلحت نیست

ع قلم این جا رسید و بر سرش گشت

مکتوب سی و پنجم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در آن مقام برابر است بجناب الله سبحانه و ایاکم عن ذلک البصر بحجرت سید البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت الهه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی بجلالت میسر شود و در حقیقت جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله توجه نماید و هیچ مقصدی بر سر نهگزیند چه از دنیا و دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی بر خیزد از حسنات است اما کار بار است مقربین آنرا سیئه میدانند و جز یکی را مقصود نه شمارند این دولت و البسته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام تنبایدی است از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنعم اگر بهشت را نخواهند برائے آن خواهند که محل رضائے اوست تعالی و تقدس و در طلب آن مرضی اوست عز سلطان و از دوزخ پناه برائے آن جویند که مقام سخط مولی است قلای نه مقصود و نه بهشت طلب خط نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگوار مرغوب است زمین مطلوب کل ما یعمله الذنوب و الخبثات و محبوبات حقیقت اخلاص این بجا دست میدهد و خلاصی از آله باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و دیدن و ضبط القناد به محبت ذاتی که به ملا خطه اسماء و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار در خل و قل است و فناء مطلق بے این محبت شرکت سوز دست نمیدانم شوقی عشق آن شعله است که چو بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قل غیر حق بر اند و در نگر زان پس که بعد لا چه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

۱۰۰۰ فاعبارت است از ایمان مادی حق سبحانه و تعالی بواسطه استیلاء و شهوتی اوجیل ذکره و عز بر آن ۱۰۰۰ معارف ۱۰۰۰ یعنی دیدن حصول فناء مطلق و تحقق محبت ذاتی دست زدن است بر دخت خمار یعنی رنج و کلفت برداشتن است ۱۰۰۰ قور در خل و قل یعنی خفاء و مجسمه و تشدید لام شگاف جامه و خشکافتن زبان شتر بجز تاشیر نه مکدر و لا غرضندن و مرد و نجف محفل و جامه کهنه و چیز ترش و قل یعنی فدا و تشدید لام رخت و رخت کار و دوزخ و شمشیر ۱۰۰۰ شوقی بر که جامه عشق چاک شده و از حوس عیب کلی پاک شده شاد باش ای عشق خوش سودای منای طیب جمله عیبتا ما اے دوائے نخوت و ناموس ما اے تو افلاطون و جالینوس ما اے علت عاشق ز علتها جداست و عشق اصطراب اسرار خداست و چو نغمه اندر گوشش



مکتوب سی و ششم

نیز بمیال حاجی محمد لاهوری صدویافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و مطلب نیست که در حصول آن بهادرائے شریعت احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت خادمان شریعت اند و کائنات

ذلک حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقه الشریعه المصطفویه علی ما جمعا الصلوة و السلام و النجاة و یدرحه الله عبدا قال امینا شریعت را سه جزواست علم و عمل و اخلاص تا این سه جزوا متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چو شریعت متحقق نشود رضائے حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیوی و اخروی است و رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی آید و مطلبی نماند که بهادرائے شریعت در آن مطلب احتیاج اقتدر لقیه و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند بر دو خادم شریعت اند در تکمیل جز و ثالث که اخلاص است پس مقصود از تکمیل آن سه جزو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و درائے شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در ابتداء راه دست میدهند از مقاصد اندکی او همار و خیالات تربی بها اطفال الصریقه از جمیع اینها گذشته بتمام رضاء باید رسید که نهایت مقام سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ماورائے تکمیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضاء است از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه که رساننده از منزلت یکبار دولت اخلاص مقام رضاء میرسانند کوه اندیشا احوال و مواجید را از مقاصد می شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردد کبر علی المشیکین ما تدعوهم الیه الله یجئ الیه من یشاء و یمشی الیه من یشاء و آرزوی حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضاء منوط بطبی این احوال و مواجید است و بر لوطیه تحقق این علوم و معارف پس اینها معادات مطلوب باشند و مقدمات مقصود و حقیقت این معنی بصدره جلیب الله علیه علی آله الصلوات و التسلیات برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجا میدویشاید شریعت کما یتبعی جلوه گر گشت بر حیدر اول گرفتاری احوال و مواجید

۱۰۰۰ حق سبحانه و تعالی ما را و شمارا بحقیقت شریعت فی الحقیقت متصف گرداناد و حق تعالی رحمت فرماید بر بنده که آئین گوید برین دعا ۱۰۰۰ دانند که از خوشنودی حق تعالی و تقدس بزرگتر است به نسبت جمیع نعمائے اوعز اسم این خوشنودی بمونسبت فیروزی بزرگ و این قول واقع است در سوره توبه و پار و علما ۱۰۰۰ قور طریقت و حقیقت بدانکه حقیقت عبارت از حقیقت شریعت است نه آنکه حقیقت از شریعت جداست و طریقت عبارت از طریق وصول است بحقیقت شریعت نه امر مابین از شریعت و حقیقت پس پیش از تحقق حقیقت شریعت حصول صورت شریعت است فقط و حصول حقیقت شریعت در مقام اطمینان و وصول بدرجه ولایت است ۱۰۰۰ معارف بدانکه این احوال و مواجید و علوم و معارف باجمیع احوال و خیالات که بآنها کودکان طریقت پرورش کرده میشوند و ترقی بخشیده یعنی معادات و مقدمات و مبادی مطلوب اند زمین آن ۱۰۰۰ واقع است در باره الیور و سوره تنویر یعنی دشوار آید بر شرکان آنچه میخوانی ایشان را بسوئی آید خدا بر میگزیند بسوئی خود هر که را خواهد و مینماید بسوئی خود کسی را که باز گردد و رجوع نماید بحق سبحانه و تعالی بدانکه اندرین آیه کبریه اشارت است بجزبه و سلوک کما لا یخفی علی المابر الحاذق ۱۰۰۰

در معرفت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در آن مقام برابر است بجناب الله سبحانه و ایاکم عن ذلک البصر بحجرت سید البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت الهه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی بجلالت میسر شود و در حقیقت جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله توجه نماید و هیچ مقصدی بر سر نهگزیند چه از دنیا و دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی بر خیزد از حسنات است اما کار بار است مقربین آنرا سیئه میدانند و جز یکی را مقصود نه شمارند این دولت و البسته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام تنبایدی است از تعذیب آنچنان التذاذ است که از تنعم اگر بهشت را نخواهند برائے آن خواهند که محل رضائے اوست تعالی و تقدس و در طلب آن مرضی اوست عز سلطان و از دوزخ پناه برائے آن جویند که مقام سخط مولی است قلای نه مقصود و نه بهشت طلب خط نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگوار مرغوب است زمین مطلوب کل ما یعمله الذنوب و الخبثات و محبوبات حقیقت اخلاص این بجا دست میدهد و خلاصی از آله باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و دیدن و ضبط القناد به محبت ذاتی که به ملا خطه اسماء و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار در خل و قل است و فناء مطلق بے این محبت شرکت سوز دست نمیدانم شوقی عشق آن شعله است که چو بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قل غیر حق بر اند و در نگر زان پس که بعد لا چه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت و ذوات تعالی شانه چرخ نیست
که بے چونی و بیگونی نشاند سیه و بے گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئیم
که فرق نه کرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم است و منتهی را معرفت معرفت نیز بقا منی باشد و این دولت بزرگ
قافی را میسر نمی شود مولوی میفرماید شمنوی

بیچکس را تانان گردا و فناء نیست راه در بارگاه کبریا

پس چون معرفت در آئے علم باشد باید دانست که امریست در آئے دانش متعارف که تغییر از آن بمعرفت میکنند و
 اوراک بسیط نیز میگویند شکر

فرا یاد حاقظ اینهمه آخر هر روز نیست
 هم فقه غریب و حدیث عجیب نیست

انصاف کے لئے تکلیف پیمائش

انصاف کے بت تکلیف بیتی قیاس
یک گفتم ناس را انسان نه

بست لب الناس با جان ناس
یعنی انسان بجز خداوند حق سبحانہ و تعالیٰ و دیگر کیفیت ۱۷
ناس غیر از جان جان انسان نه

وچوں در قنائیز اقدام متفاوت اند لاجرم منتہیاں را نیز در معرفت تفاضل باشد کیسکہ قنائے وی اتم است
معرفت وی اکمل است و کیسکہ دون اوست در قنادون اوست در معرفت علی بذالقیاس سبحان اللہ سخن بگیا
رفت بالستی از بیجا صلی و نامزدی و بے انتقامتی و نابتائی خودی نوشتن و از دوستان بدرے و معصیت طلب میکردم

ملکہ امثال این سخاں چہ متا سبت یدیت آگہ از خوشترین چوں نیست چنین و چہ خبر دارد از جہان و چنین و اما
ہمت بلند پایہ و طینت سر پایہ نمیکند ارد کہ بپائیمائے دینہ و سر پایہائے سفلیہ فرو آید بیکہ التفات نماید اگر میگوید
زود میگوید اگر چہ بیچ نمیکند و اگر میگوید اورا میگوید اگر چہ بیچ نمی یابد اگر حاصلے دارد اورا دارد اگر چہ بیچ ندارد و اگر
حق

اصل است اور او اصل است اگرچہ بے حاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس اللہ تعالیٰ سرارہم العلیۃ
شہرہ بود ذاتی واقع شدہ است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاہر نیست تا رسیدگان را فہم آن معنی محال است
دنیای بد حال پختہ سیح خام پس سخن کوتاہ باید و السلام

عنوان نامه را بکلمه هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ مَرْن کرده بودند مخدوما هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ درست است
 کبریت ۱۲ دوست تعالی و تقدس ظاهر و دوست تعالی باطن ۱۲
 آنچه گاه است که فقیر ازین عبارت معنی نوحید می فهمد و بکلماء در فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی
 دهری ۱۲

الف بالفتح و دو نون و دو سین مملو نوے از حیوان کر بر یک پا همد ۱۳ و زیاده تحقیق این لفظ بجائش مکتوب سی ام نوشته شده است ۱۲ اللهم
نفر لکاتبه و لمن سحی نمہ ۱۲

ارباب توحید معلوم گشت کُلّ مبدء لما خلق له مصرعه بر کس را بر کارے ساختند آنچه بریں کس است
 ولابد است ویاں مکلف اقبال او امر و انبیا از لوازی است مَا اَتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
 وَاتَّقُوا اللَّهَ وَجْهَ اَمْرٍ بامور باخلاص است و آن ببقاء صورت نمی بندد و بے محبت ذاتیه متصور نیست و لا یرحم غیر
 تقدیات فنا که بمقامات عشره است می باید کرد اگر چه فنا موجب محض است اما تقدیات و مبادی آن بکسب تعلق
 دارد اگر چه بعضی باشند که ب حقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب تقدیات آن نمایند و بر ریاضات و

مکتوب سی و نهم

نیز شیخ محمد پتھری مدد دریافت در بیان آنکہ مدار کار بر قلب است از تجرّد اعمال صوری و عبارات زمینی کارے

۱۱ یعنی هر کس موفق است یا مرے کہ مخلوق است بجهت آن امر از غیر و شر این قطعه است از حدیث طویل کہ در بخاری و مسلم از علی کرم الله تعالی و جبرموی است ۱۲ یعنی هر چه بدید شمار ایضا مبر پس بگوید آنرا و هر چه منع کند شمار از ان پس باز الیستغید از ان و ترسید از خدا تعالی این کہ میره واقع است در سوره حشر و باره قد سمع الله ۱۳ قوله مقامات عشره اولش توبه است و آخرش رضا و این برود زبرد و توکل و صبر و قناعت و شکر و خوف و رجاء و فقر و غیره است و للتفصیل مقام آخر و کتب آخر از ایحاء و المعارف و قوت القلوب بدانکه بیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا منقسم است و حقیقت مقام رضا کما یغنی در آخرت ظهور خواهد یافت ۱۴ یعنی چنینند ای اندرین وقت یعنی و تلبیکه ادا بقضاء حقیقی غیر ریاضت و مجاهده و غیر تحصیل مقدمات قی مشرف ساختن عالش از دو صورت خالی نیست ۱۵ یعنی آخر این مقامات و قوت لے بنهائیه النہایات ۱۶ قال الله تعالی الا الله الدین الخالص و قال عن من قائل و ما امر و الا لیجد و الله یخلصین لہ الدین حقاء ۱۷ یعنی کمال اخلاص آنست کہ عملی در او چ آن طے کرده آید و او است کہ مرتب است بر تقوا و متوقف است بر آن نہ مطلق آن تا عذر و دفعه لازم آید ۱۸

بني كاشيد و امثال آن حق سبحانه و تعالى از يادون خود اعراضه و به جناب قدس خود اقباله از اناني فرمايد بجزمت
 سيد البشر المحمدي عن ربي البصير عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات مدارك بقلب است اگر دل بغير
 او بجانگه گرفتار است خراب و ابراست از جود اعلیٰ صفوی و عبادات رسمی کاره بی کشاید سلامتی قلب از
 التفات به اسوائی و اقلای و اعمال صالحه که بدن تعلق دارد و شریعت با تیان آن امر فرموده هر دو در کار است
 دعوی سلامت قلبی اتیان اعمال صالحه بدیهه باطل است همچنانکه درین نشانه روح بے بدن غیر متصور است
 احوال قلبی بے اعمال صالحه بدنی محال است بسیار از یاران این وقت باس قسم دعوی ادعاء میکنند چنانچه
 الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بصدق جديده عليه الصلوة والسلام و التحيه و التبرکات

مکتوب چهلیم

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت و در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو است از اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل این
 جزو طریقت و تحقیق خادمان شریعت اند و امثال آنها محمد و وصلی علی نبیه و آله و سلم و بعد از طی منازل
 منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود از این سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بقصد
 آله آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزو نیست از اجزای شریعت چه شریعت را سه جزو است علم و عمل و
 اخلاص پس طریقت و تحقیق خادم شریعت اند و تکمیل جزو او که اخلاص است تحقیق کار این است آفاق
 بر کس اینجا نرسد اکثر عالم خواب و خیال آرمیده اند و بجزو و تمیز اکتفا نموده اند از کمالات شریعت چه دانند و تحقیق
 طریقت و تحقیق چه وارستد شریعت را پوست خیال میکنند و تحقیق را مغز میدانند و تحقیق را حقیقت معامله حسیست
 به ترتیبات صوفیه مغرورند و به احوال و مقامات مفتون و هدام الله سبحانه سوء الظن بالله و السلام علینا و علی
 عباد الله الصالحین ط قد قسم القسم الحکم من الدفتر الاول بعون الله تعالی و حسن توفيقه و بکلیه
 القسم الثاني انشاء الله تعالی و وصلي الله تعالی على خير خلقه سيدنا محمد و على آله و صحبه اجمعين
 و علينا معهم برحمته و هو ارحم الراحمين ط

قال الله تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم وقال عن من قاتل ان الذين اعتزوا بالصلوات كانت
 لهم جنات الفردوس نزلا خالدين فيها لا يغيرون عنها ولا طلاق ۱۳ ط قد قسم القسم الحکم من الدفتر الاول بعون الله تعالی و حسن توفيقه و بکلیه
 القسم الثاني انشاء الله تعالی و وصلي الله تعالی على خير خلقه سيدنا محمد و على آله و صحبه اجمعين و علينا معهم برحمته و هو ارحم الراحمين ط

فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رحمه دوم از دقراول

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۲	مکتوب چهل و یکم - در ترغیب بتابعیت سنت و در بیان آنکه طریقت و تحقیق متهمان شریعت اند و میان علوم شرعی و صوفیه در مقام صدیقیت مخالفت نیست		سکر است -
	محمد رسول الله محبوب رب العالمین است - هر چه کتب و مرغوب است مطلوب و محبوب میدهند اثنی ثانی فرموده آنکه علی خلق عظیم و ملت او را صراط مستقیم خوانده و با سوائی او را داخل سبیل گردانیده -		فرق دیگر در میان علم بنی و صدیق لقطع و ظن است - بیان فواید در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان - حدیث رجحان من الجهاد الا صغری الی جهاد الا کبری و بیان جهاد اصغر و اکبر - باراده ترک اولی آن قدرند امت و پیشانی دست میدهند که کار یک ساله در یک ساعت بلیسر شود - در هر چیزی که اخلاق محبوب یافته میشود بر تبعیت محبوب محبوب میگردد و کبریه فاشعونی بحکم الله بیان این در فرست است -
۴	بیان معنی شریعت و طریقت و تحقیق با براد مثال در اثناء راه امور خلاف شریعت بنا بر سکر وقت ظاهر میشود و چون از این مقام گذرانند و بصحبه آرند آن مخالفت زائل میشود -		سفارش بعضی از اهل علم کثیر العیال - مکتوب چهل و دوم - در بیان آنکه بهترین صیقلها از برای زدودن محبت غیر حق تعالی از قلب اتباع سنت است -
	جمعی با حاطه ذاتی از سکر قائل گشته اند و علماء با حاطه علمی را نه علماء بصواب اقرب است -		آدمی تا زمانه که به تعلقات پراکنده مشغول است محروم است و مجبور الی
۶	الحق که ذات او قلای بی چون و بی چگونه است هیچ حکم را بوی راه نیست اینجا حیرت است و نادانی - تعیین اول که معبر به حدت است در جمیع ممکنات حدت اینجا دقیقه نیست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علماء اهل حق بے چون و بی چگونه است و با سوائی او هر چه هست زائد است -		سفارش بعضی از بزرگان زادگان - مکتوب چهل و سی و سوم - در بیان توحید شهودی و وجودی و عدم مخالفت توحید شهودی با عقل و شرع و فردا آوردن اقوال مشایخ بران و بودن او در مرتبه عین البقین - فرق میان توحید وجودی و شهودی و بیان معنی هر یک از آن و ایضاً هر دو به مثله معنی قول حسین بن منصور رانالحق و معنی قول ابی زید بسطامی سجانی - سوال و جواب -
	در مقام صدیقیت که اعلائے مقام ولایت است موافقت علوم باطن با علوم شرعی تمام و کمال متحقق است -		درین زمان بسیار ازین طائفه که زنجی صوفیان خود را دامی نمایند توحید وجودی را شائع ساخته اند و کمال را در جمیع مقامات که از صدیقیت در تحت اند نهاده اند
	مقام نبوت فوق مقام صدیقیت است -		فرق میان علوم بنی و صدیق با الهام و وحی است

جز آن نمیدانند
 اقوال مشایخ را که توحید و جودى تالوق اند حمل بران باید
 کرد که در ابتدا در مقام علم یقین یا آن کلمات تکلم فرموده
 سوال و جواب
 صاحب توحید و جودى از مقام عین یقین بهره ندارد
 ایضاً جواب بمناسبت
 اکثر ایند زمان دست بدامن توحید و جودى زده اند
 بعضی به تقلید و بعضی به بحر و علم و بعضی بطم متزج بدوق
 و بعضی با لحاظ و زندقه
 طریقت و شریعت عین یک دیگر اند فرق اجمال و تفصیل
 است و استدلال و کشف
 حضرت خواجہ چنگاه مشرب توحید و جودى دانستند
 از آن گذشتند
 تصدیق این گذشت بنقل میاں عبدالحق
 این حقیر نیز چنگاه مشرب توحید و جودى داشت
 سفارش بعضی از اصحاب
 مکتوب چهل و چهارم - در ساجی خیر البشر و در بیان
 آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکنذیان آن بد
 ترین بنی آدم و در ترغیب بمنابعت سنت او علیه الصلوٰۃ
 والسلام
 ذکر احادیث مدحیه معتر اجم
 الکرامه و المقایج یومئذ بیدی
 لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الیوبیة
 امروز قلیل عمل را که مقرون به تصدیق حقیقت دین
 باشد لعل کثیر بر میدارند
 اصحاب کعب این همه درجات بدرجہ یک حصه یعنی
 بجزت یافتند
 متابعان آن سرور بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت
 می رسند

استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام بخوار و بے اعتبار و در
 ترغیب بر ترویج دین در ابتدا با دشمنان
 بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت ببدن
 صلاح بادشاه صلاح عالم است و فساد او فساد عالم
 شکایت از زبونی اسلام در قرن ماضی
 امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس
 بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام بر خود
 لازم دانستند که محمد معاون بادشاه باشند
 سابق ترین مدد یابین مسائل شرعی است و اظهار
 عقاید اسلامی
 این قسم انداخته مخصوص بعلماء اهل حق است
 صحبت علمائے دنیا زهر قاتل است و فساد ایشان فساد
 متعدی
 در قرن ماضی بر ملائے که بر سر آمد از شومی این جماعه بوجاهد
 را از راه می بردند مقتدایان برقت و دولت علماء سوء اند
 اکثر جهلاء صوفی نمائے این زمانه حکماء سوء دارند
 مثل طوطا مثل آن زال می انگارند که ریسایان چند تنیده خود
 با در سلک خریداران حضرت یوسف ساخته بودند
 بر این سخن مکتوب الیه را بر ترویج شریعت
 مکتوب چهل و هشتم در ترغیب بر تعظیم علماء
 و طلبه علوم
 ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر بهمت بسیار
 زیبا آمد
 و تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است
 فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف
 نخواهند پرسید
 دخول جنت و تخلف از تار و البسه باینان شریعت
 انباء علیهم السلام بشارت دعوت کرده اند
 بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و

مقصود از بعثت انبیا و حکمت در تکلیفات شرعی تعجیر ۳۱ مکتوب پنجاه و چهارم در بیان آنکه اجتناب از صحبت و تحریب نفس اماره است

ایمان یک حکم از احکام شرعی در انانیه هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود.

بر بندگان و جوگهان در مجاهده تقصیر نکرده اند اما سودمندتر گشته.

یک دام در ادای زکوة یا مروتیعت در تحریب نفس است و توست از هزار دینار که از پیش خود صرف کند.

طعام خوردن در عید فطر حکم شرعیست نافع تر است از روزه سالها که از نزد خود باشد.

دو رکعت نماز با مداجیعت بهتر است از آنکه تمام شب بصلوة نافله قیام نماید و نماز با مداجیعت ادا کند.

تا نفس مرگی نه شود و از ناخویشی همتی پاک نه گردد نجات محال است.

کلمه طیبیه در تنه کینه نفس الفحش است.

چون نفس در مقام سرکشی در آید بنگار این کلمه تجدد ایمان باید نمود.

حدیث در فضائل کلمه طیبیه.

۳۰ مکتوب پنجاه و سیوم در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است.

علماء دین را که از حب جاه خالی باشند و مصلحتی غیر از ترویج شریعت ندارند خود اقل قلیل اند.

در قرن سابق اختلاف علماء را در بلا انداخته بچنانکه خلاصی خلافت و البسته بوجود علماء است. خسران عالم نیز با ایشان مربوط است.

بزرگه ابلیس را فارغ دید سرش پر سید گفت علماء این وقت کار را میکنند.

۳۱ مکتوب پنجاه و پنجم در بیان آنکه این راه بهیچ بهفت

گام است و مشایخ نقشبندیه ابتداء از عالم امر اختیار نموده اند و طریق این بزرگواران طریق اصحاب گرام است این راه بهیچ بهفت گام است بعد بهفت لطیفه انسانی و دو قدم در عالم خلق و پنج در عالم امر.

در هر گام از گامهای بهفت گانه ده هزار عجب خسران می نمایند.

بگام اول تجلی افعال رو میبرد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد.

نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است.

اصحاب گرام را در اول صحبت خیر البشر که میسر شد که کمال اولیاد در نهایت بهم کم دست دهد.

از این مبارک پرستیدند معاویه افضل است یا عیسی بن عبد العزیز گفت غبار بینی اسپ معاویه همراه پیغمبر است بهتر است از این عبد العزیز.

قاصدی که کند این طائفه را طعن قصور از مکتوب پنجاه و نهم در بیان آنکه آدمی را از برای نجات ابدی از سه چیز چاره نیست و نجات به اتباع اهل سنت مقصور نه و علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریق صوفیه است و اخلاص مراد لیارا در جمیع حرکات و سکنات است.

آدمی را از علم و عمل و اخلاص چاره نیست و علم دو قسم است.

اگر از اتباع اهل سنت سر مو مخالفت است خطر در خطر است مخالفان اهل سنت منکر اند از رویت و شفاعت و فضیلت صحبت بر ایشان مخفی رفته و محروم اند از محبت ائمه ائمه رسول ص.

اتفاق نمودن صحابه بر فضیلت ابوبکر و دنیا فتن ایشان زیر سق آسمان شخصی بهتر را از ابوبکر در اهل بیت در رنگ کشتی نوح اند و صحابه در رنگ بنجوم و

بیان سمرق.

انکار از بعض اصحاب انکار است مرجع را.

فضیلت صحبت پیغمبر بالاتر است از جمیع فضائل.

اولین قرنی بمرتبه اولیای صحابی نرسیده.

ایمان صحابه شهودی بود.

منازعات و مشاجرات صحابه بر محال صحیح محمول اند و خطا ایشان خطا اجتهدی بود.

طریق اهل سنت خالی است از افراط و تفریط.

علم و عمل مستفاد است از شرع و تحقیق اخلاص که همچو روح است مربر دور و البسته بطریق صوفیه است به قطع سیر الی الله و به تحقیق بسیر فی الله از حقیقت اخلاص دور است یعنی اخلاص در جمیع اعمال و اقوال اولیاء الله هر چه میکنند بر آن حق جل و علا میکنند.

فرق میان محاسن و مخلص.

بیان نفع از علوم صوفیه.

مکتوب شصتم در بیان نفی خواطر و دفع وساوس.

دفع وساوس در طریق حضرات نقشبندیه بر وجه اتم حاصل است.

بعضی از مشایخ چله و افق خواطر کشیده اند.

بیان مراد از خواطر از کلام خواجہ ابوالقاسم سمرق درویش از مخلصان این سلسله از حال خود خبر میداد که اگر فضا عمر نوح یا بد بر گز خاطر بر قلب عبور نکند بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید میسر نشود.

بر تقدیر منح خواطر به تکلف کثرت است بعشره و ازین دوام توجه مطلوب محال است.

دوام نگرانی که بتقدیان این سلسله را دست میدهد امری دیگر است.

دوام توجه که مادر صد آئیم عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است.

صفحه ۲۳
مضمون کتاب
مکتوب شخصیت و یکم - در صحبت شیخ کامل و اجتناب از صحبت ناقص.

طلب بیشتر حصول مطلوب است اگر نخواسته دادند از دست نخواست.

دولت طلب را نعمت غلظی دانسته از هر چه مخالف است احتراز باید نمود.

اگر حقیقت التجا میسر نیاید صورتش از دست نباید داد.

بعد از وصول به شیخ کامل تفویض مرادات خود است در رنگ میت.

قله اول قله فی الشیخ است.

ابتداء طالب در کمال خست و دناءت است بنابر بخت خداوندی ندارد و پرخنده و جهنمین باید و آن شیخ کامل مکل است.

قوی ترین اسباب فتور در طلب رجوع نمودن است بشیخ ناقص که بسلوک و چند کار را تمام نکرده پسند شخصی خود را کشیده است صحبت او سم قاتل است و ایضاً این بمناسبت.

مدار طریق این بزرگواران بر صحبت است بگفت و شنود کار بی کشاید.

مکتوب شخصیت دوم در بیان آنکه جذبه کیش از سلوک است از مفاصد نیست و جذبه که بعد از سلوک است از مفاصد است.

بیان مراد از اندراج نهایت در بدایت مکتوب شخصیت و سوم - در بیان آنکه انبیاء علیهم السلام در اصول متفقند و در بیان بعضی از کلمات متفق این بزرگواران.

انبیاء رحمتها اند اگر وجه شریفشان نمی بود حق سبحانه عالم را از ذات و صفات خود خبر نمی داد.

این بزرگواران در ذات و صفات حق تعالی و حشر

صفحه ۲۴
مضمون کتاب
و نشر و ارسال رسل و ترویج ملک و جنت و دوزخ متفق اند و در بعضی فروع مختلف

شیخ و تبدیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است بیان کلمات متفق این حضرات

فرق میان انبیاء علیهم السلام در نیسان کفار بد کردار مکتوب شخصیت و چهارم - در بیان لذت و الم

جسمانی و روحانی و تخریص بر تحمل مصائب و آلام جسمانی لذت و الم دنیا بر دو قسم است

بر چیز که جسم را در آن لذت است روح را از آن الم است و بالعکس.

درین نشأه روح نیز حکم جسم پیدا کرده در عوام کالاتعام و لاشه نزار و لاشه اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود وطن اصلی خود رجوع ننماید

از بیماری روح است که الم خود را لذت و لذت خود را الم می انگارد و در رنگ صغرائی.

اگر در دنیا درد و الم و مصیبت نمی بود بچو می نمی اندید تلخی حوادث در رنگ تلخی دار و نه نافع است

در دعوتها عامه که طعام بی خلوص می جویند بسبب شکوی جماعت از طعام خوران شکستگی دل صاحب طعام را حاصل میگردد و بهین شکستگی ظلمت طعام را از اله می نمایند و در معرض قبول می آرد

عبادت عبارت از تذلل و انکسار است مقصود از خلقت انسانی خواری اوست علی الخصوص مسلمانان که دنیا سخن ایشان است

آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود.

مکتوب شخصیت پنجم در تاسف بر ضعف اسلام و تخریص بر تقویت اهل اسلام و اجرای احکام

حدیث الا سلام بدایه غریبا الخ غربت اسلام بحدیث رسید که کفار بر ملاطن اسلام

صفحه ۲۵
مضمون کتاب
می نمایند و مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع اند

در خبر است که یو من احدکم حتی یقال مجنون از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان نیست

بهاد قولی.

قول خود را چه اجرا کرد اگر من شیخی کنم شیخی در عالم میرد یا نام را کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت است

حدیث من احب اخاه فلیعلم اياه مکتوب شخصیت و ششم در مدحی طریقه نقشبندی

و بیان افضلیت بر دیگران.

طریق حضرات خواجگان یعنی بر اندراج نهایت در بدایت است.

این طریقه بعینه طریق اصحاب کرام است.

اصحاب کرام را در اول صحبت خیر البشر می بینید که اولیائے امت را در نهایت نهایت شمه از آن دست میدید.

قاتل حضرت حمزه بسبب شرف صحبت از او بیس قری افضل است

بهترین قرن قرن اصحاب است

غبار بینی اسپ معاویه را از عمر بن عبد العزیز بربا بهتر است.

سلسله حضرات خواجگان سلسله الذبیب است مزیت این طریق بر طرق دیگران در رنگ مزیت قرن اصحاب است بر سایر قرون.

حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که با فضلیا نیم مکتوب شخصیت و هفتم در سفارش محتجب

در اظهار حق نوعی از مزارت است اگر چه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد.

خیله سعادت مندی میباید که مزارت اظهار حق را در رنگ شهید بیا شاند.

صفحه ۲۶
مضمون کتاب
تفاوت احوال از لوازم امکان است.

بچه چاره ممکن گاهی مغلوب جلال است و گاهی محکوم جمال.

قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن الخ مکتوب شخصیت و هفتم در بیان آنکه تواضع از ارباب

عظمی زبید و استغنا از ارباب فقر.

انکار نمودن بر مکتوب الیه لفظ نموده می آید را.

اتقیاء امت از تکلف بری اند.

التکبر مع المتکبر صدقه

خواجه نقشبند راسخ گفته که متکبر است فرمودند که تکبر من از کبریا بی اوست

حدیث رب اشعث الخ مقصود از آشنائی فقر و اطلاع بر عیوب مکتوبه است

و ظهور رذائل خروند.

مکتوب شخصیت و نهم در بیان تواضع که موجب رفعت است و در بیان آنکه نجاست و البسته بر متابعت اهل سنت است

مکتوب هفتم در بیان آنکه آدمی با جماعت او سبب بعد او است چنانکه سبب قرب اوست

جماعت سبب قرب است بواسطه ائمت مرات و قابلیت ظهور مرجع اسماء و صفات را

حدیث لا یبعثنی ارضی ولا سمائی

جماعت انسان سبب بعد او است بسبب احتیاج او به چیزی از جزئیات عالم.

بهترین همه موجودات انسان است و بدترین همه کائنات بهم او.

بیان او نمودن زکوة در اموال نامیه و انعام سائده و آزار و سبب عدم گرفتاری با موال و انعام و التسنن.

طعام لذیذ بچ نیست باید خورد و لباس نفیس بکدام مقصد

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۰	باید پوشید خداوند بندگان را در مسجد اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد. حدیث فان لم تکنوا قبا کوا - در جمیع امور مقتضای فتوی علماء دین در زندگانی باید کرد مکتوب بهقتاد و یکم - در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است بر اغنیای نسبت بر فقر اجند در چند شکر واجب است فقر این است پیش از اغنیای پانصد سال در بهشت خواهند در آید شکر منعم تعالی اولایه تصحیح عقاید است موافق آمانی اهل سنت و ثانیان با بیان احکام عملیه و ثالثا به ترکیه بر طبق سلوک صوفیه و خوب رکن اخیر احتسابی است بخلاف رکنین اولین عملی که مخالفت این ارکان ثلاثه است داخل معصیت است و نافرمانی ریاضات بر ائمه هندو فلاسفه یونان چو برون و فوق تر از انبیاء واقع نه شده اند از اعتبار ساقط اند مکتوب بهقتاد و دوم در بیان آنکه هیچ ساختن دین باید نشود از است اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نیست مراد از ترک حکمی کسی را اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود آن کس حکم مناقص دارد صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت سفارش در تخلیص بعضی از زندان - ۶۲ مکتوب بهقتاد و سیوم در مذمت دنیا و ابناء آن و در نکویش تحصیل علوم غیر نافع و اجتناب از فضول		
۶۱	مباحات و تحریض بر خیرات اے فرزند دنیا محل ابتلا است ظاهر او را با انواع مزخرفات مزین ساخته اند دنیا فی الحقیقت جیفه است عطر اندوده و مزبله است پراز ذباب و دوده الخ حدیث ما الدنیا و الآخرة الا صرطان الخ اے فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست الخ علومیکه تا آخرت کار نیندیم از دنیا اند حکم تحصیل بخوم و منطق و فلسفه و مابینا سب ذلک از فضولی مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت انکسار باید نمود - اکابر نقشبند عمل بغیرت اختیار کرده اند و از رخصت است با اندازة مباحات بیرون نباید نهاد و بجزرات و مشتهرات نباید رفت دائرة تنجات با مود مباحه با پر و سیلح ساخته اند - کدام عیش برابر آن است که مولای این کس از کارش راضی باشد و کدام جفا برابر آن است که آقائے اواز اعمال او در سخط باشند - این کس بنده الهیت محکوم او را بر خود و لسان ساخته اند فکر باید کرد و فرایغ از دامت بخوابد بود الخ وجود والدین از جمله انعامات حق است - بکدام عذر امر و زرا بفرمایند انداختن آری اگر کارهای دنیا را بفرمایند انداختن بس مستحسن است - در وقت جوانی اندک عمل را آن قدر اعتبار است که در وقت پیری چند در چند آنرا اعتبار نیست - مقصود از خلقت انسانی لهو و لعب نیست بلکه ادائی و ظالمت بندگی است الخ عبادت که شرع محمدی بآن مطلق است و مقصود از آن منافع عباد است و بحق تعالی هیچ از آن عائد نشود		

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۶۱	بجای می باید داد اگر در الخ اگر از اینک دنیا کسی از متعلقان زیر دست خود را بخدمت مامور سازد و حکم او را آن زیر دست چه بلا عجز میدارد و چه بلا تشدد عظمت خداوندی از عظمت آن شخص در نظر کمتر می آید شرم میاید کرد الخ اے فرزند اگر شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعداء بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم بے محاطت خود می شنوند خبر صادق علیه السلام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است متاثر نمی شوند چه ایمان است الخ از سر تو تجدید ایمان باید کرد - حدیث جد و ابا ایماکم الخ طریقه سهیل از برائے ادائے زکوة نفس بالذات بسیار خجیل است در ادائے حقوق عباد سعی بلیغ مبذول دارند احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار کرد از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند و در باید بود مگر آنکه علمائے متقی پیدا نشود بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت بارا باینائے دنیا چه مناسبت مقصود عمل است نه مجرد علم بیار که علم بیار و مرض خود دارد و تا آخر وصحت نیاید حدیث ان اشد الناس عذابا یوم القیامة عالم له ینفخ الله بجله انابت سابق بسبب قتل صحت اگر چه شره نداده باشد اما امید که حق تعالی بیکت آن در آخرت بوفیق موفیقا خود موفیق گرداند رشته محبت این طائفه از دست نباید داد و التجا و باین قوم شعار خود باید ساخت که حق سبحانه الخ		
۶۲	مضمون کتاب عشق آن شعله است که چون برافروخت مکتوب بهقتاد و چهارم - در تحریض بر محبت فقراء و نصیحت باتباع شریعت - محبت فقراء و توجهم با ایشان سرایه سعادت است لا تهم جلساء الله دهم قوم لا یشقی جلیهم کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستفتح بصعایک المهاجرین و قال صلی الله علیه و سلم رب اشعث حد فو ۶۰ بالابواب الخ خدیو نشاتین لغت است مخصوص بحق جل و علا یحقیقا روز قیامت نذار در دهر لدن الملك الیوم الخ ان ذلزلت الساعة شی عظیم الخ در آن روز که فعل برسد و قول الخ بقیه نصیحت اتباع صاحب شریعت الخ دنیا مبعوضه حق است و بے قدر و بیان بیوفائی دنیا مکتوب بهقتاد و پنجم در تحریض بر متابعت سید کونین اولایه تصحیح عقاید و ثانیان بدستن احکام فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه حق را تعالی و تقدس باید طلبید نقد سعادت منوط بمتابعت سید کونین است بر هیچیکه اهل سنت فرموده اند اولایه تصحیح عقاید موافق آمانی ایشان باید کرد - ثانیان علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت حاصل باید نمود - تا بعد از آن بپایان عالم قدس میسر آید - دنیا شے دنی کر ای آن نه میکند که آن را از مطالب شمرند - قبله توجهم را متعدد نباید ساخت که بر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نیست مکتوب بهقتاد و ششم در بیان آنکه ترقی و البته تبقوی است و در تحریض بر ترک فضولی مباحات و در بیان آنکه اجتناب از حرم و قسم است		

مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال او امر و انہما از تو ای
معظم ترین این دو اخیر است۔

حدیث ذکر دجل عند رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلیہ و سلم

حدیث ملائکہ دینکے الودع

فقیہان انسان بر ملک از جزو اخیر است و ترقی بر مدارج
قرب ہم ازین جزو ثابت ہے بلانکہ در جزو اول شریک اند
از خدا و عنان در مباحات بر مشتبہ میرساند و مشتبہ مجرم
حدیث من حامل حول المحی الخ

پس در حصول کمال در ع و تقوی اکتفاء از مباحات
بقدر ضرورت لابد آمد و آن ہم مشروط بر نیت ادا
وظائف بندگی و نہ آن قدر ہم وبال است
اجتناب از محرمات لازم ساختہ و اثره فصول مباحات
را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب نیز نام
باید بود۔

انکسار العاصیین احب الی من صولۃ المطیعین
اجتناب از محرم دو قسم است قسمی بحقوق اللہ تعالیٰ
تعلق دارد و قسمی بحقوق عباد رعایت قسم ثانی اہم
تر است۔

حدیث من کانت لہ مظلمة لاحیہ من عمر
او شئ الخ

مدح بلکہ لاہور و بلوچ آن بمنزلہ قطب ارشاد
نسبت بسائر بلاد ہندوستان۔

حدیث لا یزال طاغیة من امتی ظاہرین الخ
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم در بیان آنکہ عبادت خداے
بیچون و بے چگون کے میسر شود۔

عبادت خداے بیچون و قتی میسر شود کہ از قیامت تمام
ماسوائے آن زدند و قبلہ توجہ جزوات احدیت بیچ

نماند دلیل بر صدق این توجہ استواء الغام و
ایلام است۔

عبادت کے کہ بر غیبت و بر ہیبت تعلق دارد فی الحقیقت
آن عبادت عبادت خود است۔ حصول این دولت
در ولایت روحانی است و چون بہ نبوت فرودی آرند
بہمال نور آرند و بہمال کمال را با توجہ خلق جمع میکنند۔
ازین جا بعضی گفته اند کہ ولایت بنی افضل است
از نبوت اور۔

شریعت بر پیغمبر مناسب ولایت او باشد

سوال وجوب اب
مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان سفر در وطن و سیر
آفاقی و انفسی و در بیان آنکہ حصول این دولت و البتہ
باتباع صاحب شریعت است۔

حب الوطن من الایمان نقد وقت است
سفر در وطن از اصول نقشند یہ است چاشنی این
درین طریق ابتدا میسر میگردد۔

بجھے را اگر نخواستند مجذب سالک گردانند در سیر بیخبری
خی اندازند و بعد از تمام آن در سیر انفسی۔

وصول باین دولت عظمی و البتہ باتباع سید
اولین و آخرین است تا تمام خود را در شریعت گم
نمایند و بولے ازین دولت نیاید۔

با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سر موئے باشد
بالفرض اگر احوال و مواجید است داخل استدراج
است۔

حیات چند روزہ را در مریضات حق لقائے باید صرف
نمود و نہ چہ زندگانی است و کد ام عیش

با وجود علم حضور حق چہ بلا شد ہیچ باک نہ میکنند
بحکم حدیث جدا جدا ایمان کہ الخ در ہر آنے تجدید
ایمان باید کرد۔

حدیث ہلک المستوفون
فرصت را غنیمت باید شمرد

از درویشانی کہ در شریعت قدم راسخ دارند و از
عالم حقیقت نیک شناسا اند بختے باید طلبید و مدد
باید جست تا غنایت حق از در بچہ شان ظاہر شدہ
بجانب خود کشند۔

تا سرے موئے راہ مخالفت شریعت کشادہ است
عمل خطر است تمام را نہائے مخالفت را مسدود
باید ساخت

اعتراض بر اہل اللہ خصوصاً کہ اسم پیری و مریدی در میان
باشد نباید کرد و آن را اسم قاتل باید شمرد۔

سفارش بعضی از اصحاب
مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان آنکہ این شریعت جامع
شرائع ما تقدم است

محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جامع جمیع کمالات اسمائے
وصفاقی است۔

قرآن مجید خلاصہ جمیع کتب سماوی است
شریعت آن سرور زبدہ جمیع شرائع ما تقدم است و
اعمال آن منتخب از اعمال شرائع سابقہ و اعمال
ملائکہ۔

تصدیق باین شریعت و ایتان باعمال آن تصدیق
جمیع شرائع است و ایتان باعمال آن شرائع دہمین
است و چہ خبریت این امت۔

تکذیب این شریعت و عدم ایتان باعمال آن تکذیب
است و جمیع شرائع را و عدم ایتان است بمقتضا
آنها۔

انکار آنسر در انکار است از جمیع کمالات و تصدیق
او تصدیق است و جمیع آنها۔

منکر آن سرور بدترین اہم است۔

الاصحاب اشند کفر او نفاق الخ
سفارش بعضی از اصحاب

مکتوب مقتدا و مقتوم۔ در بیان آنکہ فرقہ ناجیہ از مقتدا
و مقتوم فرقہ فرقہ اہل سنت است

ہر فرقہ از مقتدا و مقتوم مدعی اتباع شریعت است
و جازم نجات خود۔

دلیل کہ پیغمبر علیہ السلام بر تمیز فرقہ واحدہ ناجیہ
فرمودہ است آن است الذین ہم علی ما انا

علیہ و اصحابی
ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت
برائے آنست کہ بداند کہ طریق من یہاں طریق اصحاب

است و نجات منوط باتباع ایشان و بس
اطاعت رسول عین اطاعت حق است و محصیت
رسول عین محصیت حق۔

جماعہ کہ اطاعت خدا را خلاف اطاعت رسول تصور
کرده اند در حق شان واروست یویدون ان یفرقوا
بین اللہ و رسول الخ

دعوی اتباع آنسر و نہودن بخلاف اتباع اصحاب
دعوی باطل است

و محصیون انہم علی شئ الا انہم ہم الکاتبون
مطابق حال ایشان است

شک نمیدت فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب اند و ملتزم اند
شیعہ و خوارج از اتباع اصحاب محروم اند

معتزلہ نہدیب محدث دارند
طعن کردن در اصحاب طعن کردن است بہ پیغمبر

علیہ السلام۔

شرائع کہ از راہ قرآن و حدیث ہمارسیدہ است توسط
نقل اصحاب است ہر گاہ ایشان مطعون باشند
نقل ایشان نیز مطعون بود۔

سوال از جانب طاعنان اصحاب و جواب آن
احتمال تقیہ در داده اسد اللہ از سبکی عقل است عقل صحیح
برگزینہ نمی کند الخ
از تو فرسے کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام خلفائے
ثالثہ را میگرداند چہ جواب خواهند داد
تنقیح جواب سوال سابق
بآنکہ گوئیم کہ قرآن جمیع حضرت عثمان است الخ
سوال نمودن شخصی از چند شیعہ و جواب آن
در روز رحلت آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام سی و سہ نفر
اصحاب حاضر بودند و بہ طوع و رغبت بہ حضرت صدق
بیعت کردند الخ
و ہر وقت حضرت امیر را بتداء
اختلافاتے کہ میان اصحاب واقع شدہ از ہوائے نفسانی
نہ بود بلکہ مبنی بر اجتمہا و است
قول امام شافعی رحمہ اللہ تعالیٰ
سفارش بعضی از اصحاب
۸۵ مکتوب ہشتاد و یکم در تخریق برتر و بیج اسلام و بیان
ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان
نزدیک بہ یک قرن است کہ زبونی اسلام بہ پنج
قرار یافتہ کہ اہل کفر و کجی ہند کہ احکام اسلام بالکلیۃ زائل
گردند الخ
و ہج بقرہ در ہندوستان از اعظم شتار اسلام است
در ابتدا پادشاہت اگر مسلمانی رواج یافت فہما در
کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواہد شد
۸۶ مکتوب ہشتاد و دوم در بیان آنکہ سلامتی قلب
بے نیسان ماسوائے حق جل و علا مقصود نیست
۸۷ مکتوب ہشتاد و سوم در تخریق بر جمع کردن جمعیت
ظاہر و باطن را بشریعت و حقیقت
برہم ہر عشق خداے احسن است اگر شکر خوردن

از اتیان اعمال صالحہ نیز چارہ نیست
جامع ترین عبادات نماز است
الصلوٰۃ عماد الدین الخ
کسے را کہ بر مواظبت نماز موفق سازند از فتنہ و متکبر
باز دارند ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر
در نہ صورت صلوٰۃ است نہ حقیقت
کار آنست کہ با وجود غلطی کردہ شود
بیان سبب اعتبار اصلاح جوانان
حدیث العبادة فی المہوج کہ ہجۃ الخ
صحبت اہل غنا و تنعم سم قاتل است
حدیث من تواضع لغنی لغنا کاذب ثلاثا
دینہ
۹۰ مکتوب ہشتاد و ششم در بیان سلامتی قلب
از دادن حق سجانہ و تقاضا
آنچہ بر باد شمل لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری
دادن حق و این بر تقدیر سے است کہ غیر اور ایدل
گذرے نہ بود اگرچہ ہزار سال حیات یابد
سفارش بعضی از اصحاب
۹۰ مکتوب ہشتاد و ہفتم در بیان آنکہ چہ سعادت
است کہ دوستان حق کسے را قبول فرمایند
ہم قوم لا یشقی جلیسہا بحکمہ صحبت ایشان
را غنیمت شمرند
۹۱ مکتوب ہشتاد و ہشتم در بیان آنکہ چہ نعمت است
کہ کسے با ایمان و صلاح موئے سیاہ خود را سفید
کردہ باشد و در جوانی خوف غالب یابد و در پیری
رجاء
حدیث من شاب شبیۃ فی الاسلام
غفر لہ
۹۱ مکتوب ہشتاد و نہم در عزایہی

صفحه
مضمون کتاب
در ذکر کسب مناسب است با جناب هر چند هیچ
مناسبت نیست لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر
پیدا می شود.
ذکر گو ذکر تا تر اجماع است + پاک دل ذکر رحمان
است.
۹۵ مکتوب نو دو سیوم در بیان آنکه در جمیع اوقات
بذکر الهی باید پرداخت.
۹۵ مکتوب نو دو چهارم در بیان آنکه آدمی را از تسبیح
عقاید و ایمان اعمال چاره نیست تا باین دو جناح
طیران عالم قدس نماید.
۹۶ مکتوب نو دو پنجم در بیان آنکه آدمی نسخه ایست
جامع و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است
۹۹ و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر در وسعت قلب
واقع شده است محمول بر توهمات اند و آنکه صوفی
است از سکر.
حدیث ان الله خلق ادم علی صورته
قول بعضی از مشایخ اگر عرش و نافیه در زوایر قلب عارف
انداخته اند هیچ محسوس نشود زیرا که الهی
اما ارباب صحو از مشایخ میدانند که این حکم مبنی بر سکر
است الهی.
بیان مشایخ غلطی اهل سکر در بیان وسعت قلب
و نیز از غلبه سکر است قول بعضی که جمیع محمدی اجمع
است از جمیع الهی.
اگر فرق میکردند در میان حقیقت و وجوب صورت
و وجوب چنین حکم نمیکردند.
باید دانست هر چه از احکام سکر است از مقام
ولایت است و هر چه از صحو از مقام نبوت است.
بسطا میسر بر صحو تفصیل میدهند شیخ بسطام
گوید لوائی ادفع عن لواء محمد و بیان مشایخ

صفحه
مضمون کتاب
اندر روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند نمود
و قرع رحمت بنام دوستان خواهند داشت.
تکلمات معاصی و عدم مبالات با حکام شرعی نورانیان
را سلامت نگذارند.
۱۰۰ اصرار بر صغیر به کبیره می رسد و اصرار بر کبیره به کفر
مکتوب نو دو هفتم در بیان آنکه مقصود از عبادات
باموره تحصیل یقین است.
همچنانکه مقصود از خلقت انسانی اولی عبادات است
مقصود از عبادات تحصیل یقین است که حقیقت
ایمان است گویا ایمانی که قبل از اولی عبادات است
صورت ایمان است نه حقیقت آن.
مقصود از فنا و بقا همین یقین است و پس اگر از فنا
فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بکلول تعلق دارند
الحادث است.
قول ابراهیم بن شیبان در بیان معنی فنا و بقا
فنا فی الله عبارت از فنا در مرفیات اوست سبحانه
مکتوب نو دو هشتم در ترغیب بر رفق و ترک عنف.
۱۰۲ بایرادر شده احادیث شریفه.
بقای دینا اندک است و عذاب آخرت شدید
و الهی عقل در اندیش را کار باید فرمود.
مخبر صادق هر چه فرموده است مطابق نفس الامر است
نیز و ندیان نیست.
خواب خرگوش تا چند خواهد بود و انجستو انما
خلقناکم الخ
۱۰۶ مکتوب نو دو نهم در جواب استفسار از کیفیت
دوام آگاهی و جمیع آن با حالت نوم.
تهنید مقدمه از بر لای جواب این اشکال.
روح انسانی را پیش از تعلق باین جسم راه ترقی مسدود
بود لیکن استفاده و عروج در نهاد او موجود بود.

صفحه
مضمون کتاب
باشد نیز قبیح است از برای ملامت را بهیله بسیار است -
و چون در تادیل کلام سخن کرده اند و استفسار نموده حکم سوال را جوابی باید آن
توجیه اول مرقول شیخ عبد الکبیر یعنی را آنکه گفته اند توجیه دیگر و ایراد و اشکال بر آن
توجیه ثالث و اعتراض بر آن
۱۱۳ مکتوب صد و یکم - در رد بر جماعه که کمال را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند
بر اعتراضیکه بر نفس در زمان امامی دارند مسلم انا بعد از حصول الطینان مجال اعتراض نیست آنجا بسا است که جاهلان نفس مطمئنه را اناره تصور کرده احکام امامی اجرا نمایند
کفار انبیاء را در زنگ سائر لشروانته از کمالات نبوت انکار نموده اند -
۱۱۴ مکتوب صد و دوم - در بیان آنکه حرام در قرض بسود مجموع است نه زیادت فقط -
بعد از رجوع به کتب فقه ظاهر گشت که در شرع بر عقیده در و فصل است نیز بیا است -
۱۱۵ حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است شامل است محتاج و غیر محتاج را -
بسیار از روایات فقیه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بر روایات کتب معتبره -
و اگر از محتاج عامتر گرفته نشود پس موردی برائے حکم حرمت ربا پیدا نشود -
و بر تقدیر تسلیم عموم احتیاج گوئیم آنجا در ترک میت احتیاج میت مقصور بر کفن ساخته اند و طعنه بر روحانیت بختن داخل احتیاج نداشته اند ۱۱۸
طعام بروحانیت بختن از قرض بسود و خوراندن و خوردن آن حرام است -
چرا کسی اختیار کند که آخر باز تکاب ممنوع مبتلا باید شد - درین زمان بے شبه پیدا نشود
حلال و احلال و انستن و حرام و احرام و انستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد اهل و رع بر رخصت امر نمی کنند و بعزیمیت دلالت می نمایند -
مفتیان لایمور احتیاج را داخل داده حکم بحلیت کرده اند -
بهر حال روایت فقیه مجوز استقرض بسود است محتاج را نه دیگر اهل ما -
اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید بر نیت آن گوئیم اگر استطاعت اطعام آنجا
اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود دیگر تقوی منفع نشود
۱۱۶ مکتوب صد و سیوم - در بیان معنی عافیت طلب کردن قاضی از برای سر میند -
معنی عافیت سوائے معنی بتا در مکتوب صد و چهارم - در غرض یعنی ماتم پرسی -
۱۱۷ بر چند مصیبت که رسیده شدید است امانتگی است غیر از راضی بودن از فعل مولی چاره نیست
از برای بودن نیارده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد -
اگر کار کرده رفت بادشاه است الموت جسد یوصل الحییب الی الحییب
موتی را بدعا و استغفار و تصدق امداد نمایند -
حدیث ما المیت فی القبول الا کالغریق الخ مکتوب صد و پنجم - در بیان آنکه مریض تا از مرض بر نشود هیچ قدری او را سودمند نیست -

صفحه
مضمون کتاب
آدمی تا بر من قلبی مبتلا است هیچ عبادتی او را نافع نیست بلکه مضر است
حدیث دلب تال للمقران الخ
حدیث دلب صالح لیس له من صیامه الخ
مرض قلبی عبارت از گرفتاری غیر حق است
هر کسی بر چیزی را که میخورد برایش خود میخورد پس فی الحقیقت معبود او مولی او است
بر علماء و حکما از این مرض لازم است
۱۱۹ مکتوب صد و ششم - در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوندی است -
شیخ الاسلام بروی میفرماید آبی چسبیت که دوستان خود را کردی آنجا
لغض این طائفه سم قاتل است
شیخ الاسلام فرمود آبی هر که خواهی بر اندازی او را بماند اندازی -
بے غیایات حق و خاصان حق اگر ملک باشد سیاهستش ورق -
۱۲۰ مکتوب صد و هفتم - در جوابها و سوالها -
سوال اول سبب چسبیت که از اولیاء متقدمین گراما و خوارق بسیار ظهور میکند بخلاف بزرگان این زمان
جواب اگر مقصود ازین سوال آنجا
خوارق نه از اربکان و ولایت اندون از شرط ان
کثرت خوارق بر افضلیت دلالت نمیکند
تواند که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر -
خوارق که از اولیاء امت ظهور آورده از اصحاب گرام صدم حصه بظهور نیارده
نظر بر ظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل بر قصور

صفحه مضمون کتاب
علامت صحت علوم الهامیه
نقل قول حضرت خواجہ باقی باللہ در حق علوم حضرت
مجدد که علوم شما صحیح است
بیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست
بلکفا فلا فی چه بد میکند نه با من که با نفس خود میکند
۱۲۵ مکتوب صد و بیستم در بیان آنکه نبوت افضل
از ولایت است بر عکس آنچه گفته اند
۱۲۶ مکتوب صد و نهم در بیان سلامتی قلب و نسیان
او مرادون حق را سحانه
ابن اللہ اطباء امراض قلبیه اند از الکل باطنیه منوط
توجه ایشان است
هم قوم لا یشقی جلیسهم
هم جلساء الله
بہم بہطرون و بہلجیر ذقون
راس امراض باطنیہ گرفتاری قلب است بیا دین حق
نهایت بی حیائی است محبت غیر حق را غالب
ساختن و محبت حق را مغلوب بلکہ معدوم گردانیدن
مراد از الحیاء شجہ من الایمان
علامت عدم گرفتاری قلب و بول اوست از ۱۳۰
اشیاء جلہ و این حالت معبر لفظاً است و قدم
اول است درین راه
۱۲۷ مکتوب صد و دهم در بیان آنکه مقصود از خلقت
انسانی اولی و ثالث بندگی است
از عبادت غیر وقتی نجات یابد کہ غیر از خداست مقصود
نماند اگر چه از مقاصد انزوی باشد
الدنیا ملعونۃ و ملعون ما فیہا الا
ذکر الله الخ
۱۲۸ مکتوب صد و یازدهم در بیان آنکه توحید عبارت
از تخلیص قلب است از مرادون حق سحانه

صفحه مضمون کتاب
تازمانی کہ دل را گرفتاری با سوالی متحقق است
از اہل توحید نیست و واحد گفتن و دانستن نزد اہل
مصول از فصول است
واحد دانستن کہ در ایمان معتبر است بمعنی دیگر است
فرق میان تصدیق ایمانی و وجدانی
جمع از مشایخ کہ درین باب سخن رانده اند از دو
حالت خالی نیست
۱۲۹ مکتوب صد و دوازدهم در بیان آنکہ کار است
کہ بقایید اہل سنت متحقق گردیم با این اگر حال و وجد عطا
فرمانند منت داریم والا بسین را کافی میدانیم
احوال و مواجید بے تحقق بحقیقت معتقدات اہل سنت
جز استدراج بیچ نمیدانیم
از بعضی مشایخ در غلبہ حال بعضی از علوم متضادہ آراء
اہل سنت بطور بی آیند ایشان معذور اند حکم مجتہد عقلی
دارند حق بجانب علماء اہل حق است
علامت صحت کشف و الہام مطابقت است
با علوم علماء اہل سنت اگر سر مو مخالفت است از دائرہ
صواب بیرون است
مکتوب صد و سیزدهم در بیان فرق میان جذبہ
مبتدی و منتہی و در بیان آنکہ مشہود مجذوبان در ابتداء
نیست الارواح و مشہود روح را مشہود الہی خیال
میکند
ان الله خلق ادم علی صورۃ
شہود حق بے حصول قنائے مطلق متصور نیست
فرق میان شہودین
مکتوب صد و پانزدهم در تحریف بر متابعت سید
المرسلین
فضیلت منوط بہ متابعت سنت است و اتیان
شرعیات مثلاً خواب نیمروز الخ

صفحه مضمون کتاب
امیر المؤمنین عمر بن عبد فراخ از زمانہ صبح در اصحاب خود
نگاہ کرد الخ
اہل ضلالت مجاہدات بسیار کردہ اند بسبب عدم مفا
شرعیات بے اعتبار اند
مثلاً اہل ضلالت و اہل ہدایت
۱۳۳ مکتوب صد و پانزدهم در بیان آنکہ این راہ ہمسگی
بہفت گام است دو در عالم خلق و پنج در عالم امر و تفصیل
این گامها و نتائج اینہا
۱۳۴ مکتوب صد و شانزدهم در بیان آنکہ سلامتی قلب
موقوف بر نسیان ماسوی است و در منع از کثرت اشتغال
با مورد نیوی
بیان حد نسیان ماسوی
کناسی در فقر بہ مراتب بہتر است از صد نشینی در غنا
ہمگی بہمت آن باشد کہ بہ فقر و نامرادی زندگانی چند روز
را بسر برده شود
۱۳۵ مکتوب صد و ہفدهم در بیان آنکہ در ابتداء قلب
تالیح حس است
من لم یملک عینہ فلیس القلب عنده
در نهایت کار قلب را تبعیت بحس نہ ماند
مشایخ طریقت مبتدی و متوسطہ مفارقت از صحبت
شیخ کامل تجویز نہ فرمودہ اند
از صحبت ناخس بوجہ ابلخ اجتناب نمایند
صحبت میان منزل را غنیمت شمرند
۱۳۵ مکتوب صد و ہشدهم در بیان خسارت جامعہ کہ بہ
اہل اللہ اعتراض کنند
خواجہ عبد اللہ انصاری میفرماید آہی ہر کہ خواہی براندا
بلاد اندازی
۱۳۵ مکتوب صد و نوزدهم در ترغیب بر صحبت شیخ
مقتدا و در بیان آنکہ گاہ بہست کہ طالع بعضی از مریدان

صفحه مضمون کتاب
ناقص را بواسطہ بعضی نیات اجازت تعلیم طریقت
می نمایند
این راہ دیوانگی سہ نخواہد
حدیث لن یؤمن احدکم حتی یقال انه
مجنون
چون جنون آواز ندیر زن و فرزند فارغ گشت
جمعیت این طائفہ در مادر لے جمعیت خلق است
اگر فرضاً در جمعیت خلائی این طائفہ با جمعیت تجسدان
جمعیت باید ترسید
مشایخ طریقت پیش از تمامی کار بعضی مریدان را اجازت
تعلیم طریقت دادہ اند
محمد صدیقی وضع فقر را گذاشتہ نوکری اختیار کردہ
افسوس ہزار افسوس اگر نوکری جمعیت دہندہ بود
اگر نہ دہندہ تر
۱۳۷ مکتوب صد و بیستم در ترغیب بر صحبت ارباب
فرصت یسر را در صحبت ارباب جمعیت صرف باید نمود
بیان فضیلت صحبت
مکتوب صد و بیست و یکم در بیان آنکہ این راہ
ہمگی بہفت گام است
مکتوب صد و بیست و دوم در ترغیب
بر بلند ہمتی و عدم التفات بہ برہم دوست
افتد
واقعات را چندان اعتبار نہ نهند کہ مجال تاویل را امید
و سیلح است
زہن را بچواب و خیال گول نہ شوند
وصلی اللہ تعالی علی سیدنا و مولانا
محمد بن النبی الاحق و علی واصحابہ و
واذواجہ و اہل بیتہ الطاہرین اجمعین
تتمت بالخیر

قطعه تاریخ طباعت بار دوم

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی

قدس سرگ

نتیجه فکر مولانا سید شریف احمد شرافت نوشاهی سجاده نشین خانقاه حضرت نوشهر گنج بخش قادری رحمۃ اللہ علیہ

امام عارفان آن پیر سرسبز
مجدد الف ثانی لقب پاکش
عظیم القدر هم والامناقب
تراشاد ات اوایل نسخه پاک
بعرفان و حقائق بحر و خمار
توجید و تصوف هست یکتا
جناب نور احمد کرد تصحیح
افاده در خواشی کرد بسیار
بامر تسر جمال نقش بند ال
شده مطبوع از سعی سلیمان

شرافت جست از تاریخ طبعش
خرد گفت کتاب فیض آئین

۱۳

۸۳

۱۱ حضرت مولانا نور احمد رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

۱۲ جناب مولانا محمد سلیمان صاحب مدظلہ این حضرت مولانا نور احمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ ۱۳

اُر اُرید الا الاصلک ما استطعت الایا اللہ علیہ

بشاد الحمد ہر آن چیز کہ خاطر میخواست
آخر آمد ز پس پرده تقدیر پرید
آغوش

بفضل رحمانی و امداد پر دانی بآئین نوی

بجستہ دوم دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سارہندی قدس سرگ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ

به امداد یزدانی و فضل سمانی
 حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مکتوب چهل و یکم

بشخ درویش صدور یافته در ترغیب بتابعیت سَنَتِ سَنِيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَةُ وَدُرِّانِ آنکه طریقت و حقیقت متمم شریعت اند و در بیان علوم
 شریعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیّت که اعلائے مراتب ولایت است فائز میگرددند
 اصلاً مخالفت نیست و مَا يُنَاسِبُ ذَٰلِكَ حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بتابعیت سنت
 سَنِيَّةِ مصطفویه علی صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْبَرَكَةُ متعلی و متمم گرداند و بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ
 الْأَعْمَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ محمد رسول الله صَلَّی اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ محبوب رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب
 له عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا وانا جیب الله ولا
 نخردوا الترمذی والدادی یعنی من دوست داشته خدا ام بد آنکه اگر چه اینها در سل بلکه مومنان محبوب درگاه الهی
 اند میچند و محبوبند ولیکن سخن درین جا در اعلائے مرتبه کمال است و اخضر در جات آن اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه
 ولوالدیهما اجمعین ۱۲

و محبوب است لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود می فرماید اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و نیز می
 فرماید تعالی و تقدس اِنَّكَ لَبِنُ الْمَرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و نیز فرموده تعالی و تقدس اِنَّ
 هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ ه بخت اورا علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم
 خوانده و ما سوائے او را داخل سبل گردانیده و از اتباع آل منع فرموده و آل سرور فرموده علیه
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَظْهَرَ لِلشُّكْرِ وَاعْلَامًا لِلخُلُقِ وَهَدَايَةً لَهُمْ رَحِيمًا هَدَى هَذِي
 مُحَمَّدًا و نیز فرموده علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَلْحَقُّ بِنَبِيِّ ذِي فَاحِشَن تَأْذِيْنِي و باطن متمم ظاهر
 است و مکمل آن سر موشه بایک دیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ با زبان ناگفتن شریعت
 است و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلف و
 تعمل است طریقت است و اگر به تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقت باطن
 که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر است که شریعت است پس سالکان سبل طریقت
 و حقیقت را اگر در اثنا راه اموریکه بظاهر یا شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند
 یعنی بر سبک وقت و غلبه حال است اگر ازال مقام گذرانند و بچو آند آن منافات با تکلیف
 میشود و آل علوم متضاده به تمام جهاء منشودا میگردند مثلاً جمیع از سکر با حاطه ذاتی قائل گشته
 اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالفت آراء علمائے اهل حق
 است ایشان با حاطه علمی قائل اند فی الحقیقت آراء علماء بصواب اقرب است هرگاه
 همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس هیچ حکم محکوم نمیکرد و هیچ علم معلوم

۱۱ اشارت است بکلیه که در سوره حکم و یار و تبارک واقع است یعنی هر آینه تو ای محمد صلعم بر خلق بزرگ هستی ۱۲ ۱۳ واقع است در سوره
 یس یعنی بدستی که تو هر آینه از فرشتگان بر راه راست ۱۴ واقع است در پاره و لوانا و سوره القام یعنی بدستی این راه من است پس
 پیروی کنید و را پیروی کنید را بهر آینه پرانده را ۱۵ قول اظهار الشکر یعنی از برای اظهار شکر و آگهی خلق و بدایت ایشان ۱۶
 قوله فی الهدی بدی محمد یعنی بهترین خوی خوشی محمد است صلی الله علیه و آله و سلم آورد این حدیث را مسلم از جابر رضی الله تعالی عنه ۱۷ علامه
 محمد مراد کی ۱۸ قوله ادینی ربی حسن تادیبی یعنی ادب آموخت مرا پروردگار من پس زیبا ساخت در ادب آموختی مرا نقل کرد این
 حدیث را ابن سمعان در ادب الاملاء از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه و مرعوش ساخته امام سیوطی در جامع مغیر بر صحت و کفایت سخاوی
 که سند ضعیف است و معنی صحیح ۱۹ علامه محمد مراد کی ۲۰ قوله بماء یفتح لای یوز و بایه موحده مفتوحه غبار و گرد که از زمین پیدا شود در
 شعاع آفتاب ۲۱ من لایه بدانکه تحقیق حضرت ایشان اندرین مسئله است که در مکتوب دوهده و شصت و ششم از جلد اول تذکره فرموده اند
 حیث قائل احاطه و قرب علمی گفتن از تا ویلات تشابه است و اما قائل باینکه آن تعلیم فی تعبیه المعلول فلا تغتوا بها الناظرین بقا قال هفتاد و نود
 نهفت علیه فیما قبل بحوالشی المکتوب الاحد والثلاثین من الدفاتر الاول ۲۲

نمی شود پس حکم دروے با حاطه و سربان نمودن مخالف آن قول است و الحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگون است هیچ حکمی را بوجهی راه نیست آن جا بجزرت و نادانی است و در آن موطن جهل صرف است و سرگردانی محض آحاطه و سربان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعیین اول است و چون آن را زائد بر متعین نمی دانند آن تعیین را عین ذات میگویند و آن تعیین اول که معبر لوحده است در جمیع ممکنات ساری است پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد این جا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمائے اهل حق بیچون و بیچگونه است و ما سوائے او هر چه هست بروے زائد است آن تعیین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دایره حضرت ذات بیچون بیرون خواهند داشت پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء از نظر آن صوفیه بلند آمد و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ما سوا است و هم برین قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر بتمام و کمال بخدے که در حقیر و فقیر مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت است و فوق مقام صدیقیت مقام نبوت است علومیکه بنی را علیه الصلوٰه و السلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در با دین مقام صدیقیت هر مقامیکه باشد بخوی از شک متحقق است صحت تمام در مقام صدیقیت است و پس و فرق دیگر در میان این دو علوم آن است که در وحی قطع است و در الهام ظن زبیر که وحی به توسط ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگر چه محل عالی دارد و آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نخوی از تعلق

له قوله ساریست اسم فاعل از سربان یعنی رفتن چیزه در جمیع اجزائے چیزه ۱۲ سلمه السکر استیلاء سلطان الحال و الصحو العود الی ترتیب الافعال و السکر لادباب القلوب و الصحو للمکاشفتین بمحقق الغیوب ۱۲ سلک السلوک ۳ قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون یعنی نافرمانی نمی کنند خدا را در آنچه فرموده است ایشان را و نیز فرموده و ما نتخذ الایامه ویک الیه ۱۳ تعیین اول و حدته است صرف و قابلیت است محض شش بر جمیع قابلیت چه قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبارات و چه قابلیت انصاف بهم ۱۴ شرح لوائح جامی قدس سره ۱۱ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سخی فیہ ۱۵ غیر مناک و چاک و دانه خرماد و ناودان ۱۲

متحقق است و نفس بر چند بترکیه مطمئن گشته است ایامیت بر چند که مطمئن گردیده بر گز صفات خود نه گردیده پس خطا را در آن موطن مجال پیدا شد باید دانست که در انقائے صفات نفس با وجود الطینان او قوائد و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا میشود و مجوس در مقام خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود و سرور کائنات و علیه من التجنات اتمها من التسلیمات الکملها و قتیکه از جهاد کفار مراجعت می فرمودند می فرمودند و رجعتنا من جهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت نفس در پس موطن بترک عزیمت و ادلی است بلکه باراده آن ترک است و هما اکمن بتحقیق ترک هم متصور نیست و بهما اراده آن قدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطان دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم مقرر است در هر چیز که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آن چیز نیز به تبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان این رمز است در کریمه فاتیحه فاتیحه الله پس در متابعت او علیه الصلوٰه و السلام کوشیدن منجر به مقام محبوبیت آمد فاعلی کل عاقل ذی کتب السخی لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوٰه و السلام ظاهر و باطن سخن تبطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است بر چند دراز تر میگردد و زیاده تر می آید

له قوله و جدنا من الجهاد الا حقه الخ یعنی باز گشتیم در جوع نمودیم از جهاد و خورد بسوی جهاد کمال علامه محمد مراد کی گفته گفت سیوطی روایت نمود خطیب در تاریخ خود از جابر رضی الله تعالی عنه گفت جابر باز آمد بنی صلی الله علیه و سلم از کارزاره پس فرمود بصحاب باز آمدید باز آمدن نیکو باز آمدید از جهاد اصغر بجهد اکبر گفتند جهاد اکبر چیست فرمود کارزار کردن بنده بولایه نفس انتهی از موضوعات علی قاری گویم روایت کرد سیوطی در جامع کیر خود بعد از این حدیث اسنادیت متعدده که تأیید حدیث مذکور می نمایند یک عباد (حقیقی کامل) کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا (حب) بر روایت فضل ابن عبید دیگر جهاد افضل آنست که جهاد کند مرد نفس و بولایه خود ابن الفجار از ابی ذر و مخرج احادیث گفته که نسبت کرد این را علامه عراقی بی هفتی از حدیث جابر انتهی ۱۲ بدیت سهل شیرے و ال که صفتها بشکند شیراں باشد که خود را بکند ۱۳ اشارت است بآیه کریمه که واقع است در سوره آل عمران و پاره تلک الرسل و تمام آیه بکذا قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحبیکم الله الخ یعنی ای محمد بگو اگر دوست میدارید خدا را پس پیروی نمایید مرا تا دوست دار و شما را حق تعالی و بیا مرزد شما را گن آن شما و خدا آمرزنده

له قوله فعل کل الخ یعنی پس لازم است و واجب بر هر عاقله سلیم الطبع هر بان است ۱۴ جد و جهد نمودن بکمال متابعت حبیب رب العالمین بظاهر و باطن ۱۵ بدانکه احکام شرعی بمنیه بر مقام اخروی و اغراض عباد دو نوع اند عزیمت و رخصت چنانکه سومت اجزاء کفر بربان عزیمت است و اباحت اجزاء آن وقت اگر اهل با عقل از القطع رخصت است مع الطینان قلب با ایمان و نماز تطوع نشسته ادا نمودن رخصت است و ایستاده عزیمت و علی بن اذ القیاس ۱۶ الله یعنی صاحب حسن و جمال علی الاطلاق و باقی بر

كَوْكَانَ الْبَحْرِ مَدَا الْجَلَمَاتِ رَبِّي لَقَدْ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَهُ كَلِمَاتُ رَبِّي وَكَوْكَانَ الْجَنَّةِ يَسْتَلِ
 مَدَا دَا - سخن بجائے دیگر باید برد حاصل رقیه دعا مولانا محمد حافظ ابل علم است و کثیر العیال
 از قلت اسباب معیشت متوجه عسکری گشته اگر توجه فرموده از سر کار نصرت آثار سیادت و
 نقابت دستگیره شیخ حیو و طیفه یا اندازے از برائے مشارالیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود -
 در ردایه ۱۲
 زیاده تصدیق نمود -

مکتوب چهل و دوم

نیز شیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصطفیها از برائے برودون زنگ محبت
 مودون حق سبحانه از حقیقت جامع قلبیه متابعت سنت است علی صراطها الصلوٰۃ و
 السَّلامُ سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَسُبْحَانَهُ وَآيَاتُكُمْ أَدْمَى تَارِزَانِی که بدین تعلقات برانگه متکوث
 است محروم و محروم است تصفیله مراتب حقیقت جامع از زنگ محبت مافون او عزوجل لا بد است
 و بهترین مصطفیها در از آله آن زنگ اتباع سنت سنیّه مصطفویه است علی مَصَدَرِهَا
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ الْحَيَّةُ که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است
 فَطَوَّبِي لِمَنْ شَرَفَ بِهَذِهِ النَّحْوَةِ الْعُظْمَى وَوَيْلٌ لِمَنْ حُرِمَ مِنْ هَذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوَى
 بقیه المرام آنکه جناب انخوی اعزى میان مظفر ولد مرحومی شیخ گورن از مردم اعیان و بزرگ
 زاده اند جمع کثیر با ایشان وابسته اند محل ترجم است زیاده چه تصدیق نماید و السَّلامُ عَلَیْكُمْ وَ
 عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى -

و بقیه حاشیه مشتمل بر جمیع مراتب ظاهر است بر تو جمال و کمال او است که آنجا یافته و باب
 مراتب بدان سمت جمال و صفت کمال یافته هر کرا دانست وانی از دانی او است و معنی ۱۲ ص ص یعنی شمه و شانه از صفاتش از جنس میل الی الباشا
 و الرخص در مکتون می ماند و مترش را حضرت شیخ قدس سره بیان فرموده اند بقول خود باید و الت و الله دره نور الله فرجه ۱۲ حاشیه صفحه ۱۲
 ۱۲ بدانکه دل صنوبری یعنی مغفله لجهت از قلب حقیقی است که از عالم امر است و معنی حقیقت جامع ۱۲ ص پس خوشحالی است کسی که باین
 نعمت غلیظه مشرف شد و لایست بر آن کسی که ازین دولت عالی تر خردم ۱۲ ص قوله ولو کان البحر الخ یعنی اگر باشد آب دریا سیاهی برائے
 نوشتن سخنان پروردگار من البته خرج شود و دریا پیش از آنکه از شمشیر سخنان پروردگار من و اگر چه بیاریم مانند آن دریا بطریق مدد و این کریمه واقع
 است در سوره کهف و باره الم اقل لک ۱۲ ص قوله مصطفی لفظ مصطفی بالکسر و فتح قاف بصیغه اسم که از باب نصر است که بآن کار و شمشیر و جز آن
 روشن کنند و همچنین است مصطفی بالکسر و فتح قاف و در برود و مجتعل که بصیغه اسم فاعل بود و تصفیله ۱۲

مکتوب چهل و سوم

بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید و قسم است
 شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی است که فایان مرطوط است و توحید شهودی با
 عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که ناظر توحید اند توحید شهودی
 باید فرو آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام
 حیرت است و چون از آن مقام میگذرند و بحق الیقین میرسد از امثال این احوال تماشایی مینمایند
 وَمَا يَنْبَغُ ذَلِكَ مِنَ الْأَسْوَلَةِ وَالْجَوَابَةِ وَالتَّمْيِيزَةِ الْمُؤَخَّخَةِ - سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَ
 سُبْحَانَهُ وَعَصَاكُمْ عَمَّا يُصَلُّكُمْ وَصَلَّوْكُمْ عَمَّا شَأْنُكُمْ توحیدیکه در اثنا راه این طایفه علیه راد است
 می دهد و قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکے دیدن است یعنی مشهود
 سالک جز یکے نباشد و توحید وجودی یک موجود است و غیر او را معدوم انگاشتن و با
 وجود عدمیت مجالے و منظر هر آن یکے پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی
 از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فایان این توحید متحقق نمی شود
 و عین الیقین بے آل میسر نشود زیرا که رویت یکے باستیلاء او مستلزم علم رویت ماسوا او است بخلاف توحید وجودی که
 نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بے آل معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم

۱۲ یعنی در بیان آنچه مذکور است در او از سوا اله و اربا و تمیلات که مقصود را واضح نمایند ۱۲ ص حق سبحان و تعالی شارا از آنات ظاهره
 و بیانات باطنه سلامت دل و از اسباب و وسائل ننگ و عارضات بخت و از موجبات زشتی و عیب مصئون و محفوظ گرداند بمنه و کرمه ۱۲ ص
 یعنی با وجود اعتقاد بحد و معیت غیر آن یک موجود غیر را محالی و منظر هر آن یکے پنداشتن ۱۲ ص قوله محالی بفتح میم و فتح
 لام صیغه اسم ظرف است بمعنی جائے جلا که آئینه باشد پس محالی بمعنی آئینه است و بمعنی جائے جلوه ۱۲ ص قوله محالی و منظر هر آن یکے پنداشتن
 اندرین معنی گفته دیباچی معشوق یکے است لیک بنهاد ده بر پیش + از بر نظاره صدر آئینه پیش + در هر یک از آن آئینه لا بنموده + بر قدر صفات
 و صفات صورت خویش + دیباچی دیگر اعیان همه شیشه آینه گوناگون بوده کا قاف در آن پر تو غور شد وجود + بر شیشه که بود سرخ یا زرد گود + غور شد در آن
 هم بهمان رنگ بنموده ۱۲ ص قوله رویت یکے بمعنی یکے دیدن بسبب غلبه آن یکے لازم می گیرد و این را که ماسوائے او را بنموده ۱۲ ص یعنی مستلزم نیست
 که اعتقاد کند بدانکه غیر ماسوائے آن یک در نفس الامر معدوم است و منقحی ۱۲ ص یعنی اعتقاد نمودن که غیر آن در نفس الامر موجود نیست بلکه
 معدوم است ۱۲ ص بدانکه معنی علم الیقین را با التفصیل و معنی عین الیقین را با الاجمال حضرت مجدد علیه الرتبه در مکتوب چهارم از جمله
 ثانی بیان نموده اند ۱۲

تقی ماسوائے او نیست غایه مافی الباب مستلزم نفی علم ماسوائے اوست در وقت غلبه واستیلائے علم
آن یکے مثلاً شخصی که یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد واستیلائے این یقین مستلزم آن نیست که ستاره هارا
و راں وقت منتفی و معدوم داند انا وقت که آفتاب را دید البته ستاره هارا نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب
نخواهد بود و درین زمان که ستاره هارا نمی بیند میدانند که ستاره ها معدوم نیستند بلکه میدانند که هستند انا مستلزم
و در شعثان نور آفتاب مغلوبند و این شخص با جماعه که نفی وجود ستاره هارا در وقت کنند در مقام
انکار است و میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید و جود نفی ماسوائے یک ذات
است تعالی و تقدس یا عقل و شرع در جناب است بخلاف شهودی که در یکے دیدن هیچ مخالفت
نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره هارا نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما
ستاره هارا در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب
ست و ضعف بصیرائی اگر بصیرائی بنور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره هارا از آفتاب
جدا بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوال بعضی از مشایخ که بظاهر بشریعت حقه مخالفت
می نمایند و به توحید و جود بعضی مردم آنها را فردی آرند مثل قول ابن منصور الحلج انا الحق و ابی
البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و النسب آن است که توحید شهودی فرو بر باید آورد و مخالفت

۱۰ قول ابن منصور یعنی حسین بن منصور حلاج وی قدس سره از طبقه ثالثه است کیفیت وی ابوالمغیث است از بیضا بوده که شهرت از شهر لائے فارس وی نه حلاج بود حلاج پنیہ از تخم جد الکتدہ) بلکہ رفتہ سے بدکان حلاج بود کہ دوست دے بود اور ابکارے فرستاد و گفت من روزگار دے ببرم بانگشت اشارت کرد پیہ یک سوختہ و پیہ دانہ یک سویدہ حلاج نام کردند بواسطہ و عراق بودہ و با حنیدہ و فوری صحبت داشتہ و شاگرد عمر بن عثمان یکی است مشایخ درکار دے مختلف بودہ اند بیشتر ویرار دکر دہ اند مگر چند تن در کتاب کشف المحجوب است کہ جملہ متاخران قدس اللہ تعالی ارواحہم اودا قبول کردہ شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس سره فرمودہ است کہ حسین بن منصور حلاج قدس سره در علو حال است در حمد دے کسے در مشرق و مغرب چون او نبود با آن بزم دعوی بہر شہار دے ہزار رکعت نماز میگذاردہ و آن شب کہ روز آن کشتہ شد یا فصد رکعت نماز گذارہ بود ۱۲ از لغات ۱۳ ابو یزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ از طبقہ اولی است از اقربان احمد خضر و یحیی معاذ است و شقیق یعنی رادیدہ بود وفات دے در سنہ د و صد و شصت و یک بودہ شیخ الاسلام گفت برابرید افرادان درو غما بستہ اند یکی آست کہ دے گفت کہ خیمہ بر عرش زوم۔ دے رحمہ اللہ امر و بنی را بزرگ داشتہ دکار از اصل گرفتہ لاجرم بہم فرقا ویرا پذیرفتہ اند میگوینہ چون یازید نماز کردے تعقیق از استخوان دے بیرون آمدے و می شنیدندے از ہیبت حق و تغلیم تشریعت یازید قدس سره بدر مرگ گفت ابھی ہرگز یاد نہ کردم ترا مگر از سر غفلت و ہرگز ترانہ پرستیدم مگر از سرفترۃ ابن بگفت و برفت یازید را از پس مرگ بخواب دیدند پسید نہ حال تو چیست گفت گفتند اے پیر چہ آردی گفتم در پیش بدر گاہ ملک شود ویرا گویند چہ آردی گویند چہ خواہی۔ گویند در پیش پور عجزہ بود از دہا سوال کردے پس از مرگ بخوابش دیدند از حالش پرسیدند گفت گفتند چہ آردی گفتم آہ بہم عمر مرا این در حوالہ میگذرد کہ خدائے دہا اکنون میگویند چہ آردی۔ حق تعالی گفت راست میگوید از و باز نشود ۱۲ از لغات باختصار۔

را دور باید ساخت برگاه ماسولے حق سبحانه از نظرشان مخفی شد در قلبه آن حال باین الفاظ
تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نه نمودند معنی انا الحق آن است که حق است نه من چون خود
را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را می بیند آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی نه گوید
که اثبات ناکردن بتغی می کشد و آن بعینه توحید و وجودی است زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم
یعنی آید بلکه همان موطن حیرت است احکام تمامها ساقط شده اند و در سجانی نیز تنزیه حق است
نه تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرفوع شده است حکمی باو تعلق نمی گیرد و امثال این سخنان در مقام
عین الیقین که مقام حیرت است بعضی را رو می دهد و چون ازین مقام میگذراند و به حق الیقین میرساند
از امثال این کلمات تخاشی می نمایند و از حد اعتدالی تجاوز نمی فرمایند درین زمان بسیار سے ازین طائفه
که بزمی صوفیاں خود را می نمایند توحید و وجودی را شائع ساخته اند و کمال را جز آن نمی دانند و بعلم از عین
بازمانده اند و آن احوال مشایخ را بمعانی متخیله خود فرو داده مقتدائے روزگار نمود ساخته اند
و باز اگر کسی خود را باین تحلیلات راجح داشته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ ما تقدم
الفاظی که تخریج به توحید و وجودی دارند واضح شده اند محل برال باید کرد که در ابتدا در مقام علم الیقین
باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از این مقام گزراینده اند و از علم عین برده اند اینجا
کسی نه گوید که ارباب توحید و وجودی نیز هم چنانکه یکے میدانند یکے می بینند پس از عین الیقین نیز
فصیبه دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند
نه آنکه با آن توحید متحقق شده اند - توحید شهودی را باین صورت مثالی اوفی الحقیقت هیچ مبت
نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرتست حکم با مرے دران موطن نیست و صاحب
توحید و وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود
ماسوا میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم حیرت و علم با یک دیگر جمع نمی شوند پس ثابت

وَأَنَا خَطِيئَتُهُمْ إِذَا انْصَرَفُوا
وَأَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حُشِرُوا
وَأَنَا مُبْتَلَاؤُهُمْ إِذَا ابْتُلُوا
الْكَوَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ
يَوْمَ مَبْدِ بَيْدِي وَلِوَاءِ الْحَمْدِ
يَوْمَ مَبْدِ بَيْدِي وَأَنَا الْكُرْمُ
وُلْدِ آدَمَ عَلَى سَهْبِي يُطَوَّفُ عَلَى
أَلْفِ خَادٍ مِنْ كَأَنَّهُمْ بَيْضٌ مَكْنُونٌ
وَإِذَا كَانَتْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كُنْتُ قَامَ
النَّبِيِّنَ وَخَطِيئَتُهُمْ وَصَاحِبَ
شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فُخْرٍ لَوْلَا لَهَا خَلَقَ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَكِنَّا أَظْهَرَ الدُّبُوبِيَّةَ وَكَأَنَّ
نَبِيَّآدَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ

بدرگاه خدا بقیه ای و منم خطیئه خواننده ایشان
و قتیکه خاموش شوند و منم که طلب کرده شود از
من شفاعت و قتیکه حبس کرده شوند و منم بشارت
دهنده ایشان و قتیکه نومید شوند بزرگی دادن و قتیکه
آن روز بدست من است و رایت ثناء حق تعالی
در آن روز بدست من است و منم گرامی ترین
فرزندان آدم نزد پروردگار خود گرد من گردند برادر
خدا نگار گویا آنال بیضها مکنون اند و چون باشد
بدر قیامت باشم امام پیغمبران و خلیب ایشان و
خداوند شفاعت میان ایشان بغیر فخر و اگر نمی
بودم آنسور بد رستی نیا فریده خدای پاک
خلق را و بر آئینه ظاهر ساخته ربوبیت خود را و بود
علیه الصلوة والسلام پیغمبر سحابیکه آدم میان آب گل بود

۱۴ در بیان شفاعت طلبنده ایشان اقامه بران توانند و عذر آند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است ۱۳ یعنی کلید های بهشت
و ابواب رحمت در روز قیامت ۱۴ یعنی عیسی در قول و سحر سحانه کاهن بیض مکنون گفته که کشید که در حواری را بر بیضه های شتر
که مصون است از عذاب و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که حسن الوان ابدان است و در جمیع البحار گفته که مراد بر بیض مکنون لؤلؤ معشون
از ابدی و البصائر است در صدف که دست احدی بدل از رسیده است ۱۵ الشیخ قدس سره ۱۶ قوله لولا لهما خلق الله الخ اشادة الى
مادواک الدلیلی فی مسند الفخر دوس عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما یقول الله وعزنی و جلالی لولاک لما خلقت
الدنیا و لولاک لما خلقت الجنة و اوردده فی البواهب معنی یا الی ابن طغر بک بلفظ لولا لهما خلقتک - خطابا لادم
علیه السلام و لا خلقتک سماء و لا ارضا ثم قال و یشهد لهما مادواک الحاکم فی صحیحہ عن عمر رضی الله تعالی عنه ان ادم
داعی اسم محمد مکتوبا علی العرش و ان الله قال لادم لولا محمد ما خلقتک قال الزرقانی دوی ابو الشیخ و الحاکم عن ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما اوحی الله تعالی الی عیسی من یحیی و موامنتک ان یؤمنوا به فلولوا محمد ما خلقتک ادم و
لا الجنة و لا النار الحدیث واقعه السبل فی شفاء الاسقام و البلقینی فی فتاواه و مثله لا یقال رأیا و عند الدلیلی عن ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما دفعه اتانی جبرئیل فقال ان الله یقول لولاک ما خلقت الجنة و لولاک ما خلقت النار قلت
معنی هذا الحدیث لا شبهة فی صحته و مطابقتہ لنفس الامم عند کافة الصوفیة و عامته من سواهم فهو صحیح من شاء الله تعالی
هذا کله ما قاله العلامة محمد مراد المکی معربا بالمکتوبات قلت و یؤید الحدیث المذكور قوله تعالی و اذ قال ربک للملائكة انی
جاعل فی الارض خلیفة - انظر کیف اضاف الله سبحانه و تعالی فی مثل هذا المقام و بربوبیت تعالی الی کاف المبنی و باقی بر ص ۱۵

شعر: نماند بصیایان کس در گرد که دارد چنین سید پیشرو پس تا چار مصدقان اینچنین
پیغمبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الاعم باشد گنتم خیراً ممة اخرجت لقد وقت ایشان
است و مکتوبان او علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الا غراب است که کفر او و لفتاق ایشان
حال ایشان است تا کدام صاحب دولت را باتباع سنت سنیّه او بنوازند و مبتالبت
شرعیّت رضیّه او سرفراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون بتصدیق حقیقت دین او است علیه
الصلوة والسلام بعل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافتند بواسطه یک
حسه است و آن بجزت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء
معاذ ان مثلاً سپاسیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء مخالفان اگر اندک تر تردد میکنند آن قدر
نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقت امن انصاف آن در حین اعتبار نمی آید و ایضا چون
آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسد
چه محب در هر که از شتمانی و اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را محبوب خود میدارد و مخالفان
را ازین جا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کا بر و نه هر دو سر است که کس که خاک درش نیست
خاک بر سر او اگر بجزت ظاهری میسر نشود بجزت باطنی را بکمال مرعی میاید داشت با ایشان
بے ایشان می باید بود لعل الله یحدث بعد ذلك امراً موسماً نوروز رسیده است و معلوم
است که آن ایام اهلایان معامله را در تفرقه میدارد و بعد از مضی آن هنگام اگر اراده خداوند
جل سلطانه مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود - زیاده
الطباب موجب الطال است شتکم الله سبحانه علی حادیه
از این کلام ۱۲ در طال انداختن ۱۳ ثبات و قیام بخند شاد خدا ۱۴ شت بره

۱۵ در بیان شفاعت طلبنده ایشان اقامه بران توانند و عذر آند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است ۱۳ یعنی کلید های بهشت
و ابواب رحمت در روز قیامت ۱۴ یعنی عیسی در قول و سحر سحانه کاهن بیض مکنون گفته که کشید که در حواری را بر بیضه های شتر
که مصون است از عذاب و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که حسن الوان ابدان است و در جمیع البحار گفته که مراد بر بیض مکنون لؤلؤ معشون
از ابدی و البصائر است در صدف که دست احدی بدل از رسیده است ۱۵ الشیخ قدس سره ۱۶ قوله لولا لهما خلق الله الخ اشادة الى
مادواک الدلیلی فی مسند الفخر دوس عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما یقول الله وعزنی و جلالی لولاک لما خلقت
الدنیا و لولاک لما خلقت الجنة و اوردده فی البواهب معنی یا الی ابن طغر بک بلفظ لولا لهما خلقتک - خطابا لادم
علیه السلام و لا خلقتک سماء و لا ارضا ثم قال و یشهد لهما مادواک الحاکم فی صحیحہ عن عمر رضی الله تعالی عنه ان ادم
داعی اسم محمد مکتوبا علی العرش و ان الله قال لادم لولا محمد ما خلقتک قال الزرقانی دوی ابو الشیخ و الحاکم عن ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما اوحی الله تعالی الی عیسی من یحیی و موامنتک ان یؤمنوا به فلولوا محمد ما خلقتک ادم و
لا الجنة و لا النار الحدیث واقعه السبل فی شفاء الاسقام و البلقینی فی فتاواه و مثله لا یقال رأیا و عند الدلیلی عن ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما دفعه اتانی جبرئیل فقال ان الله یقول لولاک ما خلقت الجنة و لولاک ما خلقت النار قلت
معنی هذا الحدیث لا شبهة فی صحته و مطابقتہ لنفس الامم عند کافة الصوفیة و عامته من سواهم فهو صحیح من شاء الله تعالی
هذا کله ما قاله العلامة محمد مراد المکی معربا بالمکتوبات قلت و یؤید الحدیث المذكور قوله تعالی و اذ قال ربک للملائكة انی
جاعل فی الارض خلیفة - انظر کیف اضاف الله سبحانه و تعالی فی مثل هذا المقام و بربوبیت تعالی الی کاف المبنی و باقی بر ص ۱۵

باطنی نیز بحکم ^{بسیار} الوداد امیدواری تمام است و چهل عنایت نامه سامی و صحیفه گرامی در راه مبارک رمضان شرف و درو یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضائل این شهر عظیم القدریه نویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود بر ابرار ائمه فرض از ایام دیگر است و اولی فرض درین ماه برابر اولی بقدر افض است در ماههای دیگر کسی که افطار بکند صیلمه را درین ماه او را به بخشند و رقیبه او را از آتش دوزخ آزاد سازند و مر او را مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کند و هم چنین کسی که در خدمت ملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را به بخشند و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة و التحیة را میگردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه رفت در تمام سال در تفرقه است هم امکان هر قدر که میسر شود به جمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت می باید شمرد و در هر شب از شبهای ایس ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماه در ائمه بهشت را میکشایند و در ائمه دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و در ائمه رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و یانا که در تاخیر تسحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج نمود است که مناسب

له قول عبادت نافله تا قول اقدس سره و آزاد گرداند از آتش دوزخ ماخوذ است از حدیثی که روایت لمؤیدیهی در شعب الایمان از حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه ۱۲ مشکوۃ ۵۷ قول در ماه رمضان آنحضرت تا قول اقدس سره سوال میکرد و میدادند روایت کرد این را بهیچ از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ۱۲ مشکوۃ ۵۷ قول در هر شب از شبهای ایس ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماه در ائمه بهشت را میکشایند و در ائمه دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و در ائمه رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است و درین باب آل سرور علیه الصلوة و السلام بمالغ میفرمودند و یانا که در تاخیر تسحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج نمود است که مناسب

مقام بندگی است و بخیر افطار کردن سنت است و در وقت افطار این دعا می خوانند ^{بسیار} هَبْ الظَّمَأَ وَ ابْتَلِّغِ الْعَرُوقَ وَ ثَبِّتِ الْاَجْرَ اَنْشَاءُ الله تعالی او ائمه تراویح و ختم قرآن درین ماه از سنن مؤکده است و شمر تاج کثیره و یَقْنِا الله سُبْحَانَهُ بِحُرْمَةِ حَبِيبِهِ عَلَيْهِ وَاَعْلٰی اِلَیْهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ بَقِیَّةِ التَّصْدِیْقِ آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسیده و الا در امثال امیر خود را معاف نمایی داشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم لغیب کردن است و بنی از طول اهل باجمله در آنچه مرضی ایشان خواهد بود به هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه ائمه مافقر ثابت است حضرت قلبه گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ حیویر بهمه شما ثابت است و مقرر است باعث این جمعیت ایشان اند حق سبحانه و تعالی همواره توفیق اعمال مرضیه موفق گرداند بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ وَاِلَیْهِ الْاَلْفَجَادُ عَلَیْهِ وَاَعْلٰی الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ زیاده برین تصدیح تمام است *

مکتوب چهل و هشتم

نیز سیادت و نقابت بنیابی میان شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس و هم چنین و حدیث اول تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع ^{تقریباً} مَحَاحِءُ بِهِ مِنْ عِنْدِ الله بدیهی اند و محتاج به هیچ فکر و دلیل نیستند و در البیاض ابن مقدما ^{بسیار} بلکه حکم که در حدیث آنحضرت علیه الصلوة و السلام از نزد حق تعالی و تقدس ۱۲

۱۷ قول و بخیر افطار کردن از عن ابن عامر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطم احدکم فلیفطر علی تمه فانه بركة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور رواه احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و الدارمی و لم یکن کم فانه بركة غیر الترمذی ۱۲ قول ذ هب الظمائی فی رقت و زائل شد تشنگی و ترو تازه شد رگها و ثابت گردید اجر و مزد و ثواب نزد حق جل و علا انشاء الله تعالی روایت کرد ابو داؤد و نیز در وقت افطار این دعا بخواند اللهم لك صمت و علی ذلک افطمت رواه ابو داؤد و مسلم مشکوۃ ۱۲ قول او ائمه تراویح الترویحة الجلسته فی الاصل سمیت بها الاربع التي اخرها الترویحة بعلاقة المجاورة و لیکن ان یکون نفسها راحة كما قال صلی الله علیه و سلم او حایا بلال دوی اسد بن عمر و عن ابی یوسف قال سالت اباحیفة عن التروایح و ما فعله عمر رضی الله عنه فقال التروایح سنة مؤکدة و لم یخف صم عمر رضی الله تعالی عنه من تلقاء نفسه و لم یکن فیہ مبتدعاً و لم یامره الا عن اصل لیدی و عهد من رسول الله صلی الله علیه و سلم و من ختم القرآن فی التروایح مرة فی الشهر و مرتین فصیلة و ثلاثاً فی کل عشرة افضل و عن ابی حنیفة ۳۰ انه کان یحتم فی رمضان احدی دستین ختمه ۱۲

بسیار مذکور ساخته اند تَبَتُّكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى جَاذِبَةِ آبَائِكُمْ الْكَرَامِ عَلَى أَوْلِيهِمْ وَأَفْضَلِهِمْ
 أَوَّلًا وَعَلَى بَوَائِقِهِمْ ثَانِيًا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَجُود بَارِي تَعَالَى وَتَقَدَّسَ وَهَمَّ حَبِيبِ وَحَدَّث
 اَوْ سَجَانَهُ بَلْكَ نُبُوتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَلْكَ جَمِيعُ مَا جَاءَ بِهِ
 مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِدِيهِ اَنْدَرِ تَقْدِيرِ سَلَامَتِی بَدْرُكَ اَزْ آفَاتِ رُوبِیَّةِ وَاَمْرَاضِ مَعْنَوِیَّةِ مَحْتَاجِ بَسِیجِ فِکَرِ
 وَدَلِیلِ نِیْسَتِنْدِ نَظَرِ وَفِکَرِ وَاَنْهَآ تَا زَمَانِ وَجُودِ عَلِیَّتِ وَثُبُوتِ آفَتِ اِمَانِ اَعْدَا زِ نَجَاتِ اَزْ مَرَضِ
 قَلْبِی وَرَفْعِ غُشَاوَةِ بَصَرِی غَیْرِ اَزْ بَدَاهَتِ بَسِیجِ نِیْسَتِ خُلاصَةِ قُرْآنِی تَا زَمَانِی کِهْ بَعْدَتْ صَفَرِ اَفْکَارِ اَسْتِ
 شِیرِی قِنْدِ وَنَبَاتِ نَزْدِ اَوْ مَحْتَاجِ بَدِیلِ اَسْتِ لَیْکِنِ بَعْدَ اَزْ خُلَاصِی اَزَالِ عِلَّتِ بَسِیجِ اَحْتِیاجِ بَدِیلِ نَدَارِدِ
 اَحْتِیاجِ کِهْ نَشْأَ اَلْ وَجُودِ آفَتِ اَسْتِ بَدَاهَتِ جَنَکِ نَدَارِدِ بَیْجَارِهْ اَنْخَلِ کِهْ دِرْ اَحَدِ شَخْصِ رَا اَسْتِ نِیْسَتِ
 بَدِیْنِ وَحُکْمِ بَعْدِ اَسْتِ اَنْ شَخْصِ مَبْکِنْدِ مَعْدُورِ اَسْتِ وَوُجُودِ آفَتِ دِرْ اَنْخَلِ وَحَدِثِ شَخْصِ بَا اَزْ بَدَاهَتِ
 لَمَنِ بَرِ اَرْدِ وَتَبَطُّرِ نَمِی کُشْدِ وَحَقِّقِ اَسْتِ کِهْ جَوَانِگَا اَسْتِ لَالِ لَیْسَا رَنَگِ اَسْتِ وَیَقِیْنِ کِهْ اَزْ رَا هِ دَلِیلِ
 پَیْدَا شُودِ لَیْسِ مَتَعَدِّ اَسْتِ پَسِ دِرْ تَحْصِیلِ اَیْمَانِ یَقِیْنِ فِکَرِ اَزْ اَلْ مَرَضِ قَلْبِی نَمُودِنِ مَضْرُورِ اَدِ صَفَرِ اَفْکَارِ
 اَزْ اَلْ عِلَّتِ صَفَرِ اَمُودِنِ دِرْ تَحْصِیلِ یَقِیْنِ لَیْسِ نِیْسَتِ نَبَاتِ مَضْرُورِ تَرَا اَزْ اَلْ دَلِیلِ بَرِ یَقِیْنِ حَلَاوَتِ نَبَاتِ
 اَقَامَتِ نَمَا یَدَارِ دَلِیلِ چِهْ طُورِ یَقِیْنِ حَاصِلِ شُودِ کِهْ وَجْدَانِ اَوْ سَبَبِ عِلَّتِ صَفَرِ اَبْ تَلْخِ نَبَاتِ حَاکِمِ
 اَسْتِ بَحْثِیْنِ دِرْ بَا خَنِ فِیهِ نَفْسِ اَمَارِهْ بَالِذَاتِ مَنَکَرِ اَحْکَامِ شَرْعِیَّهْ اَسْتِ وَبِالطَّبِیعِ بِنِقَاضِ اَنْ
 حَاکِمِ لَیْسِ تَحْصِیلِ یَقِیْنِ بَا اِیْنِ اَحْکَامِ صَادِقِ بَدِیلِ بَا وَجُودِ اَنْکَارِ وَجْدَانِ مَسْتَدَلِّ لَیْسِ وَشُورِ اَسْتِ لَیْسِ
 نَفْسِ رَا مَرُکِی سَاخْتِنِ مَضْرُورِ اَدِ یَقِیْنِ رَا یَدُورِ تَرْ کِیْهْ حَاصِلِ نَمُودِنِ وَشُورِ اَمُودِنِ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ ذَکَا وَاقَدْ

له یعنی حق سبحانه و تعالی نجات و قیام و دوام از انی فرماید شما را بر شایسته برادران شما از آباد اجداد صلوة و سلام باد بر
 اول شان و افضل شان قبل و بر باقی شان بعد ۱۲ له یعنی بر تقدیر کس که قوت و دلاک انسانی بیهوده و تقسیم نباشد
 بلکه از تمام آفات و امراض باطنی و سالم بود ۱۳ له قول نجات بتقدیم نون مفتوح بر بائے موحده نوسه از قند مصفا
 که بعضی اهل هند اورا مصری گویند ۱۴ له مثنوی ششم و شہوت مرد را اصول کند ۱۵ له استقامت روح را مبدل کند ۱۶
 له یعنی بنظری بودن و محتاج گشتن بر دلیل و فکر ۱۷ له مثنوی ۱۸ له دلیل با چوں فکر با دلیل ۱۹ له پیشانی با پیش و انایان
 قلیل ۲۰ له دلیل تو مثال آن عصا و در گفت حدی علی عیب العی ۲۱ له با کسر و انتقن و در یافتن یعنی علم اندونی او
 بیاعت مرض صفر الح ۲۲ له قول مرکی اسم مفعول از تر کیه یعنی پاک کردن یعنی پاک و مصفا و معرو و مبر اَمُودِنِ اَزْ اَزْ اَمُودِنِ مَضْرُورِ
 اَسْتِ ۱۳ له این کیه واقع است در پاره عم و سورة الشمس یعنی بر آئینه رستگار شد بر پاک ساخت نفس را و بر آئینه زیبا کار شد
 هر که با سفل السافلین بر آئینه ۱۴ له بخلاف احکام شرعی حکم گفته ۱۵ له یعنی عدم احتیاج بدلیل و فکر ۱۶

خَابَ مَنْ دَسَّهَا پَسِ مَقَرُّ شَدِ کِهْ مَنَکَرِ اِیْنِ شَرْعِیَّتِ بَا مِرِهْ وَاِیْنِ مِلَّتِ ظَاهِرِ وِطَافِ رَنَگِ مَنَکَرِ
 حَلَاوَتِ نَبَاتِ اَسْتِ - مَصْرُوعِ نَوْرِ شَیْدِ نَهْ مَحْرَمِ اَرْ کَسِ بَدِیْنِ نِیْسَتِ - پَسِ مَقْصُودِ اَزْ سَبِیْرِ وِطَافِ وِطَافِ
 تَرْ کِیْهْ نَفْسِ وَتَصْفِیَّهْ قَلْبِ اَزْ اَلْ آفَاتِ مَعْنَوِیَّهْ اَسْتِ وَاَمْرَاضِ قَلْبِیَّهْ کِهْ کَرِیْمِیْ قُلُوبِیْهِمْ مَوْضِعِ
 مَشْعَرِ اَزْ اَنْ اَسْتِ تَا حَقِیْقَتِ اَیْمَانِ مَحْقُوقِ شُودِ وَاَوْجُودِ اِیْنِ آفَاتِ اِکْرَامِ اِیْمَانِ اَسْتِ بَحْسَبِ ظَاهِرِ
 اَسْتِ وِلَیْسِ چِهْ وَجْدَانِ اِیْمَانِ بَخَلَفِ اَلْ حَاکِمِ اَسْتِ وَبَرِ حَقِیْقَتِ کَفَرِ خُودِ مِیْمَرِ اَسْتِ مِثْلِ اِیْنِ اَیْمَانِ
 وَتَصْدِیقِ صُورِی اَیْمَانِ صَفَرِ اَفْکَارِ اَسْتِ بَخَلَاوَتِ قِنْدِ وَنَبَاتِ کِهْ وَجْدَانِ اَوْ بَخَلَاوَتِ اَنْ شَاهِدِ اَسْتِ
 یَقِیْنِ حَقِیْقَتِ بَخَلَاوَتِ شُکَرِ بَعْدَ اَزْ زَوَالِ مَرَضِ صَفَرِ صُورِی بِنْدِ پَسِ بَعْدَ اَزْ تَرْ کِیْهْ نَفْسِ وَاَطْمِیْنَانِ اَنْ
 حَقِیْقَتِ اَیْمَانِ صُورِی دَارِدِ وِوِجْدَانِی مِیگَرِ وِوِیْنِ مِثْمِ اَیْمَانِ اَزْ زَوَالِ مَحْفُوظِ اَسْتِ کَرِیْمِیْ اَلَا اَنْ
 اَوَّلِیَّاءِ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَرِثَانِ اِیْثَانِ صَادِقِ اَسْتِ شَاوَقِ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَشْرَفُ هَذَا الْاِيْمَانِ الْكَامِلِ الْحَقِيقِيِّ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الْقُرْشِيِّ عَلَيْهِ
 وَ عَلَى اَلِ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ السَّلَامَاتِ اَكْمَلُهَا

مکتوب چهل و نهم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صددریافت در شکایت از قرن سابق که کفار استیلا پیدا کرده بود
 باطل مدت طولی صاحب ناموس مدجال گفته در منتخب بی سال

له حضرت سعدی میفرماید که زبند روز شیره چشم چشمه آفتاب را که گناه راست برسی هزار چشم چنان که کور بهتر از آفتاب سیاه ۱۲ -
 له واقع است در کوع دوم از سورة لقو یعنی درد لپاشی ایشان مرضه است ۱۳ له قوله الا ان اولیاء الله الخ این کیه واقع شده
 است در سورة یونس و پاره یقیند رون یعنی آگاه باش بدستی دوستان خدا نیست ترس بر ایشان و نه اینها اندوه گین شوند ۱۴ له
 مشرف گرداند حق سبحانه را بشرف این ایمان کامل حقیقی بطیفیل پیغامبر امی قرشی اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امی بالضم
 و تشدید میم و حقیقت منسوب بر ام است که بمعنی مادر باشد یعنی کن کس که پدرش در ایام طفلی او بمیرد و از تربیت پدر محروم مانده در کف
 مادر یا در پرورش یابد و ازین جهت علم نوشتن و خواندن او را حاصل نه شود و مجازاً بمعنی بر آس کس که نوشتن و خواندن نداند اگر چه پیش پدر
 جوان شده باشد و لفظ امی لقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ان است که آنحضرت علیه السلام از کس تعلیم گرفته بودند تا فضیلت استاد
 بکمال حضرت ثابت نه شود و قرشی بضم قاف و فتح را جمله و کسر شین مجله منسوب بطرف قریش که نام قبیله است مشهور و پدر آن قبیله
 نضر بن کنانه از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و قریش در اصل تصغیر قرش است و قرش بالفهم جاوید عظیم الجثه
 در دنیا که بر تمامی جاویدان بھری غالب باشد و بتقول غلبه لقب مذکور شد و نسبت با ثبات یا یعنی قریشی بم آمده ۱۵

که علامان شریعت اند تصوکم الله سبحانه على الاعذار بخدمة سيد الانبياء عليه و
عليهم الصلوات والتسليمات مرحمت نامه گرامی که فقراء را بآن نواخته بودند بمطالع
آن مشرف گشت قد کتابت مولانا محمد قلیج موفق مرقوم فرموده بودند جزو سخری برائے طالب علمان
وصوفیال فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر بهمت بسیار زیاده بود بحدی که الظاهر
عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعه کرام تقدیم پیدا کرده باشند کلاً ان شاء
یتوکل بنافیه من از کوزه بروں بهال تراود که دوست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت
است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه وعلى الیه الصلوات والتسليمات
بایشان برپا است - فردائے قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف خواهند پرسید - دخول
جنت و تخب از بار و البسته باتیان شریعت است انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیماته
عليهم که بهترین کائنات اند بشرایع دعوت کرده اند و مدار نجات برال مانده و مقصود از بعثت
این اکابر تبلیغ شرائع است - پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیاء حکم از
احکام آن علی الخصوص در زمانه که شعائر اسلام منهدم شده باشند که در راه خدا لای عزوجل
و عطا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شرعی را رواج دادن چه درین فعل اقتدا با نبیا
که بزرگ ترین مخلوقات اند علیه الصلوات والتسليمات و مشارکت است بان اکابر و
مقرر است که کامل ترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند و خرج کردن که در این اکابر را نیز بیشتر
است و الاضایه در اتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت برخلاف نفس وارد شده
است و در اتفاق اموال گاه هست که نفس موافقت کند بکلی اتفاق اموال را که برائے تأیید
شریعت باشد و ترویج ملت درجه علیا است و اتفاق حقیقی باین نیت خرج کردن برابر خرج کما
در غیر این نیت این جا که سوال نه کند که طالب علم گرفتار از صوفی و ارسته چون مقدم باشد جواب
۱۲ بمادون حق ۱۲

۱۱ حق سبحانه نصرت بخند شما را بر دشمنان لطیف سردار پیغامبران باد بر آن و بر ایشان درودنا محدود و سلام غیر محدود و دعائے نامحدود
۱۲ یعنی بزرگ در ترویج مسئله اتباع پیغمبران است ۱۲ پس بهترین خیرات سعی در ترویج شریعت نه اتفاق کردن ۱۲
۱۳ یعنی یک حقیقت و آن بالکسر و یا شے معروف و فتح تائے فوقانی نوعی از سیم مسکوک و بمعنی دام که بهیت و پنجم حصه فلس باشد
۱۴ یعنی ظاهر دینا چه باطن است ۱۲ یعنی انبیاء علیهم الصلوات والتسليمات ۱۲ علم هکذا فی الشیخ الخطیبه اللوحه
عندنا والله اعلم بالصواب ۱۲

گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را دریافته است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است
چه تبلیغ احکام شرعی از وی بدیست است اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس
خود را خلاص ساخته است بخلاق کار می ندارد و شخصی که کثرت نجات با و وابسته باشد مقرر است که
بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فناء و بقا و سیر عن الله و باله
بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دار و داخل مبلغان شریعت
است حکم علماء شریعت دار و ذلک فضل الله یؤتی به من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل و نهم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر با احکام
شرعی متعلق ساختن است و باطن را از گرفتاری مادون حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه و تعالی بدولت
صوری و سعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری متعلق شدن ظاهر است با احکام
شرعی مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و البقیة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از
گرفتاری مادون حق سبحانه تا کد ام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند ع کار اینست
و غیر این همه هیچ + زیاده تصدیح است والسلام

مکتوب پنجاهم

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت دنیا و دنیای حق سبحانه و تعالی از رقیبت

۱۱ اسم قاهر است از استعلا که بمعنی سعادت خواستن یعنی نیک بختی و یا دی خواستن است ۱۲ الله قولی فی الحقیقه یعنی
حقیقت کار این است که ما میگوئیم در بیان معنی دولت صوری و سعادت معنوی برخلاف افهام عوام که این بردار بمعنی دیگر بحسب
ظاهر حمل نمایند ۱۳ به شایع ملت مراد قبل خود را ۱۴ این چنین صوفی ۱۵ این فضل حق است سبحانه بخند و میداد آن بکر انعام
و حق تعالی صاحب فضل عظیم است این کریمه واقع است در سوره جمعه ۱۲

مادون خود آزادی کرامت فرموده تمام گرفتار جناب خود گردانید بخود ممتد ^{بسیار} البتة الحمد لله
 عَنْ ذِي الْبَحْرِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ دُنْيَا بظاهر شیرین است و بصورت
 طراوت دارد و فی الحقیقت ^{بسیار} است قاتل و متاع ^{بسیار} است باطل و گرفتاری است لا طائل
 مقبول او بخود دل است مفتون او مجنون حکم او حکم نجاسته است زرا اندوده و مثل او مثل زهره
 است شکر آلوده عاقل آن است که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود و چنین کالائے فاسد گرفتار
 نه گردد و گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند بزم ابدی باید داد که از دنیا بے رغبت
 است و آن بے رغبتی از کمال فطانت است زیاده برین اطباء است بقیة التقصید لیکن آنکه فضائل
 تاب شیخ زکریا دین سن و سال گرفتار گردی گری است با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه عاجله که
 در کمال آسانی است نسبت بحاسبه آجله هر سان است و ثبوت عظمی در عالم اسباب توجه شریف
 میدهد امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اندر تو مرا
 دل ده و دلیری بین و رو به خویش خوان و شیرینی بین و دولت صوری و معنوی محصل باد بخود ممتد
 السَّيِّئِ الرَّجِيِّ وَالْإِلَهِ الْأَجْهَادِ عَلَيْهِ دَعَايُهُمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا

مکتوب پنجاه و یکم

نیز بیادست پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة
 والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آل سلاله عظام ارکان شریعت غرا

له دلوا و صی للعقل و بصوت للعلماء الزاهدين لانهم هم العقل في الحقيقة ۱۲ العدد المختار باب الوصية ۱۲ یعنی
 شخصی که در دنیا بے دینی راغب نباشد که زهد باضم خلاف رغبت کردن و خواهش نمودن بذاات دنیا بود ۱۲ عده استغناء عرا یعنی حصول
 گرفتن معنی تحصیل داری ۱۲ یعنی وسیله عظمت که برای وثوق دوست و اعتماد ۱۲ بهضم آنچه بیرون کشیده شود از چیزه و تلفه
 بهضمی بچه و طفل صغیر و مجازا بمعنی خلاصه می آید ۱۲ بهضم بجمع رکن باضم یعنی آنچه در ماسیت و حقیقت چیزه داخل باشد یعنی
 شهادتین و نماز و زکوة و حج و زکوة ۱۲ کلا اسباب درخت و متاع که غیر حیوان باشد ۱۲ یعنی با وجود دیگر محاسبه دنیا ب نسبت
 محاسبه اخروی بدیوان است از محاسبه دنیوی بهر سان است ۱۲ بالکسر و تشدید نون بمعنی دندان و بمعنی سال و مقدار ۱۲

و احکام ملت زهرافوت گیرند و رواج پذیرند کار این است و غیر این همه هیچ و امروز غریب اهل اسلام
 را درین طور گرداب ضلالت امید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه و علی الیه من
 الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَفْضَلُهَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ
 مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّاهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ بِمِثْلِ عِلْيَا
 تمام برآل گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت اللہ سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت
 و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوئی سبقت بچوگان
 سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت
 حق متوجه خدمت ایشان است بلال ماه مبارک رمضان در حضرت دلی دیده شد مرضی حضرت
 والذکر لکوار در توقف مفهوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نموده و الاکمل عند الله
 سُبْحَانَكَ سَعَادَتِ دَارِیْنِ مَحْصِلُ بَادِی

مکتوب پنجاه و دوم

نیز بیادست پناه شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج
 ازاله آن مرض مرحمت نامه گرانی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآل ممتاز
 فرموده بودند بمطالعہ مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه آجور که و دفعه قد دگر

له التحریب ع - هذا هو الامر والباقي من الجب ۱۲ في المشكوة عن ابی ذر رضی الله تعالی عنه انه قال وهو
 اخذ بياب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من دكب بها
 ومن تخلف عنها هلك - رواه احمد يعني مروي است از حضرت ابو ذر رضی الله تعالی عنه که برائت از فرموده و حالیکه او گیرنده بود در کعبه
 را شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود که گاه شوید صفت اهل بیت من میان شما صفت گشتی نوح است علیه و علی نبینا الصلوة والسلام هر که سوار شد بران نجات
 یافت و هر که ماند از آن بلاک گشت روایت نمود این حدیث را امام احمد معرب مکتوبات گوید و در این را برادر از ابن عباس و ابی الزبیر و
 حاکم از ابی ذر رضی الله تعالی عنه ۱۲ جلال بالتحقیف بزرگی و عظمت بقیعتین بزرگی و قدر و تحت و کبر عظمت مراد آن و شوکت
 بالفتح شدت و سبوت و قوت ۱۲ علاوه بضم بلند و بالکسر بالاشه سرگردان و میان دو تنگ بار و هر چیزه که بر سر چیزه زیاد کند و
 از الفارسی سر براری گویند و اینجا هم این خبر مراد است ۱۲ چوگان مخفف چول گان که مرکب است از چول بمعنی خمیده و گان کلمه نسبت و صولج
 معرب همین است چول سرچوگان خدا باشد لهذا این اسم سسی گشت و گوئی چوگان برده از آلالت بود بازی اندک اول را بنانی نیز تدا بانی و شمس

وَشَوَّحَ صَدْرَكُمْ وَيَسِّرْ لَكُمْ بِحُجُومَةٍ جَدِّكُمْ الرَّجْعَةَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ
 أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَلَمْلَمًا تَبَتُّنَا اللَّهُ سُبْحَاتُ عَلَى مَتَابِعَتِهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَيَكُنْ
 اللَّهُ عَبْدًا قَالَ أَمِينًا ثَانِيًا فَرَحُهُ وَشَكَاتِ مَصَابِيحِ سَوْدٍ وَنَدِيمِ بَدَنُوحٍ مَسْجُودٍ بَيْنَا يَدِ سَمْعٍ
 قبول استماع خواهند فرمود و خدا را مکرر با نفس اماره انسانی مجبور است بر حسب جاه و ریاست و همگی
 بهمت او ترفع بر اقرانست و بالذات خواهان آنست که خلایق همه بوسه محتاج باشند و متقاد او امر
 و تو ای او اگر دند و او هیچ کس محتاج نه باشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از دوسه
 و شرکت است بخدائے بی همتا جل سلطان نه بلکه آن بے سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد
 که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشد فقط در حدیث قدسی آمده است عَادَ نَفْسُكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ
 بِمَعَادَاتِي یعنی دشمن دار نفس خود را زیرا که بدستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس
 نمودن به تحصیل مرادات او از جاه و ریاست و ترفع و تکبر فی الحقیقت ادا کردن است دشمن خدا
 عز وجل و تقویت نمودن است مراد از شایعیت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد
 است الْكِبْرُيَاءُ عَرَضَاتِي وَالْعُظْمَى إِذَا دُرِيَ فَمَنْ شَاءَ عَفَى فِي شَيْءٍ مِنْهَا أَدْخَلْتُهُ فِي النَّارِ وَلَا
 أَبْرَأُ - دنیائے دنی که ملعونه و مبغوضه حق است بجهان و نقاله بواسطه آن است که حصول دنیا مدد
 معاون حصول مرادات نفس است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فقر محمدی

دقیقه و شریفه ۱۲ گوئی بدین کتاب است از فوقیت و زیادتی و غلبه یافتن ۱۲ حق سبحانه و تعالی احوش را غلبه گرداند و قدرش را بلند سازد و سبزه
 شمارا کند و کارش را آسان فرماید بطریق جد و جوی که برترین شتاب و بدو دے و بر آن دے از دود و فتنه و از تسلیمها کما لمرور ثابت دارد بایان را خدا
 پاک براتبان عید و گوارش از دوسه ظاهر و باطن و رحم فرماید حق تعالی بر آن بنده که امین گوید آیین یارب العالمین آیین ثم آیین ۱۲ اسم
 بدو معروف و دار السلطنت است ۱۲ (حاشیه صفحه ۱۲) ۱۲ قرآن بالفتح جمع قرن است بالکسر یعنی هم سر و هم دست در شجاعت و کشتی و هنر و کارزار ۱۲ -
 ۱۲ بعضی گفته اند که این از قدسیات حضرت داود است علیه السلام ۱۲ مغرب ۱۲ یعنی منی و کبر و جاد و من است و عظمت و بزرگی و بلند قدری و خلو
 و لنگ من است پس هر که نماز عت کرد یا من در هیچ یک ازین دو در آسم او را در آتش و پروانه ندانم یعنی این دو صفت خاصه ذات من است که
 هیچکس را مجال شرکت در آن و انصاف بدان درست نیست چنانکه جوهر کم و هیرمان صفات من اند و خلق را نیز از آن نصیب نیست و جاد و است
 و صفت ایشان بدان بطریق مجاز الا این دو صفت که بطریق مجاز نیز وصف غیر من بدان درست نباشد بشماره و همامه که کسی پوشیده باشد بگوید
 دیگر از امکان نه بود ۱۲ و راه مسلم علی بانی المشکوهه ۱۲ قوله ملعونه و مبغوضه اشارت است با حدیثی که اندرین باب وارد شده اند ۱۲ فقر فقری
 زکر است مجازه فی میزان عزیمان است و ناز و کار و بدیشی و دے فتمت ۱۲ سوئے و دلش بنگرست سست ۱۲ زکر درویشی و دے
 کار است ۱۲ و مدیدم از حق مرایشان را عطا است ۱۲ مولوی دوم ۱۲ قوله فقر فقر محمدی گشت اشارت است بانکه دائر است میان مردی
 از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم الفقر فقری علامه این جز گفته او ۱۲ صلی نیست و این تعبیر گفته که باطلست و ذکر کرد قاضی در شفا از علی کرم الله وجهه بلفظ
 مذکور بنا بر بعضی نسخ و در بعضی بلفظ المعنی فقری علی قاری در شرح خفا فرموده که حکم بوضع و ابطالان و سے باعتبار سفت و حدیث بود این است نه
 باعتبار معنی آنکه مطابق اند کتاب یعنی قول حق سبحانه و تعالی و الله الغنی و اقم الفقراء ۱۲ ۱۲ فقیر و فوقیت و بزرگی ۱۲ ع یا خدای فقر خودی

گشت علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات زیرا که در فقر مرادی نفس است و حصول عجز آن
 مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و حکمت در تکلیفات شرعیه تعجز و تحریر است
 بهین نفس اماره است شرائع برائے رفع هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت
 بعمل درآید همان قدر هواهای نفسانی رو بر و ال آر دهنده اتیان یک حکم از احکام شرعیه دراز الیه هوا
 نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاہدات هر ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و
 مجاہدات که بمقتضای شریعت غیر اواقع نه شده اند مؤید و مقوی هواهای نفسانی اند بر همان
 و هوگیال در ریاضات و مجاہدات تقصیر نه کرده اند اما هیچ ازینها سودمند گشته و غیر از تقویت
 نفس و تربیت آن تموده مثلاً یک دام در ادائے زکوة که شریعت بآں امر فرموده است در تحریب
 نفس سودمند تر است از آنکه بر او بنار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن در عید فطر حکم شریعت
 نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد و در کعبت نماز بباد در ایجماعت ادا
 کردن که سنتی از سنن بجا آوردن است بر مراتب بهتر است از آنکه تمام شب بصلوة نافله قیام نماید
 و نماز بباد در بے جماعت ادا کند بالجملة تا نفس مزکی نشود و از خجست باخوگیائے ممتز بے پاک نه
 گردد نجات محال است فکر از الیه این مرض ضروری آید تا بموت ابدی نرسد کلمه طیبه لا اله الا الله
 که موضوع است برائے نفی آله آفاقی و انفسی و تزکیه نفس و تطهیر آن آتفع و النسب است اکابر
 طریقت قدس الله تعالی امر برهم از برائے تزکیه نفس بهین کلمه طیبه را اختیار فرموده اند سه تا بجاورد
 لا ربی راه نرسی در برائے الا الله هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقص عهد نماید تنگداری این کلمه
 تجدید ایمان باید نمود قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ جَدِّ دَوَائِبَنَا نَكْمُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۱۲ جمع ریاضت بکسر دل رنج کشیدن و نفس کشی و مجاہدات جمع مجاہده بمعنی کار و انفعون و کوشش کردن در کار ۱۲ ۱۲ قوله که سنتی از
 سنن اشارت است بسنن جماعت قال فی المهدایة الجماعه سنة مؤکدة لقوله علیه السلام الجماعه من سنن الهدی ۱۲ بلفظ
 عنها الاضافه قال فی النهایة ای قویة لیشیه الواجب فی القویة حق استدلال جمعا هدا علی وجود الایمان بخللات سائر
 المشروعات حتی قال بعض الناس بان الصلوة بالجماعه فریضة الا ان منهم من یقول بانها من فروع من الکفایات ۱۲ ۱۲
 قال عمر رضی الله تعالی عنه لان الله یصلی صلوته الصیبر فی جماعه احب الی من ان اقوم لیلته و دلاله حاله ۱۲ ۱۲ یا خویا بواو
 معروف مخفف ما الخویا که کسر لام و سکون نون و ضم غنة معجمه و او معروف و کسر لام دوم و تحتانی بالفت کشیده لغت یونانی است بمعنی مرضی
 که در مانع بهم رسد یا خویا به تحتانی بجائے نون غلط است ۱۲ ع یا بنقصار ۱۲ قوله قال علیه الصلوة والسلام ان الامم جزیری در حسن حدیث گفته
 جمده الیها نکتی بیا رسول الله و کیف یجود ایها تاقال اکثر و امن قول لا اله الا الله یعنی رسول فرمود صلی الله علیه و سلم عبید و نون سانیید
 ایمان خود را گفتند بگوید نوسانیم ایمان خود را فرمود صلی الله علیه و سلم لیسار گوید قول لا اله الا الله روایت کرد ادر احمد و طبرانی از ابی هریره ۱۲

نسبت بملایان شایسته است غیر آن ارتباطی که سابقا متحقق بود بناءً علیه بدعاء ظهر الغیب
 بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مغر موجودات علیه و علی الله الصلوات و
 التسلیات و الخیات فرموده اند که مَنْ أَحَبَّ أَخَاهُ فَلْيَحْزَنْ أَيَّاهُ الظَّهَارِ حُبَّ خُودِ مَنْ مَوَدَّ
 أَمْلَى وَ النَّسَبَ وَ النَّسَبَ وَ بَابِ حُبِّتِ لِقَرَاءَةِ أَنْخَضَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ
 التَّحِيَّةُ پیدا شده است رفته امید داری تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان
 استقامت ازانی فرماید بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَ عَلَى الْوَلَدِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

مکتوب پنجاه و هشتم

نیز شیخ عبدالوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه
 جزئیات آن سرور دین و دنیا علیه و علی الله الصلوات و الخیات ازال برتر است که بزبان قاصر
 بیان منقبت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه از واسطه سعادت خود دانسته دین باب جزأت نماید
 بلکه خود را توسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مایه است می نماید اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُجْتَمِعِ
 بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَى الْوَلَدِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ حَالِ عَرِضَةِ نِیَازِ مِیْرِ سید احمد
 از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از مرصیق معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سر کار عالی گنجاش
 باشد مشار الیه لائق و سزاوار آن است و الا بیکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از مرصیشت خاطر
 جمع سازد و چون یقین بود که خادایان ایشان در باب فقراء و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد

یعنی دعا در حالت غیبت که مستجاب است و از تکلف دور قال صلی الله علیه و سلم ان اسرع الدعاء
 اجابة دعوة غائب لغائب و قال علیه الصلوة والسلام اذا دعا الرجل لاجیه
 بظهر الغیب قالت الملائكة امین و لك بمثل دواهما ابوداؤد ۱۲ یعنی کسی که دوست
 دارد برادر مسلم خود را پس باید که اعلام کند او را یعنی اظهار محبت خود نماید. روایت کرد احمد و بخاری در ادب مفرد و ترمذی
 در زهد و ابن حبان و حاکم ۱۲ شرح جامع صغیر ۱۲ معرب ۱۲ ۱۳ قوله مرید و بیم مفتوح در آخر ائمه مملعه شده یعنی
 راه و جلای گذشتن و مجازا بمعنی سبب نیز مستعمل است و قوله ضیق بالکسر یعنی تنگی و قوله معیشت بمعنی زندگانی قدسین
 و آنچه بآن زندگانی کنند یعنی بسبب تنگی اسباب زندگانی متوجه آن ۱۴ سامانه بده ایست از بلاد هند در اطراف سرهند ۱۵
 یعنی خود به نفس نفیس ۱۶ خدایا نار بگردان از عجمان ایشان بحرمت سرور مرسلان ۱۷

سادات عظام بچند کلمه جزأت نمود در وقت رفتن بر چند سعادت رخصت مستعد نه گشت اما داخل
 هر که مخلصان است حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ازانی فرماید زیاده
 گشائی نرفت

مکتوب پنجاه و نهم

شیخ محمد یوسف صدور یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جاده آیات کرام خود استقامت
 ازانی فرماید بِحُجْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَى الْوَلَدِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ أَفْضَلُهَا وَ
 مِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْثَرُهَا بزرگی در خاندان شما موروثی است بر نهج زندگانی نمایند که استحقاق این
 وراثت میسر گردد و ظاهر را بظاهر شرعیت و باطن را بباطن شرعیت که عبارت از حقیقت است متحلی
 و متزین و اندر چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شرعیت است و طریقت آل حقیقت نه
 آنکه شرعیت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آل الحاد و زندقه است زعم فقیر در ماده شما
 بسیار نیک است بعضی وقایع را برین معنی شاید دارد و شمه ازین باجرا بوالد بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نمود
 بود بقیته المقصود آنکه شیخ عبدالغنی مردی بصلاح آراسته است و نیک نهاد اگر بخد مت علیه در امری
 از امور رجوع نماید التفات خواهند فرمود و السلام و الا کرام

۱۱ اسم فاعل از استعداد که بمعنی سعادت خواستن یعنی نیک بخشن و یاری خواستن است ۱۲

۱۳ بالفتح و کات فارسی مفتوح صف کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار کردن که چند مردم گرد مید حلقه بسته گیرند ۱۴

۱۵ ازانی در اصل قدگری زرخ اشیاء و قیمت داشتن و افزونی است و مجازا بمعنی دادن و بخشیدن می آید ۱۶

۱۷ وراثت بکسر و او میراث یافتن و میراث بردن ۱۸

۱۹ مربوط است بقول او قدس سره بباطن شرعیت که عبارت از حقیقت است ۲۰

۲۱ قوله الحاد میل کردن و مجادله کردن و شرک نمودن و در حرم و از دین حق برگشتن و در حرم قبال کردن و ستم کردن ۲۲

۲۳ زندقه بیدین و ملحد شدن و از راه شرع سرپیچیدن ۲۴

مکتوب پنجاه و هشتم

بسیادت بانی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه که ما در صد و قطع آنیم یکی هفت گام است و در بیان آنکه مشایخ نقشبندیه ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر و طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است و مائیناست ذلک التفات نامه گرامی در و یافت از انجا شوق استماع سخنان این طائفه علیه مفهوم گشت لاجرم سختی چند به تحریر آورد و اجابته للمسئول و تدرعیبا الی انما هو لحد و ایا راه که ما در صد و قطع آنیم یکی هفت گام است بعد و هفت لطیفه انسانی دو قدم در عالم خلق اند که تقابل و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدم از این اقدام سبعة ده هزار حجج خرق ینمایند و در این کانت تلك الحجج او ظلمانية ان الله سبحانه الف حجاب من نور و ظلمة و بگام اول که در عالم امر میزند بجای افعال رو میبرد و بگام دوم بجای صفات و به گام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد و گام چهارم در تجلیات تعلق و تعلق و تعلق علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک حق یتیم القرب یتکلم هذه الاقدام

صد و هفتاد و دو ال مهملین نزدیکی و مقابله و برابری چیز و مجازا بمعنی قصد نمودن و در پی شدن مستعمل ۱۲ غ ۱۳ بدانکه حجاب باطنی ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از کدورات لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا فی اوست لقال و تقدس حضرت قاضی صاحب یاقوتی قدس سره ۱۴ قول ان قد سبعین الخ یعنی بر آئینه حق سبحانه و تعالی را بهفتاد و نه پرده است از نور یعنی روشنی و ظلمت یعنی تاریکی علامه محمد مددی گفته مروی است در مشکوٰۃ از قول جبرائیل علیه السلام و این حجر گفته که صحیح است و آورد این را سیوطی در حدیث طویل و نسبت نمود بطرف ابن زنجویه از علی بن یزید بلالی از قاسم بن عبد الرحمن از ابی امامه مرفوعا بلفظ یا محمد لقد دفوت من الله دفوا ما دفوت مثله قط فکان بینی و بینة سبعون الف حجاب من نور الخاقول قال فی مشکوٰۃ و عن ذنابة ابن ابی اوفی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لجبریل هل رایت ربک فالتفت جبریل و قال یا محمد ان بینی و بینة سبعین حجابا من نور لود فوق من بعضها لا حترقت شیخ عبد الحق محدث دهلوی فرموده اند در روایتی سبعین الف حجاب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله خلق اسرافیل منذ یوم خلقه صافیا قدیمی لا یرفخ بصوٰۃ بینة و بین الرب تبارک و تعالی سبعون نورا ما منها من نورید نو منه الا احترق ۱۲ دواک الذین و صححه باب بدء الخلق من مشکوٰۃ ۱۳ بعدیکه قرب حق سبحانه و تعالی بکمال و تمام حاصل آید بتامیث این گامهاست بهفت گام پس اندرین زمان آن راه روان مشرف گردند بفضا و بقا و بدیه دلالت خاصه رسانیده شوند بدانکه شرف و ابلقوا از شرف و تبلیغ است یا از شرف و تبلیغ یعنی مجرد الملح بعد آنکه چهل لطائف عشره را بسبع لطائف راجع کنند بخانه عالم امر و قالب و نفس پس ده هزار حجاب بهر لطیفه است از لطائف سبعة ۱۴ قول هفت لطیفه انسانی امی قلب و روح و سر و خفی و اخفی و قالب و نفس ۱۵

فیر شرفوا بالبقاء و البقاء و بلغوا الی ددرجة الولاية الخاصة مشایخ طریق علیه نقشبندیه قدس الله تعالی استاد ادهم ابتداء این سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع ینمایند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی استاد ادهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آید لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و طریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات بطریق اندراج نهایت در بدایت آن میسر می شد که کل اولیاء امت را در نهایت کم است که دست و پد لهذا و محشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک بار در صحبت خیر البشر رسیده بود از او پس قرنی که خیر التالین است افضل اند بسئل عین الله انی المبادک و حق الله تعالی عنه ایها افضل معاویة ام عمر ابن عبد الله بنی فقال العباد الذین دخل الف قرنی معاویة مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من عمر ابن عبد الله بنی کذا امر که پس باید اندیشید که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج گرد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در یک دیگران چه خواهد گنجید و ما یعلم جود ربک الا هو به قاصد می گردان این طائفه را طعن قصور و حاش الله که بر ارم زبانا این گله را به بهر شران همان بسته این سلسله اند و بهر از جمله چنان سلسله این سلسله را به ذکرنا الله سبحانه و آياتکم هیجة هذه الطائفة الخیریز و جودها کاغذ بر چند مختصر افتاده است اما معارف بلند و حقائق ارزمند در آن اندراج یافته اند عزیز خوانند داشت و السلام

و حق این حرب مولایمیر بن مطعم در حالت کفر لغزوه احمد شهید کرد حضرت حمزه را رضی الله تعالی عنه پس اسلام آورد و در عهد صدیق اکبر رضی الله عنه مسلمان گردید و اصل چشم گردانید ۱۴ عن عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان خیر التالین دجل یقال له اویس ولد والدته و کان به بیاض فیه فلیستغفر لکم دواک مسلم یعنی مرویست از حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را میفرمود بر آئینه بهترین تالین مردی است او را اویس گویند و بود دیو و بیاض یعنی داغ سپید پس التماس کنید با او که آمرزش بخوابد بر آئینه ۱۵ مشکوٰۃ ۱۴ از عبد الله بن مبارک که یکبار از اعلام دین و فقها امرت و علماء آن و جمیع خیرات بوده اند پرسیدند کدام ازین دو افضل است معاویه یا عمر بن عبد الرحمن پس فرمود عمر بن عبد الرحمن را و معاویه را معاویه را رسول الله صلی الله علیه و سلم بهتر است بمراتب از عمر بن عبد الرحمن ۱۶ عمر بن عبد الرحمن بن مروان بن حکم بن ابوالعاص اموی امیر المومنین قطب زمانه بودند فضائل شان در کتب تاریخ مسطور است ۱۷ واقع است در سوره مدثر و پاره تبارک یعنی و نمیداند لشکر ما که پروردگار ترا مکر و تبارک و تعالی ۱۲

مکتوب پنجاه و نهم

نیز به سید محمود و صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی بیسر گردد و در بیان آنکه نجات بے اتباع اهل سنت و جماعت مقصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط به سلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد لیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکونات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و الخیرة استقامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و میافزود شریفی و مراسله لطیفه و رو یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقراء و اخلاص بر این طائفه علیا بوضوح انجا میداد اللهم زد طلب و ایدر فته بود و مخدوم آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی بیسر گردد و علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علم است که مقصود از آن مجرب و اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرائی صائبه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و نجات بے اتباع این بزرگواران مقصور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح و الهام صریح نیز به یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد - (ترجمه از معجم)

فَطُوبَى لِمَنْ دَفَّقَ لِمَتَابِعِهِمْ وَ شَرُّهُ
بِتَقْلِيدِهِمْ وَ دَوِيلٍ لِمَنْ خَالَفَهُمْ
وَ اعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَ دَفَضَ عَنْ أُصُولِهِمْ
وَ حَرَجَ عَنْ زُمْرَتِهِمْ فَضَلُّوا وَ
اضَلُّوا فَانْكَرُوا الدُّرُوبَةَ وَ الشُّفَاعَةَ
وَ خَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةُ الصُّحْبَةِ
وَ فَضِّلُ الصُّحَابَةِ وَ حُرِّمُوا عَنْ

پس خوشحالی است مرکب را که بتا بعت اهل سنت
موفق گردید بتقلیدشان مشرف گشت و وائے
بر آنکه خلاف آنان و زید و انحراف و یکسوئی
از ایشان گردید و قوانین آنها را گذاشت و از
گروه شان بر آید پس اینچنین کسان هم خود گمراه
شدند و هم دیگران را گمراه کردند پس انکار
کردند از یوبت حق و شفاعت پیغمبر و مخفی ماند

له قوله لفقین بعضه آفت و دشواری و اندیشه و ضرر و مبعی قد و جاهد و عظمت و بزرگی ۱۲

فَحَبَّةُ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ وَ مَوَدَّتِ
أَوْلَادِ الْبُتُولِ فَمِنَعُوا عَنْ خَيْرِ كَثِيرٍ
نَالَهَا أَهْلُ السُّنَّةِ وَ اتَّفَقَتِ الصُّحَابَةُ
عَلَى أَنَّ أَفْضَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ...
قَالَ الشَّافِعِيُّ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِأَحْوَالِ الصُّحَابَةِ
أَضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوا
تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ خَيْرًا مِنْ أَبِي بَكْرٍ
فَوَلَّوهُ رِقَابَهُمْ - وَ هَذَا التَّصْرِيحُ
مِنْهُ بِأَنَّ الصُّحَابَةَ مُتَّفِقُونَ عَلَى
أَفْضَلِيَةِ الصِّدِّيقِ فَيَكُونُ إِجْمَاعًا
فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ عَلَى أَفْضَلِيَّتِهِ
فَيَكُونُ قَطْعِيًّا لَا كَيْسُورَ انْكَاسًا وَ
أَهْلُ بَيْتِ الرَّسُولِ مَثْلُهُ كَمَثَلِ
سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ

قَالَ بَعْضُ الْعَادِفِينَ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَصْحَابَهُ وَ
سَلَّمَ جَعَلَ أَصْحَابَهُ كَالنُّجُومِ وَ بِالْجَمْعِ هُمْ
يَهْتَدُونَ وَ شَبَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِسَفِينَةِ
نُوحٍ - إِشَادَةً إِلَى أَنَّ رَاكِبَ السَّفِينَةِ
لَا بُدَّ لَهُ مِنْ رِعَايَةِ النُّجُومِ لِيَأْمَنَ

صه از اهل حقائق و معارف ۱۲

بر ایشان فضیلت صحبت پیغمبر و فضیلت اصحاب
آل سرور و بے بهره ماندند از دوستی اهل بیت رسول
و داد او و اولاد زبراء رسول پس باز داشته شدند از پیغمبر
کثیر که بدست آوردند و اهل اهل سنت و جماعت آوردند صحابه
بر آن که بزرگترین ایشان ابوبکر صدیق است شافعی
که داناترین مردم است باحوال اصحاب گفته پیچیده شده
مردم بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیافتند زیر
سقف آسمان شخصی را بهتر و نتر از ابوبکر لا حرم
والی که دانیستند او را برگرد نهایی خویش و
این قول نص است از شافعی بر اینکه صحابه تنفق
اند بر افضلیت صدیق پس اجماع متحقق شد
در قرن اول بر افضلیت او و پس قطعی خواهد
بود که انکار آل روانه بود -

و اهل بیت پیغمبر حال شان در رنگ حال کشتی
نوح ۳ است کیسکه سوار شد بر آن مخفی یافت
و کسی که و اندازان بهلاکت رسید -

بعضی از اکابر فرموده اند بدینستیکه گردانید رسول
خدا صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم اصحاب
خود را بمناب ستارها و بستانار مردم راه یابند و
تشبیه داد اهل بیت خود را بکشتی نوح علیه الصلوٰۃ
و السلام از جهت اشارت بدین که سوار
کشتی را چاره نیست از رعایت ستارها تا

مِنْ الْهَلَاكِ وَبِذُنِّ دَعَايَةِ الشُّجُومِ
 النَّجَاتُ مُنْتَجَعَةٌ قَطْعًا -
 وَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْإِنْكَارَ عَنْ بَعْضِ
 الْإِنْكَارِ عَنْ جَمِيعِهِمْ فَإِنَّهُمْ فِي فَضِيلَةٍ
 صُحْبَةِ خَيْرِ الْبَشَرِ مُشَارِكُونَ وَفَضِيلَةُ
 الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيعِ الْفَضَائِلِ وَالْكَمَالَاتِ
 وَلِهَذَا الْمَرْتَبَةُ وَلَيْسَ مِنَ الْقَرَنِيِّ الَّذِي
 هُوَ خَيْرُ التَّابِعِينَ مَرْتَبَةً أَذْنَى مِنْ
 صَحْبِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَقْدِرُ
 بِفَضِيلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَانَتْ مَنْ كَانَ
 فَإِنَّ أَيْمَانَهُمْ بِبِرِّكَ الصُّحْبَةِ وَتَنْزِيلِ
 الْوَحْيِ يَصِيرُ شَهَادَةً وَكَمْ يَتَفَقَّه
 لِأَحَدٍ بَعْدَ الصُّحْبَةِ هَذِهِ الرُّتَبَةُ
 مِنْ أَلْيَمَانٍ وَالْأَعْمَالُ مُتَفَرِّعَةٌ عَلَى
 الْإِيْمَانِ كَمَا كُنْهَا عَلَى حَسَبِ كَمَالِ
 الْإِيْمَانِ - وَمَا جَرَى بَيْنَهُمْ مِنَ الْمَنَازِعَاتِ
 وَالْمَحَادِثَاتِ مُحْمُولٌ عَلَى تَحَامُلِ صَالِحَةٍ
 وَحُكْمِ بِالْعَلَةِ مَا كَانَتْ عَنْ هَوَى وَجَهْلِ
 وَلَكِنْ عَنْ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَإِنْ أَخْطَأَ
 بَعْضُهُمْ فِي الْاجْتِهَادِ فَلِلْمُخْطِئِ دَرَجَةٌ
 أَيْضًا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ هَذَا هُوَ
 الطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ الْإِفْرَاطُ وَالْتَفَرُّطُ
 الَّذِي اخْتَارَهُ أَهْلُ الشُّعْثَةِ وَهُوَ

از بیم هلاک نامون بود و متصون و بدول عایت
 ستار با غلصی از بلاک بوجه متصور نیست
 و می باید دانست که بدستی انکار از بعض صحابه
 انکار است از یمنان زیرا که همه شان در فضیلت
 صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت
 بالاتر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا
 است که اولیس قرنی که برگزیده تابعین است
 بمرتبه ادنائی صحابی آل سرور علیه الصلوة
 والسلام نرسیده پس بفضیلت صحبت خیر
 را برابر نباید ساخت هر چه باشد زیرا که ایمان
 ایشان بمرتبت صحبت نبی علیه الصلوة والسلام
 و مشایخه تزلزل نمی شود و بدینچنین
 مرتبه ایمان بعد اصحاب کرام هیچ کس
 مشرف نه گشته و اما اعمال پس متفرع اند از
 ایمان کمال اینها باندازه کمال ایمان است
 و آنچه از منازعات و محادرات میان ایشان
 بوقوع درآمده محمول است بر معانی صحیح و حکم
 از سوائی نفسانی و جهالت و نادانی صادر
 نبوده اند بلکه از علم و اجتهاد و اگر بعضی شان
 در اجتهاد و راه خطا رفته پس مخطی را نیز یک درجه
 ثواب ثابت است نزد حق سبحانه و تعالی
 این است راه راست میان افراط و تفریط
 که اختیار نموده اند و بر اهل سنت و جمیع است

الطَّرِيقُ الْأَسْكَنُ وَالسَّيْلُ الْأَحْكَمُ

طریق اسلم و سبیل محکم -

بالجملة علم و عمل مستفاد از شرع است و تحصیل اخلاص که هم چون روح است مر علم و عمل را وابسته
 بسلوک طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و بسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است
 و انکمالات غلصال مجبور آری عامه مومنان را نیز بعمل و تکلف در بعضی از اعمال اخلاص و کوفی الجملة
 متحقق میشود اما اخلاص که مادر صدو بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکونات
 است بے عمل و تکلف و این اخلاص منوط بانتهاء آلمه آفاقی و انفسی است که بقنا و بقا مربوط
 است و وصول است بمرتبه ولایت خاصه اخلاص که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی
 پذیرد و بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق الیقین است پس اولیاء الله
 هر چه میکنند برائے حق میکنند جل و علانه برائے نفس خود چه نفس ایشان فدائے حق شده است در
 حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیست در کار نیست نیت ایشان بقنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته است
 مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برائے نفس خود میکند نیت کند یا نه کند و چون این گرفتار
 نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علای جائے آن نشیند ناچار هر چه کند برائے حق کند نیت دست دهد
 یا نه نیت در عمل در کار است در متعین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیہ من
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص غلصل است لفتح لام و آنکه دوام ندارد و
 کسب اخلاص می نماید غلصل است بکسر لام شتات مآئید لهما و نفعی که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد
 آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردد و بسیر تمام در دایه اعمال پیدا می شود و کسب
 که از جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد - ع این کار دولت است کنول تا کار رسد و
 السلام اولاً و آخراً

له معنی سیر فی الله و سیر الی الله در مکتوب صد و چهل و چهارم از جلد اول در آید ۱۳ ۱۴ اگر چه اقل قلیل بود ۱۵ ۱۶ قوله
 تحمل تشدید حال ممل مضومه مکر و حیل نمودن قوله تکلف بر خود رنج نهادن و از خود چیزی نمودن که در و نباشد ۱۷ ۱۸ اشارت است
 بکرمی که در سوره جمع واقع شده است یعنی این است فضل خدا میدرخش بر هر که میخواهد و خدا خداوند فضل بزرگ است ۱۹ ۲۰ یعنی
 بعد نیست و از فرقی است بسیار میان این دو یعنی صاحب دوام و کسیکه دوام ندارد ۲۱

مکتوب شصتم

نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافته در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و مایه ناسب
 ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری
 درین گرفتاری است منع خواطر و دفع وساوس و در طریقه محضرات خواجگان قدس الله تعالی
 استوار و همت بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ چله خواطر کشیده اند
 و در تمام آن اربعین باطن خود را زور و خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احمد قاری قدس الله تعالی
 سوره درین مقام فرموده اند که مرا از دفع خواطر خواطر که مانع دوام توجه مطلوبند
 نه دفع خواطر مطلقا و در پیش از غلصان این سلسله علیهم السلام و اما بنحیه ربک فحداث
 از حال خود چنین خبر میدید که خواطر از قلب بجای منتفی میگردد که اگر فرضا عمر حضرت نوح
 علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام بمصاحب آن قلب بدیند بر گز خاطر بر قلب
 عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه بر چه بتکلف است موقت است دوام نمی پذیرد
 بلکه در آیتان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود تعیین اربعین از تعل و تکلف خبر میدید و تعل
 در مرتبه طریقت است حقیقت آن است که از تعل و تکلف و از یاد برد در طریقت است و
 یا و داشت در حقیقت پس حقیقت شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیت است از عشره

یعنی حضرت ولایت منزلت هدایت منقبت قطب الکبر و غوث العظماء و خواجہ ناصر الحق و الحقیقت والدین خواجہ عبید الله رضی
 الله تعالی عنه و ارعاه و ولادت حضرت ایشاق در ماه رمضان سنه ۸۰۰ و ثمانیة بود و وفات حضرت ایشاق در شب شنبه بیست و نهم
 رجب الاول سنه ۸۰۵ و ثمانیة و مقامات مشهوره و مناقبه مسطور و محامده شالعه و معارفه ذالعه ۱۲ من الرضات الاکاشفی ۱۲
 یعنی خود به نفس نفیس حضرت مجدد علیه الف الف رحمة قدس سره الاقدس ۱۲ یعنی و بهر حال از نعمت پروردگار خود بیس سخن گو
 خبرده و اقیع است در پاره عم و سوره نوحی ۱۲ که ترقی است بر قول او قدس سره نه آنکه او درین دفع متکلف باشد ۱۲ بدانکه
 یاد کرد عبادت از ذکر لسانی و قلبی است یعنی دور کردن غفلت را بذكر حق تعالی ۱۲ و یاد داشت عبارت از توجه بودن بحق تعالی است
 بهر دم و بهر حال بر سبیل فوق و بعضی گفته اند که حضور بے غیبت است و نزد اهل تحقیق استیلاء مشهود بحق بر دل توسط حسب ذاتی کنایت از
 حصول یاد داشت است و این را مشاهده گویند و حق اینست که مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون قضا تمام و بقا کامل حاصل نمیشود
 فیما القلوب از مولانا و مقتدا و مرشدنا و اولاد دین حضرت حاجی ابداد الله الهی قدس سره العزیز و رحمه الله تعالی بر حمته الخاصة ۱۲ ادبانی بر صفت

و اربعین دوام توجه مطلوب محال است چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام مقصود
 نیست این که دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در آن موطن محال نیست پس
 و در خاطر در مرتبه تکلف البته مانع دوام توجه است و دوام نگهانی که قلوب مبتدیان این سلسله
 علیه را دست می دهد امری دیگر است و دوام توجه که ما در حد و بیان آنیم عبارت از یاد داشت
 است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجہ عبد الخالق عجمدانی فرموده اند قدس الله تعالی سره
 که ورثه یاد داشت پیدا شد است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم اسما و ترغیب
 طالبان این طریقه علیهم السلام است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود لیس به کثرت و اوجها
 به کثرتا مثنوی بر کس افسانه بخواند افسانه است و ال که دیدش نقد خود مردانه است
 آب نیل است و لقیطی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و السلام و الاکرام

مکتوب شصت و یکم

نیز بسیادت آبی سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از
 صحبت ناقص و مایه ناسب ذلک حق سبحانه و تعالی از یاد دے در طلب خود که امت فرمود
 از هر چه منافی وصول بمطلب است اجتناب تمام میسر گرداند و بخومنه سید البشیر المحمدر
 عن زینح البصر علیه و علی الیه الصلوات و التسلیحات النقات نامه گرامی مشرف
 ساخت چوں بنی از طلب و شوق و مشتعار از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیاده را در آنچه طلب میسر

البقیه حاشیه ۱۲ بدانکه سالک تازه نیک در طریقت و تصنع است و حقیقت و مکه حضور نرسیده در مقام یاد کرد است بدیت
 دائم همه جایا به کس در همه کاره میدارند هفت چشم دل جانب یار و چو در حضور دوام پذیر و از تکلف یاد کرد و ابد و مکه گرد که نفی منتفی نشود
 یاد داشت بود بدیت و ارم همه جایا به کس در همه حال و در دل زو آرزو در دیده خیال و از مکتوبات حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سره ۱۲
 و یاد داشتن باطن خود را از درد و خطر و وسوسه ها ۱۲ حاشیه صفری ۱۲ شمه از حال ایشان بحاشیه مکتوب ششم نوشته شد از انجاء
 لایدر ۱۲ قول پیدا شد است یعنی گمان و وهم و خیال محض است و لهذا فرموده یعنی مرتبه دیگر نیست ۱۲ یعنی
 گمراه می کند سبب و سبب بسیار را و هدایت میکند سبب و سبب بسیار را واقع است در پاره الم و سوره بقره ۱۲ اللهم
 اغفر لک تبه و لمن سغی فیه - یعنی سرگردنت و باج و بلعنی حکایت بے اصل مجاز است و انجاء همین مراد است ۱۲ یعنی بر کس
 که این را افسانه و بے اصل قرار دهد او خود بے اصل و غیر مستند است ۱۲ اسم فاعل از انباء یعنی خبر دادن ۱۲

حصول مطلوب است و در مقدمه وصول بمقصود عزیز میفرماید اگر نخواستی دادند اده
خواست حصول دولت طلب را نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف اوست احتراز باید نمود
مبادا فتور بے دروے راه یابد و برودتے در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب
مخاطبت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن تشکر که لذت بخش و دوام التجا و تضرع
است بجناب قدس خداوندی جل سلطان تا وجه طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف
نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیسر نه شود صورت تضرع و نیاز مندی را از دست نمی باید داد
و آن که بتو گفتا کوا بیان این معنی است این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل مکمل است
بعد از آن تفویض مراد است خود است بان بزرگ و در رنگ مهیت شدن است در دست غسال
قنائی اول قنائی فی الشیخ است و آن قنائی و سیله قنائی الشری می گردد و زایل روے
که چشم تست احوال و محبوب تو نیست اول و زیر که طرق افاده و استفادہ یعنی بر مناسبت
طریقین است ابتدا طالب را بوسیله کمال و ناعت و محاسن مناسبت بجناب اقدس عز
سلطان نیست بر زخمی ذی بهتین در کار است و آن شیخ کامل و مکمل است و قوی ترین اسباب
فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که بسلوک و جذبہ کار را تمام ناکرده بسند شیخی خود را کشیده
است طالب را صحبت او شکر قاتل است و انابت او مرض مهلک است بعد از بلند طالب را

یعنی حق سبحانه و تعالی اگر اراده دادن و عطا فرمودن نداشته این خواست و طلب و درود شوق ندادے پس این طلب و درود و دل
است برین که او قائل اراده دادن دارد ۱۲ اشارت است باینکه در پاره سیزدهم و سوره ابراهیم واقع است یعنی البته اگر
شکر کنید بر منتهی زیادہ دهم شمارا ۱۳ یعنی قیام بشکر و دوام التجا و تضرع لابد است تا که حق تعالی و تقدس چهره شوق و طلب مورد
او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف نگرداند ۱۴ این قول اشارت است بحدیثی که روایت کرد او را در شرح السنه از حضرت انس
از نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودے مردمان گر بکنید پس اگر استطاعت ندارید پس تکلف کنید و تحمل نمایند در گریه چه بر آئینه اهل نار بگذرد
در نار بگذرد و موع نشان در دجوه نشان روان شوند گویا که نهرا اند پس منقطع شود و اشکها و روان گردد و خوبها پس زخمی شوند چشمتها و ایشال پس اگر
کشتمها دران روان گفتند البته روان شوند ۱۵ مشکوٰۃ ۵۵ مثنوی سایه بیزال بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا و امن او گزند
بے گمان و تا بهی از دامن آخر زمان ۱۶ یعنی ذریعہ و وسیلہ صاحب دو بهمت بهمتی بحق و بجهت خلق بیانش کن است که مرید
بے چاره چنانکه گرفتار عالم سفلی است لعالم علوی مناسبت زوار دنیا اخذ فیوض و برکات از آن حضرت بے توسط نماید متوسط بے توسط
که از عالم علوی خطی فر گرفته لعالم سفلی برائے دعوت و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت اعلی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه
مناسبت ثانیہ که لعالم سفلی دارد آن فیوض را مستعدان آن رساند پس طالب بر چند وجوه مناسبت بشیخ بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از
باطن او زیادہ تر نماید ۱۷

مکتوبات حضرت دوم

این چنین صحبت بهیستی می آرد و از ذروه بهیض می اندازد و مثلاً میفهمد که از طبیب ناقص دارد
خورد و در آن یاد مرض خود می کشد و قابلیت از آن مرض خود ضائع می سازد و بر چند آن دارد و در
ابتدا خود از تحقیق بخشد انا فی الحقیقت نفس مفرت است این مرض اگر فرضاً به طبیب
حاذق برسد آن طبیب اول فکر از آن تاثیر آل دارومی نماید و مسلمات معالج میفرماید بعد از زوال
آن تاثیر فکر از آن مرض میکند مدار طریق این بزرگواران قدس اللہ تعالی اسرار هم بر صحبت است و
بگفت و شنود کارے نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجناب
دلی و اگر سیرے واقع شود اگر جریده خود را رسانند و مشافهت چیزے اخذ نموده بسرعت باز گردند
گنجائش دارد و زیادہ بریں تصدیح است بقیة الاحیوة المستوفی عنها آنکه جناب مشیخت پناهی
معارف دست آگاہی میباید شیخ تاج درال صوبه معتقتم اند و بزرگ انا استعداد شمارا بطریق ایشال
مناسبت کم است بے رابطه مناسبت حصول مطلوب متعین است و الا بعد عند کج اگر گاه گاه
چیزے از احوال خود می نوشته باشند تا بان تقریب ازین جانب هم چیزے نوشته شود مناسبت
چه سلسله اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد والسلام

جناب میرزا احمام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبہ که پیش از سلوک است از مقاصد
نیست بلکه وسیله الیست از برائے قطع منازل سلوک بسهولت و جذبہ که بعد از سلوک است از
مقاصد است و مائیناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقہ
وصول را و چیز و است جذبہ و سلوک و عبارت دیگر تصفیہ و تزکیه جذبہ که مقدم بر سلوک است از
مقاصد نیست و تصفیہ که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبہ که بعد از تمامی سلوک است و تصفیہ
مثنوی و تقریبی آن صحبت قائم است و زبانت کار می آید نه دست و دانش انوار است در جان بجا
لے ز راه دفتر و نعل قیل و قال ۱۲ جمیع ستائش مرحق راست سجانه و سلام بر بندگان او که برگزید ایشال را حق
تعالی ۱۳ المصحح رحمه اللہ تعالی ۱۴

که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از
برای تسهیل مسالک سلوک است بے سلوک کار نمی کشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی
نماید جذبه اولی کما لصور است مرید به آخری رافی الحقیقت با یک دیگر مناسبت ندارند پس
مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت
نهایت است در بدایت و الا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد
تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفصیل ذکر
یافته است القصه عبور از صورت بحقیقت ضروری است و انکساز حقیقت بصورت از دور است
حَقَّقْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِالْحَقِيقَةِ الْحَقَّةِ وَجَبْنَا عَنْ الصُّوَرَةِ الْبَاطِلَةِ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ
وَالِهَ الْأَبْوَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ الْمَكْنَاهِ وَمِنَ الْبَرَكَاتِ أَفْضَلُهَا -

مکتوب شصت و سوم

بیادت پناهی و تقابل دستگاہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیاء صلوات الله
تعالی و تسلیماً الله علیه در اصول دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است
و در بیان بعضی از کلمات متفق ایشان تَبَّسَّأَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ آبَاءِكُمْ أَكْرَامِ عَلَى
أَفْضَلِهِمْ إِصَالَةً وَعَلَى بَوَائِقِهِمْ مَنَابِعَةَ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ أَنْبِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى
تَعَالَى وَتَسْلِيمَاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَى أَجْمَعِهِمْ عُمُومًا وَعَلَى أَفْضَلِهِمْ خُصُوصًا
رحمتها اند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است و از گرفتاری نیریدی خلاصی
غیر

بدانکه معنی سیر فی الله و سیر عن الله بال الله و سیر فی الاشیاء را حضرت امام قدس سره در مکتوب صد و چهل و چهارم
از جلد اول که بنام حافظ محمود لاہوری است بتفصیل بیان فرموده اند آنجا باید دید ۱۲ ۱۳ یعنی مکتوب دویست و شصت و هفتاد و هشت
جلد اول که بنام حقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میاں غلام محمد صدور یافته و نیز مکتوب چهل و دوم از جلد ثانی که بنام ابرار جمال الدین
حمید صدور یافته ۱۲ ۱۳ یعنی حق سبحانه و تعالی و تقدس را با حقیقت حق متحقق گرداند و از صورت باطله دور نماید بحرمت
بنی عثمان صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳ ۱۴ حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و اما دشمارا بر ش بره پدران بزرگوار شمار افضل شان
بالاصالة و بر دیگران بالقیح صلوة و سلام ۱۲

یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات و صفات
خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و به آن راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را
به محض کرم از برای نفع ایشان مکلف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مریضات او تعالی از نام ضیا
جد انی گشت پس شکر این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرامت آنکه از عمده آن برآید
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَرَهُ عَلَيْنَا وَهَدَانَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ مُصَدِّقِي الْأَنْبِيَاءِ
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَآيِنَ بَرَكُوا رَأَى دَرِاصُولِ دِينِ مُتَّفَقِ أَنْكَلَهُ الْإِشْأَالِ وَاحِدِ اسْتِ دَرِذَاتِ
و صفات تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعم جنت و عذاب
جیم بطریق خلود و تائید اختلاف ایشان در بعضی احکام است که بفروع دین تعلق دارد حق سبحانه
و تعالی در هر یک زمانه بر هر پیغمبر اولی العزم ابنا آن زبان را به بعضی احکام مناسبت آنها وحی فرستاد
و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبذیل در احکام شرعی از حکم و مصالح حق است
سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ
و تبذیل وارد شوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است سبحانه و منع اشرک
است با و تعالی و تقدس و ناگرفتن بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه
این حکم مخصوص بانبیاء است غیر از متابعان ایشان به این دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیاء
نفی عبادت غیر حق

سعدی شیرازی فرماید از دست و زبان که برآید که عهده شکرش بدرآید بنده همان به که از تقصیر خویش عذر بدو گاه خدا آورد و در نه
سزاوار خداوندیش کس تواند که بجای آورد ۱۴ جمیع ستایش است مر خدا را که القام کرد بر او و هدایت نمود ما را با سلام و گردانید
ما را از تصدیق کنندگان پیغمبران با درود و سلام بر ایشان ۱۲ ۱۳ قال الله تعالی اذا وجبنا الیك کما اوجبتنا الی خود
النبیین من بعدک یعنی وحی کردیم تو پیغمبر وحی کردیم بسوئے نوح و دیگر پیغمبران که بعد از او بودند ۱۲ ۱۳ در اینجا باید دانست که نسخ
در احکام شرعی تکلیفیه یا تنزیهیه در احکام تکلیفیه غیر تکلیفیه است و از ملاحظه حال نظام تکوینی الهی استبعاد که در نظام تشریعی بسبب
القای شبهات کافران جایگزین دفع میشود ۱۲ ۱۳ قوله حکم و مصالح حق الخ یعنی آنکه راجع اند لعیاد و بمعادشان متعلق بودند آن حکمت لایا
بمعاششان شأن در سبب العباد چه از غنی مطلق است ۱۲ ۱۳ قوله نفی عبادت غیر حق است الخ اشارت است بآنچه که در پاره سوم و سوره
آن عمران واقع است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة مواءمنا الذی یعنی بگوئید اهل کتاب بیایید بسوئے سخن مسلم میاں ماو
نما که در پیغمبر مکرر شده را و نه شریک بسایزیم چیزی را با و س و پروردگار نه گرد بعضی از بعض دیگر را بجز خدا ۱۲ ۱۳ وجود شریف انبیاء
علیم الصلوات و التسلیات ۱۲ ۱۳ بدانکه قول او قدس سره بعضی احکام مناسبت آنها وحی فرستاده راجع است بقول او قدس سره بر هر پیغمبر
و قول او قدس سره و با احکام مخصوصه تکلیف فرموده راجع است بقول او قدس سره ابنا آن زبان را پس اندرین قول لغت و نشر
غیر شوش است ۱۲

کسے باین کلمات تکلم نہ نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را سبانه و احد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب وجود احد میدانند در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود احد است و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت آله باطله است و اثبات معبودیت حق است سبانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیر میدانند مثل سایر مردم و آله و معبود حق را میدانند سبانه و مردم را دعوت با و میکنند لغالے و اورا سبانه از حلول و اتحاده منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسائے ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبانه در خود حلول اثبات می کنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تجاشی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی بر آورده در منکرات افعال و مستحبات اعمال می افتند و راه اباحت بدنها گشاده میگرد و گمان می برند که آله از هیچ چیز ممنوع نیستند هر چه می گویند صواب می دانند و هر چه می کنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لهم و لا تباعهم و لا شیاعهم و کلمه دیگر که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بران متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیب نیست آن است که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث نه دارند قائل اند و آئمنا و حی و حمله کلام ربانی لغالے و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند از حق می گویند لغالے و تقدس هر چه میسازند از حق بر ساد و احکام اجتهادیه ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلت واقع می شد فی الحال حق سبانه تدارک آل بوحی قطعی می فرمود و رئیس آن منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند و بهان را صواب دانند بواسطه زعم الوهیت پس انصاف در کار است

۱- چه ایشان غیر حق را سبانه مستحق عبادت میدانند و عبادت می کنند ۲- که زیرا که اهل اسلام نه غیر حق لغالے را واجب الوجود میدانند و نه مستحق عبادت می انگارند ۳- چه حقیقت عبادت غایت تذلل پس مشایان آن نیست مگر کس که غایت عظمت داشته باشد و آن منحصرا در یک ذات حق است لغالے و تقدس ۴- حضرت مولانا روم میفرماید که شود کشف از فکر این انا و این انا مکشوف شد بعد القنا و می فتد این عظماء در افتاده در مغالعه و حلول و اتحاد ۵- خلاصه المرام آنکه رؤسائے منکران نبوت مدعیان الوهیت اند و خود را اله متصور کرده ابواب افعال قبیحه بر خود باین زعم باطل گشاده اند ۶- یعنی انکار کنندگان نبوت انبیاء و علیهم الصلوات و التسلیمات از منکران بنده ۷- یعنی است بر قول بجز اجتهاد نبی علیه الصلوة و السلام که راجح ترین اقوال است ۸- یعنی او خود را گمراه شدند پس دیگران را گمراه کردند پس ولے است بر اینها و متابعان اینها و شیعیان اینها ۹- زلت بالفقه و بالکسر و لام مشدود مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن یعنی خطا در اجتهاد ۱۰

تخصی که از کمال بے خردی خود را اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشائسته باین زعم فاسد بوقوع آرد و سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار - مصرع - سألے که نکوست از بهارش پیدا است ۱- اظهار امثال این سخنان برائے از دیاد ایضاح است و الا حق از باطل جدا است و نور از ظلمت بویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان ذھوقا اللهم ربنا علی مقابله هؤلاء الکابر علیهم الصلوات و التسلیمات اولاً و آخراً بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن این قدر هست که حقیر خیر گاه است که از آشنائی ایشان مخطوط است مدتی است که ایشان اشتیاق بقیه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده بود و تا زمانے صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اند امیدوار عنایت اند

مکتوب صحت چهارم

نیز سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان لذت و آلم جسمانی و روحانی و تحریف بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و مآینا سب ذلک - سئلکم الله و سبحانه و عافاکم فی الدارين بخدمة سید الثقلین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات لذت و آلم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی هر چه که جسم را دران لذت است روح را از ان آلم است و هر چه جسم از ان متا لم است روح را از ان التذاز است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشانه که لذت یافتن ۱۰

۱- اقتباس من القرآن و نظم الایة هکذا و قل جاء الحق الخ یعنی آمدن حق و نابود شدن باطل بر آئینه باطل است نابود شوند این کبریه واقع است درباره سحان الذی و سوره بنی اسرائیل ۲- حق سبانه و تعالی شارا سلامت دارد و عافیت بخشا و در دو جهان یعنی در دنیا و آخرت بکرمت سرورجن و انسان بروے و بر آل دے و در دو دوا و سلامها ۳- قوله ثقلین بفتحات تشبیه ثقل بفتحتین بر چیز نفیس نگارند تشبیهی مراد از آل عالم انس و عالم جن است ۴- نشأة بالفتح آفریدن و نوید شدن و پدید آمدن و نو جوان شدن و آغاز کردن و نو خاسته شدن یعنی دین عالم دنیا ۵- یعنی خود بنفس نفیس حضرت ایشان قدس الله تعالی سرار هم ۶- یعنی روح خالص را که از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بوده باشد ۷- یعنی بر اینجهت نمودن بر برداشتن مصیبت ها و در دما که بر جسم تعلق دارند ۸- یعنی روح خالص را که از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود بوده باشد ۹

بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ هَمَزَتْ خَوَاجَه تَقْسِمُند مِيفَر مُوَدَّ كِه مَا فَضْلِيَا نِيَم جَعَلَنَا اللَّهُ
سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ مِنْ فَحْبَى هُوَ الْكَابِرُ وَمَتَابِغِي اِنَادِهِمْ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْقَرَشِيِّ عَلَيْهِ
وَعَلَى الْإِلَهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ أَكْمَلُهَا ۞

مکتوب شخصیت و مقصد

بخان خانان صدور یافته در سفارش محتاجی کتبنا الله سبحانه وایاکم علی متابعت
 سید المرسلین علیه وعلی الیه الصلوات والتسلیمات ظاهر او یا لنا و یوحهم
 الله عیداً قال امیناً ووا مریم بی اختیار بر آن آوردند که بتصدیع ایشان جرأت نماید اول
 اظهار رفع منظره از اوست بلکه حصول مؤدت و اخلاص و امر ثانی ایماء احضار محتاجی است که بقضیت
 و صلاح مختفی است و لمعرفت و شهود متنزین از روئے نسب کرم است و از روئے حسب شریف مخدوم
 در اظهار حق نوعی از مراتب است اگر چه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد خدیج سعادت مندی
 میباشد که این مراتب را در رنگ عینک بیا شاید و هَلْ مِنْ مَّوَدِّدٍ گوید تلویحات احوال از لوازم صفت
 امکان است جماعه که بتکمیل رسیده اند نیز از تلویح سرشته اند بشاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات
 جلالیه است و گاهی محکوم صفات جلالیه است وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر
 موسم را احکام جداست و بی روز آں بود امر فاین است قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنْ

موسم را احکام جداست و می نوژ آن بود امر فراین است **قُلْ** الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اَصْبَعَيْنِ مِنْ
له گردانند را خدا شے پاک و شمار از دوستداران این بزرگواران و از متابعت کنندگان طریق ایشان بجزمت پیغمبر قرشی باد بروے
و بر آن پاک وے اندود با فاضل تر و از تحفه بآئے سلام کاملتر ۱۳ **س** ثابت قدم دارد خدا شے پاک مارا و شمار بر متابعت سرور
مسلان باد بروے و بر آن وے درود با وسلاهما و ظاهر و باطن و رحم فرماید خدا تعالی بر آن بنده که آئین گوئید ۱۲ **س** یعنی طالب
نبیوت بود ۱۲ **س** یعنی ممکن را اختلاف احوال لازم است و اما بربیک بنج و بربیک حال بودن از نشان واجب الوجود دلایزال است
هو سبحانه الکان کما کان ۱۲ **س** حق سبحانه و تعالی میفرماید و الله یقبض و یبسط ۱۲ **س** اشارت است بحدیثی که درین باب وارد است
از عبد الله بن عمر روایت کرد او را مسلم و ترمذی و ابن ماجه و فطح الحدیث علی مافی المشکوۃ هکذا ان قلوب بنی آدم کلمه باین صبیحین
من اصابع الوحان کقلب احدی فی فیه کیف یشاء یعنی بدستیکه دلها شے فرزندان آدم بر میان دو انگشت انداز انگشتان خدا تعالی این
دلها و دو انگشت دے مانند یک دل است که میگرداند آن یک دل را چنانکه میخواهد بر او آن است که وی خدا تعالی قادر است بر تصرف در
مجمیع اشیاء بیک دفعه و اطلاق اصابع بر حضرت حق از نقلیهات است و اندرازا و دو دندب مشهور است بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و لطف
که باول تقلیب تصرف بجان طاعت بیغاید و ثباتی بسوئے محبت و الله است بآنکه این تصرف و تقلیب مراد صفت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر
است ۱۲ ترجمه شیخ **س** منسوب است بقضل حق جل و علا ۱۲ **س** بفتح و کسر طے مجمله و تشدید نون موضع ظن جل شے گمان بردن ۱۲ **س** غلبه یعنی دلبسته

درج می کنیم و این طریق بعینه طریق اصحاب کرام است رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ چه این بزرگواران را در اقل صحبت آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات آن میسر می شد که اولیاء است را در نهایت نهایت شمه از آن کمال دست می دهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه در بدو اسلام خود بشرف صحبت پیدا اولین و آخرین علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و البیئات مشرف شده بود از او پس قرنی که خیر التابین است افضل آمد و آنچه وحشی را در اقل صحبت خیر البشر علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات میسر شد او پس قرنی را بآن خصوصیت در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رَضَوَاتُ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ کلمه تم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت بر بُعد در جهنم شد شخصی از عبد الشدین مبارک قدس سره سوال کرد ای کمال افضل معاویة ام عمر بن عبد الحزیز قال العباد ان کنی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و اله و سلم خیر من عمر بن عبد الحزیز کذا مرة پس ناچار سلسله این حضرات سلسله الذهب آمد و مرتبت این طریقه عالی به سائر طرق مددگ فریت قرن اصحاب کرام به سائر قرون مبرهن گشت جماعه را که از کمال فضل در آغاز شرعیه از آن جام اندازی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان را می تواند است نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود مصرع قیاس کن رنگستان من بهار مرا مصرع سالی که نکوست از بهارش پیداست * ذلک فضل الله یؤتیہ من

بن حصین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير امتي قومي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم حتى يتفق عليه يعني بهترین امت من اصحاب من اند بعد از ایشان بهترین امت آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند بعد از ایشان
بترین امت آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تبع تابعین اند بدانکه قرن جماعه از اهل زمان که متقارب و متقاربان باشند و در امر
از امور و اصح این است که مقبوط و مقبر در آن عددی معین از زمان نیست زیرا که قرن است حضرت که صحابه اند تا حدود ده سال باقی بودند
و قرن تابعین از ستمه یا تاه بقا و در آن اتباع تابعین از اینجا تا حدود دویست و شصت سال بود و قوله قدس سره گفته ام
ان یعنی لفظ ثم که اندرین حدیث آمده است کار دیگران را در پس انداخت چه تم بین آنکه برایش تراخی زمانی می آید برایش تراخی رتی
نیز می آید **صل** یعنی کدام یک از این دو افضل است معاویه یا عمر پسر عبد العزیز فرمود عمار سه که درینی اسپ معاویه بمراد رسول
الله صلی الله علیه و سلم درآمده بمرا تب بهتر است از عمر بن عبد العزیز **صل** بفتح اولی و سکون وال یعنی ابتدا و آغاز **صل**
صل عن عمر رضی الله عنه و سلم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له او ایمن یعنی بدستی بهترین تابعین مردیست که گفته میشود او را او ایمن رواه مسلم مشکوٰۃ **صل** شرب بالکسر آب و حقه از آب و هر سه حرکت آشنا مید

أَصَابِعُ الْوَحْيَانِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ وَالسَّلَامُ

مکتوب شصت و هشتم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیید و استغنا از ارباب فقر و
 مَا يَنْبَغُ ذَٰلِكَ الْخَيْرُ قِيَامًا صَلَاحًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَدْوًا مِّنْ أَلْفِ شَرِّ طَبَقٍ اسْتَبَدَّ بِأَتَمِّ مَكْرَمٍ
 تو خواه از ختم پند گیر خواه ملال تواضع از ارباب غنا زیبا است و استغنا از اهل فقر را آنکه المعالجة
 بِالْأَصْدَادِ در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نه شد هر چند مقصود شما تواضع بود
 مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک در یابند که در کجا باید
 نوشت آنرا خدمت فقراء بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری است تا اثره
 بر آن مترتب شود و بدینها خوطب القناد بلایه اتقاء است او علیه وعلى الله الصلوات
 والتسليمات انتهى و اکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرين صدقه
 حضرت خواجہ نقشبند را قدس الله تعالی سره شخصه گفت که متکبر است فرمودند که تکرر من از کبر یا بی
 اوست این طائفه را ذلیل و خوار نه انگارند و شعث مَذْفُوعٌ بِالْأَجْوَابِ كَوَافِرٌ عَلَى
 الله لا بركة حديث نبوی است علیه الصلوة والسلام اند که پیش تو گفتم غم دل تزیید
 که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و عجمان عزیز و مخلصان صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس

۱۰۰ بنکونی در آن کار نیست که کرد ادراستی بجان یعنی بیاعت بعضی از عوارض که سزاواره شدند خود را بشما تو است رسانید و غیر هم درین بود که
 خواسته خدا این بود که آن حضرت سعدی میفرماید تواضع ز گردن فرازان نکوست که اگر تواضع کند خفته اوست ۱۰۱
 یعنی و بدول رعایت آداب فقراء امیدوار نتایج و ثمرات بودن دست زدن است بردخت خواروار یعنی به سود محنت و مشقت
 برداشتن است و خود را بمملکت انداختن ۱۰۲ یعنی بسیار ثرو لیده موی گرد آوده رانده شده از دراز جهت غایت حقارت اگر
 سوگند خود در خدا بر نه راست گو میگرداند و تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد بر دے تعالی که البته بکند
 و بدید میکند و میداد و آنچه دے می خواهد و ددنی کند دعائے او را و راست گو میگرداند و بعضی گفته اند معنی این آن است که اگر دے
 سوگند خود بخدا کردی تعالی میکند این فعل را یا سوگند بخورد که نمی کند راست گو میگرداند و تعالی او را درین سوگند رواه مسلم علی مافی المشکوة
 ۱۰۳ منسوب بصمیم یعنی خالص و خلوص و در دل و میان دل ۱۰۴ زیرا که از اله بر مرض بقصد اوست چنانکه اناله حرارت بر بود و دست
 و بر عکس و شکی بر تری و بر عکس و علی هذا القیاس ۱۰۵ یعنی از برائے حق است نه از برائے نفس ۱۰۶

امرا داشته باشند و بشما بر سر رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی که بدینند صلاح شما را می باید که منظور
 دارند نه مصلح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غایتی این سفر بود اما در
 عالم اسباب عجمان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیر ازین طرف ندانند هر چند این مقدمات تلخ نما
 اند اما خوش آمد گویند گمان شما بسیار اند بهمان اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه
 است و ظهور در اهل خزنه لیکن بدانند که اظهار این قسم سخنان را از روی است بلکه از روی نیک
 خواهی و دل سوژی است یقین تصور نمایند خواجہ محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند تحیل که فقیر بهر
 حال خود را بشما میسر آیند اما در اثنا راه سر بند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فی ما صنع
 الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات
 والبسته بمناعت اهل سنت و جماعت است که فرقه تابعیه اند الحمد لله والصلوة والسلام
 علی رسول الله التقات نامه گرامی که بمصوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند
 وصول یافت کرم فرمودند جزا الله سبحانه عنا خیرا الجزاء چون رعایت آداب
 فقراء نموده اند و تواضع سخن رانده اند امید است که حکم من تواضع لله دفعه الله این تنزل
 موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت کشتی کیم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آمده اند چنان
 سبب بلندی ۱۰۱ بشارت باد شما را ۱۰۲

۱۰۳ کنکاش با کسر و نون تخی و کاف دوم فارسی و شین مجسمه مشورت و صلاح بری و این لفظ ترکی است کنکاش غفقت آن ۱۰۴ جمع علت
 و علت خائیه آنکه فاعل را بر فعل کردن حاصل و باعث بود ۱۰۵ یعنی درج و تناد و هر چه بشما خوش آید و تملق و چاپلوسی کنندگان شما دیگران
 بسیار اند مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه است بلکه بر این سخن است بر از این امراض مستوره و دفاتل
 خفیه که بر تنبیه اطلاع بران دشوار است این را یقین تصور نمایند دریب و شرب را در ال راه نه دیند ۱۰۶ خیر و نیکی و ران است که
 خواست و کرد حق سبحانه و تعالی ۱۰۷ جمیع ستایش مرحق راست تعالی و تقدس و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه
 علیه و سلم و بارک ۱۰۸ بهترین جزا از انی فرماید حق سبحانه بشما از ما ۱۰۹ هر که بپستی اعتبار نموده بجهت رفاه حق سبحانه
 و تعالی حق تعالی رفعت و بلندی بخشد او را و است که دین را ابو نعیم در حلیه از ابو هریره رضی الله تعالی عنه و عزیزی گفته که اسناد
 آن حسن است ۱۱۰ معرب

تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است مترید نتایج و ثمرات آن باشند اما حقوق آن را باید که هم امکان مرعی دارند و از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم و معارف چه و نماید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سبب آن در تبسط و تفصیل سخن تفصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بقایعت را نیز ظاهر بعضی از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریعت گذشته باشد باجملة طریق التجات متابعه اهل السنة و الجماعة گنوه الله سبحانه فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و الفروع فانهم الفروقة الناجية و ما سواهم من الفرق فمخرج الزوال و شعوب الهداك علمه اليوم احد اولم تعلم اما فی الغد فیکلمه کل احد ولا ینفع اللههم نهنا قبل ان یتبهن الموت سیامت بانی سید ابراهیم از قدیم چو انتسابی بان آستانه علیه درود و در سلک دعا گویا منتظم است بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که او این فقر و پیری را با ابل و عیال خود بفرار خاطر گذراند و بدعائے سلامتی و این ایشان مشغول باشد و السلام

مکتوب مقتادوم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه همی جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلك یتکم الله سبحانه علی حاجة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و النجیة رجمه الله عبدا قال امینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفصیل است سبب

بلکه باستیجاب تمام در اسفار خود مسلح نموده اند پس به تسطیر آن احتیاج نیست ۱۲ خلاصه المرام آنکه راه خلقی مبتلا گروه اهل سنت و جماعت است بسیار گردانند ایشان را خدا نای پاک در اقوال و افعال و در اصول و فروع زیرا که او شانند گروه نجات یابنده و اما دیگر فرقها پس ایشانند در محل زوال و در قرب بلاک امروز کسی داند یا نداند اما فردائے روز قیامت پس هر کس داند و نفع ندید ۱۳ یعنی در رشته دعا گویان شما کشیده شده است لفظ قنظم بصیغه اسم فاعل است از انتظام بمعنی راست شدن و در رشته کشیده شدن ۱۴ ثابت قدم دارد و شمار خدا نای پاک بر شما پاره شریعت حضرت محمد مصطفی بر صاحب شریعت درود و سلام و تحفه دعا باد و رحمت نازل فرماید حق جل و علا بر آن بنده که آمین گفت بایں دعا آمین یارب العالمین ۱۵

تفصیل و تمجیل نیز بهما جامعیت است قرب بواسطه انبیت مرات اوست و قابلیت ظهور من جمیع اسماء و صفات را بلکه تحلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یستغنی ارضی و لا سماء و لکن یستغنی قلب عبیدی المؤمنین ^{۱۱} ازین بیان است و بعد از سبب احتیاج اوست به جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق کلمه ما فی الارض جمیعاً بواسطه این احتیاج او را جمیع اشیاء گرفتاری هست که سبب بعد و تفصیل او گشته است ۵ پایه آخر آدم است و آدمی به گشت محروم از مقام محرمی و گرنه گرد باز مسکین زین سفر نیست از وی سچس محروم پس بهترین همه موجودات انسان آید و بدترین همه کائنات هم او اذ کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و التحیات و ابو جهل اللعین عدا و دیت السموات و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات یابند و گرفتاری که منزه است از یک نیز حاصل نیاید خیرانی و بر خیرانی است لیکن بمقتضای مالا یدرک کلمه لا یتوک کلمه زندگانی چند روزه را بروفق اتباع صاحب شریعت علیه و علی الیه الصلوة و النجیة باید بسر برد که سنگاری از عذاب اخروی و فوز بتبعات سرمدی و البسته سعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سالمه اداء زکوة کما حقه باید نمود و آل را وسیله عدم گرفتاری با موال و انعام باید ساخت و در مطعوبات و ملبوسات لذیذه و

۱۵ قوله لا یسعی الخ یعنی وسعت ندارد مرز زمین من و نه آسمان من و لکن وسعت دارد مراد دل بنده مومن من ذکر کرد این را غزالی در احوال لکن بلفظ لا یسعی بدل لا یسعی و بلفظ وسعت بدل و لکن یسعی عراقی گفته که باین لفظ نیافته ام و روایت کرد طبرانی بلفظ ان الله انیة من الارض و انیة دیکم قلوب عباده الصالحین خرج گفته که بلی در مسند الفردوس از انس بن ادره است و احمد در زاد و سبب بن منه آورده و لکن بالفاظ دیگر مع اتحاد معنی ۱۲ التقریب مع الاختصار ۱۳ اشارت است بلیتیه که در پاره اول واقع است بهو الذی خلقکم الخ یعنی اوست آن خداوندی که بیافرید برائے شما آنچه در زمین است همه ۱۴ زیرا که از نوع انسان است حضرت محمد محبوب پروردگار عالمیان بر دے و بر آن پاک دے درود و سلامها و تحفه نای دعا و از نوع انسان است نیز ابو جهل ملعون دشمن پروردگار آسمانها و زمینها بد آنکه اندرین قول لفت و تشویر مشوش است چه قول او قدس سره محمد حبیب الخ راجع است بقول او قدس سره بهترین موجودات الخ و قول او قدس سره و ابو جهل اللعین الخ راجع است بقول او قدس سره و بدترین همه الخ ۱۵ قوله اموال نامیه یعنی آن اموال که در آن افزائش ممکن بود و نمود و افزائش برابر است که حقیقی بود مثل توالد و تسال و تجارت یا تقدیری باین طور که قادر بر استثنائے مال باشد و مال بدست نمانش بود بد آنکه مال نامی که در زکوة واجب شود عام است که در وسیم مسکوک یا تیر یا زلیف یا ظروف طلا و نقره باشد یا مال تجارت که بر نیت تجارت خرید شود نصیب ندهد بهفت و نیم قوله است و نصیب بیم نجات و شش رویه سکه دلی است ۱۶ قوله انعام سالمه یعنی شتران و گاو و بزها و غلظ و زوداده که اکثر سال بر چریدن و صحرا کفایت کنند و همچنین گله اسبان و تفصیل نصیب اجناس سوا هم و قدر واجب آن طول دارد ۱۷ آنچه تمام و کمال یافته نشود و کلیت ترک نیز کرده نشود ۱۸

و نفیسه حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و آشوب و غیره از حصول قوت بر اداء طاعات نیت و دیگره
 باید کرد و جامه نفیس بکم کریمه خدا و ازینکه عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 با موی باید پوشید و مشوب به نیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به
 تکلف برین نیت باید آورد و فایده آنکه گفتگو او دائم بحق سبحانه و تعالی ملتی و متضرع
 باید بود که حقیقت نیت میسر شود و از تکلف و افسردگی می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول
 آنکه در ساخته است قطره بارانی را علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوی علماء دیندار
 که راه عزیمت را اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیله نجات ابدی
 باید دانست مَا یَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدُوِّكُمْ إِنَّ شُكْرَكُمْ وَاصْنَعُوا

مکتوب مقتاد و یکم

بمیرزا و ارباب این خان صدور یافته در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است
 و حصول شکر بایان شریعت است لا غیر آنکه الله سبحانه و تعالی شکر منعم بر منعم علیه
 واجب است عقلا و شرعا و معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس بر خیر وصول
 نعمت بیشتر و وجوب شکر زیاده تر پس بر اعیان علی تفاوت نسبت به فقر و اغنیاء مضای
 شکر واجب آمد لهذا فقر این امت پیش از اغنیاء یا بعد سال و دهشت خواهد بود و شکر منعم تعالی
 اولاً بتفصیل عقائد است بمقتضای آرائی فرقه تاجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً بایان احکام
 عمل با حال

۱- اشارت است بحدیثی که اندرین باب آمده است روایت کرد از آنکه از ابوهریره رضی الله تعالی عنه یدخل الفقیر
 المحنة قبل الاغنیاء بمائة علم مقدار نصف يوم و روایت نمود این ماجرا از ابی سعید رضی الله عنه بلفظ ان الفقراء المهاجرون
 یدخلون المحنة قبل الاغنیاء بمائة علم مقدار نصف يوم و روایت کرد مسلم بلفظ ان فقراء المهاجرون یسبقون الاغنیاء یوم القيمة بالمعین
 خوفاً از حدیث عبد الله بن عمر و ۱۳ معرب الله خدا و ازینکه عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 واقع است یعنی یا بنی آدم خدا و ازینکه عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت ترین
 بگیرد نیت خود را نزدیک بر نماز و بخورید و بیاشامید و از حد گذرید بر آئینه خدا و دست نمیزد از حد گذرید و اگر از حد گذرید یا بنده اند
 میان سه و هفتاد و هفت اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است در ترمذی و ابی داود و ۱۲۵ قوت نمیشد شمار خدا را پاک و قدرت از انافی فرما
 شمار در دشمنان دین ۱۲ المعه اشارت است بایتنی که در اخبار و المحضات در سوره نسا واقع است یعنی چه کار کند خدا العذاب شما اگر سب اصداری کنید و ایمان آید
 صه قوله فان لم تکنوا فتنوا کوا اشارت است بحدیثی که مروی است در شرح التمه از حضرت انس رضی الله تعالی عنه

شرعی علیه است بروفق آرائی مجتهدین این فرقه علیه و ثالثاً بتفصیل و تزکیه است بر طبق سلوک صوفیه
 علیه این فرقه سنتیه و وجوب این رکن نیز استحضانی است بخلاف رکنین سابقین چه اصل اسلام مربوط
 باین دو رکن است و کمال اسلام منوط به آن یک رکن و عملی که مخالف این ارکان نشکست است اگر چه از
 جنس ریاضات شرافه و مجاهدات شریفه باشد و اصل معصیت است و نافرمانی و ناسپاسی
 منعم جل سلطان بر ائمه مند و فلاسفیه یونان در ریاضات و مجاهدات خود را معاف نداشته اند اما این ریاضات
 چهل بروفق شرائع انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیماً علیه علی اجمعهم و عموماد علی
 افضلیهم خصوصاً واقع نه شده اند مردود اند و از نجات اخروی به نصیب فخلیکم بمتابعة
 سیدنا و مولانا و شفیع ذنوبنا و طیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی
 علیه و علی اله و سلم و متابعة خلفائه الراشدين المهديين رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین

مکتوب مقتاد و دوم

بخواجه جمال صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را
 از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نه و ما یناسب ذلک سئلکم
 الله سبحانه و عفا الله ما احسن الدین و الدنیا کوا اجتماعاً جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع
 اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد و چهل درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست
 بلکه متعسر است بضرورت ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیوی به مقتضای
 حکم شریعت تعزاً محکوم باید شد و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعی را رعایت باید نمود و تجاوز از آن
 ایضا و خود را ۱۲ چیز را نه استامیدن ۱۲

۱- قول طبق بتجربین موافق و برابر یعنی هر شئی که برابر آن شئی دیگر باشد در لطافت نوشته که کسر اول و سکون با معنی طریق و دستور است
 انجامه و معنی صحیح است ۱۲ قول فلیکم بمتابعة الهی لیس لازم گیرید متابعت سرور و مولا شئی و او شفاعت کننده در باره گناهان ما و
 طیب دلها شئی ما محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم را لازم گیرید متابعت خلفائے او را و رشد و هدایت را و نشود دی حقیقی بر به
 المشای باد ۱۲ سلامت دارد خدا شئی پاک شمارا و عافیت بخشا و دشمن ۱۲ چه زیبا است دین و دنیا اگر جمع بودند بر و لیکن جمع
 بودن هر دو محال است دلالت کرد بر این معنی لفظاً که موضوع است بر شئی دلالت بر انتفاء شرط و جزا چنانچه در محل خود مقرر است ۱۲ قول
 بر ائمه جمع برین است گردیده از علماء مشرکان بنده ۱۲ جمع بریا صفت با کسر قوسن را رام کردن و رنج کشیدن ۱۲

عَلَامَةُ اعْرَاضِهِ تَعَالَى عَنِ الْعَبْدِ اسْتِغَالَهُ بِمَا لَا يَجْزِيهِ سَهْرُ حُبِّ عَشْقِ خَدَائِهِ احسن است
 گر شکر خوریدن بود جهان کندن است و آنکه گفته اند که علم نجوم از برائے معرفت اوقات صلوة در کمال است
 نه باین معنی است که معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است که علم نجوم
 یکے از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را بر اثر
 عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است و همیکه در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله
 در بعضی علوم شرعی در کار اند با لجمه بعد از تحلیلات بسیار و وجه جواز برائے اشتغال باین علوم پیدای شود آنرا که
 مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت احکام شرعی و تقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا یجوز
 أَصْلًا الصَّافِ باید کرد و ارتکاب امر مباح که مستلزم قوت امور و اجبه باشد از حد اباحت می براید باین
 شک نیست که اشتغال باین علوم مفقوت اشتغال بعلوم شرعی ضروری است لے فرزند حق سبحانه و
 تعالی انکمال عنایت بے غایت خویش تر ادر ابتداء جوفانی توفیق توبه کرامت فرموده بود و بدست
 یکے از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی سر بر هم انابت داده نمیدانم از دست نفس
 و شیطان تر اثبات بر آن توبه میسر شده باشد باین استقامت مشکل میاید موسوم عینقوان جوانی است
 و اسباب و نبوی همه میسر و بیشتر از قرآن بکے مناسب و نالایم سهر اندر من بتو این است که
 توفیق و خانه رنگین است لے فرزند کار این است که از قبول مباهات اجتناب باید نمود و
 از مباهات بقدر ضرورت انکفا باید کرد و آن هم به نیت جمعیت از برائے ادائے وظائف بندگی
 مثلاً مقصود از خوراک قوت بر ادائے طاعات است و از پوشاک ستر عورت و دفع حجر و برود
 عَلَي هَذَا الْيَقِينِ سَائِرُ الْمَبَاهَاتِ الصَّوْرِيَّةِ الْكَافِرَةِ نقشبندیه قدس الله تعالی آسواد حکم
 عمل بجمعیت اختیار کرده اند و از رخصت مجامعین اجتناب فرموده از جمله عزائم انکفا است بقدر
 ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا از دایره مباهات بیرون نباید نهاد و بحرات و شبهات
 نباید رفت تنجیات با مور مباهات بروجه اتم و اکمل حق سبحانه و تعالی از کمال که م تجویز فرموده است
 و دایره این تنجیات را بر سر و سلج ساخته قطع نظر ازین تنجیات کدام عیش بر آید آن است که مولائے
 این کس از کردار این شخص را معنی باشد و کدام جفا بر آید آنست که سید و از اعمال او در سخط باشد و ضاء
 له رضا بقدر و خوشنودی یعنی خوشنودی حق تعالی در جنت بهتر است از جنت و خشم و عساجه و تعالی در جهنم بدتر است از جهنم ۱۲

الله تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ حَيَّوْنَ الْجَنَّةِ وَنَحْنُ اللهُ تَعَالَى فِي النَّارِ شَرَّوْنَ النَّارِ این کس بنده
 ایست محکوم بحکم مولای او و بسر خود نساخته اند و در هر چه افتد و آنکه داشته اند فکر باید کرد و عقل دور اندیش
 را کار باید فرمود و فراغ از دنیا میست و خیرات بیج بدست نخواهد آمد وقت کار موسوم جوانی است
 جوان مرد آن است که این وقت را از دست نهد و فرصت غنیمت شمرد و بخیل که اوقات از زمان پیری
 نگذارد و اگر گذارد جمعیت میسر نشود و اگر میسر نشود سنگام ضعف و سستی کار نمی تواند کرد و حالاکه اسباب
 جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جمله الغایات حق است سبحانه که غم معیشت این کس سیر آهنا
 است و موسوم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عندا امروز را بفر داید انداخت و سخت
 به تسلیف باید کشید قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ هَلَاكَ الْمُسَوِّفُونَ آری اگر مهمات دنیائے دنی
 را بفر داند از دوا و مرز باعمال آخرت پردازد و بلس مستحسن است چنانکه عکس این مستفیع است درین وقت
 عینقوان جوانی که استیلاء دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آن قدر اعتبار است
 که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آنرا اعتبار نیست در توره سپاهی گری سپاهیان کارگر
 را در وقت استیلاء اعداء اعتبار بیشتر است اندک تردید هم اعتبار می گیرد و نمایان می شود و در وقت امن
 از شتر اعداء این قسم اعتبار نه می ماند لے فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است
 نه امور لعب و نه خوردن و نه خفتن است مقصود از او لے وظائف بندگی است و فل و انکسار و
 عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه عبادت لے که شرع محمدری علیه الصلوة
 والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادائے آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس
 خداوندی عز شانه بیج ازال عاید نمی شود بجان ممنون گشته می باید و اگر دو بر القیاد تمام در انکشاف او امر
 ۱۱ اشارت است بآیت که در سوره قیامت واقع است ایحب الاصل ان یترک سدی یعنی آید می پندارد آدمی که ممل و ضائع گذارشته شود ۱۲
 ۱۳ قول ملک المسوفون یعنی ملاک شمس سوت اقل گویندگان گویند که باین لفظ یافته نشد و بر آینه روایت کرد و بی در مسند فردوس از عبد الرحمن
 بن عوف رضی الله تعالی عنه بلفظ المسوفین شعاع الشیطان یلقیه فی قلب المؤمن و از ابن عباس بلفظ ایاء و التسویف بالتوبة
 روایت کرد بخاری در تاریخ از حکم بطریق بر سال و خطیب از ابوهریره رض بلفظ لعن الله المسوفات ۱۴ معرب مکتوبات محمد مراد کی سکره ۱۵
 ۱۶ یعنی مهمات آخرت را بفر داند از حق و باعمال دنیائے دنی امر در دراختن ۱۷ قول توره بوا و جمل درائے عمل در ترکی یعنی نیم
 و قاعده مطلق و مجازا شریفه را گویند که چگراں از خود وضع کرده حالاً یعنی حکم شدید یا دستهای مستعمل و درین جا یعنی اول مراد است ۱۸
 خواب و خوابزیرینه اقام نیست و تختگاه را بهره از اقام نیست ۱۹ بالغم و بغمین و بفتن ختم گرفتن و ناخوش نشود شدن ۲۰ اللهم اغفر
 لکاتبه و لمن سقی فیه ۲۱

و انتم از مناسبتی باید که بشنید حق سبحانه با وجود غناء مطلق عباد را با او مروا پس سرفراز ساخته است تا محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد و بمنت داری تمام در انتمثال احکام باید که بشنید آن فرزند میداند که اگر از انبیا دینا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخند متی سرفرازی سازد و در آن خدمت نفی با هم نیز عاید است این زیر دست حکم او را چه بلا عز می دارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرموده است بمنوینیت تمام بجا باید آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جل سلطان از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در انتمثال احکام خداوندی جل عظمت نمی گوشتد شرم باید کرد و از خواب غفلت خود را باید بر آورد و قدم انتمثال او امر الکی جل سلطان از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعی را دروغ میداند و باور نمی کند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت انبیا و انبیاء است این امر را باید ملاحظه نمود اے فرزند شخصی که کذب او را با ما تجربه کرده اند بگوید که اعدا یا استیلاء تمام بر فطال قوم شیخون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پے محافظت خود می شوند و فکر دفع آن بلیه نمی نمایند با وجود میداند که آن خبر کذب متهم است لیکن میگویند که در محل تو هم خطر نزد عقلاء احتراز لازم است خبر صادق علیه الصلوة والسلام به بمالغناء تمام از عذاب اخروی خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آن نیز از خبر صادق علیه الصلوة والسلام و الحجة معلوم کرده اند پس چه ایمان است که خبر خبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد و صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجا است که ظن هم نیست بلکه و هم هم نیست چه عقلاء در خطر با و هم را نیز اعتبار نمی کنند و یقین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید **وَاللّٰهُ يَصِيِّرُهَا لَكُمْ عَمَلًا** با وجود این اعمال قبیح بوقوع می آید اگر بداند که شخص حقیر بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی دهند پس این قسم کردار از ایمان است یا از کفر پس بران فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان

۱۰ شب خون بوقت شب پنهان بر دشمن تاختن و بوقت شب قتل کردن فوج دشمن را ۱۲ غ ۲ یعنی اینهمه تهنی و مستعد شدن در پے حفاظت خود بودن و فکر اسباب دفع آن بلا نمودن معنی است بر امر موسوم - خبر صادق از ۱۲ خطر یقین قدر و جاه و عظمت و بزرگی و بمعنی آفت و دشواری و اندیشه ضرر ۱۳ و چون فکر دفع آن نمی کند معلوم شد که هیچ متاثر نمی شوند ۱۴ یعنی و حق تعالی این است یا چه میکنند واقع است در آخر سورة حجرات و پاره ۱۲

بکنند **قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حَبِّ دُوا اِيْمَانَكُمْ يَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ** و از نا مرئیات حق سبحا توبه نصوح از سر اعاده نماید از امور ته که نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد هیچ وقت نماز جماعت گزارد اگر قیام لیل و نماز تجدیز میسر شود ز به سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام است آن را البته ادا کند طریقه که ادای آن آسان باشد آن است که از مال خود آنچه حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگذارد در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان آنچون به نیت زکوة نیست محسوب نمی شود و در صورت مرقوم هم زکوة از ذمه ادا میشود و هم از خرج بے تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آن قدر در سال خرج فقراء نشود و بقیه بماند آن را همان طور جدا از مال خود نگذارد در هر سال همین قسم عمل بکار بند چو مال فقراء جدا میشود اگر مردز توفیق ادای آن روزی ته شد شاید که فردا موفق سازند اے فرزند چو نص بالذات بسیار بخیل است و در انتمثال احکام الهی جل سلطان سرکش بقصر قدرت سخن بصره گفته می شود و الا اموال و اطلاق همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در آن ملک نماید باید که بمنت تمام ادا کند و هم چنین در سائر عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند آنچا ادای آن حق

۱۰ فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام نو سازید ایمان خود را بسبب گفتن **لا اله الا الله** و ایت کرد احمد و طبرانی بلفظ جدا ایما نکم قیل یا رسول الله کیف یجد د ایما ننا قال اکثر د من قول لا اله الا الله یعنی نوین سازید ایمان خود را گفته شد یا رسول الله چه طور نو سازیم ایمان خود را فرمود زیاده بگوید مقول لا اله الا الله ۱۲ بر جندی ۱۳ اشارت است بآیه که در پاره قد سمع الله و سورة تحریم واقع است یا ایها الذین امنوا اتوبوا الی الله توبه نصوحا یعنی اے آنکه که دیدید باز گردید بخدا باز گشتن خالص و لفظ نصوح بفتح و حاء معنی صاف و خالص و توبه استوار که باز گاه هرگز نکند و نیز نام مردی که در حاکما میکرد و قصه توبه کردن در ثنوی معنوی مشروح است ۱۴ قول از امور که الخ و قوله بیح وقت الخ هر دو بحدوث عطف معطوف است بر قول او قدس سره از سر و از نامرئیات ۱۵ قال علیه الصلوة والسلام بقی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و الحج و صوم رمضان یعنی اسلام بر پنج رکن معنی است شهادتین و نماز و زکوة و حج و روزه رمضان مروی است از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما در مسلم و بخاری ۱۶ مشکو ۱۷ قوله به نیت زکوة بدانکه شرط صحت زکوة نیت است که مقارن شود با دله نمودن یا بجا کردن قدر واجب از مال و اگر صدق کرد تمام مال زکوة نیز از ذمه او ساقط گردید ۱۸ قوله بصره صرفه بالفتح و فاء بمعنی فائده و نفع و بمعنی حیل و مکر و بمعنی اخروی و فرصت و بمعنی غنی و تنگی در خرج ۱۹ غت ۲۰ فراتر داری احکام خداوندی ۲۱ غه زیرا که نیت مشبه شرط صحت ادای زکوة است که بر مسطوی کتب الفقهاء

آسان است بلامنت و تلقی هم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تاثری به نسبت شاید به برکت انفس ایشان بعمل آید موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاد ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علمائے متقی پیدا نشود بصورت بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آن جا میهن حاجی محمد اتره از علمائے دیندار اندو میان شیخ علی اتره خود آشنا شده اند غرض این بر دو عزیز در آن نواحی مقیم اند در تفهیم مسائل شرعی بایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند مافقر را به اینائے دنیا چه مناسبت که از نیک و بد ایشان سخن کنیم نصائح شرعی در این باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند **فَلَا تَجْعَلُ الْبِلَافَةَ** اما آن فرزند چهل از راه انابت به فقراء رجوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توبه بحال آن فرزند میشود همان توبه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح و مسائل بگوش آن فرزند رسیده باشند اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیمار که علم بداروئے مرض خود دارد تا آن دارو را نخورد و صحت نمی یابد علم بدارو فائده نمی کند این همه ابرام و بمبالغه برائے عمل است علم خود محبت را در می سازد **قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ عَذَابًا يُومَرُ الْقِيَمَةُ عَالِمٌ كَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ** بعلمه آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت ارباب تجتنب اگر چه مضر ندارد اما از لافا جوهر استعداد آن فرزند خبر میداد امید است که حق سبحانه و تعالی بیکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طائفه را از دست نهد

در باره محال اعمال سه نوع است که حقیقی آنرا میسر نموده و آن شرک کردن است با حق سبحانه و تعالی ان الله لا یخفی عن بشرك به و نوعیست که ترک نمایند حق تعالی آن را تا آنکه معاوضه بگرد و اقتضای نماید بعضی از بعض و آن ظلم کردن عبداست یکی مردیکه را نوعیست مفوض بخداست تعالی عذاب کند یا تجاوزه نماید و آن حقوق حق اند عزتشان هکذا و در حق المحاربت لایحقی عن عائشة رضی الله تعالی عنهما علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲ یعنی پس مرخاے راست حجة کامله و دلیل حکم ماین که واقع است در پاره و لوا و سور الفام در ربع دوم ۱۳ مروی است از حضرت خواجہ حسن بصری رضی الله تعالی عنه گفت علم دو است پس یک علمی است که در دل است پس آن علمی است سود دهنده مردم را و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثر نمی کند در دل و نورانی نه ساخت دل پس این محبت خدا است بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شمار علم بدادم چه بآبان کار نه کردید از اینجا گفته میشود که وائے بر جابل یک بار و بر عالم بقدر دبار که دیده و دانسته گمراه شده و در جاه خدایان افتاد بدیت علم چو بول بر دل زند یارے شود علم چو بول بر تن زند مارتے بود

۱۴ یعنی رسول فرمود علیه الصلوة والسلام بر آئینه شریف ترین مردم از وائے عذاب روز قیامت عالمی است که با و لقی نه نمایند حق تعالی از علم او تعجب گفته روایت کرد این را ابن عساکر از ابو بکر و نیز طبرانی در معجم و بیهقی در شعب و ابن عدی و حاکم در مستدرک بالفاظ مختلفه فقیر گوید عن ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه قال ان من اشبه الناس عند الله منزلة يوم القيامة عالم لم یتفقه بعلمه یعنی مروت از حضرت ابو الدرداء رضی الله تعالی عنه که فرمود بدین معنی از شریف ترین مردم نزدیک حق تعالی اند و وائے منزلت بر ذوقیست عالمی است که نفع نگیرد از علم خود و وائے

التجاء و تضرع باین قوم شکار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی به توسل محبت این طائفه بجهت خود مشرف سازد و به تمام بجانب خود گشاید و ازین نثر خستها بالکل خلاص سازد و حثوی عشق آن شعله است که چو بول بر فروخت و هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قتل غیر حق براند و در نگر زان پس که بعد لاجرم ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش اے عشق شرکت سوز زلفت زخمت بالفتح درشت و صفت دفتر حکم و حکم

مکتوب مقتاد و چهارم

به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریر این بر محبت فقراء و توجه بایشان **وَالنَّصِيحَ بِالنَّصِيحِ** صاحب الشریعة علیه و علی الیه الصلوة والسلام مراسله شریفه و معاوضه لطیفه و روایات **حَدَّثَنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ** که از فحوائے آن محبت فقراء و توجه در ایشان مفهوم گشت که سر بایه سعادت است **لَا تَهْمُ جُلُوسًا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْفِي جُلُوسُهُمْ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ يَسْتَفْتِي بِصَعَالِيكَ الْمُهَاجِرِينَ** و قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي شَأْنِهِمْ دُبَّ اشْعَثَ مَذْفُوعٌ بِالْأَبْوَابِ كَوَافَسِهِمْ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَكَةَ سَعَادَ آثار فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشأتین این نعتیست که مخصوص بحضرت واجب الوجود است **جَلَّ سُلْطَانُهُ عَيْنٌ مَمْلُوكٌ لَا يَقْدُرُ عَلَى شَيْءٍ** را چه رسد که بوجه از وجوه بخداوند خود **جَلَّ سُلْطَانُهُ** مشارکت جوید و در راه خداوندی بپذیرد علی الخصوص در نشأته که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت **مَلِكٌ يَوْمَ الدِّينِ** است

۱۵ پیر عشق تست نه ریش سپیده و شکر مدبران تا امید ۱۶ قوله لا تهم جوساء الله سبحانه زیرا که بر آئینه ایشان بختیان حق سبحانه اند و خود است از حدیث صحیحین و اما مده اذ که فی زیر که فقر گاه غافل نیست چنانچه حق تعالی میفرماید **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** قوله هم قوم الخ یعنی ذکر آن حق تعالی قومی است بد بخت نه می شود بهشتین ایشان روایت کرد بخاری در حدیث طویل هم المجلساء لایشقی جلیسه و روایت کرد مسلم هم القوم لایشقی به جلیسه ۱۷ قوله و كان رسول الله الخ یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلب فتح مینمود بر کفار از حق تعالی و نصرت و نظیر میخواست لطیف فقر و بهای جین روایت کرد این را در شرح السنه مشکوٰۃ ۱۸ قوله و قال علیه الصلوة والسلام در شان شان لبیا بولیده نموسے گرداگرد انده شده از درها اگر سوگند خود بر حق تعالی بهر آئینه راست گو گرداند او را خدا تعالی یعنی در سوگند او روایت کرد مسلم از ابو هریره رضی الله تعالی عنه مطلق من مشکوٰۃ ۱۹ جمع خرشته افش بر دو خاء مجمر در اصل بمعنی بے موقع مجادله کردن و اینجا مراد تعلقات دنیائے دنیه بجاهالت شرعی است ۲۰

حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نداده که لَمَّا الْيَوْمَ و خود در جواب آن فرمود
 اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّادُ عباد را در آن روز غیر از هول و وحشت متحقق نیست و جز حضرت و ملائکه
 متصورند الله تعالی در قرآن مجید خود از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد
 حَتَّىٰ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ إِنَّ ذَٰلِكَ السَّاعَةُ سُبْحَانَكَ يَوْمَ تُدْهَشُ تَوَهَّاتُ كُلُّ مَوْضِعَةٍ عَمَّا أَرَضَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ
 وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ در آن روز که فعل پسند قول و الودعزم را دل بلبز و زبول
 بجائے که در هشت بر ندر انبیا و تو غدر گناه را چه داری بیا بقیة النصیر ایتام صاحب الشیوخ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ فَإِنَّ النَّجَاةَ بِيَدِهِ فَحَالٌ وَعَدُّ الْمُرَاتِبَاتِ إِلَىٰ ذَوَّارِ
 اللَّهِ نَبَا وَعَدُّمُ الْإِعْتِبَارِ بِوُجُودِهَا وَعَدُّهَا فَإِنَّ الدُّنْيَا مَبْعُودَةٌ اللَّهُ سُبحانه لَيْسَ
 لَهَا قَدَرٌ عِنْدَكَ تَعَالَىٰ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَدَمُهَا خَيْرًا مِنْ وُجُودِهَا عِنْدَ الْعِبَادِ وَقِصَّةُ
 عَدَمِهَا وَفَرَأْسُوعَةِ ذَوَّالِهَا مَشْهُودَةٌ بَلْ مَشْهُودَةٌ فَاعْتَبِرُوا يَا بَنَاءَ هَٰذَا الدِّينِ مَضُومِينَ
 قَبْلَ وَقَفَا اللَّهُ سُبحانه وَإِنَّا كَرِهُنَا لِعَبَادَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب هفتاد و پنجم

بزرگوارید ایح الزمان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید کونین علیه و علی آل الصلوٰة
 سرور ۱۳ و دهان ۱۲

له این قول اشارت است باینکه که در سوره مومن پاره فمن اظلم واقع است یوم هم با دزدان لا یحقی علی الله الخ روزیکر ایشان بیرون
 آیند پوشیده باشند از ایشان چیزی بر خدا و خداوند که است بادشاهی امروز باز خود جواب دهد مر خدای غالب یگان ۱۳ اشارت است
 باینکه که در شروع سوره حج و پاره اقرب واقع است یا ایها الناس اتقوا ربکم ان ذلک الخ یعنی ای مردمان ترسید از پروردگار خود هر آنکه در آن
 که نزدیک قیامت باشد چیزی بزرگ است روزیکر به بند آفر اغفل شود و فراموش سازد هر شری و منده از آن فرزند که او را شیر بدید و بنده
 هر زن با دایا و شک خود او بر مبنی مردان را مست شده و نیستند مست ولیکن عذاب خدا سخت است ۱۳ بقیة نصیحت این است که
 لازم گیرید متابعت صاحب شریعت را با دیر و درود و سلام و تحفه و عازیرا که نجات اخروی بدون متابعت آن محال و غیر ممکن است و نیز
 لازم است عدم توجه بسوئے زیبا نشمائی دنیا و نیز عدم اعتبار به بود و نبود آن یعنی بر دورا مساوی بدانید زیرا که دنیا مبعوضه حق تعالی
 است یعنی مکرده و ناپسندیده است و نیست آن را قدر و منزلت نزد حق تعالی پس سزاوار است که نزد بندگان نابود و از بود او بهتر
 باشد و تصدیق فانی و قدر آن و بزدی نیست شدتش مشهور است بلکه معاین مردم گردیده پس عبرت گیرید از ملاحظه حال پسرانش که ازین پیش
 گذشته اند حق سبحانه و تعالی ما را و شما را توفیق متابعت سرور و سلطان از انی فرماید بر او بر آل پاک او درود و سلام ۱۳

و السلام اولاً بتصحیح عقاید و ثانیاً بدانستن احکام ضروریة فقهیة و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیل
 یاب و وسیله او را تعالی می باید طلبید سَلِّمُکُمُ اللَّهُ سُبحانه و عافاکم لقد سعادت دارین منوط
 بتابعیت سید کونین است علیه و علی آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اتمها و اکملها بر آنچه
 که علمائے اهل سنت شکر الله تعالی سَیِّدُکُمُ بَیَّان فرموده اند اولاً تصحیح عقاید بمقتضائے آرائی
 صاحب این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح
 و مستحب حاصل باید نمود و عمل بمقتضائے این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو خارج اعتقادی
 و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدو و نهما خراط القنادر دنیا و دنی
 کرائے آن نمیکند که آن را از مطالب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انکار نمایند بهمت باید بود و از
 حق سبحانه و تعالی بوسیله یاب و وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار این است و غیر این همه هیچ
 بعمل ایقاعات نموده بمتن خوانسته اند لَتَشَوِيَنَّ لَکُم سَالِمًا وَعَالِيًا مِاجِدَّتِ خَوَامِدُ مَنُودِ انا یک شرط را
 مرعی دارند و آن وحدت قبله توجیه است قبله توجیه را مستعد و ساحتین خود را در تفرقه انداختن است
 مثل مشهور است که هر که یک چاه به جا و هر که به جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بجای شریعت
 مصطفویه علی صاحبهما الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ استقامت کرامت فرماید و السلام
 عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدٰی وَالتَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَيْهِ وَعَلٰی آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 الْخِيَاتُ

مکتوب هفتاد و هشتم

به قلیح خال صدور یافته در بیان آنکه ترقی و البته بوسع و تقوی است و در تحریض بر ترک

له یعنی علم فقه که متکفل به بیان این همه است ۱۲ قوله بدو بها الخ یعنی بدوین سعادت ازلی قصد طیران عالم قدس نمودن
 دست زدن است بر درخت خار و در یعنی رنج و محنت بدون است بلا سود و در بعضی نسخ و بدو بها بضمیر تنه است یعنی بدون حصول این
 دو خارج اعتقادی و عملی الخ ۱۳ تو هم گردن از حکم داور هیچ که گردن نهیچد حکم تو هیچ محال است چون دوست دارد ترا
 که دوست دشمن گذارد ترا ۱۴ سلام است بر کسی که متابعت نمود و ایت را لازم کرد و خود اتباع برگزیده خدا را بر او بر کل پاک
 او درود و تحفه ۱۵

نصیب نیست بلکه بر قدم انبیا دیگر اند و از ولایت ایشان نصیب دارند جواب گوئیم که شریعت پیغمبر
 ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرائع است و کتابی که بر او منقول شده است شامل تمام
 کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع شرائع است پس باز آیه استعداده خود
 مناسبته بر نبی از انبیا دارد که ولایت او را اخذ میکند و لا تخذ و در فیه بلکه گوئیم که ولایت او علیه الصلوة
 والسلام حاوی ولایت هائی جمیع انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات پس وصول
 بآل ولایتها وصول بجز نیست از اجزاء این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلك الولاية
 القصور فی کمال متابعتیه علیه الصلوة والسلام و القصور و درجات فلا جرم حصل
 التفاوت فی درجات الولاية و لو تیسر کمال الاتباع لامکن الوصول الی تلك الولاية
 اعراض وقتی وارد میشود که متابعان شرائع انبیا دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوات
 والتسلیمات و النجیات حاصل میشد و لیکن فلیس الحمد لله الذی اعمر علینا و هدانا
 الی الصراط المستقیم و الدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعت مبین
 است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنی است رزقنا الله سبحانه
 و ایاکم کمال اتباع شریعتیه علیه الصلوة والسلام مجرمة کمال اتباعیه و معظمه
 اولیایه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین امین حال رفیقه و عاقله و آل سرور و بود و چند کلمه
 حرک سلسله محبت گشت والسلام علیکم ورحمة الله سبحانه و لدیکم

۱۰ قوله نصیب نیست پس اتباع شریعت او علیه الصلوة والسلام مستلزم وصول بولایت آن سرور نیست و بموجب خلاف ماقدم ۱۲
 ۱۱ قوله نصیبی دارند یعنی حالانکه اتباع شریعت آن پیغمبر دیگر نموده اند پس وصول بولایت بنی از انقباض بدون اتباع شریعت و سه وقوع در آن
 و آن خلاف مقرر است ۱۲ ۱۳ و دین هیچ استحال نیست چه وصول بولایت بنی بدون اتباع شریعت آن بنی لازم نیاید ۱۴ پس راست
 نیاید قول معتزلی که بعضی متابعان شریعت آن سرور را از ولایت آن سرور نصیب نیست چه ولایت آن بنی جزو نیست از اجزاء ولایت خاصه آن سرور
 بتمامه پس موقوف است بر کمال اتباع شریعت آن سرور علیه الصلوة والسلام و نویسی فلیس ۱۵ و سبب نارسیدن بآن ولایت
 تقصیر است در کمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام و تقصیر را در ارج انداختن پس با چار تفاوت و در ارج ولایت محمول است
 و اگر کمال اتباع پیغمبری شد البته وصول بآن ولایت ممکن میبود ۱۶ یعنی چون آنها را این ولایت خاصه حاصل نیست پس اعتراض دارند
 نیست ۱۷ حکم همه متناهی شد و در آن است که الغام کرد بر ما و بدایت نمود ما را بر راه راست و دین حکم ۱۸ یعنی بدینستیکه هر آنکه که تواند
 فرستادگانی بر راه راست این که یک واقع است در سوره یاسین پاره ۲۲-۱۲ ۱۹ یعنی خدای پاک بخشد ما را و دشمنان کمال متابعت شریعت
 آن سرور علیه الصلوة والسلام بطریق کامل متابعان آن سرور را و ولید اعظم آنحضرت خوشنود می حق تعالی ارجله ایشان نازل باد ۲۰

مکتوب ہفتاد و ہشتم

نیز بجای خالی صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاق و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت و ایستادگی با اتباع صاحب شریعت است علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت حقّه علی مَصَدِّهَا الصَّلٰوۃُ و السلام و الْحِجَّۃُ استقامت از انی فرماید چند روز است که از سفر دبی و اگر مراجعت واقع نشده است و بوطن مالوف آرامی حاصل نشده ^{لحم} حَتّٰی الْوَطَنُ ^{مجت} مِنْ الْاَیَّامِ نَقْدِ وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقررّه ^{ایمان است} اَکَرَّ خَلَاوَدَ ^{نزدان} عَلَیْهِ تَقَشُّبِنِیَ است قَدَّسَ اللهُ تَعَالٰی اَسْوَ اَدْهُمْ چاشنی ازین سفر دین طریق ابتداء ^{بسی} می گرد و بطریق اندراج النّهائیه فی البدایه حاصل میشود جمعی را ازین طائفه اگر نخواهند مجدوب سالک گردانند در سیر بیرونی اندازند بعد از تمام آن سیر آفاق در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرامی میبندند مصرع این کار دولت است کنول تا کرار سد مصرع ^{سبح} هِنِّیْ اِلَآ دَبَابِ النِّعَمِ لَیْجُمَا و وصول باین نعمت عظمی و ایستادگی با اتباع سید اولین و آخرین است علیه و علی الیه مِنَ الصَّلٰوَاتِ اَفْضَلُهَا ^{فرمان داری} دَمِنْ الْحِیَّاتِ اَکْمَلُهَا تا تمام خود را در شریعت گم نه سازد با متثال او امر و نهی از نوای ^{بازماندن} مَحَلِّیّ نه گردد یوش ازین دولت بمشام جان او نرسد یا وجود مخالفت شریعت ^{لحم} اگر چه برابر سر موئی باشد اگر بالقرض احوال و مواجید دست دهد داخل ^{اهمال یعنی هملت دادن} استدر ارج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بے اتباع عجب

۱۰ قوله حب الوطن من الايمان والمشهور انه حديث قال السخاوي لمواقف عليه ومضاهاه صحيحه ۱۳ معرب ۱۰
 مفرد وطن عبارت از سیر انفسی است که آنرا چند نیز گویند ابتدا معانی این بزرگواران ازین سیر است و سیر فاقی که سلوک عبارت از ان
 است در ضمن این سیر قطع پیدا بدو در سلاسل دیگر شروع کار از سیر فاقی می کنند و انتها به سیر انفسی میشود و شروع کار از سیر انفسی خاصه این
 طریق است و اندراج نهایت در بدایت را همین معنی است که سیر انفسی که نهایت دیگران است بدایت این اکابر است سیر فاقی مطلقا
 را بیرون از خوشنیتن جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گردول خود گردیدن و درین معنی گفته اند سه بهم چو نایبنا مبرم بر سوئے دست
 با تو در زیر گنیم است بر چه هست ۴ از کتب و آیات خواجهمحمد معصوم قدس سره ۱۲ ۱۳ خوشگوار با دار باب نعت را التمهات ۱۰ اوه
 انتقال است باین سبب لفظی ۱۲ ۱۳ بقتضی جائے بودن و اقامت کردن موم او طالع جمع ۱۲ من ۱۳ بفتح بیهم اول و تشدید میم
 ثانی یعنی یا و مواضع قوت شامه ۱۲ ۱۳ عمدت بر آنکه سهو و نظا مروع است و بنا لا تو اخذ فان نسبنا او اخطا ۱۲
 اللهم انفر لکاتبه و لمن سعی فیه

سب العالمین علیه وعلى الیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن نیست
هیوة چند روزه را در مضیبات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولائی
این کس از کردار او ارضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزئی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید
کرد با لافرض اگر داند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او این ناپسندیده
بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه هیچ پاک نمی
کنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی دهند و خود را با الله سبحانه متشکروند و آنفسه را
من سببناست اعلمنا بحکم حدیث ^{لله} ^{جدا} ^{دو} ^{ایمان خود را} ^{بیکر لا اله الا الله} ^{در هر آنی} تجدید ایمان
باین قول عظیم الشان می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود نباید که فرصت
توبه تا وقت دیگر ندهند ^{هکذا} ^{المستوفون} حدیث نبوی است علیه وعلى الیه الصلوات و
التسلیمات یعنی ملاک گشتن بسوی افعال گونیدگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید
شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق توبه از عنایات حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه
خواه آن این معنی باشند و در ویشانی که قدم را سنج در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسانند
از ایشان بجهت باید طلب نمود و در دهر باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچه ایشان ظاهر شده تمام
بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در دهر گنجایش نماند تا سرسوره مخالفت شریعت
کشاده است محل خطر است تمام شغل مخالفت را باید مسدود ساخت بدیت محال است سعدی که
راه صفا و توالی رفت جز بر پشته مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و علی الیه اعتراض بر اهل
الله خصوصاً که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آنرا استقامت قائل
باید انگاشت زیاده برین اطناب است این چند حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص تحریر کرده

۱۱ تحقیق این حدیث بحاشیه مکتوب هفتاد و سوم نوشته شد آنجا ملاحظه باید نمود ۱۲ تحقیق تخریج این حدیث عنقریب بحاشیه مکتوب
هفتاد و سوم گذشت آنجا باید دید ۱۳ قوله در یک ربع اول و کسر رائی بمله و یاء معروفة و بیجم فارسی یعنی دروازه خورد
در اصل در یزه بود که زائے معجم را بیجم فارسی بدل کردند و در یزه مرکب است از لفظ در و لفظ یزه که یاء زائے معجم باشد
معنی خورد و گوشت و در حالت ترکیب یا را ساکن کنند چنانچه مشکیه معنی مشک که یک بعضی در یک بیاض معنی موده نوشته اند ۱۴ از غیاب مع
الاختصار ۱۵ بهمت بالکسر و تشدید و حزن و فکر و مجاز اراده بلند و تصدول و لغزازه و مجاز المعنی و عاین مستعمل درین جایز معنی
انیرم و است ۱۶

امید است که موجب کمال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسن آدمی زاده اند و خواهان ملازمت
ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگر چه پیرایه
است امیدوار است که فراتر از حالت خود بهره یابد زیاده تصدیق نداد و السلام والا کرام

مکتوب هفتاد و نهم

نیز بخیرای خان صدور یافته در بیان آنکه این شریعت غیر اجماع شرائع ماقدم است و اتیان
بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرائع و مایتناسب ذلك الله تعالی
بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التَّحِيَّةُ ثبات و استقامت از انانی
فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم جمیع کمالات اسمائی و صفائی است و مظهر جمیع اینها بر سبیل اعتدال
کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیاء علی نبینا و
علیه الصلوات و التسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آل سرور را عطا فرموده اند زید
جمیع شرائع ماقدم است و اعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرائع
سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علی نبینا و علیه الصلوات
از ملائکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و هم چنین اتم سابقه بعضی به نماز باید و یا موم
و بعضی دیگر نمازهای دیگر درین شریعت از اعمال اتم سابقه و ملائکه مقرر به خلاصه و زبده آل را انتخاب
کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق

۱۱ قال العلی المقادی فی شروح مشکوٰة و اخبره المحادی عن عبید الله بن محمد عن عائشة ان ادم لها
تیب علیه عند الفجر صلی رکعتین فصارت الصبر و قدی اسحاق عند الظهر فصلی اربع رکعات فصارت
الظهر و بعث عن یوسف فیله که لیث قال یوما فرای الشمس فقال او بعض یوم فصلی اربع رکعات فصارت
العصر و غفر له و عند المغرب فقام فصلی اربع رکعات فجهد فی الثالثة ای تعب فیها عن الاتیان بالثانی
لشدته ما حصل له من الیکاء علی ما اقره ما هو خلاف الاولى فصارت المغرب ثلاثاً و اول من صلی
العشاء الاخرة نبینا صلی الله علیه و سلم ۱۲

شرعیست است و جازم نجات خود و کل حزب بیا الدایه فرعون بقدر وقت نشان است اما دلیل که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها تمیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق متعدده فرموده است انت الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه آنانند که ایشانان بر طریق اند که من بر آن طریق و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذكر صاحب شرعیست علیه الصلوة و التحیة درین موطن برائے آن تواند بود که تابانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط با اتباع طریق ایشان است و بس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلافت اطاعت او صلی الله تعالی علیه و علی الیه و سلم عین معصیت او فعلی و تقدس جماعه که اطاعت خدا را جمل سلطان خلافت اطاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدرد و حکم بر کفر ایشانال مینماید آنجا که می فرماید یُرِیدُونَ اَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و یَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ یُرِیدُونَ اَنْ یَتَّخِذُوا ذَلِكُمْ سَبِيلًا اُولَئِكَ هُمُ الْکَافِرُونَ حقایق در ما نحن فیه دعوی اتباع آل سرور نمودن علیه الصلوة و السلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة و السلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشان است و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آنسر و اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی سبغهم بهم الفرقة الناجية چه طاعتان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التحیات پس ایشانند فرقه نجات یا بنده ۱۲

مکتوب ہشتاد و م

بمیزرافتح اللہ حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از مقلد و سیه فرقه المہنت و جماعت است و در تلویش
فرق مبتدعہ و مائیناسب فلک حق سبحانہ و تعالیٰ بہ عبادہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہما الصلوٰۃ والسلام
والتیجہ استقامت از انی فراید مصرعہ کار این است غیر این بہمہ هیچ + بہر فرقه از مقلد و سیه گروہ مدعی اتباع

له هو شهر مجرب الحادث بن قيس الكوفي الفخري القاضي ابو امية مختصوم ثقة وقيل له صحبة مات قبل الثمانين او بعدها
ولها مائة وثمان سنين اداكثر قال بعضهم حكم سبعين ١٢ تقريب ١٢ قوله بقا دوسه گروه اشارت است بچيشه
كروايت كرده است ترمذي از عباد بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليا تين على امي كما اتى على بنى اسرائيل
حذو النعل بالنعل حتى بان كان منهم من اتى امه علانية لكان في امي من يصنع ذلك وان بنى اسرائيل تفرقت على
ثنتين وسبعين ملة وتفرقت امي على ثلث وسبعين ملة كلهم في النار الا ملة واحدة قالوا من هي يا رسول
الله قال ما انا عليه واصحابي ١٢ مشكوة عه هم اثني عشر تحت تراند در كفو وفاق واتح است سورة توبه ياره يفتندون ١٢

اوله قوله كل حوب الخ اشارت است بکريمه که واقع است در پاره اول ما وحي و سورة مريم يعني سر گروه با کچه نزديک اوست نور خداست ۱۲
 ۱۳ قوله الذين هم على الخميان معنى حديث است ۱۴ اين کريمه واقع است در سورة نسا و پاره و الحصنات يعني سر که فرمانبرداري
 کند رسول را بر آئينه فرمانبرداري خدا کرد ۱۵ اشارت است بآيتي که در شروع پاره لايحب الله و آتو سورة نسا واقع است و نظم الکاثير
 ان الذين يكفون با الله و رسوله و يبينون ان يقروا بين ان يقروا بين الله و رسوله لايحب الله و آتو سورة نسا واقع است و نظم الکاثير
 که تفرقه کنند در میان خدا و پيغمبران او و کسانیکه ميگويند ايمان مي آريم به بعض پيغمبران و ما معتقد قبول بعض را و ميگويند که ما به پيغمبران او و کسانیکه ميگويند
 ان ال جماعت اليه تنه کافران و ب تحقيق و آماده ساخته ايم بر آيه کافران خدا سوگفته ۱۶ اشارت است بآيتي که در سورة مجادله
 پاره قد سمع و وقع است يعني وحي پندارند که ايشان بر خيزد بپندارند آگاه شود بر آئينه ايشانند در و غلو ۱۷ مرتبط است بقول قدس
 سره و طريق نجات متوط با تبارع ايشان است ۱۲

خود را تباع ایستادن محروم اند کاشیقه و الخواارج و معتزله خود را سبب محدث دارند و اصل ابن عطار رئیس ایشان
از تلامذه امام حسن بصری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان
او فرموده ^{بجدا شد از ابا بکر} اَعْتَدَلْ عَنَّا عَلَى هَذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْفِرَقِ الْبَاقِيَةِ و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقت
طعن کردن است به پیغمبر خدا جل شانه ما اَمِنْ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَيْدٍ و قِرَاصْحَابَهُ ^{بانی} چه خجست اینها
منجر به خجست صاحب ایشان میشود و نعوذ بالله ^{ایمان آورد بر رسول خدا آنکه تعظیم نمود اصحاب او را} مِنْ هَذَا الْاِغْتِرَادِ السَّوِّءِ و ایضا شراح
که از راه قرآن و احادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان
نیز مطعون خواهد شد و این نقل مخصوص بِبَعْضِ دُونَ بَعْضٍ نیست بَلْ كُلُّهُمْ فِي الْحَدِّ الزَّوَالِ وَ الصِّدْقِ
و التَّبْلِيخِ سَوَاءٌ لِسِ طَعْنِ اَيِّ وَاحِدٍ كَانَ مِنْهُمْ مُسْتَلْزَمٌ طَعْنِ وَرَدِینِ است و الْعِبَادُ
بِاللهِ سُبْحَانَهُ مِنْهُ و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را
متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لَسْنَا قُضِ اِذَا بَرَّهْمُ وَاِخْتِلَافٌ مَدَّ اِجِبَهِمْ جَوَابُ کُلِّمْ
متابعت بعضی و قتی سودمند افتد که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود و بر تقدیر انکار از بعضی متابعت
بعضی دیگر متحقق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفائے ثلثه رَضَوَانُ اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ
اَجْمَعِینَ کرده اند و شایان اقتدائیه ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء
ثلثه ادعائے متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر
است و رد است صریح مرافقان و افعال ایشان را و احتمال تَقْبِیُّه در ماده اَسَدُ الله راه دادن نیز از سخافت
^{شیر خدا علی رض}

١٢ قوله نزيب محدث يعني نسبت شيعية ونحو ارج والاهل فرقة نزيب محدث دارند ١٢ ١٣ قوله واصل بن النخكان ولد سنة ثمانين
 بالمدينة ومات سنة احدى وثلثين ومائة وله من التصانيف كتاب اصناف المهج وكتاب التوبة وكتاب
 معاني القرآن وكان يتوقف في عدالة اهل الجمل ١٢ ١٣ قوله حسن بصري هو داس الطبقة الثالثة مات
 سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعين قال ابن حجر هو فقيه فاضل مشهور له مناقب جلييلة وعلماء جميلة في
 بطون الادراق وظهور الافاق تاملت بها كتب السير والرجال وهو داس الصوفية الصافية ورئيسهم ومقدم
 جيشهم واليه ينتهي السلاسل ١٢ ١٣ او ميگوید که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر ١٢ ١٣ تقيہ بمعنی ترسیدن و خذر
 کردن و خوف نمودن ١٢ ١٣ سخافت یعنی خفت و سبکی عقل ١٢ ١٣ یعنی التقوی ای الاجتناب عن
 الاعمال السيئة من الشرك والفسق والبدعة وعن بعض الحشائش و
 والنقائص التي خلاف مقتضى المهمة ١٢

عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اسد اللہ بادی وجود کمال معرفت و شجاعت بعض خلفائے ثلثه
راستی سال مبطلین دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادبائے اهل اسلام این
قسم نفاق متصور نیست ^{مکاشفات} شاعت این فعل را باید دریافت که بر حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال نفی در ماده اسد اللہ مجوز باشد تعظیم و توقیر که حضرت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلفائے ثلثه را میکردند و از ابتداعت آنها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند
گفت آنجا تقیبه گنجائش ندارد تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است مرتقیه را آنجا راه دادن بزندقه می کشد قل
اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ کفار می گفتند که محمد انوحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف
اوست اظهار نمی کند و می پوشد و مقرر است که بنی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خلفه در شریعت
او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه از آنحضرت بطور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
مضمون بود و از زوال محفوظ بر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منتقیه بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب
در اصول دین لازم است و برگرد در اصول اختلاف ندارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که
طاعت بعض است از متابعت جمیع محروم است بترجیح کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار را که بر دین در
اختلاف می اندازد و از اتفاق می بگذرد بلکه انکار قائل به انکار مقول اومی رساند و ایضا مبلغان شریعت
جمیع اصحاب اند که ما مَرَّ لَنَا الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عَدُوٌّ اِزْ بَرِّكَ حَیْزِ شَرِيعَتِ بَما رسیده است
ویم چنین قرآن را از هر واحدی آیه فَمَا فَوْقَهَا گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از
مبلغ اول پس اتیان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نه گشت فکيفَ النِّجَاتِ وَ الْفَلَاحُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
اَفْتَوْصُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي

۱۔ ہے پیغمبر رسالت آنچہ فردا آدردہ شدہ است لبسوئے توان پروردگار تو و اگر نہ کردی نہ رسانده باشی پیغام خدا و خدا نیکماد تو را از مردمان در پاره لایحیح اللہ سورہ مائدہ واقع است ۱۲ ۲۔ یعنی کلمہ متفقہ الی شان را از اتفاق پر آورده در اختلاف می اندازد ۱۳۔ ۳۔ یعنی زیر آنکه اصحاب کرام بہم متفق بودند ۱۲ ۴۔ انکار کنندہ اصحاب پیغمبر را علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیمات ۱۲ ۵۔ یعنی آیا ایمان می آید پیارہ از کتاب و کافر بشوید پیارہ پس نیست سزائے کسیکہ بکنند این چین از شما مگر خواری در زندگانی دنیا در روز قیامت گردانیدہ شوند لبسوئے سخت ترین عذاب۔ این کریمہ در پاره اول و سورہ بقرہ واقع است ۱۳ ۶۔ آنچہ اور رسانده ۱۲

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دَيَّوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ بآنکه گوئیم که قرآن جمع حضرت عثمان است بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوائے این قرآن است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با نکار قرآن می کشد عیاذاً بالله سبحانه و تعالی
 اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین تمام برهم میشود. دیگر عاقل هرگز تجویز نمی کند که اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرراتی که در روز رحلت آن حضرت می و تنه تزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة فرموده لَا تَجْتَمِعُوا عَلَی الضَّلَالَةِ وَ تَوَقَّعُوا که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند مَا غَضِبْنَا إِلَّا لِمَا خَرَجْنَا عَنِ الْمَشُورَةِ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَيْرٌ مِنَّا الْوَا طَلَبِيدِی ایشانان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل البیت بوجود الامیر عند هم فی الصلوة الأولى من المصیبة او نحو ذلک و اختلافاتی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات واقع شده از هوائے نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از امارگی باطنینا رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتماع بود و اعلائے حق پس غلطی ایشان

له اشارت است باینکه درین باب عقل تنها کفایت میکند ولیکف که بان دیانت ایشان و حسن ظن ایشان منضم گردد ۱۳
 قوله لا یجتمع الخ یعنی متفق و مجتمع در گرد آمدن من بر گمراهی معرب گفته روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما بلغظان الله لا یجمع امق قال السخاوی و بالجملة فهو حدیث مشهور المتن ذو اسانید کثیرة و شواهد متعددة فی المرفوع و غیره و قال السیوطی لا یجمع امق علی ضلالة دواء ابن ابی عاصم فی السنة من حدیث النبی بهذا اللفظ اقول نظم الحدیث علی ما فی مشکوٰة هکذا عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجمع امق او قال امه محمد علی ضلالة و ید الله علی الجماعة و من شذذ فی النار دواء الذمذی ۱۴
 قوله ما غضبنا الا الخ یعنی رنجیده نگردیم مگر باین سبب که در مشورت بیعت خوانده نشدیم و نه ما می دانیم که ابوبکر از ما بهتر است و سزاوارترین مردم است بخلاف و صاحب غار است و شرافت و بزرگواری او نزد ما معلوم است و امیر موقر حضرت صلی الله علیه و سلم او را با ماست مردم در نماز سجده خود ۱۵ تاریخ الخلفاء ۱۶
 باب و ارادت عن عبد الله بن عمر ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حکم الحاكم فاجتهد و احصا فله اجران و اذا حکم فاجتهد و اخطا فله اجر واحد متفق علیه ۱۷ مشکوٰة

نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیبت را خود دو درجه است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت و بهر راه نیکی یا و باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلك دماء طهر الله عنها أيدينا فلنطهر عنها السنننا و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و سلم فكم يحسدوا تحت اديم السماء خير امن ابى بكر فلو كان دقا بهج. این قول تصریح است به نفی تقیة و رضائے حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق. بقیة المقصود آنکه میال سیدن ولد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما در سفر و کن هم رفته بود. امیدوار غنایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده تو بهر راه امیدوار است و السلام و الا کم مر

مکتوب هشتمادویم

به لایلا یگ صدور یافته در تحریف بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان و استیلاء کفار نگویند سار ذاتاً الله سبحانه و آيا الله جبهة الاسلام غربت اسلام نزدیک یک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر مجر و احرار ائمه احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند مگر این که احکام اسلامی به کلی زایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدانه شود و کار را تا بان سر حد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و زنج بقره و دیندوستان از عظم شعار اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بدین بقره بر گز راضی نخواهند شد در ابتدا و پادشاه اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و آنها و اگر عیاداً بالذبح سحانه در توفت اقتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد العیاذُ العیاذُ العیاذُ تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و کدام شاه باین دولت دست بر نماید ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه و آيا الله علی متابعه سید

له مضطربند مردم بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نیا فتنه زیر سقف آسمان بهتر از ابوبکر پس والی گردانیدند او بر گردن خود یعنی او را خلیفه مقرر نمودند و اطاعت او را لازم دانستند که بهترین مردم دیدند او را ۱۸ ثبات و قیام بخش خدا پاک را و شمار بر متابعت سرور و مرسلان ۱۹

اَللّٰهُمَّ سَلِّ عَلَىٰ وَعَلَيْهِمْ وَ عَلَىٰ اٰلِهِمْ مِنْ الصَّلٰوَاتِ اَفْضَلُهَا وَ مِنْ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَ السَّلَامُ

مکتوب هشتاد و دوم

به سکندر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نسیان ماسوائے حق جل و علا صورت نه بند و این نسیان معبر به فنا است حق سبحانه و تعالی بهواره با خود دارد و بغير خود نگذارد بِحُومَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ ذَلِيجِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلٰوَاتُ وَ التَّسْلِيْمَاتُ آنچه بر او شمالا لازم است سلامتی قلب است از مادن حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور بدهد نماید و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوا است که معبر بقنا است نزد این طائفه علیه بالفرض اگر غیر را به تکلف در دل گزرانند هرگز نه گزند و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است امر و این نسبت ببقاء قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند هِنْدُ الْاَدْبَابِ النَّجْمِ لَجْمُهَا وَ فُلُجَاتُ الشَّقِ الْمُسْكِينِ مَا يَنْجُرُغُ زیاده برای چه نوشته آید و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و سیوم

به بهادر خاں صدور یافته در تخریض بر جمع کردن جمیع ظاهرو باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بخالتی از زانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانند بِحُومَةِ سَيِّدِ اَللّٰهُمَّ سَلِّ عَلَىٰ وَعَلَيْهِمْ وَ عَلَىٰ اٰلِهِمْ مِنْ الصَّلٰوَاتِ اَفْضَلُهَا وَ مِنْ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا بیت هر چه جز عشق خدائے احسن است بهر شکر خوردن بود جان کندن است و ظاهر بشریت له عقدا بالفتح طاریست در از کردن که نزد بعضی وجود فرضی دارد کسی اورانیده است وقاف نام کوه که گرداگرد عالم است و گفته اند از مرد است ۱۷ غ ۵ یعنی گوار باد مرار باب نعمت را نعمت لای حنت و گوار است مرعاشن مسکین را آنچه بر وجه می نوشد از شراب در دوالم ۱۲

غیر از استن و باطن را بهواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعْنُ مِنَ الْكِبَرِيَّتِ الْأَعْجَزِ حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر قیل الوجود سبب الاولین و الآخرين ظاهر و باطناً کرامت فرماید عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلٰوَاتُ وَ التَّسْلِيْمَاتُ

مکتوب هشتاد و چهارم

به سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت وصول بحق الیقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و مابینا سبب ذلك حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت از زانی داشته بهر یکی همت متوجه جناب قدس خود گردانند از این تمام از باب تباد و بکلیت اعراض از مادن خود میسر گردانند بِحُومَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ ذَلِيجِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلٰوَاتِ اَفْضَلُهَا وَ مِنْ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَ عَلَىٰ اٰلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِينَ امین مصرعه از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بهر چه هر چه گفته میشود از دوست نه سخن اوست لیکن چو آن سخن را بخوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را مقتضای شمرده در آن باب جزای می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یک دیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال و کشف است غیبت و شهادت است فعل و عدم فعل است احکام و علوم بیکه بموجب شریعت غامبین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین سپس احکام و علوم بجهنما به تفصیل منکشف میگردد و از غیبت بشهادت می آیند و چشم کسب و تحمل عمل از میان بر خیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم

له یعنی گوگرد سرخ کنایه از کسیر چون کسیر از ساخته میشود و آن جزو اعظم کسیر طلا است و گوگرد سرخ بلیات کیاب است ۱۲ اغاث ۱۷ پیرا و بالا تر از دوست مشغولی به برول از و هم و قال و قیل من و خاک بر فرق من و تشیل من ۱۷ ۵ مشغولی بنده تشکیب ز تصویر نوشت بهر دست گوید که جانم مفرقت بهر چو پای که میگفت اے خدا به پیش چو پایاں عجب خودیایا ۵ ۵ ۵ جان من فراش اقدام نو باد ۱۲

و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و تاسر موی مخالفت است دلیل است بر عدم حصول
 بحقیقت الحقائق و بر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت یعنی بر سر
 وقت است و سر وقت نمی باشد الا در اثنا راه منتهیال بهایة النهاية را همه صحو است وقت مغلوب
 ایشانست حال و مقام تابع کمال شان بیست صوفی این وقت آمد در مثال و لیک صافی فارغ
 است از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شرعیست علامت عدم وصول است بحقیقت کار
 در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شرعیست پوست حقیقت است و حقیقت مغز شرعیست
 این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که محل نسبت
 به مفصل حکم پوست دارد نسبت به مغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما
 اکابر مستقیم الاحوال اتیان امثال این عبارات موهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و
 کشف مذکور نمی سازند سئوال از حضرت توحید نقشبند قدس الله تعالی سئوال قدس سوال کرده که
 مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ذکرنا الله
 سبحانه التبات و الاستقامه علی الشریعة علیما و عملا صلوات الله تعالی و
 سلامه علی صاحبها بقیة التصدیح آنکه حامل رقیه و عامیال شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریعی
 اند پدران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجوده در معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقده آن اسباب معاش
 مضطر است اسناد و فراین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده بر نهی تو به فرایند که سبب
 حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه نجات یابد زیاده تحصیل نشود

مکتوب هشتم و بیستم

بیرز افق الله حکیم صدور یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه مخصوصا ادله صلوات بجاعات

۱۰ حال و مقام و در برابر گویند که بر قلب مالک نازل نماید تفاوت میان هر دو جهت استقرار و عدم استقرار است ۱۱ این
 الوقت یعنی تابع وقت و حال میباشد چنانچه این تابع اب میباشد پس این قسم صوفی مغلوب الوقت و الحال باشد بخلاف صافی
 که از وقت و حال فارغ است بلکه ابو الوقت باشد که هر وقت و حال غالب باشد چنانچه فرموده وقت مغلوب ایشان است و حال
 و مقام تابع کمال شان ۱۲ ۱۳ یعنی شریعت بر سیر حاکم است پس قیاس کوئی نمی آید و الله تعالی رسد بالغیر و بالکسر که نند و کم گویند ۱۴

و مایا سبب ذلک و ففکهم الله سبحانه لیسر ضیایه آدمی را هم چنانکه از دست اعتقادات چپ
 نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات اداء صلوة
 است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن أقامها فقد أقام الدین
 و من ترکها فقد هدم الدین و کسی که بر موافقت اداء صلوة موفق سازد از محنت و مشکلات باز دارد
 که بیهوده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است و صلوة نهی که نه چنین است صورت
 صلوة است حقیقت ندارد ولیکن تازمان حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد مثلاً
 یدرک کله لا یترک کله اگر کرم الا کرمین اگر صورت را به حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم
 بمواظبة اداء الصلوات مع الجہادات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجات و
 الفلاح قال الله سبحانه وتعالى قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون و
 کار است که با وجود غماطه کرده شود سپاسیال در وقت غلبه غلبه اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا
 میکند صلاح جوانان باک سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شہوت نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب
 کف این همه بزرگی بواسطه یک سحرت از مخالفت دین یافته در حدیث نبوی علیه الصلوة و
 السلام وارد است عبادتة فی الهذیج که جذوة الکی پس منافی فی الحقیقت عین باعث است
 زیاده از این چه نوشته آید فرزندی شیخ بهاؤ الدین را صحبت فقر و مرغوب نه می افتد و باطل غنا و تنعم باطل
 و متجنب است نمیداند که صحبت ایشان ستم قاتل است و لقمه چرب شان ظلمت افزا است

۱۰ رواه الدیلمی عن علی کرم الله وجهه و البیهقی فی الشعب مرفوعاً عن عه و قول النودی فی التقیه حدیث منک باطل
 رواه الحافظ ابن حجر و شتخ علیه ثمران الذی خرجہ البیهقی فی الجملة الاولى یعنی الصلوة عماد الدین فقط و اما قوله
 فمن ترکها الخ فلم ادره و قد ورد بطرق متعددة و بالفاظ مختلفة و درها شارح الاحیاء ثم قال یوجد فی کتب اصحابنا الحقیقة
 هذا الحدیث بزیادة جملة اخرى و هي فمن أقامها فقد أقام الدین و بهذا الزیادة فیه وجه الشبه بین الصلوة
 و العباد ۱۲ معرب مکتوبات ۱۳ ۱۴ یعنی اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلوة ان الصلوة
 بخوان یا محمد آنچه وحی کرده شد بسوئے تو و برپا دار نماز را بر آئینه نماز باز میدارد از کار بی حیائی و فعل ناشایسته و بر آئینه یاد کردن خدا بزرگ تراست
 از همه و خدا میداند آنچه میکند ۱۵ سوره عنکبوت ۱۶ یعنی هر چه تمام و کمال او را دراک کرده نشود و کلیه ترک هم کرده نشود ۱۷ تحقیق سنگار
 شدند مومن آنانکه ایشان در نماز خویش نیایش کنندگان اند ۱۸ آغاز پاره (۱۸) ۱۹ در حدیث بخاری و مسلم وارد است شاب نشأ فی
 عبادة الله ۲۰ یعنی پرستیدن حق را سبحانه و تعالی در فتنه و آشوب مانند سحرت کردن است بسوئے من - رواه مسلم و الترمذی و ابن
 من معقل بن لیدار ۲۱ معرب ۲۲ خدای پاک توفیق اندازی فرماید شما را با عملی که موافق مرضی اویند ۲۳

مکتوب نودم

بخواند قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه به کلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امروز حصول این دو
والله بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی استواردهم حضرت
حق سبحانه و تعالی دنیا و دین را در نظر بهمت ایشان خوار و بے اعتبار گردانیده حسن و جمال آخرت
را در مراتب باطن متخلی و متزین گردانیده و بمحرمه سید البشر المظهر عن ذیج البصر علیه و
علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها التفات نامه گرامی مع بهای
محرره و حصول یافت گرم نمودن جزا که الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که به مجاهد و مخلصان
کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال بجناب قدس خداوندی عز شأنه میسر گردد و اعراض از یاد او
او تعالی حاصل آید مصرع کار این است و غیر این همه هیچ امروز حصول این دولت عظمی و البسته بتوجه
و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بر یا ضایع شاقه و مجاهدات شدید آں میسر نگردد که به یک
صحبت ایشان حصول یا بد چه در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن
می بخشند که منتها را در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است که ایشان
را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات آن کمالات میسر بشود که اولیای است
را در نهایت میسر شود و این بطریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم تحفته هؤلا الکا کابو
فانما صلاک الهم و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی
علیه و علی الیه الصلوة والسلام

مکتوب نود و یکم

به شیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اثبات اعمال صالحه بر تو جهات انداز برائے

التعریب هذاهو الامور و الباقی من الحبث ۱۲ پس لازم گیرید دوستی این بزرگواران که اوست مدار کار ۱۲

چهار نیت فطوری لمن طال عمره و کثر عمله بهمین موت است که مشتاقان را به آن تسلی
می دهند و وسیله وصول دوست بدوست می سازند من کان یزجوا لقاء الله فلی اجل
الله لای آت آری حال و پس ماندگان و گرفتاران بے دولت حضور به مطلب رسیدگان و
آزادگان خراب و ابر است ولی نعمت مرحومه شما دین او این بسے معتزم بودند الحال بر شما یال لازم
است که مکافات احسان با احسان بکنید و بدعا و صدقه ساعت فصاحت مدد نمایند فان المیت
کالغریقی یستظر دعوته تلحقه من اب اؤ ائم اؤ اخر اؤ صدیق و نیز می باید که از
مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرید و به تمام خود را برضی حق سپردید و جهات دنیا را غیر از متاع
عز و نه شمارید اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می بود برابر سرموئے بر کفار بد کردار بخوبی نمی فرمودند
دقتا الله سبحانه و ایاکم الاعراض عن مایسوی الله سبحانه و الاقبال
الی جناب قدسیه محرمه سید المرسلین علیه و علی الیه و
علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها والسلام
و ارحمهم

له قوله فطوری لمن طال عمره الخ یعنی پس خوشحالی است مرگ را که در از شد عمر او و کثیر شد عمل نیک او قال المهرج دواة الطبری و
ابو نعیم فی الحلیة یلفظ حسن بدل کثر قال الحریری اساده حسن قلت قد رمز للمناوی فی کنوز الحقائق لیهذه المحدث
بهذا اللفظ من طوقال الخیر دواة الود اؤ عن عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده انتهی اقول نظم المحدث علی مافی
لمشکوة هکذا عن ابی بکره ان رجلا قال یارسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله قال فای الناس
له و قال من طال عمره و ساء عمله دواة احمد و الترمذی و الدارمی ۱۲ صحنوی روح سلطانی نذر فی بحیث و جابه
چون دیم و چه خایم دست و پس عزای خود کنید ای خفتگان و زانکه بدر گیسیت این خواب گران ۱۳ قوله من کان الخ واقع است در پاره
(۲۰) و سوره عنکیوت یعنی هر که امید داشته باشد طاقات خدا را پس بر آئینه میباید خدا البته آئیده است ۱۲ قوله فان المیت الخ یعنی زیرا که
میت مانند غریق است انتظار میکشد دعای را که برسد یا از طرف پدر یا مادر یا برادر یا دوست این قول اشارتست بحقیقتی که آورده است در مشکوٰۃ از
بیت ابی دایت ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلموا المیت فی القبر الکالمغریق المتغوث یتنظم دعوة تلحقه من اب
ام و اخر اؤ صدیق فاذا الحقت کان لحيه من الدنیا و ما فیها فان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض اشغال
العیال ان هدایة الجماع الی الاموات الاستغفار لهم انتهی یعنی نیست مرده در گور مگر آنکه کسی که آن بر وی گذشت است و در ملک کسی نیست و
گیرد چشم میدارد و دعای را که برسد او را پدر یا مادر یا برادر یا دوستی پس چون میرسد میت را دعای باشد آن عابسون می دوست داشته شده و از دنیا چیز بیکه در
دنیا است از متاع دنیا و بدستیکه خدا استغفار میبرد آن را در دعای اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب و بدستیکه تحفه زندگان بسو مراد طلب آمرزش
کردن است مرایشان را ۱۳ هه جانی آن بکه درین مرحله آن پیشتر کنی و که مرگ در گران مرگ خود اندیشه کنی و صحنوی و مرگ همسایه مرا و اعظم شوه کسب
و مکان مرا بهم زده ۱۲ قوله اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می کردی یا بدار دوست در تریزی و این ماجه بر وایت سهل بن سعد

و المکانت الدنيا لقل عند الله جناح لموضع حاسق کافر منها شاد برة ۱۱ مشکوٰۃ ک

طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است **وَدَقَّقَا**
اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ اَلِاسْتِقَامَةُ عَلَى مُتَابَعَةِ السُّنَّةِ السَّيِّئَةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَ
 السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ كَارِئِينَ اسْتَكْرَامًا تَصْبِيحًا عَقَائِدَ بَرَوَقِ آرَائِهِ عِلْمَائِهِ اهل سنت و جماعت که فرقۀ
 ناجیه اند باید که در ثانیای علم و عمل بمقتضائے احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح
 اعتقاد و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرع** کار این است و غیر این همه بیج و مقصود از اعمال
 شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نه شود و قلب سلامتی
 پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات و البسته بآن است میسر نشود و سلامتی قلب و قوت صورت بند که غیر اولی
 اصلاً بر دل خطور نه کند اگر هزار سال گذرد و غیر را در دل عبور نیاشد زیرا که این زبان دل را نسیان با سوائے
 تمام میسر شده است که اگر به تکلف یا دشواری دنگند این حالت معجز بقیاست و قدم اول است
 درین راه **وَبَدَأُوْهُ خَرَطَ الْقَتَادَ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاٰخِرًا**

مکتوب نود و دوم

نیز بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه نظر و استدلال **وَمَا يَنْبَغِيْكَ**
ثَبَّتْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ عَلَى الشُّرْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَ
 السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ **اَلَا يَنْبَغِيْكَ** **اللَّهُ** **تَطْمِئِنُّ الْقُلُوْبُ** راه اطمینان قلب ذکر الله است سبحانه
 نه نظر و استدلال ببيت پائے استدلال چوبیس بود و پائے چوبیس سخت بے تمکین بود و چه در ذکر
 کسب مناسبت است بآن جناب قدس هر چند بیج مناسبت نیست **مَّا لِلتَّوَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ**
 لیکن یک قسم علاقه ذکر و تذکره می شود که موجب محبت می گردد و چو محبت مستولی شد غیر اطمینان
 بیج نیست و چو کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **هـ** ذکر گو ذکر تا از جای

هـ و نیز حصول این فنا طلب سلامتی قلب نمودن دست زدن است و دست کشیدن بر درخت خاوار یعنی بے سود محنت برداشتن است
هـ دیار ۱۳۶۸ **سوره** و حد واقع است الذین امنوا و قطعت قلوبهم بذكر الله الا الذين هم الكافرون و الله اعلم
 بياض آگاه شود بذكر خدا تسلی می یابند و لهذا **هـ** چه نسبت است خاک را با پرورنده پرورندگان چه نسبت خاک را با عالم پاک و کردار است عجز از
 دست ادا **هـ** بغضات بر سر حرف اول یعنی پریدن و بسکون دوم نیز آمده مگر اصل اول است **هـ**

است و پائی دل ز ذکر نرزدان است و السلام اولا و آخره

مکتوب نود و سوم

بمسکندر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی جل شانہ باید پرداخت بعد از
 ادائے نماز پنجگانه جماعت و ادائے سنن براتپ اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانہ باید ساخت
 و غیر آن نباید پرداخت چه در نورون و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کرده شده
 است بر سهال طریق استعمال نمایان اگر در جمیع قوایین اول باید تعیین سبب فتور کرد و بعد از آن تلافی نقصیه
 آن باید نمود و بالتجاء و تصرع نام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست و شیخی را که از وی
 ذکر یافته باشند وسیله باید ساخت **وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ** **اَلَا يَنْبَغِيْكَ** **اللَّهُ** **تَطْمِئِنُّ الْقُلُوْبُ** **وَالسَّلَامُ**
 و خدائے پاک آسان کننده هر دشواری است **هـ**

مکتوب نود و چهارم

بمسکندر خاں لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا باین
 دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة
 و السلام و التحیة استقامت که امت فرماید آنچه لابد است و ناچار تصحیح عقاید است اولاً بموجب
 آرائے صاحب اهل سنت و جماعت که فرقۀ ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد
 از دانستن آن احکام از فیاض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ چو این دو جناح
 اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانہ مساعدت نماید ملتواند که بعالم حقیقت طیران نماید
 و بے حصول این دو باز و طیران و وصول بعالم حقیقت محال است بیت محال است سعدی که راه

هـ دریا فتن و بدست آوردن و تدارک نمودن **هـ** قوله بعد از دانستن متعلق است باتیان یعنی عمل باحکام بعد از علم بآن تجویز
 باید نمود که لابد است و ضرور **هـ** التخریب و من المحال المشی فی طرق الصفا و یا سعد من
 غیر اتباع المصطفی **هـ**

صفا تو ان رفت جز بر پی مصطفی شَبَّانَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَاِنَّا لَكُم عَلٰی مَتَابِعَتِهِ عَلَيْهِ وَاَعْلٰی ثبات وقيام از انى فزايد خداى پاكي را و شمارا بر اتباع آن سرور

اَلِلهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب نود و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم صدر یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توهم جهالت اند و در بیان آنکه صواب افضل است از سکر و مآینا سبب ذلک آدمی نسخه ایست جامع هر چه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه و سبب بطریق صورت ان الله خلق ادم علی صورته و بر همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا از حقیقت جامع میگویند و بهجت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و باقیه در زاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و نفس و شامل مکانی و لامکانی پس بر آئینه عرش و باقیه را بواسطه شمول لامکانیت در قلب مقدار عرش نباشد چه عرش و باقیه با وجود وسعت داخل دایره مکان است مکانی هر چه وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد و انرا باب صفوات مشائخ قدس الله تعالی

له قوله ان الله خلق ادم الخ قطعة من حداث طویل دو اة الشیخان و نظمه هکذا عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم خلق الله ادم على صورة طوله ستون ذراعا الخ یعنی پیداکرد خدا تعالی آدم را بر صورتش اختلاف کرده اند علماء در معنی این حدیث پس بعضی آنرا تاویل نکنند و گویند که این از احادیث صفات است پس از تاویل آن اسباب باید کرد که در امثال این از تشابهات مذنب سلف همین است و بعضی تاویل کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت بمعنی صفت است چنانکه گویند صورت مشکی این است و صورت حال اینچنین است یعنی پیداکرد آدم را بروردگار تعالی بر صفت خود و موصوف گردانید و در بعضی گفته اند که این صفت را بر او انداختند و او را در عالم قادری متکلم بصریه یا انصاف برانست تشریف است چنانچه روح الله و بیت الله یعنی پیداکرد بر صورت جمیل لطیف مشتمل بر اسرار و لطائف یا ضمیر راجع بآدم است یعنی پیداکرد آدم را از ابتداء حال بشر سوی الخلق بطول شصت ذراع و چنانکه در میان اول نطفه باشند پس انال مضغه پس از آن جنین پس از آن موی پس از آن مرد نام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از جمله مخلوقات چه هیچ مخلوقی نیست که مثالی از آن در صورت و نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و اندر صورت بمعنی نشان و امر است که ملائکه شد و مالک حیوانات و مفسر کائنات اند و قیل و قیل از اشعه اللغات با حق تعالی سیر است یعنی بسبب شمول قلب بر لامکانیت بر خلاف عرش و باقیه که داخل دایره مکان است قلب و اسرار از عرش و آنچه اندر دست و پایشان را در جنب و در مقدار نیست

اسکاد هر چه میداند که این بینی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شے و نمودن او عرش مجید که محل ظهور تمام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش مینماید آن نمودن عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن نمودن را هیچ مقدار نیست در جنب قلب که او جامع نمودن جات بے نهایت است آئینه که دروے آسمان بایں بزرگی با اشیا دیگر نمایان می تواند گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است از آسمان که در آئینه است در جنب آئینه صغیر است نه حقیقت آسمان این محبت بشکله روشن گرد و مثلاً در آسمان نمودن حجه از کوه عنبر خاک کمون است نظر بر جامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کوه عنبر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کوه خاک هیچ مقدار نیست جز عنقرض بلکه نمودن حقیر شے را شے دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قلیل است کلام بعضی از مشائخ در غلبه سکر که گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع آلای جل سلطان پتول محمد را علیه الصلوة والسلام و التیمة جامع حقیقت امکان و مرتبه و سبب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از تمام الله تعالی شان زیاده است - آنچنانکه صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات جامع صورت مرتبه و سبب است نه حقیقت و سبب و الله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و سبب و صورت و سبب چنین حکم نمی کردند و خدا و کلا من امثال هذیه الاحکام الشکر الیه محمد بنده ایست محدود و تناسلی و اولی و تقدس غیر محدود است و نامتناهی باید دانست که هر چه از احکام سکر است از مقام ولایت است و هر چه از صفات است بمقام نبوت تعلق دارد و کمال تابان انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطه صفی از این مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را بر صحت تفصیل مے دهند لهذا مشائخ

بسم الله الرحمن الرحيم در بیان آنکه آدمی نسخه ایست جامع هر چه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه و سبب بطریق صورت ان الله خلق ادم علی صورته و بر همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا از حقیقت جامع میگویند و بهجت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و باقیه در زاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و نفس و شامل مکانی و لامکانی پس بر آئینه عرش و باقیه را بواسطه شمول لامکانیت در قلب مقدار عرش نباشد چه عرش و باقیه با وجود وسعت داخل دایره مکان است مکانی هر چه وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد و انرا باب صفوات مشائخ قدس الله تعالی

البویزید بسطامی قدس سره میگوید ^{لَوَائِي} اَدْفَعُ مِنْ لَوَائِي عَمَّيْدا لَوَائِي خُودِ الْوَلَايَةِ وَلَا يَتَّيِدُ وَلَوْ كُنْتُ
 مُحَمَّدًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ لَوَائِي نَبُوتِ لَوَائِي وَلَا يَتَّيِدُ رَاكِبُ رُوسِكِرْدَارِ تَرْجِيحِ مَيَدِ بَرِ لَوَائِي
 نبوت که رو بگو دارد و آری عالم است سخن بعضی که گفته اند الولاية افضل من النبوة میدانند
 که در ولایت رو بحق دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است از رو بخلق و بعضی
 در توجیه این سخن گفته اند که ولایت بنی افضل است از نبوت او نزد این حقیر امثال ابن سنان دوران کار
 می نمایند چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجیه رو بحق نیز دارد باطنش با حق است سجانه و
 ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از بدین است انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهترین
 جمیع موجودات اند بهترین دولت با ایشان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوت است و نبوت کل است
 لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت بنی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از
 سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحتها که عوام الناس راست از مبحث
 خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحو که متضمن سکر است البته افضل است از سکر
 علوم شرعی که مصلحت آنها مرتبه نبوت است سر امر صحو است و مخالف آن علوم برجیه باشد از سکر است
 صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ^{بیتنا} بَشَرًا اللَّهُ شَهِيدًا عَلَى تَقْلِيدِ
 الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَى مَقْصِدِهَا الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ وَالتَّحِيَّةُ بِرُوحِ اللَّهِ عَبْدًا قَاتِلًا
 آمین و آنچه در حدیث قدسی واقع است لَا يَسْعَى آدَمِيُّ وَلَا سَمَائِيُّ وَلَا كُنَّ يَسْعَى قَلْبُ
 عَبْدِي الْمُؤْمِنِ مراد از این گنجایش گنجایش صورت مرتبه و خوب است نه حقیقت که حلول
 در آنجا محال است چنانچه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مرلا مکانیت را با اعتبار
 صورت لامکانیت است نه حقیقت آن تا عرض وافی را در و می مقدار نباشد این
 حکم مخصوص بحقیقت لامکانیت است *

له قول شرح البویزید بدانکه مختصر حال او قدس سره بحاشیه مکتوب چهل و سیوم از نفعات نقل کرده شد آنجا باید دید ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵

يُنَاسِبُ ذَلِكَ حَقِّ سُبْحَانِهِ وَتَعَالَى مَا مَفْصُالُ رَجْحِيقَتِ اِيْمَانٍ مُشْرَفٍ كِرْدَانِ بِمُجَوِّمَةِ سَيِّدِ
الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَيْهِ وَعَلَيْهِ خُصَمَنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا
بِمِمْخَانِكُمْ مَقْصُودِ اَزْخَلَقْتَ اِنْسَانِي اَدَاءِ عِبَادَاتٍ مَامُورِهِ اسْتِ مَقْصُودِ اَزْاَدَائِهِ عِبَادَاتٍ تَحْقِيقِ
لَقِينِ اسْتِ كِه حَقِيقَتِ اِيْمَانِ اسْتِ تَوَانِدُ بُوْدُ كِه كِرِمِيهِ وَاعْبُدْ دَبَكَّ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ رَمَزِ
بَابِ مَعْنِي يَاشَدِجِه كَلِمَةُ حَتَّى بِمِمْخَانِكُمْ اَزْ بَرَأْتِ مَعْنِي غَايَبِ مِي آيِدِ اَزْ بَرَأْتِ مَعْنِي عَلِيَّتِ نِيْزِ مِي آيِدِ اِيْ
اَنْ يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ كُوْنِيَا اِيْمَانِي كِه مِشِ اَزْ اَدَائِهِ عِبَادَاتِ اسْتِ صَوْرَتِ اِيْمَانِ اسْتِ نِه حَقِيقَتِ
اِيْمَانِ كِه تَعْيِيْرِ اَزْ اَلِ يَقِيْنِ كِرْدِه شَدِه قَالَ عَزَّ شَانُهُ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اٰمَنُوا اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا صَوْرَتِ
اٰمَنُوا حَقِيقَةً بِاَدَاءِ وَطَائِفِ الْعِبَادَاتِ اَلْمَأْمُوْرَةِ وَمَقْصُودِ اَزْ فَاوَلِقَا كِه وَلايَتِ عِبَارَتِ
اَزْ تَحْقِيقِ اِيْنِ دَوْلَتِ اسْتِ بِمِمْخَانِكُمْ لَقِينِ اسْتِ وِلِسِ وَاكِرِ اَزْ فَنَافِي اَللّٰهِ وَالبَقَاءُ بِه مَعْنِي دِيْگَرِ خَوَانِدِ
كِه بِجَالِيَّتِ وَحَلِيَّتِ مَوْسَمِ يَاشَدِ خَوَانِدِ اَلْحَادِ وَزَنْدَقَةِ اسْتِ دَرْ عَلِيهِ حَالِ وَسَكِرِ وَتِ جِزْ اَلْطَائِفِ مِشْتَوِنِ
كِه اَخْرَازِ اَلِ بَايِدِ كِرْدَنِ وَاسْتِغْفَرِ بَايِدِ شَدِ اَبَرِ اَسْمِ بِنِ شَيْبَانِ كِه اَزْ مَشَاحِ طَبَقَاتِ اسْتِ قُدُّسِ اَللّٰهِ
تَعَالَى اَدْوَا حَلَمِ مِيگوِيْدِ كِه عَلِمُ الْفَنَاءِ وَالبَقَاءِ يَدُوْرُ عَلَيَّ اِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَصِحَّةِ
الْعُبُوْدِيَّةِ وَمَا سَوَى ذَلِكَ فَمَخَالِيطُ وَزَنْدَقَةٌ وَالْحَقُّ كِه رَاسْتِ مِي فَرَايِدِ وَايْنِ كَلَامِ اَزْ
اسْتِغْفَارِ اَوْ خِرْمِي دِهْدِ فَنَافِي اَللّٰهِ عِبَارَتِ اَزْ فَنَادِ مَرْضِيَّاتِ اَوْ سَتِ سُبْحَانِهِ وَعَلَى هَذِهِ الْقِيَاسِ

مکتوب ۹۷ نو و دو مضمون

شیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات ناموره تحصیل یقین است و مَا

۱۰ قوله ورحمتی وسعت کل شیء الخ اشارت است بر آیت که در سوره اعراف واقع است قال عبد بنی الخ گفت خدا عذاب من میرسانش بهر که خواهم و مهربانی من فرا رسیده است بهر چیزی پس نود و باشد که بنو لیم رحمت را یعنی رحمت کامله خود را بر آن کسانیکه بریز گاری میکنند و زکوة میدهند ۱۲ ۱۳ قوله واما ذوالخ در سوره یسین واقع است یعنی و بگوئیم جدا شوید از مژده کنگرگان ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰

رقیقہ حاشیہ ص ۲) لابن عباس رضی اللہ عنہما کہ الکبائر سبعہ ہی قال ہی الی السبعۃ اقرب منها الی سبعہ غیر ان ملا کبیرۃ
مع الاستغفار ای التوبۃ ولا صغیرۃ مع الاصول ۱۲ ذواجر۔ ۱۵ فی الحدیث المتفق علیہ انہما الاعمال بالخواتم
یعنی نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمہ ہر کدام عمل است بہاں اعتبار دارد ۱۲ (حاشیہ صفحہ ہذا) ۱۵ در آخر سورہ حجر واقع است یعنی وعبادت
کن پروردگار خود را تا دقتیکہ برسد تو یقین۔ از یقین مفسرین مرگ مراد دانستہ اند و کلمہ حتی را بمعنی غایت و نہایت گرفتہ اند و اشارت باستقامت
بر عبادت نمودہ اند حضرت ایشاں قدس سرہ می فرمایند کہ عقل است کہ حتی از برائے علت باشد و یقین بر معنی خود بود ۱۲ ۱۵ وحق
اذا کان مستقبلا بالنظر الی ما قبلہا بمعنی کے اولی ۱۲ کافیۃ ۱۵ قولہ گوئی بمعنی گوئی الف در آخر زیادہ است و گوی
صیغہ خطاب است از گفتن و حجاز بمعنی تشبیر نیز آید و اینجا بسبب معنی است ۱۲ ۱۵ در سورہ نسا واقع است لے آنکہ اگر دیدہ اید ایمان
آوردید بخدا و پیغمبر او و کتاب کہ فرو فرستاد خدا بر پیغمبر خود ۱۲ ۱۵ و قدس سرہ از طبقہ راجعہ است کثبت وے ابو اسحاق است شیخ جبل
بود در وقت خویش وے را مقامات بود در ورع و تقوی کہ خلق از اہل عاجز اند از اصحاب عبد اللہ مغربی و ابراہیم خواص است از عبد اللہ
برسدند کہ در وے چہ میگوئی گفت ابراہیم حجۃ اللہ علی الفقراء و اہل الکاداب در سنہ سلع و ثلاثین و ثلثمائۃ ہجرت از دنیا و بیگفتہ ہر کہ ہجرت
مشاخ نگاہ ندارد بدو عویمائے دروغ و گداز اہمائے بے فروغ گرفتار شود ۱۲ از لغات ۱۵ کہ علم فنا و بقا و اُمرست براخلاص تو جمیع صحت
بتو کی و ما سولے اس لیس در غلطی انداختن است و بے دینی صرف ۱۲ ۱۵ عمل اہل حق مرقی را سبحانہ ۱۲

السَّيِّدُ إِلَى اللَّهِ وَالسَّيِّدُ فِي اللَّهِ وَتَجَوَّهْنَا ثَانِيًا مَصْدَعٌ مِيكَرُودُ كَهْ مَصْلَحَ آثَارِ سَيِّدِ
 الْغَيْشِ بِمَصْلَحٍ وَتَقْوَى وَفَضِيلَتِ آراسته اند و جمعی کثیر بالایشان و البسته در ماده از مواد اگر معوضه
 طبعند امید است که توجیه شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود و السلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

مکتوب نود و هشتم

بر عبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافته در ترغیب بر رفیق و ترک عنف با برادر احدیث نبویه علی
 مَصْدَعِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ حَقِّ سَجْدَةٍ وَتَعَالَى بِرُكُوزِ عَدَالَتِ اسْتِقَامَتِ اَزْدَانِی فرماید
 چند حدیث نبوی علیه من الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَفَرَمَنِ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا که در باب تذکیر و وعظ
 و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق سجدانه و تعالی عمل بمقتضای آنها میسر گردانند

اصل

ترجمه از مصحح

رسول فرمود صلی الله تعالی علیه و آله وسلم هر آئینه
 خدا تعالی لطف و نرمی کننده است دوست
 میدارد و اساقی را و میدهد بر رفیق چیز که نمیدهد
 بر درشتی و چیز که نمیدهد بر هر چه جز نرمی است
 روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر نزد مسلم
 گفت آنحضرت مرا نشانه رضای لازم بگیر بر خود نرمی را
 و دور دار خود را از درشتی و از حد در گذشتن در سخن
 بدستی که نرمی یافته نشود و چیز دیگر یار باید آنرا و کشیده نشود
 از چیز که عیب ناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت
 علیه و آله الصلوة و التحیة کیسکه محروم گردانیده شود از لطف
 و نرمی محروم گردانیده شود از نیکی و نیز ارشاد نمود

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَيُعْطِي
 عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُصْفِ وَمَا لَا
 يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ دَوَاةٌ مُسَلِّمَةٌ وَ
 فِي رِوَايَةٍ لَهُ قَالَ لِعَائِشَةَ دَمْعُ عَيْنِكَ
 بِالرِّفْقِ وَإِيَّاكَ وَالْعُصْفَ وَالْفُحْشَ إِنَّ
 الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا ذَانَهُ
 وَلَا يَنْتُجُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ
 الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ مَنْ يُحْرَمِ الرِّفْقَ
 يُحْرَمِ الْخَيْرَ وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ

عنه بر هر حرکت و مشهور از آن ضم است درشتی خلاف رفیق و درشتی نمودن ۱۲ من ۱۳ رواه مسلم ۱۴ رواه البخاری ۱۵

وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ
 إِنَّ مَنْ أَحْبَبَكُمْ إِلَى أَحْسَنِكُمْ أَخْلَاقًا
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ
 أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالتَّسْلِيمَاتِ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ
 وَالْإِيمَانُ فِي الْحَيَّةِ وَالْكَدِّاءِ مِنَ
 الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ
 إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِي
 إِلَّا أَخْبَرَ كُمْ بَيْنَ تُجْرَمُ عَلَى النَّارِ وَ
 مَنْ يُجْرَمُ النَّارُ عَلَيْهِ رِوَاةُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ
 عَلَى كُلِّ هَيِّئٍ كَسِيْنٌ قَوِيْبٌ
 سَهْلٌ - الْمُؤْمِنُونَ هَيِّئُونَ لَيِّنُونَ
 كَالْجَمَلِ الْأَنْعَمِ إِنْ قَبِلَ انْقَادَ
 وَابِ اسْتَنْبَحَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتَنْبَحَ
 مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ
 عَلَى أَنْ يَنْفَعَكَ دَعَاكَ اللَّهُ عَلَى
 دَعْوِيسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَقٌّ
 يُخَيَّرُكَ فِي آيِ الْخَوَارِءِ شَاءَ إِنْ
 رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى

آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدرستی از جمله
 محبوب ترین شما بسوی من نیک ترین شما اند
 از روی اخلاق و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام
 کیسکه داده شد او را نصیب وے از نرمی و
 لطف داده شد او را نصیب وے از نیکی
 دنیا و آخرت و نیز فرمود آنحضرت علیه و آله الصلوة
 و التسلیمات شرم داشتن از ایمان است ایمان
 در پشت است و فحش و بے پروا گفتن از بدی
 است و بدی در آتش دوزخ است
 بدرستی که خدا تعالی دشمن میدارد از حد در گذرند
 بهوده گوئے را - آیا خبر ندیم شما را که کیست که حرام
 است وی بر آتش دوزخ و کیست که حرام است
 آتش دوزخ بروی بر هر آرمیده آرمسته و نرم طبع
 نزدیک بر دم نرم خود مسلمانان آرمیده نرم طبع
 متقا دانند و اند شتر که در پیشش مهار انداخته اند
 اگر کشیده نشود گردن می نهو اگر بر شتر نشانده
 شود می نشیند بر که فرو بردن شتر را و حال آنکه او قدر
 داشته باشد بر اجرائی آن بخواند آنرا احتیاطی رفته
 قیامت روبرو وے ممکنا خلایق تا آنکه خیر
 گردانند او را در هر جور که خواهد - بر آئینه
 مروی گفت مریم خیمه را صلی الله تعالی علیه

عنه رواه فی تشریح السنة ۱۷ رواه احمد و الترمذی ۱۸ رواه الترمذی ۱۹ رواه الترمذی ۲۰ رواه الترمذی ۲۱ رواه البخاری ۲۲ بر دوید تشدید و تحفیفت آن ۲۳

عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصِي قَال
 لَا تَغْضَبْ فَرْدًا قَال لَا تَغْضَبْ
 إِلَّا أَخِيْرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ
 كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَقْسَمَ
 عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّةَ إِلَّا أَخِيْرُكُمْ
 بِأَهْلِ النَّارِ كُلُّ عَظِيمٍ جَوَاطِ
 مُسْتَكْبِرٍ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ
 وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنْ
 ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَالْأَفْلَاحُ طَجَّ
 إِنَّ الْغَضَبَ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ
 كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْحَسَلَ مَنْ تَوَاضَعَ
 لِلَّهِ دَفَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي نَفْسِهِ
 صَغِيرٌ وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيمٌ
 وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ
 فِي أَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيرٌ وَفِي
 نَفْسِهِ كَبِيرٌ حَقٌّ لَهُمْ أَهْوَنُ عَلَيْهِمْ
 مِنْ كُلِّ أَوْجَحٍ يُرَقَّ قَال مُوسَى بْنُ
 عِمْرَانَ عَلَى نَبِيٍّ وَأَعْلَى الصَّلَوَاتِ
 وَالتَّسْلِيْمَاتِ يَا رَبِّ مَنْ أَعَزَّ
 عِبَادَكَ قَال مَنْ إِذَا قَدَّرَ عَقَرُ
 وَقَالَ أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 وَالتَّحِيَّةُ مِنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ

یعنی هرگاه آن مرد وصیت طلبید از آن مرد و جویش پس فرمود که خشم بگیر

عَوْدَتَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ
 عَذَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ اعْتَذَرَ
 إِلَى اللَّهِ قَبْلَ اللَّهِ عَذْرَةٌ وَقَالَ
 أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ
 عَمَلِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْ مِنْهُ
 الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ
 دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ إِنْ كَانَ لَهُ
 عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ بِقَدَرِ مَظْلَمَتِهِ
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ
 أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتٍ صَاحِبِهِ
 فُحِّلَ عَلَيْهِ وَقَالَ أَيُّضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ أَنْتَ دُونَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوا
 الْمُفْلِسُ فِيمَا مِنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا
 مَتَاعَ فَقَالَ إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمْنِي
 مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَ
 صِيَامٍ وَزَكَاةٍ وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ
 هَذَا وَقَدْ فَتَ هَذَا وَآكَلَ مَالَ
 هَذَا أَوْ سَفَكَ دَمَ هَذَا أَوْ ضَرَبَ هَذَا
 فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهَذَا مِنْ
 حَسَنَاتِهِ فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ
 قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أَخَذَ مِنْ خَطَايَا
 هُمْ فَطَرَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طَرَفَ فِي النَّارِ

عیب و نقصان او را و هر کس که باز دارد و فرو
 خورد خشم خود را باز دارد حق تعالی از او کس
 عذاب خود را روز قیامت و کسیکه عذرخواهی
 کند بسوئے حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را
 و نیز فرمود علیه الصلوة والسلام کسیکه هست
 بروی حق برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از او بطریق
 ظلم از او بپوشد و بپوشد یا چیزی دیگر پس باید که عفو کند
 از او و پیش از آنکه نباشد دینار و دره می اگر
 باشد او را کاره نیک گرفته شود از وی باز نماند
 ظلم و اگر نباشد او را نیکها گرفته شود از او بپوشد
 صاحب دی پس برداشته شود و بار کرد و شود بر او
 کسیکه ظالم است و نیز فرمود آن حضرت علیه
 الصلوة والسلام آیا میداند که مفلس کیست گفتند
 مفلس در میان ما کسی است که نیست در هم
 او را و نه متاع پس گفت بدرستی که مفلس از
 امت من کسی است که بیاید روز قیامت بنهار
 و روزه و زکوة و بیاید که تحقیق دشنام کرد این را
 و نسبت بزرگوار این را و خورد مال این را و ریخت
 خون این را و بزد این را پس داده شود این شخص
 را از نیکهای او و دیگر از نیکی های او
 پس اگر فانی شود نیکهای او پیش از آن که
 ادا نموده شود آنچه بپوشد و بپوشد است گرفته شود
 گناهان ایشان پس انداخته شود بروی پس انداخته
 مطلوبان

تفسیر با تقدیر
قرن الکونین الخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف تقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطان
از برای تحقق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را با نفس نسبت تشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را
سبب انتظام اینها گردانید که میفرمود ^{۱۲} لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ دَعَوْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ
همین ازین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بمایشیه الذم است
پس بواسطه آن نسبت جمیع روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش
ساخت و تغییر از خود بنفس اماره نمود این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روحی آمد
حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بر نبیه و جوب تعالت
و تقدس داشت نیز فراموش گرداند و بتمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد و الله تعالی از کمال
مهربانی و بنده نوازی انبیا را علیهم الصلوات و التسلیات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود
دعوت فرمود و بجا گفت نفس مروج را که معشوقه اوست امر نمود فَمَنْ دَجَّعَ الْقَهْقَرَى فَقَدْ فَتَرَ
قُوَّةً عَظِيمًا وَمَنْ كَمَدَ رَأْسَهُ وَاخْتَارَ الْخُلُودَ إِلَى الْأَدْوَى فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا هَذَا
جواب آن اشکال گوئیم که ازین مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنا آن در نفس و بقاء آن
بذو نفس ناچار تازمانی که این اجتماع و انتظام بر پاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن است نوم
که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن باشد و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهر اعراض
نموده و محبت باطن بطون آرد و فانی و لقای که بقافی پیدا کرده بود و بزوال آورده فانی و لقای
بر باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چه تا تاثیر کند باطن را
تمام نیست بجا نب ظاهر گشته است و از ظاهر بباطن هیچ در نمیرود پس رواست که ظاهر غافل باشد و
باطن آگاه و لا محذور و مثلاً روغن با دام تازمانی که بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است

یعنی برائیه آفریدیم آدمی را در نیکوترین صورت پس گردانیدیم آنرا فرد ترا بر همه فرمانندگان - سورة بقره عم ۲۵ یعنی مدح کردن
بچیز که در تبار ندمت باشد کفو له لایعیب فیهم الا ان سیوفهم یخربون فلول من قراع الکتاب ۱۲ پس کسیکه جهت
تعمیری نمود پس تحقیق بطلب رسید و فردی یافت فردی بزرگ و کسیکه زبرد داشت سر خود را اختیار نمود و میلان بسوئی زمین پس گواه شد
گواه شد فی دور اندازد راست ۱۲ قوله هذا یعنی لازم بگردد این مذکور را و نگردد در زمین خود آنرا بداند که تا اینجا مقدمه مبدء کربان آن
ضروری است اهتمام یافت و بعد از آن حضرت شیخ قدس سره بر مصل مطلب آمده بیان آن مینماید ۱۲ هه قوله بکنجاره بالضم و
یم عربی آنچه بعد از کشیدن روغن ثفل کشید و غیره ممانند هندی کله ۱۲

و چون روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پیش حکم یک بر دیگر متمشی نمی شود و این چنین حساب
دولتی را اگر خواستند بعالم باز گردانند و عالمی را به توسط وجود شریف او از ظلمات نفسانی و ارباب اند او را
بطریق سیر عن الله بانشاء بعالم فرود می آورند و او به تمام بخلق میگردد و بگوید آنکه گرفتاری با اینها پیدا کند
چرا و بر همان گرفتاری سابق خود است بے اختیار او را درین عالم آورده اند پس این مفتی با سائر مبتدیان
در اعراض از جناب قدس او تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقت هیچ مناسبت
ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این مفتی بے اختیار است
و غایت درین ندارد بلکه رفائعه حق سبحانه و تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذاتی است و بر غایت است
و نامضی حق است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم روگردانیده و بوقت تعالی و تقدس آرد
و مفتی را اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود او را
از اوقاف بدار بقا انتقال دهند آن زمان ندانم الله الرفیق الاعلی نقد وقت اوست متنازع طریقت
قدس الله تعالی است و در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمیع توحید بین الحق و الخلق گفته
اند اختلاف آن مبتنی بر اختلاف احوال و مقامات است هر کس از مقام خود خبر داده است و الله اعلم

له بدانکه حضرت ایشان قدس سره العزیز فرق در میان مبتدی و مفتی مروج له الخلق بچار وجه بیان فرموده اند اول آنکه مبتدی گرفتاری بخلق
است بخلاف مفتی مروج له الخلق و ثانی آنکه اقبال بخلق در حق این مفتی اله و ثالث آنکه گوئیم مبتدی را میسر است اله و رابع آنکه در آنجا
مکتوب فرموده اند مبتدی صاحب حجب است اله اشارت است بحدیثی که روایت کرد بخاری رح از عائشه صدیقہ رضی الله تعالی
عنها قالت ان من نصح الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمه توفی فی بیته و فی یومی الی ان قالت ثم نصب
یدیه فجعل یقول فی الرفیق الاعلی حق قبض و مالت یدیه لیضیغه فکف عن الرفیق الاعلی اسمی است از اسماء الهی و بعضی گفته که
گروه انبیا علیهم الصلوات و التسلیات مراد از و الله اعلم ۱۲ قوله اللهم الرفیق الاعلی یعنی لے خدا الحق کن بر جماعت
اعلی یا اختیار کردم رفیق اعلی را و این قول اشارت است بحدیثی که مروی است در بخاری و مسلم از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی
عنها دیاب ذات المحض علی الصلوة و السلام مجلس آنکه قالت عائشه فكان اخر کلمة تکلم بها النبی صلی الله علیه و سلم
قوله اللهم الرفیق الاعلی بدانکه مراد رفیق اعلی احوال است بعضی گفته اند که مراد از و الله اعلم آنست که ساکن اند در اعلی علین در
حضرت قدس بچنانکه در حدیث واقع شده مع التبیان و الصدیقین و حسن اولئک دققا و رفیق اسم جنس است واقع می شود
بر واحد و کثیر یا مراد مطلقا اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بروی تعالی
آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق حجب الموفق فی الامر و مؤید ایا اراة است آنچه در بعضی اخبار آمده است که جبرئیل
آمده گفت که خدا تعالی مشتاق است و خیر میگرداند ترا در بودن در دنیا و در آمدن اینجا آنحضرت فرمود و اخذت الرفیق الاعلی و بعضی
رفیق اعلی را بر بهشت نیز حمل کرده اند رفیق بمعنی نرمی کردن و سودا شدن نیز آمده است و مراد رفیق جلای رفیق است ۱۲ ترجمه الشیخ ۱۲
یعنی پس حالش چنین است که روئے اله چه او بر همان گرفتاری سابق خود است و از گرفتاری تا عدم اله ۱۲ یعنی و تحقیقت این امر
در حق است سبحانه و او میداند ۱۲

اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآلِهِ سَيِّدِ الطَّائِفَةِ حَبِيبِ رَضَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَرَمُودَهُ اسْتَكْرَامُ إِلَهِيَّةٍ هِيَ الرَّجُوعُ
إِلَى الْبَدَايَةِ مُوَافِقُ مَقَامِ دَعْوَتِ اسْتَكْرَامُ كَرِيمِ مَسُودَةٍ تَحْرِيرِيَّةٍ يَافِتُهُ جِهَ دَعْوَايَتِ تَمَامِ رُوحِ بَلَقِ اسْتَكْرَامُ
حَدِيثُ تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي كَمَا تَحْرِيرِيَّةٍ يَافِتُهُ بُوْدَا شَارِبِ بَدَوَامِ آكَاسِي نَيْسِتِ بَلَكُ اخْبَارِ اسْتَكْرَامُ
از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام
ناقص طهارت نه گشت و چون بنی در رنگ شیان است در محاطت امت خود غفلت شایان منصب
تَبَوُّتِ اَوْ بِنَا شَدَّ وَ حَدِيثُ لِي مَعَ اللَّهِ وَقَدْ لَا يَسْجُدُ فِيهِ مَكَدٌ مُقَرَّبٌ وَلَا يَنْبِي مَسْرَسٌ بِرَقْدٍ
صحت اشارت بر تجلی ذاتی برقی تواند بود و آل تجلی نیز مستلزم اقبال بحجاب قدس خداوندی جل سلطان
نیست بلکه این تجلی از آل جانب است متجلی در دران صغیری نیست از قبیل سیر معشوق در عاشق است
عاشق از سیر سیر گشته است بیدت آینه صورت از سفر دور است و کال پذیرای صورت از نور است
باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق حجب مرتفع نموده میکنند یا وجودی بر دلگی او را بخلق مشغول داشته اند
و قلاح خلایق را با و مربوط ساخته مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میمان
او و پادشاه جلالت از صورت و معنی هیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته
است این فرق دیگر است در میان مبتدی و منتهی مرجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی مرتفع
الحجب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوبات صدم

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوله که نموده بود که شیخ عبد الکیسری بپنی گفته است که
حق سبحانه و تعالی عالم لغیب نیست - التفات نامه گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود

له یعنی نمی خنید بر خویش من و نمی خنید دل من - فی مسند ابی داود و قال یعنی ابوداؤد کان النبی صلی الله علیه و سلم
محفوظا یعنی من ان یخبر من شیء و لم یعقل - و قالت عائشة رضی الله تعالی عنهما قال النبی صلی الله علیه و سلم
تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي اَنْتَهی ۱۲ ۱۳ قال المهرجین کوة الصوفیة کثیرا و هو فی الرسالة القشیریة یلقطی وقت
لا یسعی فی غیر ذی قلت یوحنا منه انه اراد بالملك المقرب جبریل و بالنبی المرسل نفسه الجلیلة و فیہ ایماء الی مقام
الاستغراق المعبر عنه بالسک و المحو و القناء و هو قاری ۱۴ ۱۵ یعنی عاشق در رنگ آینه است که از سفر دور است و مجازیب
صورت است که نور نیست خود ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸

این قسم کلام از احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عذر را نمی شاید و هیچ تاویدی درین مقام مقبول نیست **فَاتِ كَلَامَ الشُّكَاذِيِّ يَجْمَلُ وَيَصَوْتُ عَنِ الظَّاهِرِ لَا يَخِيدُ** اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت اینها آن نیز مستکره است و مستحق آزار است تحصیل ملامت خلق را را بهما بسیار است بچه ضرورت کسی تا بسره کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوالی را جوابی باید بضرورت در آن باب سخن سراید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم معدوم نباشد یعنی چو غیب نسبت حق سبحانه معدوم مطلق است و لا شئ محض تعلق علم را بوسی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لا شئ محض می بر آرد نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست و لا شئ صرف است از مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در اصدق علیه اینها است نه در مفهوم هم چنین است حال جمیع محالات که مفومات آنها ممکن تصور اند و با صدقات متمنخ تصور چه معلومیت از استحاله می آید و لا اقل وجود ذی بنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد راجی کرده اند درست است نفی

له قول فان کلام الله یعنی زیرا که کلام اهل سکر بر محل حسن حمل کرده می شود و از نظر خود برگردانیده شود نه کلام غیر ایشان یعنی اهل صواب ۱۲ یعنی کلام شیخ عبد الکبیر یعنی قدس سره که حق سبحانه و تعالی عالم غیب نیست ۱۲ **له** قوله سخن کرده اند و استفسار نموده یعنی ملا حسن کشمیری که مکتوب الیه اند تا ویل کلام را بیان کرده از حضرت امام ربانی استفسار نموده اند ۱۲ **له** قوله آنکه گفته اند که غیب بدانکه کلام شیخ عبد الکبیر قدس سره را مستناویل انجاء کور ساخته اند اول اینکه غیب معدوم باشد الخ و این از متکلم این کلام شیخ عبد الکبیر منقول است دوم توجیه مولانا محمد راجی که در مرتبه ذات بخت و هویت صرف جمیع نسب و اضافات ماقول است و چو در این مرتبه اضافات و نسبت علمیت نباشد پس در این مرتبه عالم الغیب نه گویند و برین توجیه اعتراض ملا حسن را نقل فرموده تصحیح کرده اند و خود هم اشکال وارد کرده اند و بموجب توجیه ملا حسن کشمیری و ادراک هم محذوف نموده اند ۱۲ **له** قوله آنکه گفته اند مبتدا است و قوله یعنی چو غیب نسبت به حق سبحانه الخ جمله شرطیه خبر آن و بختی که خبرش محذوف باشد یعنی درست است و محتمل است که قوله و توجیهیکه خود کرده اند معطوف بود بر قول او آنکه گفته اند و بر دو مبتدا باشد خبرش قوله اقرب توجیهات است و باقی جمله معترضه بآید الله اعلم و علیهم السلام و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم ۱۲ **له** بدانکه مولانا شمس الدین محمد راجی قدس سره از اجل اصحاب حضرت مولانا سعد الدین قدس سره بودند و ما با طالبان را در جامع هرات بحق دعوت می نمودند مولانا شمس الدین قدس سره بود که دیدیم است بر سر سفره از برات از جانب قبله ولادت ایشان در شب برات از شعبان سنه عشرین و ثمانمائه بوده است والده ایشان را بسره پنج ساله وفات یافته بوده است او از اهل بهت لغایت متأخر و مجرد خاطر شده آل شب حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که فرموده اند غم مخور و دل خوش دار که حضرت سحانه ترا بسره خواهد داد که صاحب دولت و دراز عمر باشد بعد از آن چند گاه خدمت مولانا محمد متولد شده اند و والده ایشان دائم ایشان را می یافتند که آن فرزند می که مراد بوسی بشارت داده اند قوی الی آخره باقی الرضات ۱۲

نسبت علمیت در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علم است تخصیص بعلم غیب کردن و بجهت نداشتن اشکال دیگر بر توجیه مولانا آن است که اگر چه در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیت نفی است اما علمیت او تعالی بر حال خود است چه بذات عالم است نه بصفت که صفت آنجا نفی است ثلثه صفات حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت علم را از وی تعالی مسلوب می سازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بذات مترتب میدانند فکذا بذات و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را با آن جائز ندانسته اند اگر چه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بخت او سبحانه بخت است چه در جبهه که در عدم جواز گفته اند اقتضاء حقیقت علم است ملا حاطه معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا محتمل جان بعد التعلق این جا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی این معنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی **فَلَا يَحْدُ وَذِي أَنْ يَتَعَلَّقَ الْعِلْمُ الْوَاجِبُ سُبْحَانَهُ يَدَّ اِتِّهَ تَعَالَى بِطَرِيقِ الْحُضُورِ لَا بِطَرِيقِ الْحُصُولِ وَ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ اَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ وَاسْلَامًا أَوَّلًا وَآخِرًا**

مکتوب صد و یکم

نیز ملا حسن کشمیری صد و بیافته در رد بر جماعه که کما ملان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز می نمایند **اَحْسَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَالِكُهُ وَ اَصْلُهُ بِالْكُ مفاوضه تریفه مولانا محمد صدیق رسانیدند حَمْدًا اِلَهُ سُبْحَانَهُ که در افتادگان را فراموش ساخته اند مخاطباتی که به نفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله**

له قوله در علم توجیه علم بر دو قسم است حصولی که بواسطه حصول صورت معلوم است در قوت علمیه عالم و حضوری که نفس حضور معلوم پیش عالم در آن کافی بود و احاطه بحصول صورت نباشد ۱۲ **له** پس هیچ استحال نیست اندرین که تعلق بگیرد علم و اجسی بذات پاک او بطریق حضور معلوم نه بطریق حصول صورت معلوم ۱۲ زیرا که راسته که گفته اند خدای پاک حال شناسا و باصلاح سازد دل شناسا ۱۲ **له** نفی کنندگان صفات از حق تعالی که معتزله و علماء غلامانند حق را سبحانه عالم میگویند ۱۲ **له** یعنی آقا خدای علم مرا حاطه را و آقا خدای ذات مطلقه مردم اصاطه را بجای خدشه است زیرا که الخ ۱۲

بوضوح پیوست آری بر اعتراضی که بر نفس دارند و زبان آمارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال
اعتراض نیست چه نفس دین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و
مقبول است بر مقبول اعتراض نمیرود و مراد او مدحق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان
خلق با خلق الله است سیاحت قدس او از اعتراض بالیست فطرتان بلند است هر چه میگوئیم
بما عاید است بدیت آگه از خوشیستن چو نیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین بپاس است که چنان
از کمال جمل نفس مطمئنه را با آمارگی تصور میکنند و احکام آمارگی بر مطمئنه اجماعی نمایند چنانکه کفار انبیاء را علیه السلام
الصَّلَواتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ در رنگ سائر بشر دانسته از کمالات نبوت انکار نموده اند اَعَاذَنا اللهُ
سُبْحَانَهُ عَنْ اَنْكَارِ هَؤُلَاءِ الْاَكْبَرِ وَ اِنْكَارِ مَا بَعَثَ عَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّحِيَّاتُ

مکتوب صد و دوم

بلا منظر صد و ریافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط مثلاً کسه
ده تنگه را قرض گرفت بدو از ده تنگه درین صورت مجموع دوازده تنگه حرام است نه دو تنگه زیادتی و ما
یَتَعَلَّقُ ذَلِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الْكَذِبِ اَصْطَفَى شَمَاءَ رُوزِ مِیفرمودید که ربابه
قرض بسود همان فصل است و پس و محرم در قرض بدو تنگه بدو از ده تنگه همان دو تنگه زیادتی است
چون بر بعضی کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت بر عقدی که در فصل است نیز ربابه
است پس ناچار این عقیده محرم باشد و هر چه بسبب محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود پس آن ده
تنگه نیز ربابه باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شهابی اظهر

۱۰ چنین بفتح جم عربی بر وزن کیم که در حکم مادر باشد ۱۱ ۱۲ مثنوی اشتیاء را دیده بینا بود و نیک و بد در دیده نشان یکسان نمود
هم سری با انبیا برداشته اولیا را هم چون خود برداشته گفت اینک بشارتشان که ما ایشان بستمه خواهیم و خوره این ندانستند ایشان
از عجبی هست شکر در میان بے منتها بر روی یک خوره زینور دخل و لیک زین شد نشین ذرا و دیگر عمل و بر دو گوی آموگیا خوردند و
آب و زین یک سر گیس شد و زان مشک ناب و بر دو گوی خوردند از یک آموگیا خوردند از یک آموگیا خوردند از یک آموگیا خوردند
این چنین استباه بین و فرق زان بفتحه و س که راه بین ۱۳ تنگه با فتح و کاف عربی بمعنی قرض راجع خواه از زر
باشد خواه نقره یا مس و این مفرس نگار است ۱۴ غیاث ۱۵ پناه دهد مار اخذ لے پاک از انکار این بزرگ واران و
از انکار تلبسان ایشان ۱۶

این معنی بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوم حرمت ربابه قطعی ثابت شده است که شامل محتاج
و غیر محتاج است تخصیص محتاج از اینجا نمودن نسخ این حکم قطعی است روایت قنیه رتبه آن ندارد که نسخ
حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهور اند میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد
راشایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و لَوْ تَسْلَمُ حَقُّهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ لَسَلَّ احتیاج
ربا با منظر او و مخصوصه میاید فرد آورده تا تخصیص آن حکم قطعی کریمه فَمِنْ اَصْطَفَى فَمِنْ اَصْطَفَى باشد که مثل
اوست در قوت ع که ستم را کشد ستم رستم و ایضا اگر محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی
از برای حکم حرمت ربابه پیدا نشود چه بر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاج از احتیاج لای خواهد بود
باحتیاج هیچ کس بضر خود اقدام خواهد نمود فَلَیَبْقَى لِهَذَا الْحُكْمِ الْمَثَلُ مِنَ الْحُكْمِ الْحَمِيدِ
مَزِيدًا فَإِنَّ تَعَالَى كِتَابُهُ الْخَيْرُ مِنْ أَمْثَالِ هَذِهِ التَّوَهُّمِ وَ لَوْ تَسْلَمُ عُمُومُ الرَّابِیَةِ
لَوْ عَلَى سَبِيلِ فَرْضِ الْحَالِ كَوْنِهِمْ كَرِهُوا احتیاج از جمله ضروریات است وَالضَّرُورَةُ تَقْدَرُ بِقَدَرِهَا
پس طعام از آن مبلغ سود نچتن و بمر دم خوراندن داخل احتیاج نیست و ضرورتی بآن متعلق نه لهذا در
ترکه میت احتیاج میت مستثنی است و از آن مقصود بر کفن ساخته اند و طعمه بروحانیت او نچتن
داخل احتیاج نداشته اند بآنکه او محتاج تر است بعد قه پس در صورت تنانع فیہ ملاحظه فرمایند که
مستقرضان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامیکه ایشان از برای جماعه از آن پل می بزدن

۱۰ قال الله تعالى واحل الله البیعه و حرم الربوا یعنی و حلال کرده است خدا سوداگری و حرام ساخته است سود را بپاره
سوم - آنر سوره بقره ۱۲۰ قنیه المینة علی هذا هب الی حقیقة ۱۳ الشیخ الامام ابی الراجا نجم الدین محمد بن محمد
الزاهدی المحقق المتوفی سنة ثمان و خمسين و ستائیه اوله الحمد لله الذی اوفیهم معالم العلوم الخ قال المولی
البرکلی والقنیه وان كانت فوق الكتب الغیر المعتمدة وقد نقل عنها بعض العلماء فی کتبه کتبهها مشهوره عند
العلماء یضعف الروایة وان صلیها معتزلی ذکر فی اولها انه استصفاها من مینة الفقهاء لاستاذة بدیع
این ابی منصور الحراق و سماها قنیه المینة لتجیم الغنیة الی اخر ما فی کشف الظنون ۱۴ ۱۵ بالفتح کسلی
مفرد سوزش که از کسلی در سینه و شکم پیدا شود و مجازاً او غم عظیم اضطراب انگیز مستقل ۱۶ ۱۷ اشارتست بآیه که در اول سوره
مائده واقع است یعنی بر که ناچار شود در کسلی در حالتیکه قابل نباشد بکند پس بر آئینه خدای مرزنده هر بان است ۱۸ ۱۹ خوش
بالفتح رنگ سفید و سرخ در هم آمیخته و بعضی گویند که رنگ است میان سیاه و بوز یعنی سرخ چون اسپ ستم بین قسم رنگ داشت ازین جهت
اسپ ستم را خوش گفتند و مجازاً اسپ را خوش گویند غیاث ۲۰ قوله فَلَیَبْقَى الخ یعنی پس باقی نماند مگر این حکم را که فاضل کرده شده است
از خدا لے یا حکمت و محمود فائده معتدیه بر تر است کتاب عربی و از امثال این توهمات و اگر تسلیم کرده شود عموم نیاز مندی اگر چه بقرض
مجال با فدیة الخ ۲۱ امر ضروری بقدر ضرورت و حاجت گرفته میشود نه زیاده از قدر حاجت ۲۲ ۲۳ علی بالضم بعضه نفس ۲۴

بسیار است مرخص رانده دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید بنیت کفارت یمن یا چهار
یا صوم بخت باشد و شک نیست که او با دانه این کفارت محتاج است گوئیم اگر استطاعت ^{عالم} طعام ^{در وقت} را
ندارد و روزه دارد آنکه قرض به سود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه ببرت
لقوی منفع خواهند شد ^و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
زیاده الطناب نه رفت وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ *

۱۱۱ قول او قدس سره مشکوک را مؤید توقف نمودن است و محلیست فرض بسو و یحیی قول او قدس سره بظاهر مخالف الح ۱۲ که یعنی اگر فرض
 بسو در حالت مخصوصه حلال باشد اندرین شک نیست ۱۳ در ع بالفتح پرینیز گارشیدن و یحیی نیز گارشیدن و پرینیز گاری و ترسنده ۱۴
 من که قوله بعد المکیه و النبی اول مصفر است و ثانی مکبر این مثل است و اصل او این است که شخصی نه خواست کمال سال موافق طبعش پیدا
 یازد نه دیگر خود سال بزرگ خواست آن هم موافق طبعش نه افتاد آنگاه این قول گفت و ذریع مثلاً یعنی بعد از خود و بزرگ زنی را نخواهم گرفت و در
 محصوره معنی بهر حال و بهر تقدیر مستعمل است ۱۵ یا خود از جمیع الامثال المبیذاتی ۱۶ یعنی تکلیف نمیدهد و واجب نمیکند حتی تعالی و لقدس سبح
 تنه را در بر یکس گرماندازه و مقدار طاقت او آخر سوره بقره ۱۷ حکم کفر بیکه ازین دو اصل کرده نشود بلکه حکم کردن جائز نیست و الا ازین
 مازم ۱۸

१५५

مکتوب صد و سیوم

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عاقبت و طلب کردن قاضی از
برائے بهر بند حق سبحانه و تعالیٰ با عاقبت دارد آن عاقبت خواسته می آید که عزیز ^{بزرگ} بهمواره دعا میگرد و ^{تندون} دست و پا
عاقبت یک روزه می نمود شخصی از اهل عزیز سوال کرد این بهم که میگردانی مگر عاقبت نیست گفت آں
میخواهم که روزی از صبح تا شام مرکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم بدقیست که بهر بند قاضی
ندارد و در اجرائے بعضی احکام شرعی کار بجز میرسد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است
و صی ندارد و در تصرف آں مال بے اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار می کشاید
علی هذا القیاس +

مکتوبت عدد چهارم

بقضات پر گنہ مشکن صدور یافته در غز ابر خیز مصیبتی که از قوت مغفرت پناهی رسیده

۱۵ بدانکه مراد از زمین این جایعین منقعه است نه نموس و نه لشو که موجب کفاره از اقسام ثلثه همین همین است یعنی چو بر فعل یا ترک فعل بزبان مستقبل سوگند خورد و خلاف آن ورزید لازم است مراد از آزاد کردن یک کنیز یا یک غلام یا طعام خوردن ده مسکین صبح و شام یا لباس پوشانیدن ایشان را و بر تقدیر عجز سه روز بپای و در پی روز و داشتن و ظهار مشاب که دایند است زوجه خود را بیکه از محارم خود بران همه بر تقدیر اراده عود و آزاد نمودن مخلوک لازم است و بر تقدیر عجز دوماه علی التوالی و التواتر روزه داشتن و بر تقدیر عجز از روزه شصت مسکین را طعام بقدر فطره دادن بر یک و ادهم چنین کسیکه روزه رمضان عمد ابلاغ و رت فاسد گردانند بران نیز کفاره مانند کفاره ظهار واجب است بکذا فی کتب الفقه ۱۲

۱۶ عرق بقیع صبر بر مصیبت و عمر کردن و در ایستقامت و در زیندن و شکایت کردن و در عورت حال حجاز یا بعلی یا تمهیر سی (باقی بر صفحه ۲۲۷)

از اجل نعم خداوندی است جلشانه مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال و داد بود و وصول یافت
 بَلَّغْهُ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ عَلَى ذَلِكَ حُبَّتْ اِيْن طَائِفَةٌ كَمْ تَفَرَّجَ بِمَعْرِفَتِ اسْتِ از اجل نعم خداوندی
 است جل سلطان تا کلام صاحب دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام مروی میفرماید الهی
 چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت و تا تر نیافت ایشان را شناخت
 بعضی این طائفه هم قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بِحَقِّكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآيَاتُكَ
 عَنْ هَذَا الْأَيْدِيَةِ شَيْخِ الاسلام فرمود الهی هر که خواهی براندازی او را با ما در اندازی بدست می عنایات
 حق و خاصان حق به هر ملک باشد سیاستش و حق به این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی به عید شمارا
 کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند وَالسَّلَامُ
 عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْزَمَ مَتَابِعَهُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ

مکتوب صد و هفتم

نیز به محمد صادق کشمیری صد و هفتم در اجوبه و اسوله چند که نوشته بود که از اں جواب دهنی نصحت می آمد
 و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروری که در ایمان این طائفه علیه نافع اند حق سبحانه و تعالی بسعادت
 ایمان این طائفه علیه مستعد گرداناد و کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید بر چند سوالیکه
 شائیه نصحت و تعصب داشته باشند مستحق جواب نیست معذک تنزل نموده در جواب اقدام نمایم

له قوله از اجل نعم یعنی از بزرگترین نعمتهای حق است تعالی شان ۱۲ کتبت او ابو اسمعیل است و در از فرزندان ابو منصور است
 الانصاری است و مت الانصاری پسر ابو یوب الانصاری است که صاحب رجل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود در آن وقت که از مکه میفرمود
 مؤذنه بجزرت کرد و مت الانصاری در عهد امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه با حضرت بن عباس بن جراحان آمده بود و در مکه ساکن شد و ولادت وی
 بر در جمعه وقت غروب آفتاب دوازدهم از ماه شعبان سال سه صد و نود و شش در فصل بهار و وفات وی به تاریخ نهم ربیع الاول سال چهار صد
 و هشتاد و یک هجری است از اکابر محدثین بوده است او گفته که من از سعد بن حدیث نوشته ام که همه سنی بوده اند بسیار از اشعار عربیه یادداشت
 که زیاد از شش هزار است و سه صد هزار حدیث یادداشت با سینه حدیده کثیره ۱۲ از تفحات مع تفسیر سیر ۱۳ یعنی در شناختن ایشان
 و یافتن تو لازم است از جانبین که احدی از آخر متفک نمیتوان شد ۱۴ که قوله تحت خطا و گناه و عیب کسی چنین و بدگویی قوله تعصب حمایت
 کردن و یاری دادن و پشتیبانی کردن و خوشایندی کردن ۱۵ اخبار ۱۶ که قوله مبنی اسم فاعل است از ابناء خبر دادن یعنی مشعر است زیاده
 دوستی و کمال آن ۱۷

الیکه را نفع نه کند شاید که دیگر را نافع آید سوال اقل آن بود سبب چیست که از اولیای متقدمین
 کرامات و خوارق بسیار ظهور می گردند و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود از این سوال نفی بزرگان این
 وقت است بواسطه قلت ظهور خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از خواهی عبارت است قَالِ عِيَاذُ بِاللَّهِ
 سُبْحَانَهُ مَنْ تَسْوِيْلُكَ الشَّيْطَانِ ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف
 معجزه مرئی را علیه الصلوة والسلام که از شرائط مقام نبوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله
 شائع و ذائع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل آنجا
 با اعتبار درجات قرب الهی است جل سلطان تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از البعد کثرت
 خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رَضَوْنَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
 عشر عشر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیاء بر تبه ادنا صحابی نرسد نظیر ظهور خوارق از کوفه نظری است
 و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در
 ایشان غالب باشد بر قوت نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی
 در تصدیق بنی علیه و علی آله الصلوة والسلام اصلا محتاج بلم نه گشت و ابو جهل لعین بواسطه قصور همین
 استعداد و با وجود ظهور چندین آیات بانه و معجزات قاهره بدو کثرت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت
 حق سبحانه در شان این بے دلتان می فرماید إِنَّ يَوْمَ الْفَيْصِلِ إِتُّوا كُلُّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءَ أُولَئِكَ
 بِحُجَّتِنَا يَأْتُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا أَصَاطِيرُ الْوَلِيِّينَ بآل که گوئیم که ظهور خوارق
 از اکثر متقدمین در طول عمر زیاد از پنج و شش خوارق نقل نه کرده اند جنید که سید این طائفه است معلوم

له یعنی پس بنده بخندم پاک از ان شمائے شیطان ۱۲ علم ان الحاقق للعادۃ ان صد من البنی الصالح المصدق
 فخره وان صد من المومن المتقی العادۃ بالله القا فی فیہ الباقی به فکرافه و ان صد من المومن الصالحی
 فحونه و ان صد من الکافر موافقا لخصمه فهو اسند دایر والا فهو اهانت ۱۳ من حواشی شرح العقائد ۱۴
 قوله شائع و ذائع است و دلیل بر وقوع آن کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعدهم تواری معنوی چنانکه در قد مشر
 میان آن نزد المصنفات و ترک عن دجل شبه و انکار نیست خصوصاً از بعضی اکابر طریقت و سادات ایشان ۱۵ شیخ عبدالحق دهلوی
 که قوله تعالی و ان یؤدوا کل آیه الخ انتشار است به آیه که در کوع سوم از سوره انعام واقع شده یعنی در ایشان کسی
 هست که گوش نه لبسوت و دپیدا کرده ایم بدل ایشان پرده لاتا تفهمند آن را و در گوش ایشان گرافی است و اگر به بیند بر آیت یعنی
 معجزه ایمان نیارند بآن تا دقتیکه باین پیش تو مکاره کنی با تو گویند این کافران نیست این مکر قصه های اولین یعنی پیشینان
 ص یعنی امور خارج موقوف علیها ۱۶

دیگر نیک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چیز رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
 و تصرف او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنو است
 است چنانچه رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بے گزافی قبول کند و سرای غیبی و حقائق بگوش جان فهم کند
 بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چنانچه رونده راه را بصیرت
 بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرست بهر عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند
 و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده
 باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده کننده بود چنانچه رونده راه با حیائے سنت متروکه قیام نماید بدین
 صفت موصوف شده باشد صفت دیگر تمیت است و معنی تمیت میراننده بود چنانچه سالک بدعتهائے
 که بجائے سنت گرفته اند و منع آں بدعتهائے بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا ایقین
 و تعوام معنی خلق را برنگ دیگر تمیید اند و چهار درجه فضیلت فرو نشسته اند خیال کرده اند که دلی را حیائے
 جسدی در کار است و اشیا غیبی می باید که اکثر بر روی منکشف شود و امثال اینها دھوکا تزی من
 الظنون الفاسد که ان بعض الظن الخ و ایضا خوارق مظهر در امانت و اینها نیست علوم و معارف

له قوله ان کس که باشد آنچه چنانکه ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم كلمة الحكمة ضالة الحكم فحيث وجدها فهو احق بها رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سخن علم و حکمت گمشده
 حکیم است پس هر جا که یافت و از هر کس که یافت آں کلمه را پس آں حکیم سزاوارتر است بآں کلمه چنانکه کسی که گمشده خود را در دست برک یابد
 میگرد و هر چنان حکیم از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآں نمی کند که مرده فقیر و فقیر میگوید بیت مرده بیدار که بیدار گیر
 و نوشت است پند بر دیوار ۱۲ له قوله ایضا سنت الخ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم من تمسك بسنتي عند فساد اهل فله اجر مائة شهيد و آله الیه هقی یعنی کسیکه چنگ در زند و عمل کند
 بسنت من تزد فساد من پس مراد است مزد و ثواب صد شهید - وعن بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم من احب سنتي فقد احب الله فان له من الاجر مثل اجور من عمل
 بها من غير ان ينقص من اجور هم شديدا یعنی کسیکه زنده گرداند سنت از سنتها که مرا که بپایان میرانیده شده است پس بدستی
 مرا کس راست از اجور ثواب مقدار اجور و ثواب آں کارکنندگان بے آنکه مرده شود از اجور آں کارکنندگان چیز ۱۳ له
 یعنی اهل بدعت و اهل بدعت در دین احداث نموده اند چنانچه رافضی و خارجی و دیر و دیر و مجسم و غیر هم امور دین پیدا ساخته اند بخاری و مسلم از عائشة
 صدیق رضی الله عنه روایت کرده رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کسی که نوید کرد در دین نا کار این دین روشن و هوید است
 چیز که نیست از این دین یعنی چیز که مخالف و مغیر آں باشد پس آں چیز بآں کس باطل و مردود است ۱۴ له قوله تیر با کس بیان
 و لا ف زدن و تکر کردن و گمراه و حیران شدن و این چهار مراد بیا بیان است ۱۵ منتخب ۱۶ و این مذکور چنانکه می بینی از گمان آں
 فاسد است ۱۷ له قوله ان بعض الظن الخ اشارت است بآنکه در سوره حجرات پاره جم و واقع است یا ایها الذین امنوا
 اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن الخ یعنی ای مسلمانان اجتناب از گمان بسیار که گمان آں بے بدعت آینه بعض بدعتی در بانی ۱۸
 عه قوله بر موجب پسندیده حق یعنی بروقی محققای رضا ۲۴۴ حق سجده کند ۱۲

الها مبدء از اعظم آیات است و ارفع خواص لهذا معجزة قرآنی از سایر معجزات اقوی و البقی آید چشم بکشا
 که این علوم و معارف که در رنگ آبر نیسان میریزند از کجا است علوم باین همه کثرت بجاها موافق علوم
 شرعی اند سر موعی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواج
 ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواج بر شما حجت نیست نیست
 خود را بر سر است تا مبدی زاده چه نوشته آید و آیین اصول شما اولاً بر چند گران نمود اما چنان باعث چندین
 علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است نیک است بیت سیج ز فتنی
 نیست کورا خوبی همراه نیست و زنگی شب رنگ را دندان چو در و گوهر است عجب کار نیست که
 در مکتوب سابق اخلاص بسیار ساخته بودید و سبب آں را ظهور دو واقعه بے در پی نموده نوشته بودید که
 اثر آں را در افاق نیز یافت بحدی که ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت
 آورد و به تجدید ایمان مشرف ساخت یک ماه ن گذشت بود که تغییر درین وضع مفهوم گشت و بدو جوع
 قهری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صد آں آید که آں دو واقعه را و جبهه پیدا شود که بالقائے
 شیطانی منجر گردد و بیا بغلط کشفی بکشد آں چه بود و این حلیست بیت به گفتا فلانے چه بد میکند نه بان
 که بالنفس خود میکند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم مابعة المصطفى علیه و علی
 آله الصلوات و التحيات و التسليمات

مکتوب صد و هشتم

بمیاں سید احمد بخاری صد و یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بر عکس آنچه گفته

دقیقه حاشیه ۲۲ گنه است و جاسوسی مکنید و غیبت نکند بعض شما بعض را از ۱۲ حاشیه صد و ۱۳ له نام باران که از قطرات آں
 در صدف مروارید پیدا شود ۱۴ له واقعه در اصطلاح صوفیه چیز است که وارد شود بر قلب به طریق که باشد خواه به قوت قلب خواه غیر
 آن خواه در قیقه خواه در منام اما تطل حواس مزوری است مراد از ۱۲ ایضا شنی ثنوی شریف ۱۵ یعنی از بزرگترین نشانههای بلند
 ترین که امتها ۱۶ له سیاه فام مانند شب ۱۷ پس بار فتن چنانکه روئے بغرب نموده بسوئے مشرق رود ۱۸-۱۷-
 اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه چنانکه از سوال دوم مفهوم می شود ۱۲

انکه ولایت افضل از نبوت است ^{بیتنا الله سبحانه وایاکم وجميع المسلمين على متابعتي سيد المرسلين عليه وعلى آله وعلى الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها} بعضی از مشایخ در سكر وقت گفته اند كه ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت بنی خواسته اند تا ویم افضلیت ولی برینى رفع شود ^{انا فی الحقیقت کار بر عکس است زیرا که نبوت بنی از ولایت او افضل است و در ولایت از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت از کمال انشراح صدری نه توجیه حق} سبانه مانع توجیه خلق است و نه توجیه خلق مانع توجیه حق ^{تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بخلق دارد ترجیح بر دے بدهند عبادا یا الله سبحانه وایاکم وجميع المسلمين على متابعتي سيد المرسلين عليه وعلى آله وعلى الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها} شان نبوت از ال برتر است فهم این معنی ارباب سکرادشوار است ^{اگر مستقیم الاحوال باین معرفت} ممتازند مصرعه ^{هیتا لا دیاب التبعیم یحیمها} بقیة المقصود میاں شاه عبداللہ ولد میان شیخ عبدالرحیم باین فقره قوت قرابت دارند و الدایشان مدت ملازم بها در خال بودند و جانشینت مند الحال ^{عذر بصارت دارند پس خود را فرستاده اند که پیش بها در خال نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارت در خال} یه یه در خال ^{یعنی بنی اند} رود و سودمند خواهد بود و السلام

مکتوب صد و نهم

به حکیم صدر صد و بیافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او مرادین حق را سبحانه اهل الله اطباء امراض قلبیه انداز الله علی باطنیه منوط توجیه این بزرگواران است کلام ایشان دو است و نظر ایشان شفا هم قوم ^{جمع ملت بالکسر تجاری}

۱- ثابت و قائم دارد ما را حق تعالی و شمارا و جمله مسلمانان را بر اتباع سرور مرسلان بر دے و بر کمال و سربلندی ایشان با و از دوزخ و جهنمائے حق قتلے فاضل تر و از سلاجهائے او کمال تر ^{۱۲} خوشگوار باد صاحب و طالبان نعمت ملا نعمتائے آل یعنی جنت ^{۱۳} یعنی بما و بخاندان ما و در بعضی نسخ باین فقره واقع است و هو الظاهر ^{۱۴} قوله هم قوم انی یعنی میگوید حق قتلے که این قوم هم نشینان اند که بد جنت نمی شود هم نشین ایشان بیت هم نشینی اولیا بچون گیمیا است ^{۱۵} گیمیائے خود باین خوبی کجا است ^{۱۶} نمود این را بخاری و مسلم در حدیث طویل ^{۱۷} یعنی بنی من حیث بنی جامع است بین التوبه بین بخلات ولی من حیث ولی که صرف رو بخلق دارد ^{۱۸} بفتح ذی عزت و با جاهد و جاسبت بفتح خوب رده دروشتانی و عزت ^{۱۹} اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فيه آمین

لا یسقی جلیسهم و هم جلساء الله بهم یطرون و بهم یزقون راس امراض باطنیه و نسیان علی معنویه گرفتاری قلب است بیا دین حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نه شود و سلامتی محال است چه شرکت را در ال حضرت جل سلطان اصلا با نیست ^{الله الذین الخالص فکیف که} شریک را غالب ساخته باشند نهایت بے حیائی است محبت غیر حق را سبحانه بر نیجه غالب ساختن که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد و یا مغلوب ^{الحیاء شجعة من الايمان} مگر این چهار گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست مراد سوارا کبته و ذبول اوست از اشیاء جمله که اگر به تکلف یاد اشیا کند هرگز بیادش نیاید پس گرفتاری اشیا را در ان موطن چه مجال این حالت نزد اهل الله معبر بقاء است و قدم اول است درین راه و مبدأ ظهور الوار قدیم است و منشاد و در معرفت و حکم و بد و نهما خرد ^{القدار بیت یسج کس را تانه گردد و او فنا نیست راه در بارگاه کبریا}

مکتوب صد و دهم

شیخ صدر الدین صد و بیافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی او ائے و طائف بندگی است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی کمال ساند مقصود از خلقت انسانی او ائے و طائف بندگیست و دوام اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی و این معنی بے تحقق شدن کمال اتباع سید اولین ^{و اخرین} ظاهر و باطن علیه من الصلوات اتمها و من التقیات اتمها میسر نیست ^{و قدنا الله سبحانه}

۱- قوله و هم جلساء الله ما خود است از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاکما عن الله عزوجل و انما معه اذا ذکر فی دوام الخادی و المسلم ^{۱۲} قوله هم یطرون و بهم یزقون ما خود من قوله صلی الله علیه و سلم هل تنصرون و تفرقون الا بضغفاء که دوام الخادی و ایضا من قوله صلی الله علیه و سلم یسقی بهم الغیث و ینتصرون بهم علی الاعداء و اذ احمد ^{۱۳} من المشکوة ^{۱۴} قوله لا اله الا الله الخ اشارت است به آیت که در شروع سوره زمره واقع است یعنی آگاه باش مر خدائے راست یعنی مقبول نزدیک اوست پیش خالص یعنی غیر شرک ^{۱۵} یعنی شرم داشتن از ارتکاب منافی و نایب قیبتها شعیه علمی است از ایمان و عده است در کاربردین روایت کرد بخاری و مسلم ^{۱۶} یعنی بدین تحصیل این حالت منتظر ظهور الوار قدیم و امیدوار معرفت و حکم بودن دست کشید نیست بر مر شایخ درخت خار دار یعنی بلانده و بلا سوز رخ برداشتن و محنت کشیدن است ^{۱۷} یعنی بدین حصول فنا در بارگاه حق تعالی هیچکس راه نیست ^{۱۸} قوله لا اله الا الله الخ یعنی از انی فرماید خدائے پاک ما را و شمارا کمال متابعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در قول و فعل و نظا بهر باطن از رومے عمل و اعتقاد و هم چنین کن اے پروردگار در میان ^{۱۹} عبادت مقربو از جانب مولائے حقیقی حق جل و علا ^{۲۰}

نمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطای او را نیز یک ابرو خواهد بود و حق بجانب علمائے اهل حق است شکر الله
تعالی سیم زیرا که علوم علمای مقبلس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التَّحِيَّةُ که مؤید
است بوجی قطعی و مقید است معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوسه راه است مصداق
صحت کشف و الهام مطابقت است با علوم علمای اهل سنت اگر سمرقانی مخالفت است از دائره
صواب بیرون است - هَذَا هُوَ الْعِلْمُ الصَّغِيرُ وَالْحَقُّ الصَّغِيرُ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ -
رَوْقًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَآيَاتِهِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ غَيْرُ مُبْدًى لِّشَيْءٍ يُشَاهَدُ
عَمَلًا وَاعْتِقَادًا عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيَمَاتِ أَفْضَلُهَا وَالسَّلَامُ
عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب صد و سیزدهم

بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبه بتدی و جذبه مفتی و آنکه مشهور
مخدوبان در ابتدا نیست الا روح که فوق قلب است و همان شهود روح را شهود الهی جل شانہ تجل
میکنند الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی انجذاب و کشش منی باشد الا بمقام فوق
نه بوق فوق و لکن الحال فی الشهود و نحوه پس مخدوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند
انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبه فقیهان است که فوق
آنها مقام دیگر نیست و مشهور در جذبه بدایت نیست الا روح متفصح و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله

له عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حکم الحاكم فاجتهد و
اصاب فله اجران و اذا حکم فاجتهد و اخطا فله اجر واحد متفق علیه ۱۰ قوله مقبلس اسم مفعول است از
انقباس یعنی علم آموختن از کس و آتش فرا گرفتن و فایده گرفتن ۱۱ من ۱۲ مشکوٰۃ بالکسر طاق فرائح که در ان چراغ و قندیل گراند
یعنی از سبب غیر علیه الصلوٰۃ والسلام و التَّحِيَّةُ ۱۳ یعنی القلے غیر در قلب بطریق فیض ۱۴ بهین است علم صحیح و حق
اشکال و الیس چیست لاجل حق بخیر لایستی حدیث پاک را و دشمارا بر متابعت سرور سلطان استقامت از ان فریاد در ظاهر و باطن
از روی عمل و اعتقاد ۱۵ یعنی و هم چنین است حال در شهود و نیت آن ۱۶ قوله صلى الله عليه وسلم ان الله
خلق آدم علی صورته متفق علیه من حدیث ابی هريرة رضي الله تعالى بلفظ خلق الله آدم علی صورته
۱۷ مشکوٰۃ و شرح بحاشیه مکتوب نود و پنجم نوشته شده است در ان جلا ملاحظه نمایند ۱۸ دمیده شده در بدن انسان ۱۹

خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را بعالم اجساد بنحو
از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی به بصیرت
تامل میشوند شهود حق جل و علا به حصول فنائے مطلق که به نهایت سلوک متحقق است متصور نیست
شهر پیچس را تا نه گردد و اذنا نیست راه در بارگاه کبریا و این شهود را با عالم بیج کار نیست فرق
در میان شهودین است که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس اگر
به مناسبت است علامت شهود الهی است جل و علا شهود بوسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد و الا
نسبت در رنگ متشابه الیه بچون و به چگونه است ع چون را به به چون راه نیست ۱۰ لا یجمل
عَطَايَا الْمَلِكِ إِلَّا مَطَايَا

مکتوب صد و چهاردهم

بصوفی قربان صدور یافته در تحریض متابعت سید المرسلین علیه و علیهم و آله الصلوات
والتسلیمات حق سبحانه و تعالی ما مفسران به سرور برگزیده دولت اتباع سید اولین و آخرین که
لطیف دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورد و ابراهیم بن جمیع کائنات خلق کرد -
عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيَمَاتِ أَكْمَلُهَا مشرف گرداناد و بر آن استقامت
بخشاد که دره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنغات اخروی برتر است فضیلت
منوط به متابعت سنت سنتی است و مزین مر لوط با بیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة و
السلام و التَّحِيَّةُ مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کر و کرور اجزائے
لیالی که نه از متابعت است او و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بال
امر فرموده است از حیام اید الایاد که نه مانع از شریعت اند بهتر است اعطائے حقیقے با مر شارع

۱۰ و احسن اگر دین مرتبه او را نکرانند و از باطل بحق نبرد یعنی مشایخ درین مقام سی سال روح را بخندای پرستیدند چون از ان
مقام گذرانیدند فتاوت آن را دانستند ۱۱ معارف ۱۲ یعنی بخشش شد با دشا را برداشتن نتواند اگر شتران او ۱۳ بیائے
و حدیث یعنی در راه خدا یک جیتل دادن و آن بالکسر و یائے معروف و فتح تائے فوقانی نوعی از سیم مسکوک و بعضی نوشته که بعضی وام است
که نسبت و هم حصه فلس باشد ۱۴ غایت ۱۵ صوفی که بنام فسران بود و او به از گنج بزدا بود ۱۶

وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و پانزدهم

بر ملا عبدالحق دبلوی صدور یافته در بیان آنکه این راه که مادر صد و قطع اینم بگی هفت گام است
 مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است + این راه که مادر صد و قطع اینم بگی هفت گام است
 دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز تند تجلی افعال رو میدهد و بگام
 دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه محقق شد و آنکه علی تفاوت در درجات
 الکمال کمالاً یخفی علی ادبایها کل ذلک منوط بمتابعت سید الاولین و الآخرین
 علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است
 مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الإجمال تسهیل للاحق علی نظر الطلک و
 حقیقه الامر ملاحظت بتوفیق الله سبحانه هذا

مکتوب صد و شانزدهم

بر ملا عبد الواحد لاموری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نیسان ماسوی است
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادار غلبه در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب انوی
 اعز می رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید بسلامتی قلب موقوف بر نیسان
 بعد از آنکه مولانا شیخ عبدالحق محدث نزاری الاصل اند و دبلوی المتوطن علم حدیث از مشایخ حرمین شریفین گرفته اند و در خدمت این علم شریف
 بعد از حصول اجازت در مقام استقامت ششماه اشاعت نموده اند از خلفای خواجہ محمد الباقی قدس سره بمهر حضرت امام ربانی مجدد
 الف ثانی قدس سره از سرانیم اندام مقابله مشهوره و فضائل معلوقه و من مصنفاته المشهوره و ترجمه المشکوکات القادسیه
 دی ازال جاعداست که حضرت خواجہ محمد الباقی قدس سره بخدمت حضرت امام ربانی فرستاده اند که اکثر المراقبه و العباده است روزی در حالت
 توفیق که از عبادت یافته بود ازین بقیه رسید که در بهشت نماز است گفتیم که آن دار بزرگه عمل است در داخل و بیرون و بیرون و بیرون
 به نماز بندگی آن صاحب بیه نیاز چون توان زیست او فرمود در آن ایام که حضرت امام ربانی به لاسور تشریف آورده بودند آنجا میرسد بزمی خوش
 بزمات ایشان آمد ایشان در احترام بسیار بودند و هرانی روزه و ادب آن سید شریف بودند و از ابدال است از بدیه المقامات

از اتفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز باید در اینجا
 ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آن کس تمام شب را نمانده
 میدارد و شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب میکرد و نماز
 باید در اینجا جماعت می گذارد و بهتر بود که آن صلوات بیا صفات و مجاہدات بسیار کرده اند اما چون
 موافق شریعت حقه نیستند بے اعتبار و خود ادا اگر اجر بے برکت اعمال شاقه مترتب میشود و هم مقصود به
 بعضی منافع دنیوی است تمام دنیا چسبیت تابعی منافع او را کس اعتبار بهند مثل ایشان مثل کسانی
 است که در یافتن از بهر پیش است و اجر نفس از بهر کثر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که
 در جوایز نفیس بالکمال لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت
 عمل یک ساعت تواند بود که با جر صد هزار برابر بود و شریعت عمل که موافقت شریعت واقع میشود و مرضی
 حق است سجاده و خلاف آن نامرضی او تعالی پس در نماز مرضی چه جلای ثواب بلکه متوقع عقاب است
 این معنی را در عالم مجاز شاید واضح است باندک التفات بظهور می آید بدیت هر چه گیر و دلتی علت شود
 کفر گیر و کمالی علت شود پس سرایه جمیع سعادات متابعت سنت است و مویالات جمیع فسادات
 خلاف شریعت ثبنا الله سبحانه و آيا کما علی متابعت سید المرسلین علیه و علیهم

له عن ابی بکر بن سلیمان ابن ابی حنيفة قال ان عمر بن الخطاب فقد سلیمان ابن ابی حنيفة في صلوة الصبح وان عمر غدا
 الى السوق ومسكن سليمان بين المسجد والسوق فمر على اشقا ام سليمان فقال لها الم اوسليمان في الصبح فقالت انديات
 يصلي فقلت عينا فقال عمر لان اشهد صلوة الصبح في جماعة احب الى من ان اقوم ليلة دوا ما لك ۱۲ مشكوة
 ۱۳ الماس بالفتح جوهر است سفید شفاف لغایت سخت گران قیمت که بهندی سیر گویند و قسمت از فولاد جوهر دار و کار و فلز اش و
 تیغ و خنجر را نیز گویند ۱۴ غث ۱۵ کاسه گر خاک گیر در شود و ناقص از زر بر د خا کستر شود و دست ناقص دست شیطان است و دیه
 زانکه اندر دام تعلیس است و دیوه چو قیول حق بود آن سرور است و دست او در کار و دست خدا است و چهل آید پیش او دانش شود و چهل
 شد علی که در ناقص بود و حاصل آنکه صحبت ناقص که عیبه عبارت از دست ناقص گرداند و صحبت کامل کفر با ایمان مبدل سازد چنانچه سعدی
 میفرماید پس لوج با بدال بنشست و خاندان نبوتش گم شود و سگ اصحاب کهفت روزی چند و بی نیکیال گرفت مردم شده و یحتمل که
 معنی چنین باشد یعنی هر چه گیر و صاحب علت که در قلب و دست مرض است که مانع است از ادا کردن حقایق کما می آید چنانچه علت گردد و
 موجب بعد از حق تعالی چنانچه بیا عت مرض قلبی خود قرآن کریم را موافق مرض خود نایدل نماید کفر گیر و کاسه یعنی آنچه عوام ادا نکردند
 چو آن کامل صادر شود عین اسلام و ایمان بوده باشد بر سجد و نکس کن گرت پیر محال گوید که سالک بجزیره بود و راه در رسم نماز بها و وحی
 تواند که مراد این باشد هر چه گیر و علی اگر چه بظاہر صحیح و درست باشد ولیکن بر معنی فاسد عمل کرده فاسد گرداند و هر چه کامل گیرد اگر چه بظاہر فاسد
 و غیر صحیح نیاید ادا بر معنی صحیح و درست فرود می آید و یحتمل نیز ذلک ۱۶ یعنی آنچه بظاہر از جنس عبادت نیست چنانکه خواب نیز دریا افطار
 روز جمعه ۱۷

ماسومی است از قلب بحدی که اگر به تکلف یا دشواری یا دنیا و برین تقدیر خطور ماسومی را
معنی نباشد این حالت معبر لایق قلبی است و قدم اول است درین راه و بمشکلات مراتب
ولایت است علی نقادیت دجیات الاستعداد اجتهاد را بلند دارند و بجزو و مویز و قناعت
نکند ان الله یحب معالی الهمم از کثرت اشتغال با مویز و مویز خوف رغبت است درین امور و نیز
زینهار بآل سلامتی قلب غره نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال و مویز ممانعت اقدام نمایند که بباد
رغبته پیدا شود و در خضاست اندازد عیاذا بالله سبحانه کنایه در فقر و کمالات است از صدر نشینی در غدا
بمکی است آن باشد که به فقر و نامردی زندگانی چند روزه بسر برده شود و فقر من الغناء و ادب به اکثر
مَا تَقَرُّ مِنَ الْأَسَدِ وَالسَّلَامَةِ

مکتوب صد و هفتم

به ملایر محمد قدیم بدخشی صد و یافته در بیان آنکه در ابتدا قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت
نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نه کرده باشند چندگاه قلب تابع حس است پس ناچار بر چه از حس دور است
از قلب نیز دور است حدیث ^{مبتدا} مَنْ لَمْ يَبْلُغْ عَيْنَهُ فَلَيْسَ الْقَلْبُ عِنْدَ الشَّاهِدِ باین مرتبه است و
در نهایت کار چونکه قلب را تبعیت به حس نه ماند دوری از حس در قرب قلبی تاثیر نکند اما مشایخ طریقت

له قوله ان الله یحب معالی الهمم یعنی برترین حق تعالی دوست میدارد و بهت می زند و اقبال المعرب لودده السیوطی فی الجامع الکبیر
من ابن جابر والطبری و الخوافی و ابن عساکم و الضیاء المقدسی عن سهل بن سعد بلفظ ان الله یحب معالی الهمم
و یکره سفسافها و الخوافی الضیاء عن طلحة بن عیید بن کرمین و البیهقی فی الشعب و الطبرانی فی الکبیر و الاوسط بلفظ ان
الله یحب معالی الهمم و الخوافی عن طلحة بن عیید بن کرمین عن ابن کثیر عن ابن کثیر عن ابن کثیر عن ابن کثیر عن ابن کثیر
که یکره معالی الهمم و معالی الهمم و یکره سفسافها و ذکر فی ایضاً الغریاء بلفظ ان الله یحب معالی الهمم
و یکره سفسافها و یکره سفسافها و یکره سفسافها و یکره سفسافها و یکره سفسافها و یکره سفسافها و یکره سفسافها
قوله فمن الغناء الیه یعنی بگریز از دنیا و مویز و اهل آن زیاده تر از آنکه بگریزی از دنیا و مویز و اهل آن زیاده تر از آنکه بگریزی از دنیا و مویز
که بعد از مدتی یار محمد دیگر که جامع مکاتیب دفر اول است بآستان عالی حضرت ایشان رسیده بود و تا فی راجد بگفتند و اول را قدیم نامیدند و انتخاب بر
طبق لقب خود را تقدیم صاحب ایشان است قائم الملیل صائم النهار و به نسبت و حضور این بزرگان از بهت او پدید میشت و کثیر السکوت و المراقبه و
حسن الوجه بود و زیاده القنات بیت در ایشان بود صاحب آن تویری بود چهار ساله که قول من یملک الی یعنی بگریز از دنیا و مویز و اهل آن زیاده تر از آنکه بگریزی از دنیا و مویز
پس دل او نیز نزدیک او نیست یعنی در تصرف و قبضه و نیست قال الخوافی عن ابن کثیر عن ابن کثیر عن ابن کثیر عن ابن کثیر عن ابن کثیر

بندی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند بالجمله بحکم مَا لَا یُذَرُّ لَكَ كُلُّ الشَّيْءِ
کله بر همان طریق باشند و از صحبت ناخوش بوجه ابلغ اجتناب نمایند قدم مهمل شیخ منزل مقدم سعادت
و البته صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات بالایشان صحبت دارند که بسیار عزیز الوجودند و السلام

مکتوب صد و هجدهم

به ملا قاسم علی بدخشی صد و یافته در بیان خیانت جماعه که بر اهل الله اعتراض کنند کتبی که محبت
آثار مولانا قاسم علی فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی مَنْ عَمِلَ
صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا خواهی عبد الله انصاری میفرماید الکی هر که را خواهی بر اندازی با ما
و اندازی بدیت ترسم آن قوم که بر درویشان می خندند بر سر کار خرابات کنند ایمان را با حق سبحانه
و تعالی کافه اهل اسلام را از انکار فقر و وطن در ایشان نگاه دارد و بخود می سپارد البشیر و
عَلَى إِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وَالسَّلَامَةُ

مکتوب صد و نوزدهم

بمیر محمد نعمان بدخشی صد و یافته در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه است که کمالان
شیخ منزل رحمته تعالی از قدما و اصحاب حضرت ایشان است قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدمات حضور عالی اقدام می
نمود و بالاولی الطاف و عنایات مشرف بگریز و در حسن اخلاق و مدارام اوصاف بی نظیر روزگار و در انکار و ایشار منفرد له آخره فی زیاده القنات
من احواله الشریفه ۱۲ قوله ملا قاسم علی ابنه ان اصحاب حضرت خواجهم الباقی قدس سره است که تربیت او بخواجهم حضرت ایشان شده بود و در
در آخر مکتوب اول از جلد اول حضرت ایشان بآن خواجهم عالی شان از احوال او چنین رقم فرموده اند ملا قاسم علی بهتر است و غلبه استهلاک استعراق
است الی آخره ۱۲ از زیاده ۱۲ قوله من عمل صالحا املوا الثواب است بآیه که در آخر باره است و چهارم واقع است یعنی هر که بکند کار نیکی پس
از برای نفس اوست و هر که بدکاری کند پس وبال بر اوست و نیست پروردگار تو قسم کند بر بندگان ۱۲ قوله خواهی عبد الله انصاری
یعنی ابوالحسن عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری ملقب بشیخ الاسلام از فرزندان ابی منصور است و باقی احوال او بجا مشی مکتوب
صد و ششم از جلد اول اجمالا بخبر من تحریر آمده شد من شاء فلینظر ۱۲ قوله میر محمد نعمان والد ماجد آن جناب خدمت سید نفس الدین
علی معروف بمیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفات از مشایخ و بزرگان و ماوراء النهر بودند و والد ماجد میر بزرگ و باقی بزرگان

بَلَا نَاكَ خِدْمَتِ مِيرِ فَرَمُوشِي گَزِيدَنده که بسلام و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است و صرف
آن در اینهمه ضروری است و آن صحبت ارباب جمعیت است که تَعْدُلُ بِالصُّحْبَةِ شَيْئًا كَانُوا
مَا كَانَ لَا تَرَى أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ
فَضْلُهُم بِالصُّحْبَةِ عَلَى مَنْ عَدَاهُمْ سِوَى الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنْ كَانَ أَوْسًا
قَرْنِيًّا أَوْ عَمًّا مَرُوانِيًّا مَعَ بُلُوغِهِمَا لِنَهَايَةِ الدَّرَجَاتِ وَوُضُولِهِمَا غَايَةَ الْكَمَالَةِ
سِوَى الصُّحْبَةِ فَلَا جَوْرَ صَارَ خَطَأُ مُعَاوِيَةَ خِيَارًا مِنْ صَوَابِهِمَا بِزَكَاةِ الصُّحْبَةِ وَ
دَسْهُوِّ عَمْرِ وَبِنِ الْعَاصِ أَفْضَلَ مِنْ صَلَاحِهِمَا لِمَا أَنَّ إِيْمَانَهُ هُوَ لَأَعْلَى الْكِبَرَاءِ صَارَ
بِالصُّحْبَةِ شُهُودِيًّا بِرُؤْيَا الرُّسُولِ وَحُضُورِ الْمَلِكِ وَشُهُودِ الْوَجْهِ وَمُعَايَنَةِ
الْمُعْجَزَاتِ وَمَا اتَّفَقَ لِمَنْ عَدَاهُمْ هَذِهِ الْكَمَالَاتُ الَّتِي هِيَ أَصُولُ سَائِرِ الْكَمَالَاتِ
كُلُّهَا وَلَوْ عَلِمَ وَبَيَّنَّ فَضِيلَةَ الصُّحْبَةِ بِهَذِهِ الْخَاصِيَّةِ لَمْ يَمْنَعْهُ مَا نَعِيَ مِنَ الصُّحْبَةِ وَ
مَا التَّرَشُّيْءُ مِنَ الْأَشْيَاءِ عَلَى هَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَاللَّهُ يُجْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ لِيْشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ هُدَيْتُ سَكَنَ دَرَانَهُ نَحْسَدَ لِي بِهَزْوَرِ زَرِيرِ نَسِيتُ ابْنَ كَارِ
اللَّهُمَّ وَإِنْ لَمْ تَخْلُقْنَا فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ فِي قَرْنِ هُوَ لَأَعْلَى الْكِبَرِ فَاجْعَلْنَا فِي النَّشْأَةِ
الْآخِرَةِ مُحْشُورَيْنِ فِي زَمَرَتِهِمْ بِجُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ
وَالْخَيْرَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ وَالسَّلَامُ

لے قولہ نا یعنی تنبیہ و نظیر و مانند شود و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بہمانا یعنی پنداری و گوئے ۱۲^۱ در اعلیٰ ترین مقام و عز و درستی ترین مرادات ۱۲^۲ یعنی برابر کن چیزے را با صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر چیز یکہ باشد آیا بمی معنی کہ اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بارک از بہت صحبت فضیلت دادہ شدہ اند بر غیر خود ما سوائے انبیا و علیہم السلام او پس قرنی باشد آن غیر یا عمر وانی با وجود بلوغ این ہر دو بہنایت ہمہ درجات و وصول این ہر دو بغایت جملہ کمالات بجز صحبت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس لاجرم خطائے حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بہتر کہ از صواب این ہر دو و سہو و تسیان حضرت عمر بن عاص از فضل گشت از صحو و افتات و ہوشیاری این ہر دو بزرگواریں ہمہ بدین سبب است کہ ایمان این اکابر بمرکت صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شدہ و گشتہ بود بسبب رویت جمال آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام و مواہبت ملک و مشاہدہ وحی و معاینہ معجزات و بیچکس را غیر ازیناں اجتماع این کمالات کہ اصول اند کمالات دیگر را اتفاق نیفتادہ اگر اولین فضیلت صحبت را با این خاصیت دانستے اورا سیچ مانع از صحبت منع نہ نمودے و چیزے را از چیز ہا برین فضیلت ترجیح نہ دادے و حق سبحانہ مخصوص میکند بر بخشائش خود ہر کہ خواہد و حق تعالیٰ خداوند فضل بزرگ است خدا یا اگر چہ بارہا اندرین دار دنیا فتن این بزرگواریان پیدا کردی پس در آخرت مارا بزم مراد ایشان عتور کرد و آن بکرمت سرور مرسلان بروے و بر ایشان در دلا و تحفہ و اسلام و سلام بر شما ۱۲^۳

مکتوب صد و بیست و یکم

نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی بهفت گام قرار یافته است بعضی از
یاران بهشش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند متذکر است که از احوال
خود اطلاع نداده اند و از فقرائے اینجانب خبری نگرفته ^{و اینجانب} الحمد لله سبحانه و المنة که فقرائے امریه ^{و اینجانب} لا حول
و لا قوة الا بالله ^{و اینجانب} اند ششم بطریق اجمال در معرض بیان می آرد محبت آثار این راه همگی بهفت گام قرار یافته است
جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام
علی تفاوت در جرات و صاحب سه گام هم بمردم افاده می نمایند فکیف جماعه که پیش قدم باشند بلند بهمتی
در کار است تا به تحقیر و نقیر ^{و اینجانب} اکتفا نشود زیاده بریں گنجایش وقت نه بود و السلام +

مکتوب ۱۲۲ صد و بیست و دوم

به ملاطفت پند خشتی صدور یافته در ترغیب بر بلند ممتی و عدم التفات بهر چه در دست افتد و مولانا
محمد طاهر معذور دارند مولانا بیا محمد و بهر انتقال را خواهند گفت چو اراده سفر بجانب هندوستان
مستصحب دارند بروند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عِنْدَ التَّلَاقِ مثل مشهور است دوام حضرات

۱۲
تفصیل این گامها در مکتوب صده پانزدهم عنقریب گذشته است ۱۷
قوله ملاطاف بر پیشی وے در اداتل از عسکریان بود و وقتیکه سپاه متوجه فتح کیے از قلعہ بود آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام را بخواب
میداد و صدیق اکبر و خلفائے دیگر و اصحاب رضی اللہ عنہم در خدمت حاضر اند آں سرور و افرمودند کہ بعد انقضائے این سفر توازمیاں ایشان
بیرون شو و فقرہ تجرید اختیار کن بعد از مراجعت ہم چنین کرد و بخدمت یکے از مشائخ آں حدود رسید دے گفت کہ نصیب توازن نقشبندی
معلوم میگردد و بجای دو دلیل ظاهر نشاندارت کرد و چون پنجد روز حضرت خواجہ فانی زود باقی بحق بسرائے باقی رحلت فرمودہ بودند بخدمت
حضرت امام ربانی کہ جانشین بزرگ حضرت خواجہ بودند بشرف انابت مشرف شدند و آن آستانہ علیراللازم گرفت تا بنار نصیب خود رسید۔
مدت یاد خلوت و جلوت ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم مشاهده می کرد و حضرت امام اجازت تعلیم طریقت
دادہ ایشان را بچون تصور فرستادن الے آخر احوال المسطورہ فی کتب القوم ۱۸ از زبدہ ۱۹ اند کے از احوال ایشان ۱۲ ع ۱۳ یعنی فصل
و بہرکت ما ۱۲

و احتیاج از احتیاط باغمار را باید است بهمت را بلند باید داشت و هر چه بدست افتد نباید پرداخت بیت ما از یمن فوراً که بود مشرق انوار از مغرب و کوک و مشکوه گذشتیم فقر این زمانه اکثر در مقام رتی و انکفا اقامت دارند صحبت ایشان ستم قاتل است قو منهل کما تفر من الاسد بر تپین طریق ملازم باشند و واقعا را چند اهل اعتبار نهند که مجال تاویل را میدان وسیع است ز تمار نجواب و خیال گول نشوند شعر کیف الوصول الى سعاد و دونهاء قلک الجبال و دونهن حیوف والسلام

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّانِي مِنَ الدَّقَائِرِ الْأَوَّلِ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَحَسَنِ تَوْفِيقِهِ وَيَكْلِيهِ الْقِسْمُ الثَّلَاثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ هـ

له قور رتی بالقبح و الکسر و تشدید یا سیراب شدن و انکفا بمعنی کفایت نمودن و قانع بودن ۱۲ له قور اقامت دارند یعنی خواهان ترقی نهند و بلند بختی ندارند بلکه هر چه بدست شان افتد بدو پرداختند و بر قول رب زدن علی کار بندگی شوند آید نمی دانند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود است من هو مان لا یشتبعان منه و هو من فی العلم لا یشتبع منه یعنی دوری صریحی شوند که هر چه در علم سیر نمی شود از تحصیل علم بر خیزد بیشتر حاصل می کند متعشش ترمی گردد و در ویس در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمی گردد از آن ۱۳ له بگریز این فقره چنانکه از سیر درنده بگریزی ۱۴ له سعاد بروزن غراب نام حلیه است و خوف بختین جمع خیف با لفتح جائز بلند تر از آه آب و فروتر از کوه و بلندتری و پستی که در کناره کوه باشد یعنی چه طور رسیدن است سعادت و پیش آن کو بهما است و پیش آنها بلند می آید است و پستیها حاصل وصول بر آن بسیار دشوار است و بسبب مستعصب ۱۵

له بالنظم و او مجهول ابله و نادان و احمق و بمعنی مکر و فریب ۱۶ غث مشکوه با کسر طاق فراخ که در آن چراغ و قندیل گذارند ۱۷ غث

فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رحمه الله و موم از دفتر اول

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۲	مکتوب صد و بیست و سوم - در بیان آنکه ادله نقل اگر چه حج باشد اگر مستلزم قوت فرضه از فرض باشد داخل لا یعنی است - نقیض احوال نمود باید کرد که اشتغال بر نقل است	۲	مکتوب صد و بیست و سوم - در بیان آنکه ادله نقل اگر چه حج باشد اگر مستلزم قوت فرضه از فرض باشد داخل لا یعنی است - نقیض احوال نمود باید کرد که اشتغال بر نقل است
۳	مکتوب صد و بیست و چهارم - در بیان آنکه استقلا راه شرط و موجب حج است ادله حج با وجود بے استطاعتی نسبت به حصول مطلوب داخل تفسیح اوقات است - عدم تقویر در محبت فقره علامت سعادت عظیمه است امر اسم را گذاشته با مر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست	۳	مکتوب صد و بیست و چهارم - در بیان آنکه استقلا راه شرط و موجب حج است ادله حج با وجود بے استطاعتی نسبت به حصول مطلوب داخل تفسیح اوقات است - عدم تقویر در محبت فقره علامت سعادت عظیمه است امر اسم را گذاشته با مر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست
۴	مکتوب صد و بیست و پنجم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الالهیه اند و عالم را با صفات مجز منظریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست خدائے تعالی گفته بود محقق خواست که از خلا بملأ عرض دید - عالم مخلوق و است تعالی و اول بر شیوانات و بیان آنکه حکم با تها و عینیت و احاطه و معیت و سریان ذاتی از سر است - ارباب کشف صحیح حق را تعالی بسط حقیقی میدهد اند و ایضاً این بمثال واضح - یک موجود گفتن و ناموائی او را اولام و خیالات و انتن ندیب سوسطائیه است - مکتوب صد و بیست و ششم - در بیان آنکه طالب	۴	مکتوب صد و بیست و پنجم - در بیان آنکه عالم صغیر و کبیر مظاهر صفات و اسماء الالهیه اند و عالم را با صفات مجز منظریت و مخلوقیت هیچ نسبت نیست خدائے تعالی گفته بود محقق خواست که از خلا بملأ عرض دید - عالم مخلوق و است تعالی و اول بر شیوانات و بیان آنکه حکم با تها و عینیت و احاطه و معیت و سریان ذاتی از سر است - ارباب کشف صحیح حق را تعالی بسط حقیقی میدهد اند و ایضاً این بمثال واضح - یک موجود گفتن و ناموائی او را اولام و خیالات و انتن ندیب سوسطائیه است - مکتوب صد و بیست و ششم - در بیان آنکه طالب
۵	مکتوب صد و بیست و هفتم - در بیان آنکه باید که نفی جمیع آلهه النفسی و آفاقی نماید - هر چه در حوصله فهم و وسع در آید تحت نفی باید ساخت و وجود را نیز در آن گنجایش نیست ماورائے وجود باید طلبید - وجود واجب زائد است بر ذات وجود را عین ذات گفتن از تصور نظر است - نقل قول شیخ علاؤ الدوله این درویش را از مرتبه وجود بالا گذرانیدند و وجود را در آن گذاشته بود - بالجمله هر چه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن بود از حصول قنای اند و بقا با الله کسے گمان نکند که ممکن واجب گردد - بلند بختی همین طور مطلب را میخواهد که از هیچ بد نیاید و هیچ نشان از او پیدا نشود - مکتوب صد و بیست و هشتم - در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب وصول به مطلب حقیقی بیکاری محض است - حق الله بر حقوق جمیع خلایق مقدم است اولی حقوق خلق از جهت فرمان برداری امر حق است - مکتوب صد و بیست و نهم - در ترغیب بلند بختی و عدم انکفا بغیر مطلب بچونی المر مع من احب مطلب را و را و الورا عیاید حبست - حصول این معنی بتوجه شیخ مقتدا است و توجه آن بقدر خلاص و محبت مرید است - مکتوب صد و بیست و دهم - در بیان آنکه جامعیت	۵	مکتوب صد و بیست و هفتم - در بیان آنکه باید که نفی جمیع آلهه النفسی و آفاقی نماید - هر چه در حوصله فهم و وسع در آید تحت نفی باید ساخت و وجود را نیز در آن گنجایش نیست ماورائے وجود باید طلبید - وجود واجب زائد است بر ذات وجود را عین ذات گفتن از تصور نظر است - نقل قول شیخ علاؤ الدوله این درویش را از مرتبه وجود بالا گذرانیدند و وجود را در آن گذاشته بود - بالجمله هر چه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن بود از حصول قنای اند و بقا با الله کسے گمان نکند که ممکن واجب گردد - بلند بختی همین طور مطلب را میخواهد که از هیچ بد نیاید و هیچ نشان از او پیدا نشود - مکتوب صد و بیست و هشتم - در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب وصول به مطلب حقیقی بیکاری محض است - حق الله بر حقوق جمیع خلایق مقدم است اولی حقوق خلق از جهت فرمان برداری امر حق است - مکتوب صد و بیست و نهم - در ترغیب بلند بختی و عدم انکفا بغیر مطلب بچونی المر مع من احب مطلب را و را و الورا عیاید حبست - حصول این معنی بتوجه شیخ مقتدا است و توجه آن بقدر خلاص و محبت مرید است - مکتوب صد و بیست و دهم - در بیان آنکه جامعیت

صفحه

مضمون کتاب

انسان باعث تفرقه و جمعیت است
بهترین مخلوقات انسان است و بدترین مخلوقات
هم او است.

کمال آزادی از دلش تعلقات خاصه محمد رسول الله است
و بعد ازین انبیاء و اولیاء دیگر.

۱۱ مکتوب صدوسی ام - در بیان آنکه تکوینات
احوال را چندان اعتبار نیست

۱۲ مکتوب صدوسی و یکم - در بیان علو شان طریقه
حضرات خواجها -

بدانکه طریقه خواجگان اقرب طرق موصله است
بنایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است -

این همه بواسطه التزام سنت و اجتناب از بدعت
است احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند -

بعضی از خلفائے متاخرین درین طریق احداث ها
نموده اند -

نماز تجرد را جماعت و جمعیت تمام ادائے مینمایند
این عمل مکرره است -

بیان بدعت دیگر در نماز تجرد -

۱۳ مکتوب صدوسی و دوم - در اجتناب از صحبت
ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقراء

کناسی فقرا به از صد رشینی اغیاء -

ان من اذواجکم و اولادکم عدوا لکم
فاخذوهم -

۱۴ مکتوب صدوسی و سوم - در بیان آنکه فرصت
را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت

از رسوم و عادات کارسای کشاید
هلاک المسوفون -

۱۵ مکتوب صدوسی و چهارم - در منع از تسوئیت
و تاخیر -

مضمون کتاب

۱۶ مکتوب صدوسی و پنجم - در بیان ولایت عامه
و خاصه -

ولایت خاصه محدبیه در هر دو طرف عروج و نزول ممتاز
است از تمامی مراتب ولایت -

آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم بجهت شریف معراج
نموده شد و برویت بصری مشرف گردید کمال متابعال

را از ان نصیبی است -

۱۷ مکتوب صدوسی و ششم - در منع از تسوئیت و تاخیر
در تحصیل مطلوب حقیقی -

در درویشی طول اهل کفر است
مکتوب صدوسی و هفتم - در بیان علو شان نماز -

الله اذ در عبادات و رفیع گفت در ادائے آنها خصوصاً
در ادائے نماز از اجل نعم خداوندی است

الله اذ که در نماز دست میدهند نفس را بر گز درال
خط نیست

۲۱ مکتوب صدوسی و هشتم - در مذمت و نکویش
دینائے دنیه و اجتناب از صحبت ارباب غنا

دینا بمغوضه حق است -

ان من اذواجکم و اولادکم عدوا لکم
فاخذوهم -

صحبت اهل دنیا زهر قاتل است
من تو اضع لغنی لغنا ذهاب ثلثا دینا -

۲۲ مکتوب صدوسی و نهم - در بیان آنکه جماعه بے
دوستان که در اهل الله طعن مینمایند بخواه ایشان جائز
است

ملاست و ایذاء خلق از مغتنمات عشق است
۲۳ مکتوب صدوسی و دهم - در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم
محبت است -

۲۴ مکتوب صدوسی و یکم - در بیان آنکه عده این کار محبت
و تاخیر -

صفحه

مضمون کتاب

۲۵ مکتوب صدوسی و دوم - در بیان آنکه از نسبت
این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست

۲۶ مکتوب صدوسی و سوم - در بیان آنکه موسوم
را غنیمت باید شمرد و بهو و لعب صرف نباید کرد -

۲۷ مکتوب صدوسی و چهارم - در بیان معنی سیر
و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و دو

سیر دیگر -

سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل ولایت
است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام

و دعوت -

۲۸ مکتوب صدوسی و پنجم - در بیان آنکه مشایخ
تقینند به ابتدائے سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در

بیان سر عدم تاخر بعضی از مبتدیان این طریق -

۲۹ مکتوب صدوسی و ششم - در بیان آنکه گستن
ببر پیوستن مقدم است یا بالعکس

مشایخ اندرین مسئله سه طایفه اند -

۳۰ مکتوب صدوسی و هفتم - در بیان آنکه صاحب
رئی بے حاصل است و آنکه بتوسل روحانیات مشایخ

معزور نباید شد که آن صورت مشایخ در حقیقت لطف
شیخ مقتدا است

۳۱ مکتوب صدوسی و هشتم - در بیان آنکه نظر بر
سبب معین نباید داشت

از گفت و شنود مردم آزار نباید کشید
۳۲ مکتوب صدوسی و نهم - در بیان آن که شایان
مطلوبیت بر حق سبانه نیست

۳۳ مکتوب صدوسی و دهم - در بیان آنکه موسوم
را غنیمت باید شمرد و بهو و لعب صرف نباید کرد -

۳۴ مکتوب صدوسی و یازدهم - در بیان آنکه اول تصحیح عقاید
باید کرد -

مضمون کتاب

۳۵ مکتوب صدوسی و یکم - در بیان بزرگی
طریقه حضرت خواجگان و بیان معنی یادداشت

که مخصوص باین اکابر است

۳۶ مکتوب صدوسی و دوم - در بیان آنکه
اطاعت رسول عین اطاعت حق است

بعضی از مشایخ در سکر سخنان گفته اند که مودون
تفرقه اند در میان این دو اطاعت

۳۷ مکتوب صدوسی و سوم - در بیان آنکه غلام
تام از رقت ماسول مربوط بقضاء مطلق است

گر قمار احوال و مقامات گرفتار غیر است
مکتوب صدوسی و چهارم - در بیان آنکه از خود

باید گذشت و در خود باید رفت

۳۸ مکتوب صدوسی و پنجم - در بیان آنکه گستن
ببر پیوستن مقدم است یا بالعکس

مشایخ اندرین مسئله سه طایفه اند -

۳۹ مکتوب صدوسی و ششم - در بیان آنکه صاحب
رئی بے حاصل است و آنکه بتوسل روحانیات مشایخ

معزور نباید شد که آن صورت مشایخ در حقیقت لطف
شیخ مقتدا است

۴۰ مکتوب صدوسی و هفتم - در بیان آنکه نظر بر
سبب معین نباید داشت

از گفت و شنود مردم آزار نباید کشید
۴۱ مکتوب صدوسی و هشتم - در بیان آن که شایان
مطلوبیت بر حق سبانه نیست

۴۲ مکتوب صدوسی و نهم - در بیان آنکه موسوم
را غنیمت باید شمرد و بهو و لعب صرف نباید کرد -

۴۳ مکتوب صدوسی و دهم - در بیان آنکه غلام
تام از رقت ماسول مربوط بقضاء مطلق است

گر قمار احوال و مقامات گرفتار غیر است
مکتوب صدوسی و یازدهم - در بیان آنکه از خود
باید گذشت و در خود باید رفت

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

حضرت خواجہ نقشبند فرمودہ اند اول نیاز خشنه بعد از آن توجہ خاطر شکستہ آنچه لازم است اولاً تصحیح عقائد بر وفق علماء اہل حق و ثانیاً علم با حکام شرعیہ و ثالثاً عمل بہ مقتضائے اس علم و رابعاً سلوک طریقیہ تصفیہ و تزکیہ

۴۰ مکتوب صد و پنجاہ و ہشتم - در بیان آنکہ تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعداد است

۴۱ مکتوب صد و پنجاہ و نہم - در غرہ اسلام و مصائب بظاہر تلخ و بیاطن شیرین و المیت الاکالہ فی المتعوتہ نیتظر دعوتہ الخ

۴۳ مکتوب صد و شصت - در بیان آنکہ شلخ طریقت سہ طائفہ اند با شرح احوال ہر کدام طائفہ اولے قائمند بآنکہ عالم با بجا و حقائقہ در خارج موجود است و ہرچہ دوست ہمہ با بجا و حق است طائفہ دیگر عالم را داخل حق میدانند و بطریق ظلیت در خارج موجودی فہمند

طائفہ ثالث قائمند بوحدهت وجود یعنی در خارج یک موجود است و بس الخ

الماعیان با شمت رائتہ الوجود - طائفہ ثالث ہر چند واصل کامل اند اما خلق را سخنان ایشان بصلالت و زندہ رسانند

طائفہ اولے اکمل اند و اسلم و اوفق بکتاب و سنت و بیان این -

این طائفہ علیہ را از مقام عبدیت کہ نہایت مقام است بہرہ تمام است

این درویش اولاً معتقد توحید و ہودی بود الخ

۴۴ مکتوب صد و شصت و یکم - در بیان آنکہ مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است کہ و البتہ باطمینان نفس است

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

مضمون کتاب

صفحه

دنیا و تغفات او با وجود اعراض از حق عین خرابی است

۵۵ مکتوب صد و شصت و پنجم - در ترغیب بر متابعت حبیب شریعت و عداوت و بغض با مخالفان شریعت او -

بیان میراث نبوی صوری و معنوی - علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدائے پیغمبر

اہل ہوا و بدعت را خواہید داشت من و قد صاحب بدعتہ فقد اعان علی ہدام الاسلام -

۵۷ مکتوب صد و شصت و ششم - در بیان آنکہ مدار بر حیات چہ روزہ نباید نهاد و فکر از آلہ مرض قلبی بزرگ کثیر باید نمود

دلے کہ گرفتار غبار است از چہ توقع خیر و رحمت کہ مائل بہ کثر است نفس امارہ از بہتر -

امر بر یونین جامعہ حضرت ایشان و ترصد نتائج از کہ کثیر البرکت است -

۵۸ مکتوب صد و شصت و ہفتم - در ترغیب بر عبادت پروردگار عالیشان و اجتناب از عبادت آلہ باطلہ بنمود -

وصف حقیقتی بہ بیچونی و بیچگونی و تنزیہ او از پیری و فرزند و عدم صلاحیت رام و کشن بہ آلہ بودن و فرق میان آلہ بنود و انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام

۶۰ مکتوب صد و شصت و ہشتم - در بیان حملہ سلسلہ علیہ نقشبندیہ و شکایت حال جامعہ کہ مختار درین طریقیہ لاحق کردہ اند -

۶۳ مکتوب صد و شصت و نہم - در جواب سوال مریدے کہ بہ پیروی گفتہ کہ اگر در آن وقت خاص من درانی سہرا زن جہانم پیروی اورا پسندید -

در ابتدا تو وسط مطلوب را بے آئینہ پیمیتوان دید

مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان آنکہ آنچہ بہر چنانکہ از اشتغال او امر و نوای چارہ نیست از مراعات اولے حقوق خلق نیز چارہ نہ

۶۴ مکتوب صد و ہفتاد و یکم - در بیان آنکہ آنچہ بہر فقر لازم است دوام ذل و افتقار و اولے وظائف عبودیت و محافظت بر حد و شرعیہ و متابعت سنت و مشاہدہ استیلاء ذل و خوف انتقام عظام القیوب -

ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفقار مرید کہ طلب آید و ارادہ مشغولی نماید اورا در رنگ بشریہ باید دانست -

اگر فرضاً در قدوم مرید فرجے یا بند آن را کفر و شرک دانند -

طعمہ در مال مرید و توقع در منافع دنیوی او پیدا نشود -

حب الدین را س کل خطیئہ -

۶۶ مکتوب صد و ہفتاد و دوم - در بیان بعضے از اہل خاص کہ نصیب اقل قلیل است

و در بیان آنکہ درین موطن عارف خود را از دائرہ شریعت بیرون مینماید با ذکر سبب آن و تطبیق آن بظاہر شریعت -

شریعت را صورتی است و حقیقتہ صورتش آنست کہ علما و طوابع بر بیان آن متکفل اند و تحقیقش آنکہ صوفیہ علیہ بآن ممتاز اند -

باید دانست کہ تکلیفات شرعیہ مخصوص بقالب اند و قلب -

سوال و جواب

مکتوب صد و ہفتاد و سیوم - بہر محمد لغمان در جواب سوالیکہ کردہ بودند با بیان بعضے از اسرار غریبہ کہ متعلق

اندر نفی اثبات

بیان معنی کلمه طیبه لاله الا الله که اوراد و مقام است نفی و اثبات و هر کدام را در اعتبار

۷۰ مکتوب صد و هفتاد و چهارم - در بیان آنکه دیوانگان

این راه باین معیت تسلی نمیکند و باین بعد قرب نمائین نمی یابند و در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور بن بود

۷۱ مکتوب صد و هفتاد و پنجم - در بیان تلویحات احوال و حصول تکلیف و معنی حدیث لی مع الله وقت

۷۲ مکتوب صد و هفتاد و ششم - در بیان آنکه نماز اوقات از ضروریات این راه است -

شتر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت -

نوع باید زندگانی نمود که جمیع را در صحبت این کس جمعیت حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد -

۷۳ مکتوب صد و هفتاد و هفتم - در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرائی اهل سنت و جماعت است -

۷۴ مکتوب صد و هفتاد و هشتم - در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان -

احسان بر جاه محمود است علی الخصوص نسبت با قرب و جوار و بیان مبالغه آن سرور عالمیان در ادای حقوق جوار -

۷۵ مکتوب صد و هفتاد و نهم - در نصیحت و غفیت دانستن موسوم جوانی و ترغیب در تحصیل علوم شرعیه

۷۶ مکتوب صد و هشتاد - بخود مراده املکنی و استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن تردد بود

بیان ملاقات بخواجه خاوند محمود و نقل کلام خواجه و شکایت از حال خواجه -

۷۷ مکتوب صد و هشتاد و یکم - بخواجه محمد صادق

فرزند خود در جواب استفسار آنکه سبب حبس است که جمیع را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب الهی درجه اولی دارند مع ذلک در مقامات زهد و تقوی و غیره در درجات علیا دارند و جمیع دیگر را می بینیم که در

مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکور تشریف صاحب رجوع با وجود کمیت اولیات اورا ساخته اند و ظاهر اورا بمحوظات بر عوام الناس گردانیده -

بیان سر طلب نمودن حضرت ابراهیم اطینان قلب

بیان سر قول حضرت امیر کرم الله وجهه و کشف الخطاء ما از حدیث یقینا -

۷۸ مکتوب صد و هشتاد و دوم - در بیان معنی حدیث نبوی ذلک من کمال الایمان -

۷۹ مکتوب صد و هشتاد و سوم - در نصیحت و ترغیب بر استقامت و جمعیت و ترک تعلقات بر آنکه -

۸۰ مکتوب صد و هشتاد و چهارم - در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰه والسلام

حضرت خلیفه را بعد از فوت کسی بخواب دیدار حالش پرسید جواب داد که طاعت العبادات الخ

۸۱ مکتوب صد و هشتاد و پنجم - در سفارش شخصی -

۸۲ آنچه لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری مادی و حق -

اگر هزار سال حیات باید غیر بر دل نگردد -

۸۳ مکتوب صد و هشتاد و ششم - در ترغیب بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است -

بیان نفی حسن در بدعت مطلقا این فقیر در هیچ بدعتی حسن و نورانیت مشاهده نمیکند

بیان بعضی از بدعات چنانچه زیادت علامه در کفن میت و ارسال قش بجانب چپ و نیت نماز

بزیان کردن -

قیاس و اجتهاد بدعت نیست

۸۴ مکتوب صد و هشتاد و هفتم - در بیان آنکه طریق رابط اقرب طرق موصلا است و نافع تر است مرید را

از ذکر گفتن -

قول حضرت خواجه احرار سایه بر سر است از ذکر حق

۸۵ مکتوب صد و هشتاد و هشتم - در بیان حل بعضی مسائل -

چون ظاهر رنگ باطن و باطن برنگ ظاهر منصفی گردد احکام یک در آنند میکند -

۸۶ مکتوب صد و هشتاد و نهم - در بیان آنکه با فقر با وجود گرفتاری باشد مناسبت است با فقراء و آنکه بطراوت دنیا فریفته نباشد و سبق باطن را عزیز

باید داشت و از احکام شریعت سر نباید پیچید

۸۷ مکتوب صد و نود و دوم - در ترغیب بر دوام ذکر الهی و اختیار طریق تفتیش و بیان طرز ذکر اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بجه تکلف ظاهر

شود آنرا به قلب باید برد -

میدانی که پیر کیست پیر آن کس است که از طریق وصول بحق لغای استغاده نمائی -

مجد کلاه و دامن و شجره از حقیقت پیری و مریدی خارج است -

۸۸ مکتوب صد و نود و یکم - در ترغیب بر متابعت انبیاء و آنکه در احکام شرعی مراعات بسیر تمام نموده اند

ریاضات و عبادات هزار ساله اگر بنور متابعت انبیاء منور نگردد و بجوئی نمی خیزد و بخواب نیروزی که با مر انبیاء واقع شود بر اینی اندازند -

بیان بسیر در نماز و زکوة و در اطعمه و اشربه و لباس غیره

اگر با وجود این بسیر کسی احکام شرعی را متغذر داند به مرض قلبی مبتلا است -

مرض قلبی عدم یقین است که تصدیق کند دارند صورت تصدیق است نه حقیقت آن -

۸۹ مکتوب صد و نود و دوم - در جواب استفسار از عبارت مکتوب یازدهم از جلد اول

در ماده شهادت زیادتها است که در انبیاء نیست با آنکه فضل کلی انبیاء است -

۹۰ مکتوب صد و نود و سوم - در ترغیب بر تصحیح عقاید و تحریض بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام

بیان غربت اسلام و ترغیب بر ترویج دین

کشتن کافر لعین گویند و آنکه او بسیار خوب واقع شده و باعث شکست عظیم بر منور مدد گشت

مقصود از اخذ بنده خواری کفار است

بهاد با کفار و غلظت با ایشان از ضروریات دین است

از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار کرامت و خوارق معجز در کار نیست

۹۱ مکتوب صد و نود و چهارم - در بیان تحریض بر ترویج ملت و نایب دین

علماء سوء لصوص دین اند و بهترین ایشان بهترین خلایق -

۹۲ مکتوب صد و نود و پنجم - در اغراض ترویج شریعت و اظهار تاسف بر ضعف اسلام

جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهما -

الناس علی دین ملوکیم

از جمله شعار اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام

۹۳ مکتوب صد و نود و ششم - در بیان آنکه رایج

مضمون کتاب

که با دو صد و قطع آنیم یکی بوقت گام است مع تفصیل این گامها

۱۰۰ مکتوب دو صد و دو و هفتم - در بیان آنکه سعادت مند کسی است که دلش از دنیا سروده باشد -
الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ذكر الله في الدنيا چیز است که دل را از حق سبحانه باز دارد -

۱۰۱ مکتوب دو صد و دو و هشتم - در بیان آنکه آشنائی فقر با غیا درین زمان بسیار منجس است
تواضع و حسن خلق از لوازم فقر است
استغناء نیز از لوازم فقر است

عرفت ربی یجیح الاضداد -
۱۰۲ مکتوب دو صد و دو و نهم - در بیان قبول فرموده آنکه مکتوب الیه بنوده بود از دو مشغولی -
۱۰۳ مکتوب دو صد و دو - در حل عبارت نفحات که اخلاق داشت -
راه اجتناب مشروط با نیت نیست طریق محبوبان است -

۱۰۴ مکتوب دو صد و دو و یکم - در جواب آنکه شخصی میگوید که علوم تمام در دو سه حرف مندرج است

۱۰۵ مکتوب دو صد و دو و یکم - در پاسخ از حال جهل که خود را در سلک ارادت این اکابر ساخته اند و بے سبب قطع نموده اند -

۱۰۶ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در کار با

۱۰۷ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در کار با

۱۰۸ مکتوب دو صد و دو و یکم - در پاسخ از حال جهل که خود را در سلک ارادت این اکابر ساخته اند و بے سبب قطع نموده اند -

۱۰۹ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در کار با

۱۱۰ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در کار با

۱۱۱ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در کار با

مضمون کتاب

دشمن باید داشت
باید فرمی که در اوقات نیک مکرپوشیده شده است
مرسل داشته است خواهند پوشید

۱۱۲ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۳ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۴ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۵ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۶ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۷ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۸ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۹ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۰ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۱ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۲ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۳ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۴ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

مضمون کتاب

بیان انتقال حقیقت محمدی و اتحاد آن به حقیقت کعبه
بعد از بنارس سال و نزول حضرت علی

۱۱۲ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۳ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۴ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۵ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۶ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۷ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۸ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۱۹ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۰ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۱ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۲ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۳ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

۱۲۴ مکتوب دو صد و دو و یکم - در بیان آنکه در قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و وجود حال را تا به میزان شرع نمی بخشد بنیم دام نمی خزند

صفحه

مضمون کتاب

مفقه

سوال از حقیقت معامله حکایت که در فحاشات مذکور است از مرید این الکی که روزی در آب و جوی غوطه زده بود چون سر برآورد و الخ

باقی ماندن حرارت بستر خواب و حرکت آب ابرق در شب معراج تا عود آتش در علیه الصلوة والسلام بیان وجه اشکال آن حکایت و انمودن حقیقت آن شرح این قول که مربی جسد روح است و مربی قالب قلب

بیان فصاحت بکتاب الیه حسب الطلب

اولاد سنی عقاید باید نمود تا این علم و عمل با یکدیگر علم فقه متکفل آن است ضروری است ثانیاً سلوک طریقه صوفیه در کار است

غرض از سلوک طریقه صوفیه مشاهده صور و اشکال غیبی نیست صور و اشکال حسی چه نقصان دارد مقصود از سلوک تحصیل از دیار یقین است الخ طریق صوفیه خادم علوم شرعی است

قول حضرت خواجہ احرار که احوال و مواجید بدن اتفاق اهل سنت بر خرابی میسر نیست الخ

دین طریق در اول قدم آن میبایند که دیگران در نهایت

اولین قرنی بر تبه قاتل حضرت حمزه نرسد اتفاق مدتی صاحب کرام بهتر است از اتفاق کو نزدیکان

از بر صحابی کم و بیش قرآن مجید اخذ نموده جمع ساخته اند جرح در اصحاب مخبر لقرآن مجید میگرد

منازعات صحابه را بر محامل نیک فرد باید آورد قول امام شافعی و امام جعفر صادق اندرین باب

مکتوب دوصد و یازدهم در جواب سوال از فقه مولوی و در بیان شرائط ضروریه مقام تکمیل

مضمون کتاب

ارشد

بیان مراد از قوله مولانا رومی آن ناز نینس که در کنار من بوده حق بوده است

قول خواجہ بیدائی تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقه

بدانند که چون طلبه بارادت پیش شمایا بد در تعلیم او تا مل بسیار باید کرد الخ عزیزه فوت کرد خطاب آنکه تویی که زده پوشیده

بودی در دین من بر بنده ای من الخ

مکتوب دوصد و دو از دهم در جواب بعضی اسوله و حل واقعه

پیر صاحب تصرف مرید را بتصرف خود بمراتب کفوق استعداد او بود تواند سازید الخ

سوال آن کدام مرتبه است که اخفی دران مرتبه حکم نفس اماره دارد و جواب آن

آب در خواب دیدن کنایه از علم است و دست درال کردن حصول قدرت است در علم

مکتوب دوصد و سیزدهم در بیان مواظب و فصاحت و ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت و اجتناب از صحبت علماء سوء

طالب العلمان بے باک از هر فرق و لصوص دین اند ابلیس لعین را شخصه دید آسوده و فارغ البال سترش بر سید گفت علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند

مکتوب دوصد و چهاردهم در بیان آنکه دنیا مزوره آخرت است و در جواب سوال مشهور که کفار بواسطه کفر موقت عذاب غلج چو باشد و در سفارش شخصه

کیکه خواب که جمیع احکام شرعی را معقول خود سازد

مفقه

مضمون کتاب

صفحه

و باد آن عقل برابر نماید آنکس منکر طوط نبوت است با سخن کردن آن بے عقلی است

مکتوب دوصد و پانزدهم در مذمت دنیا

اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بد بند به زاهد باید داد

مکتوب دوصد و شانزدهم در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و علت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان ائمت مقام تکمیل و ارشاد

ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آن است

بیان مدار کثرت ظهور خوارق

بیان وجه اکثریت ظهور خوارق از حضرت سید محمد الیدین حیلانی نسبت به دیگران اولیاء کرام

حکایت خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس سرهما و بار عبودیت

حضرت رسالت خاتمت در وقت عروج از بهر بالا رفت و در وقت نزول از بهر پایاں تر آمد

از متوسطان این راه افاده زیاده بوقوع می آید نسبت به مقتضای غیر مروج

ولی را علم بولایت و خوارق خود شرط حصول ولایت نیست

صوره مثالیه اولیاء را در اکنه متعدده ظاهر میسازند

نقل حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره اندرین باب مکتوب دوصد و هفدهم در بیان آنکه نسبت

باطن به چند بحال و سیرت کشیده است و سبب وقوع غلط در کشف بعضی اولیاء فرق میان قضاء مطلق و مبرم و حکم بر یک و آنکه قطعی است و ثانیاً اعتماد کن

و سنت است و آنکه اجازت تعلیم طریقت علامت کمال و تکمیل نیست

مضمون کتاب

وجود عدم کشف کوئی را مساوی باید دانست منقول است که روزی حضرت سید شمس آینه اخبار کرد که فلان جوان علی الصبح خوابد مرد الخ

عصمت از خطاء وحی است که تبلیغ باشد از حق تعالی و اما علم که مستفاد از لوح محفوظ بود که محل خود اثبات است پس خطا را اندر مجال است

حضرت سید محمد الیدین حیلانی قدس سره در بعضی مسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم بهم اگر خواهم تصرف کنم مع شرح این قول و بیان تصرف حضرت مجدد

قدس سره در قضاء مبرم و بیان دو قسم قضائے مبرم

در بعضی اوقات با علوم الهامی مقدمات کا ذریع غلط میشود و گاه هست که کشف و واقعات را محمول بر ظاهر می نماید و حال آنکه محمول بر تحویل میباشد

شایان اعتماد کتاب و سنت است و اجماع و قیاس نیز راجح باین دو اصل است و اما در این جهات اگر موافق است باین اصول مقبول و آلا لا

مقصود از سلوک طریق صوفیاء حصول از یاد یقین است و حصول یسر و آداء احکام شرعیه

رویت موعود با آخرت است و مشاهدات صوفیه و تجلیات از قسم ظلال است و شبه و مثال

اوقاع و راء الورد است

مے ترسم که اگر حقیقت مشاهدات را کمای بگویم فتورے در طلب مبتدیان این راه افتد و اگر نه

گویم تجویز القیاس حق بیاطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار می نمایم که مشاهدات را بر محکمات

علیه السلام باید زد و خاتم الانبیاء را در دنیا رویت باید شد

مکتوب دوصد و هجدهم در رعایت آداب

پر طریقت

۱۲۲ مکتوب دوم و ہندوہم :- در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود و فکر از الہ مرض ظاہر خود است و از مرض باطنی کہ عبارت از گرفتاری دل است غافل۔ بیان آنکہ عقل دو قسم است عقل معاش و عقل معاد اول مرغوب اقلیا است و دوم نصیب انبیاء و اسباب محصلہ عقل معاد ذکر موت و آخرت است و مجالست با جماعہ کہ بید آخرت مشرف اند۔

۱۲۳ مکتوب دوم و ہندوہم :- بعضی از اخلاط صوفیہ و منشائے آن۔ بعضی از اخلاط صوفیہ آن است کہ گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران باید کہ افضلیت آنها با جماع ثابت شدہ است این اشتباہ گاہ نسبت با نبیائہم واقع میشود و بیان منشائے این غلط گاہ بہست کہ عارف در مقامات عروج بزرگیت کبری را حاصل نیاید و لہذا توسط او ترقی فرماید۔ درین مقام شیخ بسطام گوید لوائی ارفع من لواء محمد و ازین قبیل است آنچه از وسعت قلب خود خبر داده۔

بیان اشتباہ المنوذج شے بہ اصل و ایضاح

تمت الفہرسة بالخیر

ناشر

نور کمپنی ۔ ۱۷۴ ۔ انارکلی ۔ لاہور

پاکستان

اِذَا رَيْدُ الْاَصْلَامَا اسْتَطَعَتْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آخر اندر پس پردہ تقدیر پدید

آغنی

بفضل رحمائی و امدادِ نیردانی باین نوی

حصہ سیوم دفتر اول

مکتوبات مام ربانی

حضرت محمد و الف ثانی

الشیخ احمد سرھندی قدس سرہ

مع حواشی و شرح

از علامہ اجل حضرت الحاج مولانا نور احمد صاحب

رحمۃ اللہ علیہ

باید شریک ملاحظه نمایند العاقل تكفيهِ الإِشَارَةُ وَالسَّلَامَةُ عَلَيْكُمْ
 وَاَعْلَى دَفْقَاتِكُمْ
 صاحب عقل را اشارت کافی است^{۱۱}

مکتوب صد و سیست و چهارم

نیز به ملاطاف هر بدخشی صدور یافته در بیان آن که استطاعت راه شرط و خوب
 حج است آداء حج با وجود بی استطاعتی نسبت به حصول مطلب داخل تفسیح
 اوقات است مکتوب شریف انوی خواجہ محمد طاهر بدخشی رسید^{۱۲} بکتاب
 الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ که فتور است در اخلاص و محبت فقر راه نیافت است با وجود
 تبادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیمه است محبت شما را چوں شما
 رخصت طلبید و بر رفتن عزم می کنید دید در وقت و ذراع این قدر مذکور ساخته
 بود با احتمال که شاید با هم بشماردین سفر محقق شویم هر چند قصد کرده شد استخار
 موافق نیامدند و جویند درین باب مفهوم نه گشت بضرورت تقاعد و زبید صلاح
 فقیر از اول در رفتن شما نه بود اما شوق شمار را ملاحظه نموده منع صریح نه کرد استطاعت
 شرط راه است بی استطاعت تفسیح اوقات است امر ایستگ داشته به امر
 غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت به شما این مضمون را
 نوشته است رسیده باشد بدیانه سخن این است پیشتر بخاراند و السلام^{۱۳}

مکتوب صد و سیست و پنجم

به میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاہر اشعار

یعنی دعه لحوق بشمارده بود لیکن با احتمال نه به یقین^{۱۴}

بحدف حرف استقامت انکاری^{۱۵}

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

مکتوب صد و سیست و سوم

نیز به ملاطاف هر بدخشی صدور یافته در بیان آن که اداء نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم
 باشد فوت فرضه را از فرائض داخل لایق است مکتوب شریف انوی ارشدی
 لا ذَالَ كَاسِمِهِ طَاهِرًا عَنْ دَلِيلِ التَّحَلُّقَاتِ رسید به برادر در خیر آمده است
 عَلَامَةُ اعْرَاضِهِ تَعَالَى عَنِ الْعَبْدِ اسْتِغَالَةً بِمَا لَا يَحْتَبِيهِ
 اشتغال به نفل از نوافل به اعراض فرضه از فرائض داخل لایق است پس
 تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچیز چیست
 به نفل است یا به فرض بواسطه ادائے یک حج نفل مرتکب چندین فظورات
 است^{۱۶}

۱۱ یعنی علامت روگردانی حق تعالی از بنده مشغولی بنده است با امور ملاطافه و تحقیق تخریج این حدیث بکاشیه
 مکتوب بهقتا دو سوم از جلد اول گذشته^{۱۷} یعنی اشتغال با دین با اعراض از علم چنانکه اشتغال به مستحبه با اعراض
 از سنت و به سنت با اعراض از واجب و با وجبه با اعراض از فرضه داخل لایق است^{۱۸}

وصفات الهیه اند تعالیٰ شانه و عالم را با صانع خویش پیچ نسبت نیست الا
 المخلوقیه و المظهریه و مایه سب ذلك اللهم ادرنا حقائق
 الاشياء كما هي عالم چه صغیر و چه کبیر منظر اسماء و صفات الهیه است تعالیٰ
 شانه و مایه شیون و کمالات ذاتیه او عز سلطان گنجی بود و غنی و سرری بود
 مکنون خواست که از خیال به بلا عرض دهد و از اجمال به تفصیل آرد عالم را بر نه خلق
 فرمود که به ذوات و صفات خویش دوال باشند بر ذات و صفات او سبحانه
 پس عالم را با صانع خویش پیچ نسبت نیست الا آنکه مخلوقات و کائنات
 و دوال اند بر اسماء و شئون و صفات او تعالیٰ حکم به اتحاد و عینیت و نسبت احاطه
 و سریان و معیت ذاتیه آنجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم
 الاحوال که از قدر صحو ایشان را اثر بری از زانی داشته اند عالم را با صانع پیچ
 نسبت اثبات نه می کنند الا المخلوقیه و المظهریه و احاطه و
 سریان و معیت علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالیٰ
 سعیر معجب است که جماعه صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه
 نمیند کالاحاطه و المعیت مثلا معترف اند بآن که از ذات جمیع نسب
 مسلوب است حتی که صفات ذاتیه نیز سلب می نمایند فهل هذا
 این

یعنی خداوند اغشاه غفلت از بصیرت ما بکشا نه و بر چهره را چنانکه هست بماند نیستی را در صورت
 هستی بر ما جلوه دهد و از نیستی بر ما حال هستی پرده منته ۱۲ ^س قوله او عز سلطان گنجی بود الخ اشارت
 است بحديث قدسی که اندرین باب روایت می کنند کنت کتزا مخفيا فاجبت ان اعرف
 فخلقت الخلق فاعرف ان یعنی بودم من گنج مخفی که معروف نه بودم پس پیدا کردم خلق را تا معروف شوم یعنی
 معروف شوم در خلق و خلق مرا بشناسد در خود و ظاهرا نیست که مراد از کثر ذات متعطف است با سماء و صفات و اتحاد
 آن و معرفت شدن این ذات در انسان بوجه اتم است و این معرفت علت غائیه پیدا کردن خلق است و این معرفت
 انسان آن ذات موصوفه را در خود علم ذوقی است و در غیر خود علم شهودی است ۱۲ بحر العلوم ^س قوله قدر بفتح
 کاسر بزرگ و نور و اقدار جمع و قوله بفتح بوشیاری و قوله شررب بالکسر بوجه از آب یعنی از کاسه بوشیاری صحت بخشیده اند ۱۲

الذات ناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از برائے دفع این تناقض تکلف
 است در رنگ تدقیقات فلسفیه است آری باب کشف صحیح ذات را تعالیٰ
 بر بسیط حقیقی نه می دانند و ماورائے او هر چه باشد داخل اسماء می شمردند
 فرد و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم دوست
 بسیار است و مثالی از برائے تحقیق این بحث بیان کنیم مثلاً عالم
 تحریریه و فو لنه خواهد که کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آرد و ایجاد حروف
 و اصوات نماید تا در پرده آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف
 و اصوات دوال را با معانی مخزنه پیچ نسبت نیست الا آنکه این حروف و اصوات
 منظر بر آن معانی محفیه است و مایه آن کمالات مخزنه حروف و اصوات
 را عین آن معانی محفیه گفتن معنی نه دارد و بهم چنین حکم با احاطه و معیت درین صورت
 غیر واقع است معانی بهما صرافت مخزنه اند پیچ تغییر در ذات و صفات
 آن معانی راه نیافته است لیکن چو در میان معانی و این حروف و اصوات
 دوال نخورے از مناسبت دلیت و دلولیت متحقق است بعضی معانی
 زائده از آن در تحصیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از ال معانی زائده
 منزله و مبر است آنچه معتقد است درین مسئله این است اثبات امر زائد
 و رائے مظهریت و مراتب نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر
 است ذات او تعالیٰ فی الحقیقت از سلب معر است و از مناسبت
 مبرام اللزوم و ذلت الذب اب باین قدر مناسبت ظاهریت و
 مظهریت وحدت وجود گویند یا نه گویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن
 بطریق اصالت و ظلمت و مظهریت و مظهریت نه آنکه یک موجود است و

۱۲ قوله نه آنکه یک موجود است الخ بدانکه این مسئله را خود حضرت امام ربانی مجد الف ثانی قدس سره در جلعه دیگر
 منقح و مشرح نموده اند از ال جمله مکتوب اول است از جلد ثانی و در مکتوب چهل و چهارم از جلد ثانی نیز فرق در میان
 مذهب صوفیه و سفسطائیه واضح تر مذکور است و اند علیه العول و الاعتماد فافهم قال المحرب هذا (باقی برست)

ما سوائے او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائیت
اثبات حقیقت و روی نمودن از اوهام و خیالات و این مذهب بر آنست که مقصود
سوفسطائیست متشککی و چنانچه بدانستی تو او را از خشت و سوئے آنحضرت
نسب کردی درست و آنکه دانستی که ظل کیستی و فارغی که
مردی و گزینیستی

مکتوب صد و بیست و ششم

نیز به میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب را باید که اهتمام
در نفی آلهه باطله نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان
بر چه در تحصیل فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل ساخته گفتا
بوجودیت مطلوب نماید اگر چه وجود را نیز در احوال موطن گنجایش نیست و ما
یُناسب ذلک سیادت و نقابت دستگاه طالب را باید که اهتمام در

بقیه ماثیه ۵۸ القول منسوخ بما یاق بعد مرة من ان العالم واقع فی مرتبة الوهم
و الخيال و ابداء الفرق بین مذهب السوفسطائی و بین مذهب الصوفیة
و المعول علی ما هنالك لا علی ما هنا ۱۲ و نیز به با کسرینکو داننده و عالم با هر بخاری جمع ۱۲
و حاشیه صفحه ۱۴۱ سوفسطائی منسوب به سوفسطا بالفهم که بنائے آن بر وهم بود و سوفسطائیت انواع متهم
من ینکر حقائق الاشياء و یزعم انها اوهام و خیالات باطلة و هم العنادة
و منهم من ینکر ثبوتها و یزعم انها تابعة للاعتقاد و هم العندیة و منهم من
ینکر العلم بشئی ما و یزعم انه شک و شک فی انه شک و هم اللادریة
۱۲ شرح عقاید مع اختصار لیسیر ۱۲ مربوط است بقول او قدس سره لیکن به طریق اصالت و تعلیم و
ظاہریت و منظریت ۱۲

نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان
بر چه در تحصیل فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل ساخته گفتا
بوجودیت مطلوب نماید اگر چه وجود را نیز در احوال موطن گنجایش نیست و ما
یُناسب ذلک سیادت و نقابت دستگاه طالب را باید که اهتمام در
نفی آلهه باطله نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان
بر چه در تحصیل فهم و در حیطه ادراک آید آن را نیز در تحت نفی داخل ساخته گفتا
بوجودیت مطلوب نماید اگر چه وجود را نیز در احوال موطن گنجایش نیست و ما
یُناسب ذلک سیادت و نقابت دستگاه طالب را باید که اهتمام در

یعنی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره کفایت و شمس الدین ابوالمکارم و نام و سید احمد بن محمد
لوک سمنان مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن است ولادت و سید در سال ششصد و پنجاه و نه وفات و سید شب
جمعه بیست و دوم رجب سنه هفت صد و سی و شش و مدت عمر مفقود هفت سال و قبر و سید شیخ حماد الدین عبداللہ
است از خزینة الاصفیاء و باقی احوال شان از تفحات بحاشیه مکتوب اول از جلد اول نقل نموده شده است ۱۲ یعنی
پس پاک و منزه است آنکه نه گردانیده است مطلق را بسوئے خود را بهیچ عجز از معرفت خود قال بعض العادین
العجز عن الادراك ادراك حضرت خواجه عبید الله احوال قدس سره فرمودند که عجز از معرفت آنست که معلوم
کرد که لا یخرج الله الا الله یعنی معرفت مقتضائے ترکیب انسانی نیست آنچه در ترکیب انسان ظاهر است
از معرفت ازان انسان نیست بلکه انسان آئینه شده است که در سورت معرفت حق سجاده عکس انداخته است این
عجز منافی معرفت انسان نیست چنانچه بعضی گمان برده اند که عجز از معرفت جهل است و این باطل است انتهى علی مافی
الرشحات ابو الحسن نورس گوید رضی الله تعالی عنه لا دلیل علی الله سوا کلا یعنی جز او دلیل و لها نیست
شکی گوید قدس سره المعرفة المحضة عن المعرفة یعنی حقیقت معرفت عجز است از معرفت و نیز او گوید باقی بر حاشیه ۵۸

لَمْ يَجْعَلْ لِّلْخَلْقِ إِلَیْهِ سَبِيلًا إِلَّا بِالْعِزِّ عَنِ مَعْرِفَتِهِ
 حصول فنا فی الله و البقاء باشد که گمان نه کند که ممکن واجب گردد که آن محال
 است و مستلزم قلب حقائق پس چوں ممکن واجب نه گردد و نصیب ممکن غیر
 از عجز از ادراک واجب جل شانه امر دیگر نه باشد فرد عفا
 شکار کس نه شود و ام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است و ام را بلند همت
 همیں طور مطلب را میخواهد که هیچ از بدست نیاید و هیچ نام و نشان از وید
 نه شود جمیع هستند که مطلب میخواهند که آن را عین خود یابند و قرب و معیت
 به او پیدا سازند مصرع آن ایشان اند من چنینم یارب و السلام
 اَوْلَا وَاخِرًا

مکتوب صد و بیست و یکم

به ملا صفر احمد رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمت والدین هر چند
 از حسنات است اما در جنب وصول به مطلب حقیقی بکار بی محض است
 و تعطیل صرف بلکه داخل سیه است حسنات الابرار
 سیئات التقریبین و مائت اسب ذلک مکتوب مرغوب
 رسید غرض که در باب توقفت نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقورت
 می آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال الله سبحانه و تعالی

والبقیه ماشیه ص ۱۱ المعرفه دو امر الحیوة یعنی حیرت اندر یگونی معرفت است اما حیرت در سستی
 پس شرک باشد و کفر ۱۲ از کشف المحجوب ۱۳ ادش ۱۴ دور بینان بارگاه است ۱۵ قول اگر چه
 وجود را محروم است بقول او قدس سره و الکتابه موجودیت مطلوب نماید ۱۶
 و حاشیه متعلقه صفحہ ۱۷ التحریب ۱۸ لکل من الانسان شان بخصه
 اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعى فیه ۱۹

وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ
 كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَكَ أَيْضًا
 اِنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ مَعَ ذَلِكَ مَعْتَدَان باید بود که این همه
 در جنب وصول به مطلب حقیقی بکار بی محض است بلکه در غرض منازل
 سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات
 التقریبین شنیده باشند بدست ۱۰ هر چه جز عشق خداست حسن
 است ۱۱ اگر شکر خوردن بود جان کردن است ۱۲ حق الله سبحانه بر حقوق جمیع
 خلائق مقدم است اولی حقوق اینها انشای لاله است سبحانه و الا که مجال آن بود که خدمت او را گذارند
 بخدمت دیگر اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت
 تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبه را نان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
 دیگر است آنجا نام زراعت و قلبه را بی بردن عین معصیت است و مژده کار با نذره آن کار است
 قلبه را نان بخدمت تمام در فردی یک تنگ ابروت میگیند و مقرب در ساعته بخدمت حضور مستحق لکها
 میگردد و مع ذلک او را باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و پس شتات ما
 یَنْهَهُمْ عَنْ فَرْحِ حَیْنِ خَلِیْمٍ مَوْفِقٍ است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسم و السلام
 ۱۳ بشارت ۱۴ برزق و جهاد ۱۵ برزق و جهاد ۱۶ برزق و جهاد

مکتوب صد و بیست و هشتم

بنواجه مقیم صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم اکتفا بغير مطلب بیچونی خدمت خواجه محمد تقی

۱۰ اشارت است بآیت که در سوره لقمان واقع است یعنی و حکم فرمودیم آدمی را به نسبت پدر و مادر و س ۱۱ در شکم برداشته است و س ۱۲ را مادر
 در حالت سستی بالاس سستی دیگر و از شیر باز کردن او در دو سال است بدین معنوی حکم کردیم که شکر گذاری کن مرا و پدر و مادر خود را
 و بسوئ من است باز گشت ۱۳ بمعنی شایان و نزار یعنی چنانکه شاید و باید ۱۴ قال المعرب هو من کلامه الشیخ ابو سعید
 الخوارزمی قدس سره ۱۵ بیت دل در پی این و آن نه نیکوست ترا ۱۶ یک دل داری پس است یک دوست ترا ۱۷ قلبه
 بالضم و بانه موعده بوجهی مانده یعنی زده که بدال بواسطه بخت گاؤ زمین را بشکافند ۱۸ غث ۱۹ واقع است در سوره احقاف یعنی و امر کردیم
 آدمی را در حق پدر و مادر و نیکوکاری در شکم برداشته است او را مادر او بدین شوری و زاده است او را بدین شوری ۱۲ طبعه تکرر بالفتح و کاف عربی یعنی قرص
 راجع از دریا بشیرا نقره یا مس مفرس مگر است ۱۳ غث ۱۴ یعنی میان قلبه را و مقرب یا شاه فرقه است بسیار و بعد است فرائض ۱۵

دور افتادگان را فراموش نسازند بلکه دورند اندک دوری است و محبت المقصود و مسلک بقایت طویل است و مطلب در کمال رفعت و هم در غایت منقصت و منازل وسطی بچو سر آید مطلب نما است عباداً بآداب الله سبحانه و وسط را نهایت انگاشته بیک بار غیر مقصود را مقصود داند و چون را به چون تصور نماید و از وصول مطلب حقیقی بازماند بخت را بلند می باید ساخت و هیچ حاصل سرفروشی نباید کرد و در راه الوری با بی حمت حصول اینچنین بخت و البته به توجه شیخ مقتدا است و توجه آن بقدر اخلاص و محبت مرید مقتدی است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم

مکتوب صد و نهم

بسیار نظام صد و نهم یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست كما عرینیل ماء للجمعیین و بدلا للجمعیین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین موجودات است و بواسطه هر جزء از اجزای او تعلق و گرفتاری در همه موجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جفا قدس خداوندی جل سلطان از همه پیش گشت و تعلقات متعدده سبب خرونی او از همه زیاده آمد و اگر به توفیق ایزدی عز شأنه خود را از این تعلقات برانگیزد جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاذ فوذا عظیما والا فقد ضل صلا لا یعیذا بهترین موجودات بواسطه جامعیت بچو که انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت اتم است اگر او بعالم دارد از هر چه گویند مکرر تر است و اگر روحی سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه پیش نما است کمال آزادی از و پس این تعلقات خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بعد از این انبیاء و اولیاء دیگر علی نقادیت در جرات صلوآت الله و تسلیات الله علی نبینا

له قوله المومع الی یعنی مومع است که دوست داشته است او را اشارت است بحدیثی که آورده است بخاری و مسلم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله کیف تقول فی رجل احب قوماد لولم یلحق بهم فقال لهم مع من احب ۱۱ مشکوٰۃ ۱۲ سراب بقیع آنچه در ایام که مسافر نشسته باشد آفتاب ریگ صحرای در جوی آب نماید و گوید در شب بختاب نیز بچنین بنماید ۱۳ در رنگ آب نیل که آب بود در حق دوستان حق لعنه و بلا یعنی خون بود در حق آنانکه از حق تعالی در حجاب اند (باقی بر صحت ۲۵)

مکتوب صد و سی ام

به جمال الدین صد و سی ام یافته در بیان آن که تکوینات احوال را چنداں اعتبار نیست حصول مقصد بچو بی چگونگی باید کرد تکوینات احوال را چنداں اعتبار نیست به آن مقید نباید شد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از گفت و شنود و دید و شنود منزله و مبر است طفلان سلوک را بچو و مویز تسلی میدهند بخت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه وید نقص الامر پادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندی قدس الله تعالی اسرار اکابر و هم و قرائع را اعتبار نمی دهند این بیت در کتب ایشان نوشته اند بیت چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه شمس نه شبستم که حدیث خواب گویم اگر حال از احوال بیاید و برود جائز شادی و غم نیست منتظر حصول مقصود بچو بی چگونگی باید بود والسلام

دقیقه حاشیه صفحه ۲۵۰ سه سبیلان زان آب صافی میخوردند پیش قطعی غول شد آب از چشم بند قبیلان نک می فرزند از تشنگی از پیته ادبار خود یاد بگیری ۱۲ حاشیه صفحه ۱۳۱ قوله و از از البصر الا اشارت است بآیه که واقع است در سوره نجم یعنی بخروی ز کرد چشم رسول الله صلی الله علیه وسلم و از مطلوب و مقصود تجاوز نمود ۱۳ فان التلوین صفة ادب اب الاحوال و التکلیف صفة اهل الحقائق فما دام العبد فی الطریق فهو صاحب التلوین لانه یوقی من حال الی حال و ینقل من وصف الی وصف و یخیر من مرحل و یحصل فی مویج فاذا وصل تمکن صاحب التلوین ابد فی الزیاحه غیور و اصل ۱۲ رساله تشریح ۱۳ و مقدس است از و سمت تفسیر تبت و مبر است از و سمت تکرر و تحول از همه نشانه های نشان نه در علم کجند در عیان ۱۳ قوله جوز بالفتح گردگان که بکندی از خود گویند و بعضی متر دخت که در باشد از ۱۴ قوله مویز بفتح و ید معروف قبی است کلان از انکس که خشک کرده نگذارند مردم عام از انکس گویند از ۱۵ یعنی غصی اندانی فرماید بار و شما را خدای پاک ازین گرفتاری ۱۶

مکتوب صدوسی و یکم

نواجده محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرت خواجها قدس الله تعالی
 است و ادعیه و شکایت از حال جماعه که دین طریقه علیه احداث نموده اند و آن را تکمیل این طریقه دانسته
 الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله الطاهرين آتوني ارشادي
 نواجده محمد اشرف شوقه الله سبحانه بنشويقات اولياؤه الكرام يدانند که طریقه حضرت خواجها
 قدس الله تعالی اسرار هم اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج
 و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است این همه بواسطه آنست که دین طریق التزام سنت است و اجتناب
 از بدعت و کما امكن عمل بر خصلت تجویزی نمی نمایند اگر چه بظاہر در باطن نافع یا بنده عمل بغیریت از دست نه
 می دهند اگر چه بصورت در سیرت متغیر و انداخته و مواجید را تالیح احکام شرعی ساخته اند اذواق و معارف
 را خادوم علوم شرعی دانسته و آبر لقبیه شرعی را در ذلک طفلان بجز و میوز و جد و حال عوض نمی کنند و تبرأت صفت
 مغرور و مفتون نمیکردند از لطف بفضل نمیکردند و از فتوحات بدیهه بفتوحات کلیه التفات نمی کنند حال
 ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران
 را دائمی است حضور که غیبت در قفل آس باشد نزد این عزیزان از چیز اعتبار ساقط است و بجا
 لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اما فهم هم کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران
 این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند بدیت قاصر که کند این طائفه را طعن قصور
 حاشا لشکر که بر آرم بر زبان این کلمه را آری بعضی از خلفائے متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز
 احداثها نموده اند و روش اصل اکابر را از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که به این
 محدثات تکمیل این طریقه نموده اند و حاشا و کلا کبروت کلمه شجره من افواههم بلکه در تحریف و تصنیع
 قول و افعال بجم اول و دله مشدود ختمه باطل لغو آمر جمع تربیت که بمعنی باطل است ۱۲ انبات ۱۳ آنچه از شارع علیه السلام
 بوضوح انجائیده باشد ۱۴ اشارت است بکتاب فصوص الحکم مولف شیخ محی الدین عربی قدس سره ۱۵ اشارت است بآیت که
 واقع است در سوره نور یعنی یا میکند خدا اما آنچه در صح و شام مروانیکه باز ندارد ایشان را سوداگر می و نه خرید و فروخت از یاد کردن خدا ۱۶
 نام کتاب شیخ محی الدین عربی قدس سره ۱۷ اشارت قومالی بقا و الاحوال و دوامها و قالوا انما اذ الموت مرفعی لواله ۱۸

مکتوب صدوسی و دوم

بسم الله صديق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقر از پیرا
 ملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقر از پیرا
 ۱۱ یقندی اربعة بواحد كما في الدير قوله على سبيل التذاعى بان يدعوا بعضهم بعضا كما في المغرب وفسره
 الوافي بالكثره و هو لا ذم معناه قوله اربعة بواحد اما اقتداء بواحد و اثنين بواحد فلا يكره و ثلاث بواحد
 فيه خلاف مجر عن الكافي و قوله اي يكره ذلك اشارة الى ما قالوا من ان المهاد من قول القدوسي في مختصره
 لا يجوز الكراهة لاحد من اصل الجواز ثم ان ذلك ليجاننا كما فعل عمر كان مباحا غير مكروه و ان كان على سبيل الجواز
 كان بدعة مكروهة لان خلاف المتواتر و عليه يحمل ما ذكره القدوسي في مختصره ۱۲ ملقط من دد المختار
 ۱۳ يعني بعضه از خلفائے متاخرين این طریقه ۱۴ چه ابرقا مد نصف است بر نسبت ابرقا قائم چنانچه دارد است عن عمران
 ابن حصين انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن صلوة الرجل قاعد اقال ان صلى قائما فهو افضل ومن
 صلى قاعدا فله نصف اجر القائم رواه البخاري ۱۵ مشكوة ۱۶ قوله سيرة ركعت الخ لما جاء عن عبد الله و باقی بر ۱۷

دهند بانه امر اتم را امروزی باید کرد و غیر اتم را بر فردا باید انداخت حکم عقل این است نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیرا ده برین چه نویسد والسلام +

وَعُرُوجَ الْبَعْضِ الْآخِرِ إِلَى الْخَفِيِّ هُوَ اقْتَضَى
دَرَجَاتِ الْوَلَايَةِ الْعَاقِبَةِ وَأَمَّا فِي طَرَفِ
النُّزُولِ فَلَا تَلَجُّسَادُ الْأَوَّلِيَاءِ الْمُحَمَّدِيَّةِ
عَلَيْهِمْ عَلَى لِيلِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالْحَيَّةِ نَصِيْبًا مِنْ كَمَا
دَرَجَاتِ تِلْكَ الْوَلَايَةِ لَهَا أَنْ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ إِلَى اسْمٍ
أَسْوَى لَيْلَةِ الْمَعْرَاجِ بِالْجَسَدِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ
تَعَالَى وَعُرُضَ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ وَأُوحِيَ إِلَيْهِ
مَا أَوْحَى وَشَرِّفَتْ لَهَا بِالْوَلَايَةِ الْبَصَرِيَّةِ
وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْمَعْرَاجِ مُخْصُوصٌ بِهِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْأَوَّلِيَاءُ لَمَّا لَبَّيْنَا

[illegible]

اندویران به کمال متابعت و سالکند زیر قدم و سینه
 نصیب است ازین مرتبه مخصوصه ^{یعنی دراصل است} و الارض
 من کاس الکرام نصیب + غایه صافی الیاب ^{بر زمین را نصیب از کاسه بزرگان ۱۲}
 نیست که وقوع این رویت در دنیا مخصوص است
 بآن سرور علیه الصلوة والسلام ^{یعنی نصیب ۱۳} و حالتیکه حاصل
 است مراد یار که زیر قدم و سینه رویت
 نیست و فرق میان رویت و آن حالت
 در رنگ فرق است میان اصل و فسرع
 و شخص و ظل و نیست هیچ یک ازین هر دو
 عین و بکره ^{بدن ۱۴ سایه ۱۵}

مکتوب صدوسی و ششم

نیز به ملا محمد صدیق صدر یافته در منع از تسویف و تاخیر در تحویل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد او آخر عشره متبرکه رسید بعد از مضمی آن بجواب کتابها به داخست جواب کتابست ^{یعنی در ۱۲} ^{بدره شمس ۱۲} ^{خطوط و مکاتیب ۱۲} ناخوانا و جواب کتابت خواجہ عبداللہ را نیز نوشته فرستاده است ملا خطه خواهند نوشتن شما درین دفعه به لشکر معقول فقیر نمی شود تا حکمت چه باشد و الا ^{سبحانک} ملا خطه فرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آن را وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد در درویشی طول امل کفر است و مصلحه تخلیص از

قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزی نوشت منتقم و در
اگر او در جواب هم منتقم نبویسد و وعده مؤکد مفهوم شود باین نیت بردن اما علاج تسلیف و تاخیر چه باشد
بر چه بکند زودتر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است +

مکتوب صدوسی و هفتم

بحاجی خضر افغان صدور یافته در علوشان ادائے نماز که منوط است کمال آن بنهایت نهایت و
مآبناست ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاور عبادات و رفع کلفت در
ادائے آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصاً در ادائے صلوٰۃ که غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادائے
فرائض صلوٰۃ زیرا که در ابتدا نهایت بآدائے صلوٰۃ نافله ملتزم میسازند و در نهایت نهایت این نسبت بقرآن
منوط میگردد و در ادای تو اقل خود را بیکار می داند کار عظیم نزد او ادائے فرائض است و بس مصرع این
کار دولت است کنول تا کرار شده باید دانست التذاور که در حین ادائے صلوٰۃ دست میبندد نفس
را صیقل دهد و این خط نیست در حین این التذاور در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه نیست مصرع
هَيْتَا لَدَيَّابِ الْبُعْمِ لَعْنَمَا امثال ما مردم بوالهوس را گفت و شنود این سخنان هم معتق است
مصرع بارے به هیچ خاطر خود شاد میکنم و نیز میدانند که رتبه نماز در دنیا در رنگ رتبه رویت است در

در تفسیر حاشیه ۲۵ صلی الله علیه وسلم اول صلاح هذه الامة اليقين والزهدة - یعنی یقین نیکو این امت یقین است بر ازیت حق
و ضمانت و تعالی از افاق را در زهد و بے رغبتی در دنیا و اول فسادها البخل والاهمل و نخستین فساد امت بخیلی و زردی در معرفت حق
مال و در دار داشتن اهل و بقا و دنیا است که قدیقین بر ازیت حق و زهد در دنیا است رواه الیهی فی شعب الایمان و قال صلی الله
علیه وسلم ان الخوف ما اتخوف على الهوى و طول الاهل فاما الهوى فيصمد عن الحق و اما طول الاهل فيبذل الحق
از مشکوۃ در ترجمه شیخ ۳۵ یعنی عشره اخیر ماه مبارک رمضان و برکتش بر بظا بر است ۱۲۵ بحمت اشتغال با داب عشره از اعتقاد
و غیره ۲۲ حاشیه صغریه بنده ۳۵ از منظوران حضرت امام ربانی است و او از آنحضرت تعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق کثیر از وی بفیض رسیده
و سه اکثر شایسته گریه و زاری بسر برده خداوند مسکن و انکسار و صفای حضور بود و اوقاتش بتلاوت و ذکر کار و نوافل و اشتغال معمور در تصدیق
بپور که از مضامین سر بلند است سکونت داشت اول بحفل غزل منزل شیخ عبدالواحد الدیر گوار حضرت مجدد حاضرانده سرای سعادت اند
بعد از آن بخدمت حضرت شیخ تمییز یافت وفات حاجی خضر در سال یک بنه فی نجات و دو است و مزار در قصبه بلول پور ۱۲۵ از زبده و غیره
الهم اغفر لکاتبه

آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین رویت است و بداند
که سائر عبادات و وسائل انداز برائے نماز و نماز از مقاصد است و السلام و الاکرام

مکتوب صدوسی و هشتم

بشیخ بهاء الدین سرمندی صدور یافت در مذمت دینائے دنیای و اجتناب از صحبت ارباب دنیا
فرزندے ارشدے باین دنیای مبعوضه نورسند نباشد و سرایه دوام اقبال را بجناب قدس خداوندی حل
سلطان از دست ندهد فکر باید نمود که چه چیز میفرود شد و چه چیز میخیزد آخرت را بدینا عوض نمودن و از حق سبحانه
بخلق بازماندن از سفاقت و بخیروی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است مآ احسن
الدین و الدنیا کواجمعا این دو ضد هر کدام را اختیار کند و هر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت
ابدی است و متاع دنیا قلیل است دنیا مبعوضه حق است سبحانه و آخرت مرفییه او تعالی و تقدس
ت عیش ما شئت فأتک صیئت و الذکر ما شئت فأتک مفارقه آخرت و فرزند را میباید
گزاشت و تدبیر اینها را بحق سبحانه باید سپرد و امر و زور خود را میده باید انگاشت و نهات اینها را باو تعالی باید
تفویض نمود ان من اذواجکم و اولادکم عدواکم فاحذوهم نفس قاطع است بکفر شنیده باشد
خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخرتیم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است گشته
این سم بموت ابدی گرفتار است الحاقی تکیفیه الاشارة فکیف التخیل مع المبالغة و التلکید

۱۵ قول سفاقت بالفتح بخری و سبکی نمودن ۱۲۵ یعنی چه زیبا است دین و دنیا اگر مجتمع بودند ۱۲۵ اشارت است با حاشیه
که در اندازد این باب چنانکه قال صلی الله علیه وسلم لو كانت الدنيا لعدا لعدا الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها
شربة رواه احمد والترمذی و ابن ماجه یعنی اگر بیود دنیا که برابر می شد ز خدا باز و بے لبتی نامی نوشانید هیچ کافرے را از دنیا
یک آب خوردن ۱۲ مشکوۃ در ترجمه شیخ ۳۵ یعنی زنده بمان چند آنکه خواهی پس ترا از موت ناگزیر است و لازم گیر حیرے را که خواهی پس ترا
از مفارقتش لابد است ۱۲۵ قول خود را میده الخ عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و بارک ببعض جسده
فقال کن فی الدنيا کانت غریب او عابر سبیل و عد نفسك من اصحاب القبور رواه البخاری ۱۲ مشکوۃ ۳۵ قوله
ان من اذواجکم الخ ترجمه این آیت بحاشیه مکتوب صدوسی و دوم نوشته شد حضرت عطار میفرماید مال و اولاد یعنی دشمن اند و گرچه
تردیک تو چشم روشن اند و اندا اموالکم را یاد گیر و مال و ملک این جهان به یاد گیر ۱۲۵ یعنی مرو غفلت را اشارت کافی است پس تصریح
کردن بمطلوب و مبالغه نمودن در آن و موکد گردانیدن او را چگونه باشد ۱۲

لقمه چرب ملوک دراز دیا و مرض قلبی میگوشتد فلیت الفلاح والنجاة الحذر الحذر الحذر من
 آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از ستم پند گیر خواه ملال و فراموشی محبتهم اکثر ما تقر من السوء
 فانته یوجب الموت الذی یوی وهو قد یقید فی الآخرة واختلاط الملوك یوجب الهلاك
 الابدی والحسارۃ الشرمی فایاک و محبتهم وایاک ولقمتهم وایاک و محبتهم وایاک
 دویتهم و قد ذکر فی الخبر الصبیح من تواضع غنیاً لغناک ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که این همه
 تواضع و چاپلوسی از جهت غناء ایشان است و نتیجه آن ذیاب و وثیت دین است فایان انت من
 الاسلام وایان انت من النجات این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که میدانند که لقمه چرب و صحبت
 تا جنس دل آن فرزند را از تذکره مواظبه و تعقل نصالح در پرده انداخته باشد بکلمه و کلام متاثر نخواهد شد فالحذر
 الحذر من محبتهم و الحذر الحذر من دویتهم و الله سبحانه الموفق بخانا الله سبحانه
 وایا کوعما لا یرضی عنه نبنا المتعالی بخومة سید البشر الممدوح بما ذا اع البصو
 علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها والسلام

مکتوب صدوسی و نهم

بحسب ریگ نهانی صدور یافته در بیان آنکه جماعه بے دولتان که طعن در اهل الهی نمایند بگو و

له قوله من صحبه المذنب یعنی بگریز از صحبت ملوک و اغنیایا زاده تر از آنکه میگریزی از نیز زیر که شریعت دینی میرساند و موت دینی گاه
 است که در آخرت مفید گردد و اختلاط با ملوک و اغنیایا بلاک ابدی و ذیال کاری سردی با نجاد پس پیریز کن از صحبت شان و پیریز کن از لقمه ایشان
 و پیریز کن از صحبت ایشان و پیریز کن از دیدن ایشان شیخ عطار فرماید که مرگانه انداخته روزگار و لیس با مردگان صحبت مدار و قریب سلطان
 آنش سوزان بود و باید ال الفت بلاک جان بود و له قوله و قد دد فی الخیر تحقیق تخرج این حدیث بجائیه مکتوب بشما و نیم نوشته
 شد حضرت عطار اندرین معنی میفرماید که سر کن در پیش دنیا دار پست و در کنی بے شک رود و بیت زد دست و بهر
 نور مستائے دنیا دار را تا چه خواهی کردن این مردار را و له قوله فاحذر الحذر الخیر لیس لازم بگیر ترسیدن و خوف کردن را
 از صحبت ایشان و لازم بگیر خوف کردن و ترسیدن را از دیدن شان و خدای پاک است توفیق دهنده خدای پاک را دشمنان را بجات
 بخشد از هر آنچه بپند نه فرماید رب ما برتر بطیفیل سرور آدمیان که ممدوح است بصفت ما ذا اع البصو ۱۲ با کسر استوار کردن
 و بستوه آوردن و ملول کردن و جامة را با ریسمان دوتا بافتن و رسن دوتا بافتن ۱۲ من طعمه یعنی بعبید و دور افتاده از اسلام
 دور مانده از غلصه آخرت ۱۲

نکوشش آن جماعه مجوز است بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخت حق سبحانه و تعالی ایشان
 را سلامت دارد که تفقد احوال فقر و میفرمایند و حضور و غیبت را یکسال میدارند و کفار قریش چون از
 کمال بے سعادتی در بچو و نکوشش اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بے بعضی
 از شعراء اسلامیة امر فرمودند که بچو کفار نکوشار نمایند آن شاعر در حضور آنسر و علیه و علی الیه من الصلوات
 افضلها و من التسلیمات اکملها برباله منبری برآمد و اشعار بحجیه کفار بر ملا میخواند آن سرور میفرمودند که
 روح القدس با دوست باو ایستاده بود و میباید که کفار را بکشد و میباید که ملامت و ایذاء خلق از مقدمات عشق است اللهم اجعلنا
 منهم محرمه سید المرسلین علیه و علیه و علی الیه من الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و بیستم

به ملا محمد معصوم کابلی صدور یافته در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار رنج و
 محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را در دوغم لابد است بدیت غرض از عشق تو ام چاشنی در دوغم
 است و در نه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است و دوست آوارگی میخواید تا از غیر او بکلیته القطار حاصل
 گردد اینجا آرام در بے آرامی است و ساز در سوز است و قرار در بے قراری و راحت در بے راحت درین
 حرقت و سوزش عشق ۱۲

له قوله حضرت پیغامبر از غن عاشقه رضی الله تعالی عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضع لخصان
 بن ثابت منبراتی المسجد یقوم علیه قائماً یفاخر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ادینا فی ویقول رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یؤید حسان بروح القدس ما نافع او فاجر عن رسول الله و اذ البخادی و فی
 الاستیعاب لابن عبد البر ان کعب بن مالک قال یا رسول الله ما اترى فی الشعر فقال ان المؤمن یحيا
 بسیفه و لسانه و عن البراء قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یومر یطه لخصان بن ثابت اهر المشرکین
 فان جبریل معک و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لخصان احب عفی اللهم ایداه بروح القدس
 متفق علیه و عن عائشة رفا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهو اقر لشیافانه اشده علیهم من دشق النبل
 و اذ مسلم ۱۲ مشکوٰة ۱۲ عن عبد الله بن مقفل رضی الله تعالی عنه قال جاور رجل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 و اذ و سلم فقال فی احبک قال انظرها تقول فقال و الله انی احبک ثلاث مرات قال ان كنت صادقاً قاعد للفقر
 تحفظ المفقیر اسیر الی من یحبی من السبل الی متنها و اذ الترمذی و قال هذا حدیث حسن غیر ریب ۱۲ مشکوٰة ۱۲ بدانکه
 این حدیث را بر معنی حدیث لقد اخفت فی الله و ما یحتاج احد و لقد اذیت فی الله و ما یو ذی احد فرود باید آورد ۱۲ چه
 خوش گفته و یارب بر خلق را بمن بدو کن و در جمله جهانیان مرا یکسو کن و روی دل من صرف کن از هر چه و در عشق خودم یک جهت و یک مکان ۱۲ الله
 تعالی یعرف صوفی صاحب میر خلیص دل از تو دوست غیر ۱۲

مقام فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را به محبوب باید سپرد و هر چه از وی بیاورد به او
رضا باید قبول کرد و او را نباید بچید طریق زندگانی درین وضع است تا تو انبیا استقامت و زهد و الا فتور در
تفا است مشغولی شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندک خود را ازین تردا
جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا توانند
کارهای خود را انجام دهند

مکتوب صد و چهل و یکم

بملا محمد قلیج صدور یافته در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی
ترقیات کرامت فرماید **مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ وَعَلَىٰ آلِهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ**
از احوال قلبی گاهی نمی نویسند که چه صورت دارد البته از این باب نیز چیزی مینویشته باشند که موجب توجه
غائبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چهل استقامت به
اخلاص است امید است که کارین بساعات بیشتر گردد و در الشکر
جمع شده یعنی سال ۱۲

مکتوب صد و چهل و دوم

بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد
اندک نیست مکتوب شریف که از روئے التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فقراء و نوجوانان طائفه از اجل
فهم خداوندی است جل سلطان از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران مسئول و مرئوس است نیاز که
بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبت که از اینجا
فرارسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتور سستی و کاهلی است یک چشم زدن خیال او
له فایده برون سر بمعنی پیش که بعضی قبل گویند و بمعنی نزدیک و دور و بالا نیز آمده و این کلمه ایست که گاهی زیاده آید غیثات
از بزرگترین لغات است عی است سلطان ۱۲

پیش نظر بهتر ز وصال خوب رویان همه عمر از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست
زیرا که نهایت دیگران دبیدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اما ازین
فتور غم نیست چون رشته محبت بکجه این نسبت قوی است فرجی که مکر پوشیده شده است ارسال داشته
شده گاه آن را پوشند و با دلبنگه دارند که فواید بسیار از آن متوقع است هر گاه آن جامه را پوشند با وضو می پوشند
و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام روز در هر گاه چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسد که
احوال ظاهر بے احوال باطن از چیز اعتبار ساقط است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوش تر است
**لَبَّيْنَا اللَّهَ سُبْحَانَكَ يَا كَرِّمُ عَلَىٰ مَتَابِعَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَطْهُرِ عَنْ رَيْخِ الْبَصْرِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا** مصرع کار این است و غیر این همه هیچ *

مکتوب صد و چهل و سیوم

بملا شمس صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده بملو لعب صرف نکنند محبت فقراء

له التعرب و قد من حال بستانی و بیجی ۱۲ **له** قوله بحمد الخ حله لغفتات جمع حاصل یعنی حالان این نسبت سنی و برادران این دولت
علیه ۱۲ **له** قوله فرجی قسمی است از لباس که دامن او از پس مشقوق باشد که از اسمعت لبحق العلماء من اهل کابل و مولانا بحر العلوم در
شرح فتاوی فرموده عادت صوفیاء آنست که جامه از میان دریده می پوشند به استین از آفرجی نام نهادند و مولوی در ابیات لاسحق می فرماید که صفا
این نام آن قوم صاف بودند که این نام اشاره است در آنکه در دریدن فرج حاصل است و این قوم صوفیاء و خود خود را دریده بقا حاصل کردند و آن کس
که صوفی واقعی نیست پیش او این نام حرف محض است که او متعلق باین اشاره نیست انتهی و میر محمد فرمودند که فرجی را بدین جهت نام شد که شیخ با
از بدین آن پیرین فرج حاصل شده بود و معنی که پاک و صاف است شیخ را و اصل گشت و لباس و پوششش که در آن صاف است در طبع خلق
جله گرفت که فرجی را لباس و پیرایه برای تحصیل معاش ساخته اند و هرگز بسوئے معنی که فرج و بسط است زیراخته اند که گاهی فرج و بسط حاصل
کرده باشند انتهی بدانکه فرج بختیگین یعنی کشش و آسائش است و بفتح اول و سکون ثانی و هم عینی اندام نهانی زن و مرد و رخت و خگاف و در پر و
شکافتن و کشادن و کشادگی میان دو چیز و داشتن اندوه از غیثات و انتخاب و مولانا روم در دفتر پنجم میفرماید بیان آنکه فرجی را پیرا فرجی نام نهادند
صوفیه بدین جهت در فرج پیش آمد بعد بدین فرج که ده نام آن دریده فرجی و این لقب شد فاش زان مروی و این لقب شد فاش صافش شیخ
برده ماند اندر طبع خلق حرف درد و صاف خواهی چه بشکاف لے پیر و تا از آن صفوت برای زور سر صفت صوفی آنکه شد صفوت طلب
ز لباس صوف و خیاطی و دلبسته صوفی مگشته به پیش این لاسام و المعیاطة و اللواطه و السلامه **له** قال تعالی و تبارک فلما
ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا ۱۳ **له** تعرییه - واحسن ما یملی حدیث الاحیة **له** پس از سال
این معنی محقق بشد به خاقانی که یک دم با خدا بودن بر از ملک سلیمانی ۱۲ **له** از پس رفتن یعنی از بر جاع کردن ۱۳

السلامة والنجاة ويوحى الله عبداً قال اميناً مشايخ طريقه نقشبندية قدس الله تعالى انوارهم
ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند بخلاف مشایخ سایر طرق که ابتداء
سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و به مقام جذب میرسند لهذا طریق نقشبندیه
اقرب طرق آمد و لا جرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار
همچو باشند از طلب این طریق علیّه که با آنکه ابتداء سیر ایشان از عالم امر است بسرعت متاثر نشوند و التذات
و حلاوت که مقدمه جذب است بزودی پیدانه کنند و جهش آنست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف
افتاده است و همین ضعف سبب راه سیریت تاثیر و تاثر نشده و این بطور تاثر تا زمانه متحقق است که عالم
امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریق علیّه تصرف
نام است مرصاحب تصرف تام را و علاوه بر آنکه مناسب طرق دیگران است تقدیم تزکیه نفس است
در ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صایحه الصلوة و السلام و الحجّة
باید دانست که بطور تاثر علامت نقصان استعداد نیست گویا باشند تا آنکه استعداد که باین
بلا مبتلا گردند و السلام

مکتوب صد و چهل و هشتم

بشرف الدین حسین بدخشی صد و بیست و یکم در نصیحت بر تکرار سبق و مکتوب فرزندان شرف الدین
حسین وصول یافت الله سبحانه الحمد والمنة که سعادت یا و فقره مستشعده اند سبقه که گرفته
بودند به تکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند میاد اگر و فرقیانیه از جای برو و طمطمراق زائله
بے حلاوت سازد و بدیت همه اندیشه من به تو این است که تو طفلی و خانه رنگین است چه لغتی است
بمع اول و سوم نصیحت دین

له قول که بالغ و تشدید یعنی بازگشتن و بازگرداندن و حله بودن - قول و فرایق و تشدید درونی یعنی گرفتن در فارسی بالغ و تحفیف یعنی
شان و شوکت و بمعنی نور و بر تو ۱۱ قول طمطمراق یعنی بر دو طایفه که طم یعنی علو و طراق یعنی اواز خوش و
طمطراق ازین مرکب است ۱۲ تاثیر اثر کردن و تاثر قبول نمودن اثر ۱۳ قول بطور و بالضم و رنگ کردن و بستگی نفیض
سرعت ۱۴ من ۱۵ مستشعده اسم فاعل از استعداد نیک بخشی و سعادت جوینده و یاری خواسته ۱۶ اللهم اغفر لکاتبه و لمن
سوی قیبه و لوالدیهیم اجمعین ۱۷

که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عقوبات و ثواب توفیق تو به کرامت فرماید و بران استقامت بختند
توان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شکنی دارد و در جنبیت دریا عینی چهر آن نعمت
موجب رضائ مولی است سبحانه که فوق جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله
الکبر و السلام علی من اتبع الهدی فالتمز متابعه المصطفی علیه و علی الیه الصلوة
والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و چهل و نهم

بخواجهر محمد شرف کابلی صد و بیست و یکم در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن
حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید مجرمة سید المرسلین علیه و
علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها جمیع از مشایخ طریقیت قدس الله تعالى
انوارهم گسستن یا بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم
داده اند و طائفة ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خزاز گوید قدس سره تا نیمی نیایی تا نیمی ندام کلام پیش
بود و اقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردد و جائز نیست که گسستن از پیوستن
جدا شود و پیوستن بر گسستن بود اگر دو غایه صافی الیاب اگر خفای هست در تقدیم ذاتی است
و تعیین علیت یک مرد دیگر را شیخ الاسلام به روی قدس سره اختیار مذنب ثانی مینماید و میفرماید که سبقت
از آن طرف نیکوست بلکه اجماعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت نمی نمایند مراد ایشان از
از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظهور
نام موخر از آن برین تقدیر نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد و آن نظر طائفة اولی بلند است که قبیل را در حشر اعتقاد
در تعیین ۱۱ گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند ۱۲ قول ۱۳

له و گفته اند تا نیمی نیایی ۱۱ فرموده اند تا نیمی نیایی ۱۲ یعنی بر تقدیم و تا نیمی نیایی ۱۳ و بخت سبحانه
توفیق نموده و به لا اعلی و لا ادنی ناطق شده و گفته که با و نه پیوستن تا نیمی نیایی ۱۴ و تا نیمی نیایی ۱۵
و تا نیمی نیایی ۱۶ و تا نیمی نیایی ۱۷ و تا نیمی نیایی ۱۸ و تا نیمی نیایی ۱۹ و تا نیمی نیایی ۲۰
و تا نیمی نیایی ۲۱ و تا نیمی نیایی ۲۲ و تا نیمی نیایی ۲۳ و تا نیمی نیایی ۲۴ و تا نیمی نیایی ۲۵
و تا نیمی نیایی ۲۶ و تا نیمی نیایی ۲۷ و تا نیمی نیایی ۲۸ و تا نیمی نیایی ۲۹ و تا نیمی نیایی ۳۰
و تا نیمی نیایی ۳۱ و تا نیمی نیایی ۳۲ و تا نیمی نیایی ۳۳ و تا نیمی نیایی ۳۴ و تا نیمی نیایی ۳۵
و تا نیمی نیایی ۳۶ و تا نیمی نیایی ۳۷ و تا نیمی نیایی ۳۸ و تا نیمی نیایی ۳۹ و تا نیمی نیایی ۴۰
و تا نیمی نیایی ۴۱ و تا نیمی نیایی ۴۲ و تا نیمی نیایی ۴۳ و تا نیمی نیایی ۴۴ و تا نیمی نیایی ۴۵
و تا نیمی نیایی ۴۶ و تا نیمی نیایی ۴۷ و تا نیمی نیایی ۴۸ و تا نیمی نیایی ۴۹ و تا نیمی نیایی ۵۰
و تا نیمی نیایی ۵۱ و تا نیمی نیایی ۵۲ و تا نیمی نیایی ۵۳ و تا نیمی نیایی ۵۴ و تا نیمی نیایی ۵۵
و تا نیمی نیایی ۵۶ و تا نیمی نیایی ۵۷ و تا نیمی نیایی ۵۸ و تا نیمی نیایی ۵۹ و تا نیمی نیایی ۶۰
و تا نیمی نیایی ۶۱ و تا نیمی نیایی ۶۲ و تا نیمی نیایی ۶۳ و تا نیمی نیایی ۶۴ و تا نیمی نیایی ۶۵
و تا نیمی نیایی ۶۶ و تا نیمی نیایی ۶۷ و تا نیمی نیایی ۶۸ و تا نیمی نیایی ۶۹ و تا نیمی نیایی ۷۰
و تا نیمی نیایی ۷۱ و تا نیمی نیایی ۷۲ و تا نیمی نیایی ۷۳ و تا نیمی نیایی ۷۴ و تا نیمی نیایی ۷۵
و تا نیمی نیایی ۷۶ و تا نیمی نیایی ۷۷ و تا نیمی نیایی ۷۸ و تا نیمی نیایی ۷۹ و تا نیمی نیایی ۸۰
و تا نیمی نیایی ۸۱ و تا نیمی نیایی ۸۲ و تا نیمی نیایی ۸۳ و تا نیمی نیایی ۸۴ و تا نیمی نیایی ۸۵
و تا نیمی نیایی ۸۶ و تا نیمی نیایی ۸۷ و تا نیمی نیایی ۸۸ و تا نیمی نیایی ۸۹ و تا نیمی نیایی ۹۰
و تا نیمی نیایی ۹۱ و تا نیمی نیایی ۹۲ و تا نیمی نیایی ۹۳ و تا نیمی نیایی ۹۴ و تا نیمی نیایی ۹۵
و تا نیمی نیایی ۹۶ و تا نیمی نیایی ۹۷ و تا نیمی نیایی ۹۸ و تا نیمی نیایی ۹۹ و تا نیمی نیایی ۱۰۰

لهو نموده است قبله تو جبر را وحدت شرطا است تو جبر را برانگنده ساختن موجب تحسیران است
 عِمَادُ اَبَا اللهِ سُبْحَانَهُ ثَانِيًا اَمَكُم مَكْرَهُ وَمَوَكَّدُ اِشْمَا كُفْتُهُ اَيْمُ كِه سِر رَشْتُهُ كَارِ رَا مَحْتَصِر بَكِيرِيدَتَا لِسْبَر عَت سِر اَنْجَام
 یابد مرضوری را اگر داشته با مرلا طائل بود آختن از عقل دور اندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد را نه خود
 این سخن کس در شما کم است که مؤثر اقد شما دانید مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

مکتوب صد و چهل و هشتم

بہ ملا صدق کابلی صدر ریافتہ در بیان آنکہ صاحب رمی بے حاصل است و در بیان آنکہ زہار بتوسط روحانیات مشائخ و ابدادات ایشان مغرور نشود و آن صورت مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است و دو مکتوب پے در پے رسید مکتوب اول از حصول و سبیری اینا نمود و مکتوب ثانی از تشنگی و بے حاصلی الحمد للہ سبحانہ کہ عبرت مر خاتم راست صاحب رمی بے حاصل است و آنکہ خود ^{بہر داد} و بے حاصلی الحمد للہ سبحانہ کہ عبرت مر خاتم راست صاحب رمی بے حاصل است و آنکہ خود

بقیه حاشیه صفحه ۱۲۹) للظهور التام فتمل فيه تأملا صادقا فانه لا بد لك من ذلك هنالك
 ۱۱) اما در معنی بیج تراعی نیست که بهر یک از فریقین براد دیگر قائل است ۱۲) بضم اول و ضم فای معنی اول بر چیز و آغاز جوانی
 ۱۳) شمه از حال شیخ ابو سعید خراز بجای شیه مکتوب اول نوشته شد ۱۴) بر وی بفتحین منسوب بسبب بزرگی شهرت
 ۱۵) نجرسان ۱۶) یعنی اندک را انبیهوستن که مطلق است و مقدم اعتبار نه کرده حکم به تقدم گستن بر بیوستن می کنند ۱۷)
 (حاشیه متعلقه صفحه ۱۲۹) ان يكون المتقدم في زمان متقدّم والمتأخر في زمان متأخر هذا في الزمان
 واما الزمان فالقدم والتأخر بين اجزائه فليس يهذو المعنى ۱۸) یعنی بدو طے این هر دو مساوت
 خواهل تحصیل مرتبه ولایت بدون دست کشیدن است بر درخت خار دار که قمار نام دارد یعنی بے سود محنت و رنج برداشتن
 است ۱۹) یعنی سیر عن الله باشد و سیر فی الاشياء بدانکه معانی این چهار سیر در مکتوب عدد و جهل و چهارم عنقریب شرح فرموده
 اند ۲۰) اشارت است بحدیث انما الاعمال بالخوف ایتیم متفق علی یعنی نیست اعتبار احوال بگرنجی تنها تا ختمه برگردام عمل
 است بجان اعتبار دارد ۲۱) یعنی بر حاصل قناعت نه باید که بلکه بهت بلند باید داشت و خواهان ترقی باید شد و لغرض رب زدنی علما باید برگرد
 کار دیگر است قال صلى الله عليه وسلم لن يشيع المومن من خیر لسمعه حق يكون منه ما ه الجنة و اولا الترهذي یعنی سیر
 نه می گردد و مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم تا آنکه نمی باشد عاقبت کار سیر بهشت یعنی تا آخر عمر و طلب علم می باشد ۲۲) اولش پس
 کفر غرض بر کل این پس است ۲۳)

مکتوب ۱۲۹ صد و پیل و نهم

نیز ملاصداق کابلی صدور یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب قلعه اشیا را بر اسباب
ب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این
دو را بعالم اسباب و اگر داشته است هر چند مسبب الاسباب قلعه و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب
نموده است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود و مصرع گردیده بسته قلعه دل در گره
بند این قسم کوتاه نظری بسیار بے میناسبتی می طلبد از امثال شما مردم بسیار مستعجب است ساعتی بجا
فرمایید رقت و این شناعیت را باید فهمید در کسویت فقر این همه تلاش در تحصیل مبعوضه حق جل شانہ
مستکنکه است عجب است که این مستکبر را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر
نیاز باید کوشید تمام بهمت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پیئے آن گزرا نیدن سفاکت محض است
بسیار غنیمت است مزار افسوس که آن را کس در تحصیل امور لاطایل صرف کند خبر شرط است
عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْكَلَامُ از گفت و شنود مردم آزار نکشد چیزی را که بشما نسبت میکنند بمرگاه
ماننا شدیج غم نیست چه دولته است که مردم کس را بدادند و فی الحقیقت نیک باشد اگر عکس
نقصیه متحقق شود محل خطر است والسلام
بیتین بیدار که نزدیک شدن

۱۵ یعنی مستقیقے سے تسبیح و مکرودہ و زشت و عیب دار دانسته شده ۱۲ ۱۵ یعنی مردم کسے را نیک دانند و فی الحقیقت او بد باشد ۱۳ ۱۵ حضرت سعدی میفرماید - نیک باشی و بدت گوید خلق و بد که بد باشی و نیکت بینند ۱۲ ۱۵ بیت خدا را بحکمت بر بند و درے چ کشاید بفضل و کم دیگرے ۱۳ ۱۵ یعنی بکلیت خود با سباب متوجه گشته است ۱۷ ۱۵ بالحق و نایکی و یزیدی و سبکی عقل ۱۱

مکتوب^{۱۵} صد و پنجاهم

بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان ^{نیز از او} آنکه شایان مطلوبیت ^{حالات و احوال} جزء حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس
 نیست و التفات نامه انجمنی خواجه محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از ^{برگشتن} تشبیه او ضاع
 دنیوی و تفرق احوال ^{طایفه} صوری و لنگ نشوند که ^{در غده} گشته آن نمی کند زیرا که این نشاء در معرض فناست
 براضی حق سبحانه و تعالی می باید بسر بُرد درین ضمن ^{در این} عیش باشد یا کسبه شایان مطلوبیت را ^{در این} جزء ذات واجب
 الوجود نیست جل شانه خصوصاً امثال شمار مردم عزیز را مع فلک اگر بخند منته و کاره اشارت نمایند
 بمنّت در سعی آن ^{این} خوابد کوشید و السلام

مکتوب ۱۵۱ صد و پنجاه و یکم

بیمبر من بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اَسْرَادُهُمْ
و بیان معنی یادداشت که مخصوص باین اکابر است **مصراع** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
یادداشت در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اَسْرَادُهُمْ عبارت از حضور بے غیبت
است یعنی دوام حضور حضرت ذات تعالی و تقدس بے تخلل ^{مستند} حجب شیونی و اعتبارات و اگر گاهی
حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی
برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز پرده شیون
و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از چیز اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بے غیبت آن گشت که

۱۷ یعنی دنیا و دین هرگز آن نمی تواند شد که از برای او پراگنده شود ۱۸ مکن عمر ضائع به تحصیل مال که هم نرخی گوهر نباشد نفع
میرا و اول آن فرومایه شاده که از بهر دنیا بدین بیاد ۱۹ یعنی عمر خود را در خوشنودی هله حق تعالی بسر باید برد و آتش در خاشاک غیر باید
انگند تا از بهوم و عنوم دنیا و دین بخت یابی و از زندگانی خود راحت یعنی که الدنیا کلها غموم و هموم قال صلی الله علیه و سلم
من جعل اللهم همها و احدا هم الاخرة کفاه الله هم دنیا ۲۰ یعنی چون دوام پذیرد و از تکلف یاد کرد و از بهر و چنان بلکه
اینچنین متقی نگردد یادداشت بود و میت دارم همه جایا بهر کس در همه حال و در دل ز تو آموخ و در دیده چنان ۱۷

مکتوب ۱۵۲ صد و پنجاه و دوم

بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید محمد ریافتہ در بیان آنکہ اطاعت رسول عین اطاعت حق
است سُبْحَانَهُ وَمَا يُنَاسِبُ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ
اللَّهَ حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت
خدائے عزوجل کہ در غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سجانہ و از برائے تاکید و تحقیق این معنی
کلمہ قد آورده و تالوا ابو سنے در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نہ کند و یکے را بر دیگرے نگزیند و در جائے دیگر حضرت
حق سجانہ و تالائے شکایت میکند از حال جامعہ کہ در میان این دو اطاعت تفرقہ مینماید کہما قَالَ سُبْحَانَهُ
وَلَهُ يَرْيَدُونَ أَن يُعَمِّقُوا آيَاتِنَا اللَّهُ وَرُسُلُهُ وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن
يُخْذُوا آيَاتِنَا ذَلِكَ سَبِيلَ الْأُولِيكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا أَرَأَيْتَ لِعِصْيَانِكُم مِّنَ اللَّهِ قَدَسَ اللَّهُ تَعَالَى
اسرار ہم در سر وقت و غلبہ حال سخنان گفته اند کہ موزن تفرقہ اند میان این دو اطاعت و مشعر با حقیر
محبت یکے بر دیگرے۔ منقول است کہ سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاہت خود نزد یک

۱۰ بلکه سالک تانائے که در طریقت و تصنیع است و بحقیقت در ملک حضور نبی پیوسته است در مقام یاد که دست ۱۲ پس متحقق گشت
که فساد و فساد این اکابر نیز بر وجه اتم و اکمل است ۱۲ اشارت است باینکه که در سوره نسا در آخر بر پنج ثانی پاره و المحضنت واقع است
یعنی هر که اطاعت و فرمانبرداری کند رسول را پس بر آئینه اطاعت و فرمانبرداری خدا گرد ۱۳ اشارت است باینکه که در سوره نسا
در شروع پاره لا یحب الله و واقع است ان الذین یکفرون بالله و سجد و یذکرون ان یقر قوا الخ یعنی بر آئینه کسانی که کافر شدند
بخدا و نیکو بمان او و کسانی که میگویند ایمان مے آریم به بعضی چیزها
و نا معتقد شویم بعض را و میگویند که در میان این و آن آنجماعت ایشانند کافران به تحقیق و آحاده ساخته ایم برائے
کافران عذاب رسوا کنند و دشوار کنند ۱۲ اسم فاعل از ایشان یعنی مشعر و مبنی ۱۳ منسوب بگزنین و غزنی و غزنه
مولد محمود غزنوی ۱۷ و السکا دی معنی دوون و لکن لا یقلد و ن ۱۲

توقف باید نمود
حضرت است مرضی حق سبحانه را میباید ملاحظه کرد اهل عالم را حق سبحانه یا نباشد عدم رضا ایشانی
چون خواهد بود و طفیل دوست باشد هر چه باشد مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود شود
و اگر نشود گونه شود رخسار من اینجا و تو در کل نگر و السلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم

نیز میباید منزل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت حق سبحانه و تقالیه
با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و الله لا یکننا الی انفسنا طرفة عین فیهلک ولا اقل
منها فذنبه تر بلائک هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری با دین او سبحانه
خلاص شد اگر بت می پرستی فی الحقیقت خود را می پرستی که آخر آیت من اتخذ الله هواء مصر
از خود چون گذشتی همه عیش است و خوشی و جمع نفس خود را و تعالی هم چنانکه از خود گذشتن فرض
است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجا است در برون خود یافت نمی باشد با تو در زیر
کلیم است هر چه هست و هم چون باینجا می رسد دست و تیر آفتاب بعد از این است و تیر نفسی
قرب در قرب اگر شهوات در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود و
خود قدم گاه نیست سخن بیکار رفت مباد ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بطور طه ضلالت رود اینجا
حلول کفر بود و اتحاد هم پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است و ذق الله سبحانه و ایا که

یعنی خداوند امپار را بسوخته نفسهای یک چشم زدن پس بلاک گردیم و نه کمتر از این پس ضایع شویم یعنی الهی ما را با ما که از تو ما را از ما را
از نانی دار که محرومی و محرومی با از ما است و الله قول از اشرار است بایه که در سوره جاهلیه باره الیه یروست و پنجم واقع است
یعنی آید دیدی کسی را که معبود خود گرفته است خواهش نفس خود را و الله بیدت تا ترک علائق و عوائق نه کنی و یک سجده شائسته لایق نه کنی
برگزیده و غولش و اصل نشوی و تا ترک خود و جمل خلائق نه کنی و الله سیر نفسی در خود آید و در دل خود گردیدن که از اجده و سفر در
وطن نیز گویند و الله یعنی نزد دل و فرد آمدن حق تقالیه و متذکرتن او سبحانه در خلق و با خلق متشوی که شود کشف از فکر آن انا
این انا مشکوف شد بعد از فنا می فتد این عقلمند و افتقاد در مغفک و حلول و اتحاد این انا بود در سرای فضول و اتحاد
نور نزاره لول ۱۳ الله قول در طه با لفتح محل بلاکت و زمینه که در آن راه نباشد و مجاز البعنه گرداب مستعمل و کبر و او خطا
است ۱۴ غ ۱۳ چه خوش گفتند در تو یک یک از زو ابلیس است ۱۵ ح با ما رسیا نهین و با خود متشین ۱۶ اللهم اغفر
لکاتبه و لمن سعى فیه ۱۷

الاستقامة على الطريقة الموضیة على صاحبها الصلوة والسلام والنجاة من
نومی نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علائق صوریه آزا باشند و وجود عدم آزا مساوی اند السلام الاکرام

مکتوب صد و پنجاه و پنجم

نیز به میباید منزل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود و حق سبحانه و تقالیه با خود دارد و
بعد از خداست هر چه پرستند هیچ نیست و بی دولت است آنکه به هیچ اختیار کرده غره ماه جمادی الاول روز
جمعه بطواف حضرت دلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است
اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بپاره به کجا
رود تا صبیح بدست او دارد و ما من ذابیه الا هو اخذ بنا صیته ان ربی علی صراط مستقیم
این المعنی مگر آنکه فیض والی الله گفته در و بوی بگرینند به حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیل
ساخته رو باصل باید آورد و هر چه جز عشق خداست احسن است و اگر شکر خورون بود جان کنان است

مکتوب صد و پنجاه و ششم

نیز به میباید منزل صدور یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله و کتابتیه که بدست قاضی زاده جالندهر

یعنی احوال خود را پیش پیر طریقت عرضه داشتن در توبه و عنایت پیر و محبت باین مداخلت تمام دارد ۱۲ الله قول حب
الوطن من الایمان المشهور و این حدیث قال السخاوی لمرافق علیه و معناه صحیح من المحرجه قلت یدکره
الصوفیه کثیر اوله عندهم معنی اخر هذا اما قاله العرب اقول معنی الحدیث هو معنی قول تعالی فقر والی
الله که مذکره الشیخ قدس سوره و قال العارف عبد الرحمن الجاهی قدس سوره دلاتا که درین کلمه مجازی
کنی مانند طفلان خاک بازی و تو ای آن مرغ پرور مرغ گستاخ که بودت آشیای بیرون ازین کاخ و چه از آشیای بیگانه گشتی و چه
دندان چندان ویرانه گشتی و بیفتان بال و پر را نیزش خاک و بهر ترا کنسگره ایوان افلاک ۱۲ از کتاب یوسف زلیخا ۱۳
قولہ مما من ابته الا اشارت است بایه که در سوره بود در کوع چهارم باره دوازدهم واقع است یعنی نیست هیچ غیبی
مگر خدا بدست گرفته است معنی پیشانی او را بر آئینه پرور دگار من راه راست است ۱۲ الله اشارت است بایه که در سوره ذاریات و
پاره قال فما حکم واقع است یعنی پس بگریند و رجوع کنید بسوخته حق سبحانه و تعالی ۱۳ الله بالفهم و تشبیه را سفیدی پیشانی را سبب بزرگتر از دم
و سید قوم و بهتر از هر چند اول روز ماه را نیز غره گویند و روح اسفاره ۱۴ غایت

فرستاده بودند در دلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقره نقد وقت دارند و بحکم الکفره مع من
 احب بالایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و از زمان نزدیک است اما بسی دور است به فراق
 دوست و از آنکه است اندک نیست و درون دیده اگر نیم مواست بسیار است و چو بواسطه رعایت
 حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند همان طور میکنند فقیر هم تمامه رجب شاید انجامد و الله
 سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر را بقراءتی باید گذرانید
 و اضبط نفوسک مع الذین یدعونهم بالخداوة و العشی یویدون وجهه و یویدون
 قاطع است که حق سبحانه و تعالی حلیب خود را علیه من الصلوات اتمها و من الخیرات اتمها
 بآن امر فرموده عزیز میفرماید الی حیث است اینکه دوستان خود کردی که هر که ایشان را شناخت ترا
 یافت و تا ترایافت ایشان را شناخت دققا الله تعالی و ایاکم حجت هذیه الطائفة
 العلیة الشریفة +

مکتوب صد و پنجاه و هفتم

بحکم عبد الوهاب صد و پانزده در بیان آنکه چو کس پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود
 تا محلو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد و دوم تشریح شفا قدم رنج نموده آمده اید و زود بر خاسته فقیه
 فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات افاده است یا استغفره و چو
 مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداج خارج است پیش این طایفه خالی شده باید آمد تا محلو باز گردد و از اطهار
 افلاک خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه افاضه بکشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد و استلا
 راجز علت یار نیست و استغفار راجز طغیان کار نه حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده

له قوله الم مع من احب الخ عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه
 وسلم فقال يا رسول الله كيف تقول في رجل احب قوما ولم يلحق بهم فقال الم مع من احب متفق عليه
 مشکوٰۃ ۱۷ اشارت است بکرمه که واقع است در سوره کهف یعنی بند کن خود را با آنان که یاد میکنند پروردگار خود را بالصبح و نشاء میخوانند
 ذات او ۱۸ قال الله تعالی کلان الانسان لیطغی ان داه استغنی ۱۹ بالکسر خیر شدن یعنی بجائے رسیدن
 که گویند فلسه ندارد درین لفظ خاصیت باب افعال سلب با خدا است ۱۷

اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را بنیاز شمرط آمده مع ذلک درین آوای که طالب
 علی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رنجت که چو مجروح آمدن ایشان را هم حق
 است پس از جانب خود هماکن اداء حق باید نمود لا جرم بزبان قلم از جهت تدارک با مضی و تلافی با
 سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال ابرام نموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه
 المکرم للصواب و الموفق للسستی اد سعادتی آثار آنچه بر او شایسته است تصحیح عقاید
 بمقتضای کتاب و سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سبجها از کتاب و سنت آن
 عقاید را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن با دشمنان از خیر اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این
 بزرگواران نباشد زیرا که هر مبتدع و ضلال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از آنجا اخذ
 مینماید و الحال آنکه لا یخفی من الحق شیئا و ثانیاً علم با حکام شرعی است از حلال و حرام و فرض
 و واجب و ثالثاً عمل بمقتضای این علم است و رابعاً بطریق تصفیة و تزکیة که مخصوص بصوفیه کرام
 است قدس الله تعالی استراذ هم پس تا تصحیح عقاید نمایند علم با حکام شرعی فائده نمیدهد و تا این
 برود متحقق نه شوند عمل نافع نیاید و تا این برسد ملبس نه گردند حصول تزکیة و تصفیة محال است بعد از این
 چهار رکن با تممات و کمالات اینها کالشیء مکملة لکفرض بر چه هست از فضول است و داخل
 دائره مالا یعنی و من حسن اسلام المرء ترکة مالا یعنیه و استعاله بها یعنیه و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوات و التحیات +

له قوله اول نیاز یعنی حاجت خسته یعنی شکسته بعد از آن توجه خاطر شکسته یعنی بعد از اظهار حاجت از طرف شخص شکسته دل توجه اهل
 الشیخ خاطر آن شکسته بوقوع می آید مثنوی دست شکسته بر آورد و دعا و سوسه شکسته بر و فضل خدا و شکر کن مرشکرا را بنده
 باش و پیش ایشان موده شو پاینده باش و خاک شو مردان حق را زیر پای خاک بر سر کن حسد را هم چو ما تا که نان نشکسته قوت کس
 دهد و نا شکسته خوشه ها که نه دهد و تا بلیله نشکند با دوی که که شود صحت فرا خود در ریه ۱۲ قال صلی الله علیه و سلم ان لزوج
 علیه حقاً ۱۳ یعنی چنانکه سنت کمال است مرفوض را قال صلی الله علیه و سلم ان اول ما یحاسب به العبد یوم القيمة
 من عمله صلوة فان صلحت فقد اقله وان فسدت فقد خاب و خسر فان انتقص من فیه یضته شی قال
 الرب تبارک و تعالی انظر و اهل لعبدی من تطوع فیکمل بهما ما انتقص من الفریضة ۱۴ دواة ابوداؤد و احمد
 مشکوٰۃ ۱۵ قوله من حسن اسلام المرء ترکة مالا یعنیه و احمد و دواة ابن ملجی عن ابی هريرة و الترمذی و الیه یفتی فی
 شعب الایمان عتمة از مشکوٰۃ یعنی از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن است چیز را که اینها نام و عنایت بدان ندارد و غرض را که
 بدان نرفته و نشان او نیست که اینها نام کنند بدان و مشتعل گردد بقیس اس یعنی ضرورت ندارد و قطع او در آن نیست لا یعنی که میگویند باین معنی
 است از ترجمه مشکوٰۃ ۱۶ صاحب بدعت چنانکه را فتنه و خاریج و یهریه و قدریه و غیره ۱۷

مکتوب صد و پنجاه و هشتم

اصل

بشیخ حمید بن گالی صد و ریافته فی بیان
تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت
الاستعداد اذ ان و ما یاسب ذلک اعلم ان کمال
الکمال متفاوت بحسب تفاوت الاستعداد اذ ان
والتفاوت فی الکمال قد یكون بحسب
الکمیة وقد یكون بحسب کیفیة
وقد یكون بهما معا فکمال البعض
مثلا بهما لجل الصفا فی کمال الاخرین
بالجلالی الذی مع تفاوت فلیحی بین
اقراد ذینک التلییین و بین ادبایهما
ایضا فکمال البعض بسلامة القلب
و تخلص الروح و کمال الاخرین بهما و بالشهو
السری ایضا و کمال الثالث بذلک

ترجمه از مصحح
بشیخ حمید بن گالی صد و ریافته در بیان آنکه
تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادها
است و ما یناسب ذلک بدانکه مراتب کمال
متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات
و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیل باشد
و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو معاً
و کمال بعضی مثلاً به تجلی صفاتی است و کمال
دیگران به تجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان
افراد این دو تجلی و میان ارباب اینها
نیز پس کمال بعضی صرف بسلاست قلب
است و تخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه
و تعالی و کمال شخص دیگر باین بهر دو متحقق
است و بشهود ستری نیز و کمال سوم باین بهر سه

له قوله شیخ حمید بن گالی صد و ریافته فی بیان آنکه
تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادها
است و ما یناسب ذلک بدانکه مراتب کمال
متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات
و تفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت نیل باشد
و گاهی بحسب کیفیت و گاهی بهر دو معاً
و کمال بعضی مثلاً به تجلی صفاتی است و کمال
دیگران به تجلی ذاتی با وجود تفاوت کثیر میان
افراد این دو تجلی و میان ارباب اینها
نیز پس کمال بعضی صرف بسلاست قلب
است و تخلص روح یعنی از مادیات حق سبحانه
و تعالی و کمال شخص دیگر باین بهر دو متحقق
است و بشهود ستری نیز و کمال سوم باین بهر سه

الثالث و بالحدیثة المنسوبة الى الخفی
و کمال الدایج بذلک الادیج
بالا یتصل المنسوب الى الاخفی ذلک
فضل الله یؤیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم و بعد حصول الکمال فی ائی
موتبة كانت من المراتب لکن کودة اما
رجوع القهقری اذ ثبات و استقر ارقی
ذلک الموطن والادل هو مقام التکمل و
الارشاد و رجوع من الحق الى الخلق لل دعوة
والثانی هو موطن الارستقلاک و الخیر من
الخلق والسلام و لا دواخرا +

است و یجرت که بطیفة خفی منسوب است
و کمال چهارم باین بهر چهار و بالتصال که منسوب
است بسوئے لطیفة خفی اینست فضل خدا
میددش بهر که میخواهد و خدا خداوند فضل بزرگ
است و بعد حصول کمال از مراتب مذکوره بهر مرتبه
که باشد رجوع قهقری است یا ثبات و استقرار
در آن موطن و اولین این بهر دو موطن است
مقام تکمیل و ارشاد و رجوع از حق بخلق از
برائے دعوت و ثانی اینها همان است
موطن استقامت و عزلت از خلق
و السلام و لا دواخرا +

مکتوب صد و پنجاه و نهم

بشرف الدین حسین بدشتی صادر شده در عزرا هر چند آلام و مصائب بظاہر تلخ است و موملم جسم
لیکن بیاطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف تقیض واقع شده اند
آل می که مستلزم لذت دیگر نیست پست فطرته که در میان این دو تقیض و لوازم آنها تمیز نتواند کرد
از بحث خارج است و قایلیم مخاطبت ندارد و اولیای کالاتعام بل هم اصل ه

له یعنی خلق را بسوئے حق تعالی دعوت نمودن قال تبارک و تعالی ومن احسن قول لمن دعا الى الله الخ ۱۲
آلام بالمداجمه العتقین یعنی درو کردن و درد و مصائب جمع مصیبت و موملم بالضم و کسر اللام در در ساند ۱۲
بر کبریه که واقع است در سوره اعراف و پاره قال الملا یعنی و لقد خذنا لجهنم الخ یعنی ایشان مانند چهار پایاں اند بلکه ایشان گم راه تر اند
پس با رفتن یعنی بخلق و آوردن از برائے دعوت بحق جل و علا ۱۲ عذاباً بفتح صبر کردن و در آن استقامت و ندیدن و شکست
کردن و در دعوت حال مجازاً یعنی مام پرستی ۱۲ یعنی کسی که فطرتش پست واقع شده باشد و این مبتدا است خبرش
از بحث خارج است ۱۲

اگر از خوشی چو نیست چنین چه خبر دارد از چنان چنین که روح او تنزل نموده در مرتبه
 جسم استقرار نموده باشد و عالم امر و تابع عالم گشته بر این معمار اچه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع
 تمیزی نماید و امر از خلق جدا شود جمال این معرفت جلوه گر گردد و حصول این دولت و البته بموت است
 که پیش از ورود اهل مسمی صورت می بندد و مشایخ طریقت قدس الله تعالی است و ادعای آنرا ایضا
 تغییر کرده اند خاک شو خاک تا بر وید گل که بجز خاک نیست منظر گل و کس که پیش از مردن نزد
 مصیبت او باید داشت و عزا بجا باید آمد و خبر از حال و الدمر حوی شما که بیک نامی شهرت داشتند و شنبه
 امر معروف و نهی منکر را بیک رعایت میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستزعم اند و گشت آنرا الله و
 ان الله را جعون آل فرزند شنبه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را بصدقه و دعا و استغفار مژده و معاود
 باشد که موتی را شد احتیاج است بامداد انشاء در حدیث نبوی علیه و علی الیه الصلوات و التحیات
 آمده است مَا الْيَتِيمُ إِلَّا كَالْعَرِيقِ الْمَتَّعِثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةَ كُلِّ حَقٍّ مِنْ آبٍ أَوْ أُمٍّ أَوْ
 أَخٍ أَوْ صَدِيقٍ فَإِذَا لَحِقَتْهُ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْخُلُ عَلَى
 أَهْلِ الْقُبُورِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَهْلَ الْجِبَالِ مِنَ الذُّخْمَةِ وَإِنَّ هَدْيَةَ الْأَجْبَاءِ

اشاره الى ما ورد من الحديث موتوا قبل ان تموتوا واهتوى موت قبل الموت اگر دست نداد و میکند کار تاجل
 حسب الماده غیر مردن هیچ فرنگ دیگر و دیگر و با خدا حمله که یک غایت بر صدگون اجتهاد و همدارخون است صدگون فساد
 و غایت اوقات و حیات و خبر کردند این را هر ثقات و بلکه مرگش بے غایت نیز نیست و بے غایت بل و اهل جلد است
 چون غایب است شود با مقیم و هیچ نیست زان ذلیم و اهل مسمی یعنی اهل معین یعنی موت معروف و اعتنا بقوله
 تعالی اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون ۱۲ که قوله الیه یعنی نیست میت گر مانند شخص غریق باب
 میخورد که بفرموده برسد نظر دعا است که برسد با و از طرف پدر یا مادر یا برادر یا دوست پس چون برسد با و دوست تر باشد زود او دنیا
 و بر آنچه دوست و بر آئینه حقیقت داخل کند بر اهل قبور از دعای اهل زمین امثال که به از رحمت و بر آئینه بدید و تحفه زندگانی بگردگان
 از ریش خوش است مرایش را از حق تعالی آورده فی مشکوٰۃ فی باب الاستغفار من رواية البیهقي فی شعب الایمان عن ابن عباس
 رضى الله تعالى عنهما فوما ۱۲ ای فی القبر و هو من لفظ الحديث علی ما فی مشکوٰۃ به: یحیی عری بر وزن کریم بجه
 در شک ماوراء اللع مسلمان باید داشت و او را مصیبت زده باید داشت ۱۲ صر یائے مجهول ناز و کرشمه و طرز و روش بجه نیز و کمال
 للعلم فی البحر الرائق من صام اوصلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و
 الاجیاء جاز و یصل ثوابها الیهم عند اهل السنة و الجماعة کذا فی البدائع ثم قال
 و یکن اعلم انه لا فرق بین ان یکون المجهول له میتا او حیاً و الظاهر انه
 لا فرق ان ینوی به عند الفعل للغير او یفعل لنفسه ثم بعد ذلك یجوز ثوابه
 لغيره لا لطلاق کلامهم ۱۲ و المختار ۱۲ بیان للمعنی و لیس من لفظ الحديث علی ما فی مشکوٰۃ ۱۲

إِلَى الْأَمْوَاتِ إِلَّا سِتْخَفَارَ لَهُمْ بَقِيَّةُ النَّظْمِ مَدَامَةَ الذِّكْرِ وَمَلَا ذِمَّةُ الْفِكَرِ فَيَا
 الْقَهْصَةَ قَلِيلَةً جَدًّا يَنْبَغِي أَنْ يُصَوِّفَ إِلَى أَهْلِ الْمَهَامَةِ وَالسَّلَامَةِ

مکتوب صد و شصتم

نامزد این کمترین بنده خود فرموده اند اعنی یار محمد الجدید البخشى الطالقانی در بیان آنکه مشایخ
 طریقت قدس الله تعالی است و ادعای آنرا ایضا است و طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال نقصان
 هر طائفه از اینها مشایخ طریقت قدس الله تعالی است و ادعای آنرا ایضا است و طائفه اند با شرح احوال قائل اند بآن که عالم
 با یکا و حق سبحانه در خارج موجود است و بر چه در دست از اوصاف و کمال همه با یکا و حق سبحانه و
 خود را شنبه پیش نمیدانند بلکه شجاعت هم از دست عز شانه و در محرابی چنان گم میگردد که نه از عالم خبر دارند و نه
 از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بدانند که این جامه عاریت است و این دید عاریت
 بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدهند و خود را برهنه می یابند و اگر این چنین شخصی را از بے
 شعوری و سکر لشعور و بصو آند و به بقا بعد القفا مشرف سازند بر چند جامه را بنمود می یابند اما بیقین میدانند که
 از دیگر است چه آن فنا کنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلقی که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و
 هم چنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامه عاریت می انگارد اما میدانند که این جامه
 درویش است و در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدی که آن لباس و همیه را در دست
 می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و همیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فانی شخص اقل
 اتم است و بقای مترتب بر اتم کما سیجدی عَنْ قَدِيبِ النَّشَاءِ اللَّهُ تَعَالَى و این بزرگواران در
 جمیع معتقدات کلامیه که برون کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند بعلماء اهل سنت و جماعت متفق

اے قول بقیة النعم یعنی باقی نصیحت مداومت و بهمشکی کردن است بر ذریقه نقد و لازم گرفتن است نکر آخرت را زیر کفایت
 در دنیا که است پس نمرود است که در مژده ی ترین کار را صرف کرده شود ۱۲ که قول شج بقتین کالبد و سواد شخص که اندر نظر و آید
 و مکن با نیز آمده ۱۲ من ۱۲ بتشدید بانی تحفاتی و تخفیف آن نیز آنچه بدیند و دیگرند و در صرح نوشته که منسوب بسوئے عاریت که طلبیدن
 آن عاریت است ۱۲ غایت ۱۲ الی بن حال الشخص الاول ۱۲ که قول می انگارد و بند مشترک عینه و بین الاول و قول اما میدانند
 که این جامه آنچه اما امتزاجش فی من الاول ۱۲ یعنی قوت و همیه ۱۲

اند و فرق نیست در میان متکلمین و ایشان را بآنکه متکلمین این معنی را علماً و استدلالاً در میانند و ایشان کشفاً و ذوقاً و ایضاً این بزرگواران عالم را بحق سبحانه و تعالی بقایست تشریح هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع نسب را سلب میکنند فکیف الجبذیه و المجزیه تعالی شأنه الانسب مولاویت و عبودیت و صانعیت و مصنوعیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان بقدر حقیقی مشرف شده قبول تجلیات فائیه پیدا میکنند و منظر تجلیات بے نهایت میگردد طائفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه میداند اما قائل اند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق طلبیت نه بطریق اصالت و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحانک گیتی را بطلی بالاصل مثلاً از شخصی سایه میزند و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز در آن سایه منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده و غیره حتی که لذت و الم پس اگر فرض آن سایه بر آتش افتد و بآن متالم شود عقلاً و عرفاً نخواهند گفت که آن شخص متالم شد چنانکه طائفه ثالث بآن قائل اند علی بن ابی القیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات صادر میشوند یعنی توان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه را راده خود حرکت کند یعنی توان گفت که شخص متحرک شد از آن میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحث وجود یعنی در خارج یک موجود است و پس و آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اصلاً تحقیقی نیست ثبوت علمی دارند میگویند **الْأَحْيَاءُ مَا شَمَّتْ دَائِحَةُ الْوُجُودِ وَ تَبَرَّجَتْ** این جماعه هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در مرتبه حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را عزوجل منصف بصفات و جوهریه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در هر مرتبه

له یعنی بسبب منزله و استن ایشان حق را جل و علا بدرجه نهایت **له** یعنی نسبت الربوبیه و العبدیه یعنی انه تعالی مولا هم و هم عبيده و هو صانعهم و خالقهم و مصورههم بالکسر و هم مصنوعاته و مخلوقاته و مصوراته بالفتح **له** قوله و کسب اعلی ان صارت العبد قد وقته المودعة فيه و اداته الى الفعل کسب و ایجاد الله تعالی الفعل عقیب ذلك خلق و اکسب و اقرب باله کالجوارح و القلب و العقل و الخلق و اقرب باله وصفاته تعالی لا تسبیح باله و اکسب لا یصلح انفراد القادیه و الخلق به **له** و قوله قبیح نیست لانه قد ثبت ان الخالق حکیم لا یخلق شیئاً الا وله عاقبه محموده و ان لم یظفر علیها لمخلوف الکاسب فانه قد یفعل الحسن و قد یفعل القبیح فیمکن کسب القبیح به **له** و بعد النبی علیه قبیحاً و سفاهاً ۱۲ من شهور العقاید للعلامه **له** قوله مراتب تنزلات اثبات میکنند و میگویند وجود مطلق را در مرتبه است اطلاق و تعیین تعیین را در مرتبه است اجمال و تفصیل مرتبه اطلاق را احدیت ذاتی گویند و اجمال را وحدت و بزمخ ذوالوهمین میگویند آن قائم مقام دوم مرتبه است و تفصیل را واحدیت نامند و بهر این مراتب را مراتب تنسیه خوانند الی آخر ما قالوا و نقل فی رسالتهم ربانی

همان ذات احد را با حکام لائقه آل مرتبه منصف میسازند و متلذذ و متالم همان ذات عزشان را می دانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه متوجه و غیوریت عقلاً و شرعاً برینها بسیار وارد میشود که در جواب آنها تحلات و تکلفات مینمایند هر چند این طائفه و اصل و کامل اند علی نقادیت **كَذَّجَاتِ الْوَصْلِ وَ الْكَمَالِ** اما خلق را سخنان اینها بفضالت و الحاد برهنه میگرداند و بزمخ ذوالوهمین طائفه اولی الم و اتم اند و اسلم و اوفق بکتاب و سنت اما اسلمیت و اوفقیت ظاهر است و المیت و اتمیت بآر آن است که بعضی مراتب وجود انسانی بغایه لطافه و جلاله و کماله مشایبت و مناسبت تمام دارند کالحق و الاخفی پس جماعه که با وجود حق سرری این مراتب را از مبدأ جدا نتوانستند کرد تا به تحت لاد آورده نفی آن گفتند بلکه مبدأ نزد ایشان متمزج و تشابه ماند و خود را عین حق یا فقت گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و بار اصل او وجودی نیست اما چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود بضرورت به ثبوت علمی قائل شدند و از همین جا است که اعیان را بر این بین الوجود و العدم میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از مبدأ جدا نه ساختند قائل بوجوب وجود او نشده به برزخیت گویا شدند و از رنگ و جوهر و در ممکن ثابت کردند و دانستند که آن رنگ هم رنگ ممکن است مشابه بواجب و لونی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق عزوجل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمیگشتند و تا آنکه اثری ازین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری ازین باقی نمانده است این نیز از کوتاهی نظری اوست و طائفه ثانی بهر چند این مراتب را هم از مبدأ جدا دیدند و بکلمه لاد آورده نفی آن نمودند اما بواسطه طلبیت و اصالت یک چیز از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه رتبه ظل را با اصل رتبه تلقی بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه کمال مناسبت و متابعت

القیه حاشیه ۲۸ و اسقلاهم المطولة و المختصرة قال العارف الجاهل قدس شوهه دیاهی و واجب بچونند تنزل از حضرت ذات و نجست تنزلات او را در جات و غیب است و شهادت بواسطه روح و مثال و الخامس جمیع تلك المحضرات ۱۲ بیت بهر مرتبه از وجود مکرر دارد و هر خط مراتب نه کنی زبیدی **له** قال فانكلم الله الله ليس غيوك في الوجود هل ترى الديار في ديد الشهود و ايضا مع بهر نسبتند آنچه هستی توئی **له** یعنی ایشان خارجیه نه لویژند و بوسیله سستی **له** حاشیه صفحہ ۱۲ **له** و هذا لمن قيل انيات الفضيلة للشئ با ثبات نفی صندة كما قالوا و یضد هاتین الاشیاء فان الشئ و كان غرضه بیان اکیلیه الطاء الاولى و اتمیتها و بدین نقص الطائفة الثالثة فافهم **له** قوله پس جماعه که با وجود الم موصوف با صفت یا موصول با صله مبتدا است بزمخ قوله گفتند که در خارج الم را بچون بعضی مراتب وجودات را از بر تقدیر اول جمله شرط علت است مرآتق خود را و بر تقدیر ثانی قوله گفتند بیان اتم خود است هذا والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب **له** قوله نماند بنون النقی هکذا فی الشیخ الموحدة عندنا و الظاهر بانها بلقاء الموحدة والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب **له** یعنی قول قائل تا آنکه اثری ازین کس از کوتاهی نظری آن

و اصل و کامل بودن و قائلان بوجوب است

و اصل و کامل بودن و قائلان بوجوب است

حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من الخیرات اكملها جميع مراتب ممکن را
از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمه لا آورده نفی نمودند و ممکن را واجب بوجه مناسبی ندیدند و بجهت
نسبت را با و اثبات نکردند و خود را غیر از بعد مخلوق غیر مقدر نشناختند و ادراغ شان خالق و مولد
خود دانستند خود را مولد استن و یا ظل او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشواری آید ما للقرآن
و ذی الکرسی این بزرگواران اشیاء را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سحانه دوست میدارند و محبوب
نظرشان می در آید و بهمین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شان تمام
متفاد و تسلیم اشیا میگردند و بر افعال انکار نمی توانند کرد و الا باینکه اشیاء یجوز انکارها که ابواب توحید را
بواسطه مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سحانه این قسم محبت و انقیاد و دست میدار ایشان را به مجرد
مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهد مع بین تفاوت راه از کجاست تا به کجای عین محبوب را
باندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عیید او را تا کمال محبت محبوب
پیدا کند دوست نمیدارد و محبوب یعنی انکار دین طائفه علیه را از مقام عبدیت که نهایت جمیع مقامات است
است بهره تمام است و کدام دلیل بر محبت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان
موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موعی از ظاهر شریعت مخالفت بر اینها راه نیافته است
اللهم اجعلنا من محبيهم و متابعيهم بحرمه محمد بن المصطفى صلى الله تعالى
عليه و آله و سلم و بآذك و روشي که این سطور از وے مستفاد گشت اول معتقد توحید بود
از زمان صبی علم این توحید داشت و به یقین پیوسته بود بهر چند حال نداشت و چون درین راه درآمد
اول راه توحید منکشف شد و در تے در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام
بودند فائز گشتند و مشکلات و واردات که برابر اباب توحید وارد میشوند همه بکشف و علوم فائز حل
شدند بعد از تے نسبت دیگر بر این درویش غلبه آورد و در غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف
بحسن ظن بود نه بانکار تے متوقف بود آخر الامر کار با انکار انجام مید و نمودند که این پایه پایان است
اشارت بکبریه و الله خلقکم و ما تعلمون ای علمک و امجولکم و کبریه الله خالق کل شئ که در سوره زمر و باره حق اظلم
واقع است و الحال ان فعل العبد ايضا شئ - هذا - وفيه خلاف للمعتزله ۱۳ علم ان ما قاله قدس سوره من قول که بعض
مراتب وجود انسانی الی هاب الی قوله قدس سوره راه نیافته است بیان و تفصیل لوح الالهیة و الالیمه فافهم و لا تکن من المکترین ۱۴
یعنی این مرتبه معنی وحدت و هموایان است یعنی لیت تراست که فوق آن مقام طلبت است و فوق آن مقام عبدیت ۱۵ یعنی پایه بر تے
را حجب و راجح یافت و کمال را در ادل بیشتر دید از مقوله بهر اوست ۱۶

ت به مقام طلبت بردا و این انکار بے اختیار بود و نمی خواست که از آن مقام بر آید بواسطه آنکه مشایخ
عظام بآن مقام اقامت دارند و چون به مقام طلبت رسید و خود را در عالم راضل یافت چنانکه طائفه ثانیه بآن
فائز آمد و وے آن شد که کاشک ازین مقام نبرد که کمال در وحدت وجود میدانست و این مقام فی الجمله
با و مناسبست و در اتفاقا از کمال غایت و غریب نوازی از آن مقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند
این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستعتر شد و اگر آن
رویش را باین طریق نمیردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را درین مقام میدانست چه نزد او
بالا تر از توحید مقام دیگر نبوده و الله یحق الحق و هو یجهدی السبیل باید دانست که نسبت تفاوت
علوم و معارف در مکتوبات در سائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول
مقامات متفاوت است بهر مقام را علوم و معارف جدا است و بهر حال را قال علاحدہ پس فی الحقیقت
تذافع و تناقض در علوم نباشد و درنگ نسخ احکام شرعی است فلا تکن من المکترین و صلی الله
تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم

مکتوب صد شصت و یکم

به ملاصل بدخشی کولابی صد و ریافته در بیان آنکه مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی
است که وابسته باطمینان نفس است مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته
است یعنی چون ظاهر ساختند که تبه وحدت وجود تبه نیست پایش این درویش رخت خود را بمقام طلبت برد چنانچه فرمودند و چون به مقام
طلبت رسید از و بختی که این قول نبرد نمودند داخل باشد بحد فلفظ باید از اولش یا بر بلفظ مضارع باشد یعنی امر ۱۳ که اول بمقام وحدت
و در بردند و ثانیاً بمقام طلبت و ثالثاً بمقام عبدیت ۱۴ پس مشوار شک کنندگان در رفع تذافع و تناقض و علوم و معارف این
در اول و سائر اهل طریقت ۱۵ یعنی در مقام عبدیت ۱۶ طے و از قدما اصحاب حضرت ایشان بود از وے شنیدم که گفت
بطل طلب این معنی در من پیدا شد اکثر مشایخ وقت را که قریب بود در ملازمتم کردم اما از هیچکس گشتی دست نداد تا در یک از جمعات در
آنکه در جامع مسجد حضرت ایشان را دیدم به مجرد دیدن دلم را با حضرت انجذبه بپیدایش قد موس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم
کردم و در باجابت رسیدند و مرا از آستان بسر بردم اما از پیستی استعدا و مراجع نشد تا آنکه حضرت ایشان در راه مبارک مضاف مختلف
شدند و در اعتکاف آفتاب و طشت بمن بود بشی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند من غساله را گوشه برده تمام در کشیدم آن
شراب مستی افزائی من شد که نوشیدن بهمان بود و گشت نشسته در کار و حال خود دیدن بهمان و چون بمن و کمال توحید و غایت آنحضرت کار با خود انجامید
باجازت تعلیم طریقت ممتاز فرمودند و از ۱۷ زبده

باطنیان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد بجات متصور نیست و نفس بمرتبه اطمینان نرسد تا سیاست قلب
 بروی نه گذارند و سیاست قلب وقتی میسر شود که قلب از کار می که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی
 از گرفتاری مادی حق سبحانه حاصل کند و علامت سلامتی از گرفتاری نیسان ماسوائے اوست تعالیٰ تقدس
 و تاسمه موازی غیر آگاه است از سلامتی گمراه است فَطَوْبَى لِمَنْ سَلَحَ قَلْبَهُ لِرَبِّهِ سَعًی لَازِمٌ است تا با سلامتی
 قلب مشرف گردد و باطنیان نفس انجامه ذلک فَصَلُّ اللّٰهُ یُوتِیْهِ مِنْ كَيْشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ
 الْعَظِیمِ وَالسَّلَامُ

مکتوب ۱۶۲ صد و شصت و دویم

بخواه محمد صدیق بدخشی صد و پانزده در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان و بیان مناسبت او
با قرآن مجید که سبب نزول آن در این ماه گشته است و بیان جامعیت تکرر افطار بآن مستحب است و
تَبَعْتُ بِذَلِكَ بِاسْمِهِ سُبْحَانَكَ شَانِ کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات ذاتی و
شیونات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات و برکات
است و تبر خیر و برکت که هست مفاضل از حضرت ذات است تعالی و تقدس و نتیجه شیونات اوستحسانه
چهره شریف و نقص که بوجود می آید منشأ آن ذات و صفات محدثه است ^{مبارک} مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَبِمَنْ
اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَبِمَنْ تَفْسِدُكَ ^{خود} نَفْسُ فَاطع است پس جمیع خیرات و برکات این
این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام
حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع

له به آنکه نتیجه این همه مقدمات این است که حصول ایمان حقیقی بدون تحقق نسیان ماسواستحق تعالی و تقدس متصور نیست کیف و قد
قال صلی الله علیه وسلم لسلیمان رضی الله تعالی عنه مع جلاله قد را ان بنی الله یرید ان یمحک من الرحمن
کلمات ترغیب الیه فیهن وقد عویهن فی اللیل والنهار اللهم انی اسألك صحبة فی ایمان وایمانا فی حسن خلق
ونجاة یتبعها فلاح ورحمة منك وعافیه ومخفأة منك ورضوانا واداء الطیبات فی الاوسط عن ابی هریره
رضی الله تعالی عنه ۱۲ حصن حصین للبخاری ۱۳ اشارت است باینکه هر یک در پاره و المصنات در سوره نسا و انچه است
یعنی آنچه رسید متوازن نیست پس از خدا است و آنچه رسید متوازن نیست پس از نزد دیک نفس تست و قال صلی الله علیه و آله وسلم وبادک
والشر لیس الیک واکا مسلم ۱۴

جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات که تاج و تشراف آن کمالات اند و همین مناسبت
 باعث نزول قرآن درین ماه شد ^{شهر رمضان} الَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ شَب قدرین ماه خلاصه و
 برده این ماه است آن لب ^{شهر} است و این ماه در رنگ ^{پوست} قرمز است پس هر که درین ماه جمعیت گذراند و از خیرات
 و برکات این بهره مند شود تمام سال جمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد و فَقَدْ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ
 تَعَالَى الْخَيْرَاتِ وَ اَلْبُكَاتِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْمُبَارَكِ وَ ذَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ النَّصِيبَ الرَّعْظَمَ
 حضرت رسالت خاتمت علیهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ وَ الْحَيَّةُ فرموده است إِذَا أَطْعَمَ أَحَدُكُمْ فُلَيْطَةً
 عَلَى تَمَرٍ فَإِنَّهُ بِذَلِكَ أَكْسَرُ وَ أَطْعَمَ تَمْرَهُ كَدْرَهُ اَنْدُور بودن آن تیره برکت آنست که شجره آن نخله است
 بعنوان جامعیت و صفت احدیست مخلوقست در زبان انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم تحله را نمه بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوق است کَمَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ
 وَ السَّلَامُ اَكْرَمُوا عَمَلَكُمْ النُّخْلَةَ فَإِنَّهَا خَلَقَتْ مِنْ يَقِينَةٍ طِينَةٍ اَدَمَ وَ تَسْمِيَهُ اَوْ بَرَكْتَ بِاَعْتِبَارِ
 همین جامعیت تواند بود پس افطار بنمونه آن که تر است جزو صاحب افطار میشود و حقیقت جامعه
 آن باعتبار این جزئیت جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن بآن اعتبار جامع کمالات بمنهایت
 که در حقیقت جامعه آن تر مندرج اند میشود و این معنی بر چند در اکل مطلق آن حاصل است اما در وقت
 افطار که آن مخلوق صائم است از شهوات بالغه و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجه تم و المل
 ظاهر می شود و آنگاه آن سرور فرموده ^{عَلَى بَدَنِ} مِنَ الصَّلَواتِ اَتَمُّهَا وَ مِنَ الْحَيَّاتِ

۱۷ شده است بر گریه که دپاره دوم و سوره بقره واقع است یعنی ماه رمضان است که فرد آورده شده است دو قرآن ۱۲
 قرآن افطر الخ یعنی چون خود را که افطار کند یک از شما پس باید که افطار کند بر خورای پس بدستیکه خورایا افطار بخیزا سبب برکت و زیادتى ثواب
 است رواه الترمذی ۱۲ مشکوة ۳۷ فی صحیح البخاری عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان من الشجر
 شجرة لا یسقط دفتها و انما مثل المسلم فحد ثونی ما هی فوقه الناس فی شجر البوادی قال عبد الله و وقع فی نفسی
 انها النخلة فاستجیت ثم قالوا حد ثنا ما هی یا رسول الله قال هی النخلة ۱۲ ۳۷ رواه ابو یعلی فی مسنده و
 العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی و ابن ابی حاتم و ابن السنی و ابو نعیم فی الطب و ابن مودیه فی التفسیر عن
 علی بن یقطر الکرموا عنکم النخلة فانما خلقت من فضلة طینة ابيکم ادم قال العزیزی اسأئیدها ضیفة
 و لكن باجتماعها تقوی - قال المحرب یعنی اعز انما شیده خود بر پدر خود درخت خود را زیرا که بدستی او پدید آمده نشو است از باقی
 باشد گلی غیر آدم علیه و علی نبینا و علی اله الصلوٰة و السلام در اثین متلازمین الی ابد الابد ۱۲ ۳۷ عن
 انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی و طبات فان لم تکن طبیات فقیمات فان لم تکن
 تمیرات حنا حسوات من ماء رواه الترمذی و البردآؤد ۱۲ مشکوة ۱۷۷ بقصد امتثال امر الشارح علیه الصلوٰة و
 السلام و یکون الغداء حلالا لطیبا ۱۲

یکی را مستلزم خواری دیگر است حق سبحانه و تعالی حیب خود را علیه الصلوة و التبحه میفرماید
یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم ^{لیس} پیغمبر خود را که موصوف بنخل عظیم
است بجهد و کفار و غلطیت بر ایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است ^{لیس}
عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسی که اهل کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خواری ساخت
عزیز داشتن عبارت از آن نیست که البته ایشان را تعظیم کند و بالا نشاند و بحال پس خود جا دادن و با
ایشان مصاحبت نمودن و همزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگال ایشان را دور
باید داشت و اگر غرض از اغراض دنیاوی یا ایشان مربوط باشد و بلی ایشان بیسر نشود و شوه ^{است} اعتباری
را مرعی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از آن غرض دنیاوی نیز باید
گذشت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده
است پس اختلاط و موالت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت
و مخالفت این دشمنان آن است که قدرت اجراء احکام شرعی در دفع رسوم کفری زلبون میکرد و ویرانی
موانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خداست
عز وجل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة و السلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است تصدیق
و ایمان باشد و رسول دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد و خود
بالله من شعوذ انفسنا و من سببنا ^{در حق و بد} اعدائنا ^{بکسی تشو کردن} خواجہ پندار که مرد و اصل است و اصل
خواجہ بخیر پندار نیست و کار این نابکاران دشمنه و شخیریت است با اسلام و اهل آن و منتظر اند اگر قابو

مکتوب صد و شصت و بیستم

بسیادت و تقابیت بنا ہی شیخ فرید صدوریافتہ در بیان آنکہ اسلام و کفر ضد یک دیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزم خوار ی دیگر است ^{ستودگی دست دادن} الی آخر مَا قَالَ صَلَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي تَذْيِيلِ الْكُفَّارِ وَعَدَمِ الْإِجْتِلَاطِ مَعَهُمْ مَعَ مَصَادِرِ هَذَا الْإِجْتِلَاطِ وَدَرِیَانِ اَسْ که دنیا و آخرت نیز ضد یک دیگر اند ^{دینا و آخرت} الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَلْعَمَّ عَلَيْنَا وَ هَدَانَا اِلَى الْاِسْلَامِ وَ جَعَلَنَا مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ الْبَرَکَةُ وَ السَّلَامُ لقد سعادت دارین و البتہ باتباع سید کونین است و بس ^{سید و درویش} عَلَیْهِ وَ عَلَیْ اِلَهِ مِنَ الصُّلُوَاتِ اَفْضَلُهَا وَ مِنَ السَّلَامَاتِ اَكْمَلُهَا متابع او علیه الصلوة و السلام باتیان احکام اسلامیہ است و رفع رسوم کفریہ چہ اسلام و کفر ضد یک دیگر اند اثبات یکے موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن

له قوله عليه الصلوة والسلام نعم سحور المؤمن التمر يعني نيكو طعام سحر مسلمان خورا است یعنی یکی خورد سحور مطلقا
برکت است و تمر زیادہ برکت است همچون افطار بوسے نیز برکت است سحر بوسے موجب برکت اول و آخر خواهد بود۔ رواہ البوداؤد عن ابی ہریرہ یعنی
الحدیث عنہ ۱۲ از مشکوٰۃ و ترجمہ شرح ۱۲ عشتوی و ابن خردادگرد و بلیدی و زوہد و وال خور و گرد دہم نور خدا و ابن خور و زاید
بہم بخور و خدا و وال خور و زاید بہم عشق احمد ۱۲ ع یعنی مایہ الافطار بسبب افطار یعنی تتر ۱۲ ع خور و تتر فائدہ خور و تتر تمام اشیاء
خور و تتر و زاید ۱۲

[illegible]

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ آلَ رَحْمَتٍ سَاحَتَهُ اسْتِ اجْتِنَابُ بَابِ يَمْنُودَ اَوَّلَانِي ذَهَبُ وَفَضْلُهُ رَاكِرُ
 بَرَاءَةُ تَحْلُ كُنْدُ فِي الْجَمْعَةِ كُنْشُ وَاَوْدَانِ اسْتِ اِيْنَاهَا حَرَامُ اسْتِ اَزْ آبُ وَطْعَامُ خُورُونِ دِرِيْنَاهَا وَخُشْبُونِ
 اَنْدِ اَخْتَنُ وِسْمَرْمَهْ دَانِ سَاحَتَنُ وِجَرِ آلِ الْقَصْبَةِ حَقِ سِجَانَهُ وِتَعَالَى وَاَثَرُهُ اَمُورُ مَبَاهِرُ رَا لِيْسَارُ وِوَسْلُحُ سَاحَتَهُ اسْتِ
 تَعْمَاتُ وَتَعْمَاتُ يَابِنَاهُ دِرِ عِيْشُ وَلَذْتَ زِيَادَةُ اَزْ اَنْ اسْتِ كَرُ وَاَمُورُ حَرَامَةُ اسْتِ دِرِ مَبَاهِرَاتِ عَنَاءُ
 حَقِ اسْتِ سِجَانَهُ وِدِرِ مَحْرَمَاتِ عَدَمُ رَضَائِهِ وِتَعَالَى عَقْلُ سَلِيمُ بَرُ كَرُ تَجْوِيْزِيْنِي كُنْدُ كَسْبُ بَرَاءَةُ لَذْتَ كَرُ لِقَا
 بَهْمُ نَدَارُ عَدَمُ رَضَائِهِ مَوْلَا عَزْمُ خِيَارُ كُنْدُ وِحَالُ سَمَكُ دِرِ عَوْضِ اَنْ لَذْتَ مَحْرَمَةُ لَذْتَ مَبَاهِرُ بَهْمُ تَجْوِيْزُ فَرُودُ
 اسْتِ رَذَقَا اللهُ مُبْجَانَهُ وَاَيَاكُمُ الْاِسْتِقَامَةُ عَلَى مَتَابَعَةِ صَاحِبِ الشَّرِيعَةِ عَلَيْهِ وَعَلَى
 اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ دِرِ مَعَالِدِ حُلُ وِحَرَمَتِ بَهْمَاوَرُ بِلْمَا عَزْمُ دِيْنِ وَاَرِجُوعُ بَابِ يَمْنُودَ وَاَزِيْنَاهَا اسْتِغْفَارُ
 بَابِ كَرُ دُوْبُهُ مَقْتَضَا عَزْمُ قُوِي اِيْشَانِ عَمَلُ بَابِ يَمْنُودَ كَرُ رَاهِ نَجَاتِ شَرِيعَتِ اسْتِ وِلَعْدِ شَرِيعَتِ بَرِيْجَتِ
 بَاطِلُ اسْتِ وِلَعِ اَعْتِبَارُ قَمَّازِ اَبْعَدُ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ وَالسَّلَامُ اَدْلَا وَاِجْوَا

مکتوب صد و شصت و چهارم

محافظ بها و الدين سرهندي صد و يافته در بيان آل كه فيض حق سبحانه على الدوام بر خواص و عوام
 وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آل از اين طرف ناشي است و حق سبحانه و تعالى بر
 جاده شريعت استقامت بخشد بيمينه و كبريه فيض حق سبحانه و تعالى على الدوام بر خواص
 و عوام و كرام و نسا و هم از قسم اموال و اولاد و پسر از جنس بد ايت و ارشاد لے تفرقه وارد است تفاوت
 از اين طرف ناشي است در قبول بعضي فيوض و عدم قبول بعضي ديگر و ما ظلمهم الله و لكن

له قولي الحمد كُنْشُ وَاَوْدَانِ اسْتِ اِيْنَاهَا حَرَامُ اسْتِ اَزْ آبُ وَطْعَامُ خُورُونِ دِرِيْنَاهَا وَخُشْبُونِ
 اَنْدِ اَخْتَنُ وِسْمَرْمَهْ دَانِ سَاحَتَنُ وِجَرِ آلِ الْقَصْبَةِ حَقِ سِجَانَهُ وِتَعَالَى وَاَثَرُهُ اَمُورُ مَبَاهِرُ رَا لِيْسَارُ وِوَسْلُحُ سَاحَتَهُ اسْتِ
 تَعْمَاتُ وَتَعْمَاتُ يَابِنَاهُ دِرِ عِيْشُ وَلَذْتَ زِيَادَةُ اَزْ اَنْ اسْتِ كَرُ وَاَمُورُ حَرَامَةُ اسْتِ دِرِ مَبَاهِرَاتِ عَنَاءُ
 حَقِ اسْتِ سِجَانَهُ وِدِرِ مَحْرَمَاتِ عَدَمُ رَضَائِهِ وِتَعَالَى عَقْلُ سَلِيمُ بَرُ كَرُ تَجْوِيْزِيْنِي كُنْدُ كَسْبُ بَرَاءَةُ لَذْتَ كَرُ لِقَا
 بَهْمُ نَدَارُ عَدَمُ رَضَائِهِ مَوْلَا عَزْمُ خِيَارُ كُنْدُ وِحَالُ سَمَكُ دِرِ عَوْضِ اَنْ لَذْتَ مَحْرَمَةُ لَذْتَ مَبَاهِرُ بَهْمُ تَجْوِيْزُ فَرُودُ
 اسْتِ رَذَقَا اللهُ مُبْجَانَهُ وَاَيَاكُمُ الْاِسْتِقَامَةُ عَلَى مَتَابَعَةِ صَاحِبِ الشَّرِيعَةِ عَلَيْهِ وَعَلَى
 اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ دِرِ مَعَالِدِ حُلُ وِحَرَمَتِ بَهْمَاوَرُ بِلْمَا عَزْمُ دِيْنِ وَاَرِجُوعُ بَابِ يَمْنُودَ وَاَزِيْنَاهَا اسْتِغْفَارُ
 بَابِ كَرُ دُوْبُهُ مَقْتَضَا عَزْمُ قُوِي اِيْشَانِ عَمَلُ بَابِ يَمْنُودَ كَرُ رَاهِ نَجَاتِ شَرِيعَتِ اسْتِ وِلَعْدِ شَرِيعَتِ بَرِيْجَتِ
 بَاطِلُ اسْتِ وِلَعِ اَعْتِبَارُ قَمَّازِ اَبْعَدُ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ وَالسَّلَامُ اَدْلَا وَاِجْوَا

كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَطْلُبُونَ اَقْبَابُ تَابِسْتَانِ بَرُ كَارُ وِوَجَامَهُ يَكْسَالُ حَقِ تَابِدُ رُوْنِ كَارُ سِيَاهُ مِيْكَرُ
 وِجَامَتُهُ اَوْ سَفِيْدُ اِيْنِ عَدَمُ قَبُولِ بُو اَسْطُهُ اَوْ اَضِ اسْتِ اَزْ جِنَابِ قُدُسِ خُداوَنْدِي حُلُ سُلْطَانَهُ مُتَعَرِّضُ رَا اَوْدَانِ
 لَازِمُ اسْتِ وِجَرَمَانِ اَزْ نَعْمَتِ وَاَجِبُ اِيْجَا كَسْبُ نَهْ كُوِيْدُ كِيْسَارُ اَزْ مَعْرِضَانِ يَابَشْدُ كَرُ بَرِ تَعْمَاتِ عَابِلِهِ
 اَمَّا اَزْ اَعْرَاضِ سَبَبِ حَرَمَانِ اِيْشَانِ نَكْشَةُ اسْتِ بَابِ يَمْنُودَ اسْتِ كَرُ اَنْ نَقِيْتِ اسْتِ كَرُ لِيْصُوْرَتِ نَعْمَتِ
 ظَاهِرُ كَرُ دَانِيْدُهُ اَنْدِ بَطْرِيقِ اسْتِ رَاجِ اَزْ بَرَاءَةُ خِرَابِي اَوْ تَادِرِ اَعْرَاضِ وَضَلَالَتِ مَنَهْ كَرُ دُوْقَالَ اَللَّهُ مُبْجَانَهُ
 وَتَعَالَى اِيْجَسْبُونُ اَنْتَا لَمْدُ هُوَ بِهْ مِنْ مَّالٍ وَبَيِّنُ لَسَارُ لَمْ كَرُ فِي الْخِيَارَاتِ بَلْ
 لِيْشَعْرُ وَنْ لِيْسُ دِيْنَا وِتَعْمَاتِ اَوْ بَاوُجُوْدِ اَعْرَاضِ عِيْنِ خِرَابِي اسْتِ اَلْحَدُ دَالْحَدُ وَاَلْسَلَامُ

مکتوب صد و شصت و پنجم

بسيات و لقايت پناهي شيخ فريد صد و يافته در ترغيب بر متابعت صاحب شريعت عليه
 وعلى ايله الصلوات و التسليمات و عداوت و بغض و غلظت يا خالفان شريعت او عليه
 الصلوة و السلام شوقكم الله سبحانه بَشَرِيْفِ اَلْمِيْرَاتِ اَلْمَعْنَوِيْ مِنْ النَّبِيِّ اَلْحَقِّي
 اَلْقَرْنِيْشِيِّ اَلْهَاشِمِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا كَمَا شَرَفَكُمْ بِشَرِيْفِ اَلْمِيْرَاتِ اَلصُّوْرِيْ وَيَرْحَمُ اللهُ عَبْدًا اَقَالَ اِمِيْنًا مِيْرَاتِ صَوْرِي
 اَنْ سُرُوْرُ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهٍ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيْمَاتِ بَعْلَامُ خَلْقِ تَخْلُقُ وَاَرُوْدُ مِيْرَاتِ مَعْنَوِيْ لِعَالَمِ
 اَمْرُ كَرُ اَنْ جَابِهَهُ اِيْمَانُ وِمَعْرِفَتِ اسْتِ وُرُشْدُ وِدَايْتِ شُكْرِ نَعْمَتِ عَطِيْ مِيْرَاتِ صَوْرِيْ نِيْتِ كَرُ مِيْرَاتِ
 مَعْنَوِيْ مُتَحَلِّيْ كَرُ دُنْدُ اَلْحَقِّيْ بِالْاَلْمِيْرَاتِ اَلْمَعْنَوِيْ لَئِيْسَ اَلْاَبْكَمَالِ اِلَّا تَبَايَعُ اَلْمُصْطَفَوِيْ

اسم نعل از ايهامك يعني كوشيدن در كار و مبالغة كردن در آن و نعت ۵۵ اشارت است بكمي كه واقع است در سورة مومنون
 و بارة قدره يعني آيا مي پندارند كه آنچه امداد ميكنيم ايشان را با آن از مال و فرزندان سعي در نيكو نهادن ميكنيم برك ايشان بلكه نميدانند و قال
 تعالى واهلي له امان كيدى متين ۵۶ قوله لعالم خلق و بعالم امر متانك حق سبحانه و تعالى مي فرمايد الاله الخلق و الامور ۵۷ قد رند
 بالقرن و بفتين براه شدن و راه راست يافتن ۵۸ و تزين بمرات معنوي حاصل نشود بكمي كه متابعت صاحب شريعت عليه الصلوة
 و السلام و التحريم پس لازم گرديد متابعت او را و اطاعت او را در همه مامورات و مهربات او ۵۹ اسم نعل از اعراف معنوي روعه از چيزي كه داند
 و بابه بكمي ريشه و اذن دولت و جريان بكمي ناسمدي و بكمي نصيب ۶۰ و تزيق عادت كه از كافرين سق ظاهر شود هكذا في العيات قال في
 القاموس استندرجه خدعه و استندرجه الله تعالى العبد انه كلما جدد و خطيئة جدد و له نعمة و بالنسبة الاستغفار ان ياخذ
 قليلا قليلا و لا يباغته - اقول هذا هو المراد هنا ۶۱

عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ فَعَلَيْكُمْ بِاتِّبَاعِهِ وَإِلْحَاقِهِ فِي آدَامِهِ وَكَوْنِهِ هَيْهَ
 وَكَمَالِ مَتَابَعَتِ فَرْخِ كَمَالِ مَحَبَّتِ اسْتِ بَأَسْرُورِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ^{صريح} إِنَّ الْحَبِيبِينَ
 هَوَاكَ مُطِيعٌ + وَعَلَامَتُ كَمَالِ مَحَبَّتِ كَمَالِ بَعْضِ اسْتِ بَأَعْدَاءِ او صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَطْهَارِ
 عِدَاوَتِ بَاغْخَالِفَانِ شَرِيعَتِ او عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَرَحْمَتِ مَدَامَتِ كَيْفَائِشِ نَدَارِ مَحَبَّتِ دِلَو
 مَحْبُوبِ اسْتِ تَابِ مَخَالَفَتِ نَدَارِ دُوبَاغْخَالِفَانِ مَحْبُوبِ بِيَجْ وَجْهَ اشْتِ بِنِي نَمَائِدِ دُوبَاغْخَالِفَانِ مَحَبَّتِ مَتَابَعَتِ مَحَبَّتِ نَشُونِ
 جَمْعِ ضَمِينِ رَا حَالِ كَفْتِ اَنْدِ مَحَبَّتِ يَكِ مَسْتَكْرَمِ عِدَاوَتِ دِيكِرِ اسْتِ نِيكَ تَائِلِ بَايْدِ فَرَمُودِ كِه مَهْزُورِ كَارِ
 اَزْ دَسْتِ زَرْفَتِ اسْتِ تَدَارِ كِ بَا مَضِي مَتَوَالِ مَنُودِ فَرَا كِه كَارِ اَزْ دَسْتِ بَرُو دِيغِرِ اَزْ نَدَامَتِ حَاصِلِ مَخُولِ اَهْلِي
 سَهْ بَوَقْتِ صَبْحِ شُودِ بِيَمِ چُونِ رُوزِ مَعْلُومَتِ + كِه بَا كِه بَا نَحْتِ عَشَقِ دَرِ شَبِ دِيكُورِ مَتَاعِ دُنْيَا غُرُورِ دَرِ غُرُورِ
 اسْتِ وَمَعَالِ اُخْرُوى اَبَدِي بَرَا مَتَرْتَبِ زَنْدَا كِي چُنْدِ رُوزِ رَا اَكْرِمَتَا بَعَثِ سَيِّدِ اَوَّلِينَ وَاخِرِينَ عَلَيْهِ وَ
 عَلَيَّ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِسَرِيحِ شُودِ اَمِيدِ نَجَاتِ اَبَدِي اسْتِ وَاِلَّا بِيَجْ دَرِ بِيَجْ اسْتِ
 بَرِ كِه بَاشَدِ بَرِ مَعْمَلِ خَيْرِ كِه بَكُنَدِ سَهْ مَحْمُودِ بِي كَا بَرُو شُ بَرُو سَرِ اسْتِ + كِي كِه خَاكِ دَرِ شِ نَسَبَتِ خَاكِ
 بَرِ سَرِ اسْتِ مَحْصُولِ دَوْلَتِ عَظْمَى مَتَابَعَتِ مَوْقُوفِ بَرِ تَرْكِ كَلِي دُنْيَاوِي مَبْسُوتِ تَا دُشْوَارِ نَمَائِدِ بَلَكِهْ اَكْرَزْ كُوتِ مَقْرُورِ
 مَثَلًا مَوْثُورِي شُودِ حَكْمِ تَرْكِ كَلِ دَارِ دَرِ عَدَمِ وَصُولِ مَضَرَّتِ چِه نَالِ فَرْكِي اَزْ ضَرَرِ بَرِ آدَمِهْ اسْتِ بَسِ مَعَالِجِهْ دَفْعِ
 ضَرَرِ اَزْ نَالِ دُنْيَاوِي اَخْرَاجِ زَكَاةِ اسْتِ اَزَالِ اَكْرِ چِه تَرْكِ كَلِي اَوَلِ وَاَفْضَلِ اسْتِ اَمَّا اَدَاةِ زَكَاةِ بِيَمِ كَا اَيَّانِ
 مِيكُنَدِ سَهْ آسَمَالِ نَسَبَتِ بَعْرَشِ آدَمُ فَرُودِ + وَرَنِهْ بَسِ عَالِي اسْتِ پِيَشِ خَاكِ تُو + بَسِ لَازِمِ اسْتِ كِه سَكِي

۱۰ یعنی کمال متابعت بدون کمال محبت با سرور علیه الصلوة والسلام مقصور نیست بلکه مترتب است بر آن و لازم است بدان چنانکه فرموده
 است ان المحب الخ یعنی بر آئینه محب مطیع است و محبوب خود را قال القاضی فی الشفا فالصادق فی حب النبی صلی الله علیه وسلم من
 تظهر علامة ذلك عليه واولها الاقتداء به واستعمال سنته واتباع اقواله وافعاله وامثال اوامره واجتناب نواهيهِ
 والتأديب بأدابه في عبادة وعبادة ومنشطه ومكروهه وابتدائها شرعه وحض عليه على هوى نفسه وموافقة شهوة
 ۱۱ ان المحب لمن اذله تعصى الاله وانت تظهر حبه + هذه العمى في القياس بدلية + لو كان حبك صادقا
 لاحقة + ان المحب لمن يحب مطيع + ۱۲ قوله وعلامات كمال محبت كمال بعض است الخ قال القاضی ومنها بعض من
 البعض الله ورسوله ومعاداة من عاداه ومجانبة من خالف سنته وابتدعه في دينه واستشغال كل امر في مخالفة شريعة
 قال تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله الخ ۱۳ بالفتح وجمع عربى مضموم و
 فاعلمت شرب تايبك وياجر جمع آن است ۱۴ غ ۱۵ قال تعالى وقد منالى ما عملوا من عمل
 فجعلنا هباء منثورا ۱۶ كناية است از ذليل بودن و خوار و سوار گردیدن ۱۷

است در اتیان احکام شرعی باید صرف نمود و اهل شریعت را از علماء و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در
 ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت ^{فوق الذل و الخوار} مَنْ وَقَّرَ صَاحِبَ بَدْعَةٍ
 فَقَدْ آغَاثَ عَلَى هَذَا مَرِ اسْلَامِهِ وَبَاكَفَارِ كِه دُشْمَانِ خُدَائِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْدِ دُشْمَانِ رَسُولِ وَاَنْدِ
 عَلَيْهِ وَاعْلَى اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ دُشْمَانِ بَايْدِ بُوْدِ دُرْ ذُلِّ وَاَنْدِ اَرْبَابِ اِشْتَالِ سَعَى بَايْدِ مَنُودِ
 دِي بِيَجْ وِجْهَ عِزَّتِ نَبَايْدِ دَاوِ اَيْنِ بِي دَوْلَتِ رَا دَرِ مَجْلِسِ خُودِ رَا نَبَايْدِ دَاوِ اَلِشِ نَبَايْدِ مَنُودِ وَاَرْهَ شَدَتِ
 وَغَلَطَتِ رَا بَا اِشْتَالِ پِيَشِ بَايْدِ كِرُو دُشْمَانِ اَمِنْ دَرِ بِيَجْ اَمْرِ بَا اِشْتَالِ رَجُوعِ نَبَايْدِ مَنُودِ وَاَكْرَفْ ضَاوَرِ تِ
 اَنْدِ دَرِ زَنْكِ قَضَائِ حَاجَتِ اِنْسَانِي بَكْرِهْ وَاَضْطَرَّ اَرْقَضَائِ حَاجَتِ اَزْ اِشْتَالِ بَايْدِ مَنُودِ رَا بِيَكِهْ بَحْثَابِ
 قَدَسِ جَدِّ بَرِ كُورِ شَمَاعِلِيهِ وَاعْلَى اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِيرِ سَانْدَانِ اسْتِ اَكْرِ بَا اَيْنِ رَا
 رَفْتِ نَشُونِ دُشْمَانِ بَا اَيْنِ حَبَابِ قَدَسِ دُشْوَارِ اسْتِ هَيْهَاتِ هَيْهَاتِ سَهْ كَيْفَ اَلْوَصُولِ
 اِلَى سَعَادَةِ دُشْمَانِ قُلُّ اَلْجَبَالِ وَدُشْمَانِ خُيُوفِ زِيَادِ چِه اَبْرَامِ نَمَائِدِ سَهْ اَنْدِ كِه پِيَشِ تُو
 كَفْتَمِ غَمِ دَلِ تَرَسِيدِ + كِه دَلِ آزَرْدِ شُوى وَدَنِ سَخْنِ بَسِيَارِ اسْتِ +
^{محل کردن}

مکتوب صد و شصت و ششم

به ملا محمد امین صد و یازده در بیان آنکه مدار پر حیات بے مدار چند روزه نباید نهاد و فکر از اله مرض
 قلبی درین فرصت بپسیرد که از اتم هم است باید نمود و چند تا چند بر خود چوں مادر مهربان باید
 لرزید و تا که بر خود از غصه و غم باید بچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و جامه چند بپوش و حرکت باید
 پنداشت اِنَّكَ صَدِيقٌ وَاتَمَحْمَدٌ صَيِّتُونَ نص قاطع است فکر از اله مرض قلبی درین فرصت بپسیرد که

۱۰ رواه البيهقي في شعب الایمان مرسلا عن ابراهيم بن مسروق وهو تابعي ثقة صحيح الحديث لا مثيل له في زمانه
 حديثه في اهل حكمة قاله الشيخ عبد الحق الدهلوی و علی القاضی و بعضی كس تعظیم و تجلیل كُنْدِ اَنْدِ بَدْعَتِ رَا بَسِ بِحَقِيقِ مَدُومِ كُنْدِ
 بَرِ اَزْ اِنِ كِرُونِ دِينِ اِسْلَامِ چِه دُرْ قُورِ وَاَنْدِ اَسْتِ اِنْ مِيكُنَدِ لُوبِ اِنِ كِرُونِ بِنَائِ اِسْلَامِ وَاَبْسِ قِيَّاسِ دُرْ قُورِ تَجْمِيلِ
 مَسْنُونِ اَبَا دَاوِي بِنَائِ اِسْلَامِ خَوَابِرِ بُوْدِ سَبَبِ تَعْلِيمِ وِتْرُوجِ سُنَّتِ ۱۲ ترجمه مشکوٰۃ ۱۳ قوله تا چند تا که حاصل فقرتین اینست که تا چند
 مدت منافع نفس خود را متطور نظر داشته باشی تا تحصیل آنها سرگرم بایزود قال المعرب ایما الحمد و مر الامر حتى الى نفسك كلاما
 و حاتم تفرع القصص من اجلها و تعتم عليها كالاخت الشقيقة ۱۴ وعد نفسك من اصحاب القبول قول فخر صادق
 است ۱۵ قوله اِنَّكَ صَدِيقٌ وَاتَمَحْمَدٌ صَيِّتُونَ واقع است در سوره زمر و یاره و علی یعنی یا محمد بر آئینه تو خواهی و یاتی بر شمس

کثیر از اسم تمام است و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیا در ب جلیل از اعظم مقاصد دلی
 که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر و چنانکه بکثر است نفس انداز و بهتر است آنجا همه مستقامتی
 قلب میطلبند و خلاصی روح میجویند و یا کوی اندیشا در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلب
 هیهات هیهات چه تو ان کرد و ما ظلم الله و لکن کاتوا انفسهم یظلمون دیگر از غم ضعف
 ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر این جانب ازین رهگذر
 جمع است جامه فقر که طلب داشته بودند پیر این فرستاده شد خواهند پوشید و مترصد تنایج و ثمرات
 آن خواهند بود که کثیر البرکت است هر کس افسانه بخواند افسانه است و آن که دیدش نقد خود مراد است
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْهُدٰی وَالتَّوْبَةُ مَتَابَعَةُ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوٰتُ وَالتَّسْلِیٰتُ

مکتوب صد شصت و هفتم

برهمنوی رام بنده که اظهار اخلاص باین طائفه علیه نمود و در بدو و در یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار
 عالمیال که بے چون و بے چگونه است و اجتناب از عبادت آله باطله بنود و دو کتاب شمار سید از
 هر دو محبت فقر و انجای باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کس را باین دولت بنوازند
 ثانیاً من آنچه شرط بلاغ است بالتو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال + بدان و آگاه باش
 که پروردگار را و شما بلکه پروردگار عالمیال چه سموات و چه زمین و چه علین و چه سفلیین یک است و
 بے چون و بے چگونه از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال میرا پدیری و فرزندی در حق او تعالی محال

واقیه حاشیه ۲۹) مرد و بر آئینه ایشان خواهند مرد ۱۲ هـ قال الله یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکثرة و
 اصیلا ۱۳ هـ بدانکه تحقیق این بیت در حاشیه مکتوب و هم نوشته شده است از انجا مطالعه نمایند ۱۲ هـ چنانچه فرمود جل شانهد
 سورة ممتحه و باره قد سمع الله یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا واعدای وعدا و کما اولیاء الذین هم باعداؤکم فی الدنیا و الا فتنکم الله فی الامور
 ظلمهم الله الخ اشارت است بکرم که در باره و بسوره نحل واقع است یعنی و تمیز کرد بر ایشان خدا و لیکن بر خویش ستم میکردند ۱۲ هـ
 قال تعالی حکایه عن یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اذ هبوا بقیمی هذا قال یوسف علی وجه
 ابی یات بصیر و اد ایضا قلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فادع بدعیو ۱۲ هـ یعنی نزد حق جل و علا ۱۲ هـ
 یعنی از ادون حق سبحانه و تعالی قال تعالی الامن ان الله بقلب سلیم ۱۲

است کفایت و مثال را در آن حضرت چه مجال شایسته و حلول در شان او سبحانه مستحق است و منظمه کمون و
 برورد آن جناب قدس شریف زمانه نیست که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان مصنوع او
 وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از چیز و کمال است با و سبحانه ثابت و هر چه از نقص
 و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار پرستش او سبحانه رام و کرشن
 و مانند آنها که آنهم بنمودند از کمینه مخلوقات ویند و از اد و پند زائیده اند رام لبس حسرت است و برادر لکهن
 و شوهر سیتا هر گاه رام کوچ خود را نگاه تواند داشت غیره را چه مد نماید عقل دور اندیش را کار باید
 فرمود و بتقلید ایشان نباید رفت هزاران عار است که کس پروردگار عالمیال را با اسم رام یا کرشن یاد کند
 در رنگ آن است که بادشاه عظیم الشان را با اسم ازل گناس یاد کند رام و رحمن را که دانستن از
 نهایت بے عقلی است خالق با مخلوق یکے نمی شود و بیچون یا چون متحد میگردد و پیش از خلقت رام و کرشن
 پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدایش اینها چه شد که نام رام و کرشن با و سبحانه و تعالی اطلاق
 میکنند و یاد کرشن و رام را یا پروردگار میدادند حاشا و کلا حاشا و کلا پیغمبران ما علیه الصلوة
 و التسلیمات که قریب بیست و یک و است و چهار هزار گشته اند خالق را عبادت خالق ترغیب فرموده اند
 و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده عاجز دانسته اند و از ربوبیت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده
 اند و آله بنود خلق را عبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته بر چند پروردگار قائل اند اما او را

۱۵ شانه بکس حوت سوم که بنده است یعنی آنمیش چیز بد و چیز بهتر و اولی ۱۲ غ ۲۵ بضم هم و سکون سین و فتح فوقانی و سکون او
 فتح هم مکوه در شست و عیب گرفته شده ۱۲ هـ قوله منله بفتح و کسر طائمه و تشدید فون موضع طن یعنی جلش کمال بردن ۱۲ -
 ۱۵ قوله کمون بالقیم نهی شدن و قول پروردگار بضم بیرون آمدن و آشکارا شدن یعنی در چیزه فرود آمدن و تزلزل کردن و در چیزه نهی
 شدن و در چیزه ظهور نمودن و در و حلول کرده آشکارا شدن ۱۲ هـ الاضافه لاحد فی ملائسته یعنی الذین اوسلوا الینا و یحبوننا
 ان ذ من بهر و نصدا قهر ۱۲ هـ فی المشکوۃ قال ابو خذ قلت یا رسول الله کما و فاء عداۃ الانبیاء قال مایة الف
 و اربعة و عشرون الف المرسل من ذلک ثلاثا مایة و خمسة عشر و کما و فاء عداۃ الانبیاء قال مایة الف
 تمام شمار انبیاء فرمود صد هزار و بیست و چهار هزار مرسل بر میان ایشان سه صد و پانزده تن اند جماعته عظیم دواۃ احمد قال المعرب الخرجه
 البزار و الطبرانی و ابن مردودیه و ابن حبان و صححه قال العلی القادی فی شرح المشکوۃ العدد فی هذ الحادیث دان
 کان محرم و مالک لیس بقطر فیحب الایمان بالانبیاء و المرسل محمد من غیر حصول عداد ثلاثا یخرج احد منهم ولا
 یدخل احد من غیرهم و شرح عبد الحق فرموده که در عدد انبیاء و دویست و بیست و چهار هزار نیز روایت آمده و بسبب این اختلافات
 از تسبیح عدد انبیاء منع کرده اند و عمل باید گفت اما بالانبیاء کلهم اجمعین اقول حضرت امام ربانی قدس سره نیز از اینجا لفظ قریب زیاده
 نموده اند و قیم ۱۲ هـ حاشا که تنزیه است و کما کلمه در ۱۲ هـ چه را در آن قلب کرده اند و گرفته بود ۱۲

در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و این بهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آله گویانیده اند و در محراب بی خاشی افتاده اند و زعم آنکه اله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام این خلیات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا اختلاف سیمیان ^{یعنی اول خود را گناه شدند پس از آن دیگران را گناه ساختند} عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ السَّلَامَاتُ که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را بشیر مثل سایر بشیر می گفتند مصرع برین تفاوت راه از کجاست تا یکجا

مکتوب صد و شصت و هشتم

به مخدوم زاده املکی اعمی خواجهمحمد قاسم صدور یافته در بیان علوسلسله علیه نقشبندی و شکایت از حال جماعه که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاسحق کرده اند و مایه ناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین اجمعین اما بعد دعوات موفوره و تحیات نا محصوره بعالی جناب سلاله المشائخ اکرام نتیجه الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلّم الله تعالی سبحانک و ابقاک تبلیغ نموده اطهار اشتیاق و آرزومندی می نماید شعر گیت الوصول الی سعاد و دودنما قلل الجبال و دوتهمین حیووت معلوم شریف مخدوم زادگیه باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندی بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر هر اجتناب فرموده بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان آن سرور علیه الصلوة والسلام و در زمان خلفائے راشدین نبوده علیم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجائے آن خلوت در انجمن اختیار کرده لایزم

له قول محدثات و مخترعات بفتح دال و بفتح راء اسم مفعول از احداث و اختراع یعنی کارهای جدید و نو اختراع کرده شده و بیرون آورده شده
له قول بعد حمد و صلوة دعوات و تحیات بعالی جناب تبلیغ نموده اطهار شوق می نماید
له قلمر قوسجه البیت مع تحقیق اللغات بمعاشیه المکتوب العاشر فرجه ۱۲
له قول خلوت در انجمن یعنی در انجمن که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت نشسته باشند و تفرقه بیرونی بجز درونی راه نیابد از بیرون در میان با تارم و در درون خلوت است و در ابتدا این معنی به تکلف است و در انتها به تکلف درین طریقه این معنی بپوی در ابتدا دست میدهد و در سبب برائے حصول آن وضع کرده اند از خصائص این طریقه آمده است بر چند تنهیاں طرق دیگر لایزم دست میدهد و اندرین معنی گفته اند از درون شوق اشتا و از بیرون میکانه باش و انجمن زیبا صفت کم می بود و اندر بهمان از مکتوب صد و شصت و پنجم از مکاتیب خواجهمحمد معصوم ۱۲
له مبالغت نکردن و پیر و انداختن و اصل خاشی بیک سو شدن است ۱۲
له این خواجهمحمد جوگی املکی

نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده از اینجا است که نهایت دیگران در بدایت این بندگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق سببه نسبتها آمده کلام ایشان دواء امراض قلبیه است و نظرشان شفاء علل معنویه و توجه وجه ایشان طالبان را از گرفتاری کوشن نجات می بخشد و بهت رفیع شان مریدان را از خضیض امکان بذروه و سحر میبرد و نقشبندی عجب قافله سالارانند که بر بنداره پنهان بحرم قافله راه از دل سالک راه جاذبه صحبت شان میبرد و وسوسه خلوت و فکر حله راه لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقاء مغرب گشته است و رو بایستاد آورده جمعه از همین طبقه از نیافت آن ولست عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جوهر نفیسه بخزف ریزه چند خرسند گشته و در رنگ طفلان بجوز و موی آرام یافته از غایت اضطراب و میرانی طریق اکابر خود را گزاشته گایس بهر نفسلی میجویند و زلفه لبساع و رقص آرام می طلبند و چهل در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آنکه این بدعت را اتمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را برین تعمیر می نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف داد و ثمره از کمالات اکابر این طریقه بمشام جانمان ایشان رساند با التوین و الصاد و بحکمته النبی و آله الاحقاد علیه و علیه الصلوات و السَّلَامَات و بپوی این محدثات درال دیار شیوع پیدا کرده است

له قول عنقاء بالفتح طائر است دراز کردن که نزد بعضی وجود فرضی دارد چو آنکه هیچ کس او را ندیده است و عنقا آن را همین جهت گویند که طویل العنق بوده باشد و بالفارسی نام آن سی مرغ است و در نقاشی فنون از نقاشیر مسطور است که در زمین اصحاب الراس مرغی بس عظیم با چهار پائے دروئے مانند آدمی و با پائے الوان و با فرط درازی گردن پیدا شده بود هر جا که کودکی دید که بر دس آن قوم پیش حمله بن صفوان که پیغمبر ایشان بود شکایت کردند حمله دعا کرد حق تعالی آن مرغ را در بعضی از جزائر انداخت و او را در جزائر فیل و اثر و شکار کرده میخورد و قوله مغرب بضم میم و سکون غین بمعنی و کسر رائے جمله ازین جهت گویند که طیور و اطفال و دختران را بلع میکرد و بعضی گفته اند که بفتح رائے جمله بمعنی نو و غریب آورده شده و چون عنقا را حق تعالی به هیئت عجیب و غریب پیدا کرده بود ازین جهت مغرب گفتند و بعضی مغرب بمعنی مخفی و نابود نوشته اند ۱۲
له لغات ۱۲
له قوله بمشام بفتح میم اول و تشدید دوم مگر در استعمال فارسی به تخفیف خوانده می شود محل قوت شامه که در انتها یعنی و مقدم و ملغ مودع است و این لفظ جمع است در واحد استعمال یافته اسم ظرف شام بمعنی بوییدن ۱۲
له اشارت است به بمقطعات قرآنیه یعنی به مین و برکت این حروف قرآنی ۱۲
له شمه بالفتح و تشدید در عربی بمعنی بوییدن و یک بار بوییدن چیزه و با کسر خطا است ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَآيَاكُمْ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَيُوحَى اللَّهُ عَبْدًا آقَالَ آمِينَ

مکتوب صد و شصت و نهم

بشیخ عبد الصمد سلطان پوری صد و بیافته در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در
وقت خاص من که با حضرت حق سبحانه باشد تو در میان درائی سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید
و در کنار گرفت اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ مَرَّسَلُهُ شَرِيفُهُ وَمُفَاوَضُهُ لَطِيفُهُ كَرَمُ صَادِرِهِ فَرموده بودند رسید
موجب فرحت گشت استفسار سے رفته بود و خود را مقصد اقصی و مطلب استی وصول بجناب قدس
خداوندی است جل سلطان لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی کمال تدنس و تنزل است
و جناب قدس او تعلق در نهایت تتره و ترفع و متبلیت که سبب افاضه و استغنا فاضه است در میان
مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه و ان راه بین چاره نه بود که برین بود و از هر دو طرف حظ
وافر دار و تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا میکرد و بهمان
قدر پیر خود را از میان میکشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شود پیر تمام خود را از میان بر
کشید و طالب را بمطلوب بے توسط خود و اصل گردانید پس در ابتدا و در توسط مطلوب را بے
آئینه پیر نمیتوان دید و در انتها بے توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر می گردد و وصل غریبان حاصل می
شود و آن که گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت
چنین نه گویند و براه بے ادبی نیونید و مرادات را از برکات پیر جویند والسلام

له قوله شتی یا لفتح و تشدید تائه مفتوح و در آخر الف بصورت یا معنی پیرانند و این جمیع شتیت است که معنی پیرانند باشد و در مثال
لفظ شتی معنی کثرت و بسیار می چیرد و میگرد و چه که پیرانندی اعدا و کثرت و بسیاری لازم است ۱۲ غیث ۱۳ قوله تدنس
بر کن شدن قوله تنزل بد رنگ فرد آمدن - قوله تتره بروزن تعرت و در بندن از عیب قوله ترفع بلندی نمودن قوله افاضه بسیار
کردن و فرود آمدن آب و غیر رسانیدن قوله استغنا فاضه غیر خواستن ۱۴ راع و من

بعدی که طریق اصل اکابر پوشیده ساخته و وضع و تشریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند
از طریق اصل و قدیم اعراض نموده بخاطر ریخت که شمه ازین باجرا بخاندان آن عتبه علیه اظهر نماید و باین وسیله
در دمل بیرون اندازد و نمیداند که انیس مجلس خدمت خود مرادگی از کدام طائفه است و موشش محفل از کدام فرقه
سه خوابم باشد از دیده درین فکر جگر سوز و کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت و ^{۱۱}وَالْمُسْتَوَلُ مِنَ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ أَنْ يُعْجِمَ جَنَابَ قَدْ سَبَّحَ عَنْ عُنُودِ هَذِهِ الْبَلَوَى وَأَنْ يَحْفَظَ عَيْنَهُ شَرِّكُمْ
عَنْ مُتَمَوِّلِ هَذَا الْإِتِّلَافِ خُذُوا مَكْرَاهَاتِ وَأَبْدَانِ رَا دَرِین طریقه علی جمیع رواج داده اند که
اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام بدعت است و اجتناب از سنت هم گنجایش دارد نماز تجمعه را
بجمیع تمام ادا نمایند و این بدعت را در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج و رونق می بخشند و این
عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند و حال آنکه ادا و نوافل را بجماعت فقهاء مشکر الله
لغالی سبیه کرده گفته اند انداخته است و جمیع از فقهاء که تداعی شرط کرده است در جماعت نفل داشته اند
بجواز جماعه نفل را مقید بنا میساخته اند و زیاده از حد کس را با اتفاق کرده گفته اند و ایضا نماز تجمعه را باین
وضع میزده رکعت می انگارند که دوازده رکعت ایستاده میگردانند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت
پیدا کند از آنجا گرفته اند که ثواب قاعد نصیب ثواب قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است
عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَتَرِیدَ رُكْعَاتِ اَدْفَرْمُودَهِ اَنْدَیْهِ رَا دَرِین طریقه علی جمیع رواج داده اند که
و فردیت در رکعات نماز تجمعه از فردیت رکعات و تر پیدا شده است لا کما ذکره هُوَ لَکَ الْعِظَامُ
سه اند که پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و رنه سخن بسیار است و عجب است که در بلاد
ناوراء النهر که وای علمائے اهل حق است این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع خترعات شیوع پیدا کرده
و حال آنکه با فقیران علوم شرعی را از برکات ایشان استفاده می نمایند و الله سُبْحَانَهُ اَللَّهُمَّ لِلصَّوَابِ

له یعنی از دیده من خواب رفت اندرین فکر سوزنده جگر که نفل و کثرت این مردم شد منزل تو و آسایش گاه خواب تو ۱۲
یعنی از خدا شے پاک سوال کرده می آید که جناب قدس ایشان را از موشش این بلیه پاک دامن دارد و عتبه علیه شان را از بلوغ این
آفت نگهدارد ۱۳ به آنکه این همه معنای ذیل در مکتوب صد و سی و یکم که بخواجه محمد اشرف کاشی صد و بیافته است مندرج
اند و حاشی که مناسب مقام اند نیز بر حاشیه حرر و مسطور فلما ساجد لیه النکاح من اراد علی طالع نم ۱۲ لکله بمعنی آنچه آری روئے بود
باشد و چون ملک توران از ایران آری روئے و در حین واقع است لهذا ملک توران را بر ایران عربی دانی داد و النهر نامند ۱۴ راع
قوله نماز تجمعه آغاز تفصیلی شدات است یعنی بے اناها آنکه نماز تجمعه ۱۵

به توبه و استغفار و زهد است و التماس با سهل و جوهه بيسر است مگر غلظت و دگر در تن که از راه محبت دنيائي و دني
بر دل طاري شود که منقش میگردد و اندر تن بخش بپايد و در از آله آن تقش تمام است و تغذیر بر کمال صدق
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُبُّ الدُّنْيَا دَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ نَحْنَانَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
وَإِيَّاكُمْ عَنْ عِبَادَةِ اللَّهِ يَا وَحْبَةَ آبَائِهَا وَأَرْبَابِهَا وَالْإِخْلَاطِ بِهِمْ وَالْمَصَاحِبَةِ مَعَهُمْ
فَإِنَّهَا سَمٌّ قَاتِلٌ وَهَرَضٌ هَالِكٌ وَبَلَاءٌ عَظِيمٌ وَدَاءٌ عَمِيمٌ اخوي ارشدی شیخ حمید
با حسن و جوهه متر و دال حد و اندر استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عِنْدَ التَّلَاقِ
یعنی بطرف شهر و از شهره اند ۱۲

مکتوب ۱۴۲ صد و بیستاد و دویم

بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص
و بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دائره شریعت بیرون میابد با ذکر سبب آن و تطبیق آن با
ظاهر شریعت غرأ مع مَا يَتَخَلَّقُ بِذَلِكَ ۖ يَخْدُ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ معلوم انخوی و اعزی با
که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علماء طوایف به بیان آن متکفل اند و حقیقتش
آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است لاجد
از آن اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود صورت با حقیقت مترشح خواهد بود و این معامله امتیاز نیز
است

۱- قولہ حب الدنیا داس کل خلیفۃ یعنی محبت دنیا سربرگناہ است چہ از کتاب معاصی و مخطورات و شہوات کہ گفتند محبت
دنیا کنند و محبت آخرت موجب ارتکاب معصیت نشود و این حدیث را روایت نمود حضرت خذیفہ از ابن سمرہ عالم علی اللہ علیہ و آلہ وسلم -
و اما دین و دوستی پس ایشان از اعمالش و از ہم خلج یابنیها و از صحبت اینہا نجات بخشاد بالنون والصاد ویر کہ محبتش زیر نیست قاتل
و مرخصست ہلاک و بلا نیست عظیم و داہ نیست عمیم فالدہ خیرو حقا و هو ارحم الراحمین ۱۲ **ع** ای مہلک کانہ لمبالغۃ فی
الاهلاك هالك فی تقسہ کما یقل النادی اکلی بعضہا بعضا ۱۳ **ع** او بزرگزادہ امے بند و ستان است در بدایت حال
در خدمت حضرت ایشان قدس سرہ تو ضعیق و تلویح میخواند و بر رویشان اعتقاد دے نہ داشت بلکہ یکے از جوانان صاحب جمال تعلقی داشت تا آنکہ
مشطور نظر فیض اثر حضرت ایشان گشت بخوئے بردہ تعلیم ذکر فرمودند و سالہا در آستانہ علیہ گذراند و اجازت تعلیم طریقت گرفتہ بوطن مالوف
خود بلندہ سہارنپور بار شد و طلب مشغول گشت بعد از چند گاہ بیلدہ اگرہ حکم حضرت ایشان اقامت نمود و قبول تمام یافت و بعد از ان بوطن
مالوف خود رجعت نموده وفات کرد رحمہ اللہ ۱۴ **ع** متقص اسم مقبول از تنقیص بمعنی تیرہ گردانیدن عیش یا یعنی تیرہ میگردد اند ۱۵

تا عروج بشان العلم است که مبدأ تعین سید البشر است علیه و علی الیه الصلوات و السَّلَامَات
بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو در آن خواهند نمود و معامله عارف بشان الحیوة
خواهد افتاد این شان عظیم الشان را با عالم بیچ مناسب نیست از شیونات حقیقیه است که گویا ضایقت
بآن نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب درین
موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد تا چون محفوظ است دقیقه از دقائق شریعت فرو
نیکندارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر بعد از آن را بیان کند شاید که اقل قلیل
قبول کند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه بر مقام عالی را در سافل طلب است
از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند و پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام
از مرتبت اقام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحد و زندقه رسیده اند و سر از رتبه شریعت نر
بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در
ظلمه از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده بر چند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادب از آداب
شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند بر چند تر این معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و
چون بر این فقیر بعنایه الله سبحانه و صدقه جلیبه علیه و علی الیه الصلوة و السَّلَام
سیر این محققانکشف شده است و حقیقت کار که باین بیخ بوضوح پیوسته شمع از آن ما برادر معرض
بیان می آرد بحتم که ناقصان را بر راه آرد و کاملان را حقیقت معامله و انما ید باید و نیست که تکلیفات
شرعی مخصوص بقلب اند و بقلب چه تزکیه نفس متفرع بر اینها است و آنچه از لطائف قدم از
دایره شریعت بیرون می نهند با سوائی اینها نیست پس آنچه شریعت مکلف است همیشه مکلف است
و آنچه مکلف نیست بر گز مکلف نبوده غایت مافی الباب پیش از سلوک لطائف با یک دیگر
متمم بودند از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود
یعنی محط ۱۲

یعنی غلط ۱۲
۱- قولہ الحاد بالکسر میل کردن و مجامدہ کردن و شرک نمودن و درجوم و از دین حق برگشتن و در جرم قتل کردن و ستم کردن ۱۱ من ۲- قولہ زندقہ بافتح
بیدین و محمد شدن و از راه شرع سرپیچیدن ۱۲ من ۳- قولہ بلفظ بالکسر حلقه از سن کہ در گردن بندند و آن رسن را بلفظ بالکسر گویند ۱۳
قولہ معاین لفظ در اصل اسم مفعول است از تعمیم بمعنی پوشیدہ کردن و دگر کردن و در اصطلاح کلامیکہ بوجه صحیح دال باشد بر اسمے بطریق رمز و ایما کہ پسند
طبع باشد و در بعضی کتب چنین نوشته کہ معاین بمعنی بے حید و بے نظیر و در اصطلاح کلامیکہ دلالت کند بطریق رمز و ایما بر اسمے بطریق قلب یا تشبیہ
یا مجاز جل و بالوجه دیگر ۱۴ غلط ۵- ظلال جمع ظلی است یعنی چہرے در مرتبہ ثانی از اصل ۱۲

رسایند معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند در آن مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دایره شریعت می یابد و چه آن چه باشد جواب گوئیم که آن یافت تحقیقی نیست تجلی است منشأ تجلی فیض قلب و قالب است برنگ الطیف لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص لقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در باور لقلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بجهت معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر میگذرد و بختی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت بنین خفی و اخفی اند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال بئسنا الله سبحانه و جمیع المسلمین علی متابعه سید المرسلین علیه و علیهم و علی الیه الصلوات و التسلیما اتمها و اکملها

مکتوبات صد و هفتاد و سوم

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند باین بجهت از اسرار غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله یعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسید بودند چوں بر چه در دیده و دانش در آید بکلمه لا نفی آن ضروری است چه مطلوب مثبت ماورائے دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که مشهور و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورائے آن متحقق بود آری برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یا آن علو شان بشر بود و بدایع حدوث و امکان متقسم بشر از خالق البشر جل سلطان چه در یاد و ممکن از واجب تعالی شان چه فرائد و حوادث قدیم را جلالت عظمت چه طور احاطه نماید لا یحیطون

۱۰۰ بدانکه شمه از احوال میر محمد نعمان قدس سره بجای مکتوب صد و نوزدهم بمعرض تحریر آمده فلیراجع ۱۰۱ حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بنگ خواجہ بهاء الدین قدس سره میفرمایند بر چه دیده شده شنیده شدیم غیر حق است بکلمه لا نفی باید کرد و حضرت سیدی شیرازی چنین می فرماید قطعاً لے برتر از خیال و قیاس و فهم و قدر هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم و دفتر تمام گشت بیایان رسید عمر و با بچیان در اول وصف تو مانده ایم ۱۰۲ اشارت است بکلمه که در سوره طه یا به قال لم اقل و اقول است یعلم ما بین این دو حد و ما خلفهم ولا یحیطون به علما یعنی میدانند آنچه در پیش ایشان است و آنچه پس اینها و نمی توانند نیک دریافت او را از روی دانش ۱۰۳

به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید نهی بینی که شای چوں پیمبر نیافت او فقر کل تورنج کم بر چه اے عزیز این مقام تفصیل می طلبد بگوش بوش باید شنید بدانکه کلمه طیبه لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام نفی و اثبات را دو اعتبار اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آله باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و در لای مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جای اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرت حدت پیدا کند و به محل خاک راه مطلوب مکمل گردد مستثنی نیز در ذلک مستثنی منته مشهود شود معذلت سالک خود را گرفتار ماورائے آن مشهود بدیابد و مطلوب را در بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال بر چه در تحت لا داخل شده بود و تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمه از مجبوره که مستحق عبادت است جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه و جوب را که شایان عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته نمیدید و غیر از تکلم بکلمه مستثنی از آن مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در ذلک مستثنی منته مشهود گشت و چوں مرتبه و جوب جامع اسماء و صفات الهی است جل سلطان و متعلق بهمت سالک احدیت مجروده است که استحقاق عبادت نیز در آن موطن در ذلک عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در ماورائے اسماء و صفات میطلبد و اگر گرفتاری بما دون آن محتاجی نیما یابد چو دل با ولبر آرم گیر و به وصل دیگرے کے کام گیرد و بهی صد و سته رجاں پیش بلبل خواهد خارش جز نگشت گل و نه مهر آتش چو در نیلو فرافتد و تا شائے همیش کے در خور افتد چو خواهد دیدن ماه او را ۱۰۴ موافق طبع ۱۰۵

۱۰۰ یعنی لا اله الا الله بمعنی لا معبود الا الله باشد ۱۰۱ یعنی لا اله الا الله بمعنی لا مقصود الا الله بود ۱۰۲ توله بصیرت مینائی دل یعنی دانائی و زیرکی ۱۰۳ توله حدت با کسر و تشدید تیزی و تند می ۱۰۴ توله کل بالضم سر بر ۱۰۵ توله کل بالضم و فتح تائے و کسر حائے سر بگین ۱۰۶ یعنی میدانند که مطلوب من در حقیقت این مشهود نیست بلکه چیزی دیگر است در لای آن و آن مرتبه احدیت مجرود است ۱۰۷ توله رجاں ناز و بر گناه که خوشبود دارد و بمعنی گلهائی که سوائے گل سرخ باشند یا حسین بفتح اول جمع آن ۱۰۸ توله گشت بفتح اول و سکون ثانی بوئے خوش و بوے دوان ۱۰۹ توله نیلو فر دقم باشد آفتابی و ماهتابی آفتابی سرخ باشد بوقت طلوع آفتاب شکفته میشود و بندی او را کولی گویند دیگر ماهتابی دآن دو نوع است یکی سفید محض و دیگر سفید با گل بکیودی و این بر دو نوع بوقت شام شکفته میشود و در او بهیو نایان بین بکار برند ۱۱۰ غ محسوس لا یحقی مافی الیاد لفظ خود و هر هفتا نقیبا و اثباتا من الیهما ۱۱۱

والتجارب این طائفه علیه بود موجب فرحت گشت ^{الْمَوْعِدُ} مَعَ مَنْ أَحَبَّ لَقَدْ وَفَّقَ داند اما بداند که دیوانگان
این راه باین معیت تسلی نمیکند و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند ^{قرب} قریب می بخوابند که بعد نما باشد و
میجویند که چرا سا بود تسولیت و تأخیر را تجویز نمی نمایند تعطیل و تأخیر را مستحب نمی انگارند لَقَدْ وَفَّقَ را
بمخرفات پیورده صرف نمی کنند و سرایه عمر را به مملکت لاطائل ^{لطف} نمی فرمایند از شریف ^{بزرگ} خلیف میگیرند
و از مرضی ^{محبوب} القات نمی نمایند بل قهائے چرب و شیرین خود را نمی فروشند و بجایهائے رفیق و
متریب ^{خط} بندگی نمیدارند و دارند از آنکه تحت شاهی را بقافورات تعلقات ملوث دارند و تنگ دارند
از آنکه در ملک خداوندی جل سلطان لا و عزیزی را شرکت دهند اے برادر اینجا همه دین خالص میطلبند
اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْخَالِصِ وَغَيْرِهِ از شرکت تجویز نه فرمایند لَيْتُنَا اَشْكُوكَ كَيْفَ يَطْنُ عَمَلُكَ سَائِ
بحال خود صدقید اگر دین خالص میسر شده است بشیری لكم و الا علانج واقع پیش از وقوع باید کرد و
که نوشته بودند ظهور حق بود و تصرف باطل او این قسم ظهور و تصرف او بر طالبان بسیار واقع می شود
عَمَّ نَسْتَ اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و اگر باز ظهور کند تکرار کلمه تحمید لا حول و لا قوه الا
بِالله الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ دفع آن مفید نمایند و السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدٰى وَالنَّوْمُ مَتَابَعَةً
الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَاِلٰهِ الصَّلٰوٰتِ وَالسَّلَامٰتِ اَمَّا هَاكُمُهَا

مکتوب صد و ہفتاد و چہارم

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمی گیرند
و باین بعد قرب نماند تسکین نمی یابند قرب میجو ایند بعد نما و صلوات میجویند سحر ساد در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند
ظهور جن بود و تصرف باطل او مکتوب مرغوب انومی اعز می و وصول یافت یحیی بنی از محبت فقراء

۱۵ یعنی ویدک مومنان حق را قلمی و تقدس بروز قیامت در حجت علی تفاوت الدرجات و الکلمات علی ما در دیده
المخصوص من الایات و الاحادیث حق است و عقیده المسلمت و الجماعت امانه بآن معنی که احاطه ذات حق و ادراک کنه
اسی متحقق شود بلکه نوعی را از تجلی حق لقاعی مشاهده کنند نه مرتبه احدیت مجرده را که آری وراء الوراثم وراء الورااست و تصور این
معنی و حمل رویت انزویه بران مراد قلق و اضطراب نمی اندازد و از جامه بردوان شئت الاطلاع علیه تفصیلا فاوجه الی المکتب
الرابع و الاربعین من المجلد الثالث ۱۲ یعنی دیوانگی من از محبوب ذی فنون است یعنی صاحب شلیون گوناگون و احوال
بوقلمون کل یوم هو فی نشان بیان شان اوست و فعلال لها یزید شمه از حال اوست ۱۳ تحقیق این لفظ قبل ازین بحاشیه مکتوب
صده شصت و هفتم نوشته شد ۱۴ قول یعنی اسم فاعل است از انباء بالکسبه یعنی خبر دادن ۱۵

۳۴۲

۱۰ یعنی مرد با کسی است که دوست داشته است آنرا روایت کرد این حدیث را بخاری و مسلم ۷۵ قوله مزخرفات بضم میم و فتح دوم
و سکون معجبه و فتح زاء مجهله جمع مزخرف بمعنی دروغها که مثل راست آراسته شده باشد ۱۲ ۷۳ قوله مولات بضم میم اول و فتح ثانی و تشدید او
مفتوحه جمع عموه زائد و ده و یح کرده شده ۱۲ ۷۴ قوله لا طائل لیضرب فائده ۱۲ ۷۵ قوله لات تبأ فوقائی نامتنبیه است که مطایف بود
قاله قتاده و قیل بیطن فخلت کانت قریش لقبه دة و عن ابن عباس ان کان رجلاً یلت السویق للمجاهد فلما مات حکفو اعلی
قبیره و قیل غیر ذلك ۱۲ خازن ۷۶ قوله عزى بالنغم و تشدید زائه مجهمه دور آخر الف مقصوره بصورت یا مونث اعز و نامتنبیه است
قال مجاهد هی شجرة لغطفان کانوا یعبدونها فبعث رسول الله صلی الله علیه و سلمه و بارک خالداً بن الولید فقطعها
فخرحت منها شیطانة ناشرة شعرها و لقیته دیلمها واضعته یدها علی واسمها و قال الضحاك هی صنم لغطفان و کانتم اشتقو
من اسم الله الحزین ۱۲ معالج ۷۷ قوله الا انه الخ اشارت است بکریمه که واقع است در ابتدا سوره زمر و پاره و مالی یعنی اگرگاه باشید بعد از
که حق راست تعالی و تقدس عبادت و پرستش خالص ۱۲ ۷۸ قوله لئن اشیکت الخ اشاره است بآیه کریمه که واقع شده است در آخر سوره
زمر و پاره و من اعظم یعنی و لقد احی الیه الخ یعنی برآنینه وحی فرستاده شد یا محمد بسوئے تو و بسوئے آنانکه پیش از تو بودند که اگر شرک خدا متقرر کنی و
شرک آری البته نابود گرد و عمل تو و البته شوی از زیان کاران ۱۲ ۷۹ قولان کید الشعیطان الخ اشارت است بکریمه که واقع شده است در
سوره نساء و پاره و المحصنات یعنی الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله الخ یعنی مومنان کارزار میکنند در راه خدا و کافران نمی جنگند در راه معبود
باطل یعنی شیطان پس جنگ کنید با دوستان شیطان برآنینه حید شیطان سست است ۱۲ ۸۰ قال ابن مسعود کنت عند النبی صلی الله علیه
و سلم فقلت هذه الکلمة فقال ما تفسرها قلت الله و رسول الله قال لاحول عن محصبه الله الا یعضه الله (باقی بر ص ۳۱۲)

مکتوب صد و هفتاد و پنجم

بجای خود صد و هفتاد و پنجم در بیان تلویحات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث بی مع الله وقت
مقاومته شریف برادر و وصول یافت شمر از تلویحات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان را چه
صدایت و چه در نهایت از تلویحات احوال چاره نبوده غایت مافی الباب اگر آن تلویح بر قلب است
سالک از ارباب قلوب است و مسمی یا بن الوقت و اگر قلب از تلویح بر حسب و از رقیبت احوال
از ادگشت و بمقام تمکین پیوست این زمان درود احوال بتلویح بر نفس است که بمقام قلب بخلاف
آن نشسته است این تلویح بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلویح را اگر ابو الوقت گویند
گنجایش دارد و اگر به محض فضل ایزدی جل سلطان نفس نیز از این تلویحات برگزشت و بمقام تمکین اطمینان
پیوست این زمان درود تلویحات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویح دالمی
است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگر چه منصبی شده باشد بزرگ الطیف لطائف زیر که تمکین
که از راه این الضیاع می آید بطریق تبعیت است و درود احوال بتلویح بطریق اصالة و العیون
للأصل لا للشیخ و صاحب این مقام از اخلاص خواص است و فی الحقیقة ابو الوقت هم او تواند
بود که معنی حدیث بی مع الله وقت که از آن سرور علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات
نقل کرده اند و جمیع از وقت و وقت مستمر مراد داشته اند و جمیع دیگر وقت ناظر را جمیع باین بیان باشد چه نسبت
به بعضی لطائف استمرار است و نسبت به بعضی دیگر ندرت فلا خلاف با جمیع ظاهر الشریعت
غیر متخی داشته به تکرار سبق باطن مداومت نمایند و اندرین بحر بے گمانه چون غوک و دست و پائے

دقیقه حاشیه ۳۱۱ و لا قوة على طاعة الله الا بحول الله وحي مع ولا يفهم من الله الا اليه كذا من مکتوب الحجة ۱۲ حصن حصين
له قول فریب لیمیم و قبح زائده تشدید قافی مفتوح و باد موحده زیب داده شده و این لفظ صناعی یا خود زاریب که گفتم فارسی است از جنس زلف
و طیب و مرغ و غیره ۱۲ یعنی جمیع احوال خود کنید و غور و فکر را بکار برید ۱۲ تشدید زائده قول ابو العینی مالک الوقت و الا احوال یعنی مالک است بر احوال
و اوقات خود ۱۳
لا بدی قهی من حال الی حال و من و صفی و وصف و یخبر من موحل و محصل فی مریح فاذا وصل تمکین ۱۲ سالک گاه مغرور
وصل است و گاه مقتول نفس زمانه نظر الطاف و عنایات دوست مهابی و مفتخر و مله و دیگر بکار دارد و اعمال خود بمنزلی و مستغفر بنگاه بملاحظه کمال برینا سبق خود
آن جناب مقدس مقبوض و یابوس و بنگاه نظر شوق خود و اشتد شوق او بسو ط و امید و این بر اختلافات بمقتضای کل یوم هو فی شان اند ۱۳
قد مر تحقیق تخریج هذ المحدث فیما علق علی المکتوب التاسع و التسعين فاذا جع الی هذ المکتوب ۱۲ قال ابو علی الدقاق و ما قال فی
عنه غوک و ادع جمل حان و زیست که در آب و زمین نمناک می ماند یعنی آنرا ضعیف گویند ۱۴

مکتوب صد و هفتاد و هشتم

بملا محمد صدیق صد و هفتاد و هشتم در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با امور لا
طائل تلف نشود الحمد لله و سلم علی عباده الذین اصطفی من محسن اسلام الله استغفر له
بما یحیی و اعلم صم عما لا یحیی پس از محافظت اوقات خود چاره نبود تا با امور لا طائل تلف نشود
شعر خوانی و قصه پردازی را نصبب اعداء و السته بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع
یا را درین طریق از برای جمیع باطن است نه از برای تشبیه خاطر لهذا انجن را بر خلوت اختیار
کرده اند و جمیع را از اجتماع جمیع اجتماع که سبب تفرقه باشد تاختی از آن لازم است با جمیع
باطن هر چه جمع شود مبارک است و هر چه جمع نشود دشوم و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمیع را
در جمیع اینکس جمیع حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و برق خود را باید گردانید و از گفت بسکوت انداخت
مشاوره نیست و هنگام غماوره نه سخن بیرون در سر و بخت کشف و کشف است و السلام
باید که شغور اندون و معارضه کردن در آتش خواندن یا در شعر گفتن ۱۲

له قول لوک ابو معروف یعنی شاید و مگر و محتمل است که محقق باشد از بود که ۱۲ اشارت است بحدیثی که روایت کرده مالک و احمد و
ابن ماجه و ترمذی و بیهقی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء ترک ما لا یحیی یعنی از علامات حسن و
کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی را که عنایت و اهتمام بدان ندارد و غرض و ارادت بآن تعلق نگرفته و نشان او نیست که اهتمام کند
بدان و مشتعل گردد بر تحبیل آل یعنی ضرورت ندارد و دفع او در آن نیست ۱۲ ترجمه شیخ ۱۲ قول بسکوت قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من صحت بجا دواة احمد و القومذی و البیهقی یعنی کسی که غماورشی گزیند از سخن بدیجات یا بداز آفات و بیلیات در دنیا و آخرت
و قال صلی الله علیه و اله و سلم علیک بطول الصمت فانه مطهدة للشیطان دعون لك علی امر دینک دواة البیهقی
یعنی بر تو باد بجا موشی و دواز و سکوت بسیار از آنکه و سبب راندن است مر شیطان را دیاری دهنده است مر از بکار دین ۱۲
و اشتغال و انهماک در آن اگر چه حسن باشد و بلا رعایت اوقات و شرائط قال صلی الله علیه و سلم هو کلام فحشاء و قبیحة
قیح و دواة الشافعی ۱۲ قول چه وقت مدرسه آخر یعنی وقت تدریس و بخت نیست کشف کتب است در فروع از مؤلفات ابو جعفر
بن دانی و کشف تفسیر است مشهور از تالیفات علامه زعفرانی. مثنوی تو مشغور به طبعش عهد بود علم چون قشر است عهدش مغز
او علم جوئے از کتب بای فوس و ذوق جوئے تو مصلوئے بسوس

یعنی از نمونی در بیانش و زینت اسلام و است مشغولی اوست با امور دکار بای نافر و گردانی او را نه
امور لا طائل ۱۲ قول از گفت بسکوت اقول هذ اکنایة عن الجور و التجاوز عن القالی الی الحال ۱۲

مکتوب صد و هفتاد و هفتم

بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بمقتضای آرائی صائبه السنت
 و جماعت شکر الله تعالی سعيهم و ابراهیم جمال الدین حسین عقیقون شهاب را غنیمت شمرند و نما
 الکن صرف مضیات حق نمایند جل و علا یعنی اول تصحیح عقاید بمقتضای آرائی صائبه اهل سنت و
 جماعت شکر الله تعالی سعيهم لازم و اند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه و ثانیاً سلوک طریقه
 علیه صوفیه قدس الله تعالی استوار هم و من وفق لهذا فقد فاز فوزاً عظيماً و من تخلف
 عن هذا فقد خسر خساراً عظيماً خداوند گاری فرزند ان خواهر محمد صالح را از سعادت عظمی دانند
 چه آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقلبان است مصرع داویم
 تر از گنج مقصود نشان و السلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم

بمزا منظر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیاں و خلاصه آدمیاں
 علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات عظمه الله تعالی آجروکم و دفعه قد ذکرکم و یبکر
 امرکم و شکر صد و ذکر بحرمه سید المہدیین علیه و علی الیه و علیہم الصلوٰة والسلام
 متعلقان اخلاق نبویه را علیه الصلوٰة والسلام چه احتیاج بآنکه کس با احسان و حسن معاشرت دلالت
 نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب شود غایت مافی الباب آدمی در وقت
 احتیاج بر حقیر و فقیر تشبیه نماید و از منضعیت و تحیف تسلی شود و میجوید بنابر آن تصدیق ده گشته
 له قوله و من وفق الخ یعنی آنکه موفق شد باین پس بطلب رسیدن عظیم قال کس ماند ازین پس زیاں کار گردید زیاں کاری
 ظاهر ۱۲ حق جل و علا ابر شمار عظیم گرداناد و قدر شمار ابله کن دو کار شمار آسان و سینه شمار کثاده سازاد ۱۲ حاصل کلام
 آنکه شمار بدلات غیر محتاج زاید اناچوں سائل بفقیر تشبیه کرد از جهت تسلی او تصدیق ده گشت و فیه تخصیص و ترغیب بلیغ
 علی مالا یحقی ۱۲

مکتوب صد و هفتاد و نهم

بمیر عبد الله ابن امیر محمد نعمان صدور یافته در نصیحت و فرزند اعززی لکڑال کاسیه موفق باشند
 موسم جوانی را غنیمت دانسته به تحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و استقامت
 نمایند که این عمر گرانی در مالا یعنی صرف نشود و بلبو و لعب تلف نه گردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند
 روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالی تار سیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبر دار خواهند بود و مصرع
 پدر خویش باش اگر مرد می ۱۲

مکتوب صد و هشتادم

برمخدوم زاده امنکی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیراں که در ال تردد
 پیدا شده بوده و خدا و ما کرم آنچه از حضرت خواجه ما اعنی حضرت خواجه محمد باقی علیه الرحمة بهما رسیده است
 له قال المحرّب اخبر الطبرانی فی معارج الاطلاق عن ابی امامة الباهلی رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم و هو علی ناقته المجدعاء یقول اوصیکم بالمجاهد حق اکثر فقلت انه یودثه و قال ابن حجر فی الفتح
 و لعبد الله بن عمر و فی لفظ سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه و اما
 حدیث ما زال یوصی بالمجاهد حق ظننت انه سیورثه فهو غیر هذا - انتهی کلامه التشریف اقول و فی باب
 الکف عن اذى المجاهد و الاحسان الیه احادیث کثیره مودیه فی باب الشفقة و الرحمة علی الخلق من المشاکو
 و غیره من کتب الاحادیث ۱۲ جوار بالکسر و لغم نیز بمعنی همسانگی نه بفتح چنانکه مشهور است ۱۲ مصرع دوم - گردانم
 بدرجه میگردی ۱۲

بدرجه میگردی ۱۲

در تحقیق اسامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خواجگی اکلکی و حضرت خواجہ احمد گزشتہ اند آن است که
 دو بزرگ اندیکه ازین دو بزرگ والدین گوار حضرت مولانا است یعنی مولانا درویش محمد دومینی از ایشان
 مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی خواجہ خاوند محمود باین حد
 تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور سپاقتند و گفتند که ایشان از کس مجازنه بودند
 لهذا در اوائل مریدیکه فتند و در او آخر عمر شروع در شیخی کردند گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ماوراء النہر بزرگ
 ایشان قابل برگز تجویز نمی توان کرد که بے اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یاد او آخر که این قسم عمل
 داخل خیانت است بادیانے مسلم این ظن نمیتوان کرد فکیف به اکابر دین بعد از ان خواجہ خاوند محمود گفتند
 که یک روز مولانا پیش خواجہ کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان خبر بوزہ میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان
 گفتند که خبر بوزہ شما تمام است مولانا فرمودند که شما کو اسی میدیدید که خبر بوزہ ما تمام است فرمودند که کو اسی
 میدیدیم که خبر بوزہ شما تمام است از ان وقت مولانا مرید گرفتند شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نبود که
 بجز این قول مولانا خواجہ در شیخ بگیرند و در پے مرید گرفتن شوند بعد از ان خدمت خواجہ خاوند محمود گفتند که این دو

۱۰۰ بعد از حضرت خواجہ محمد باقی قدس سره دہلوی نسبت ظاہر بخو ابر مولانا خواجگی اکلکی داشت و اکلکی تقریر الیت از مصنفات سمرقند خواجہ
 اکلکی مرید شیخ درویش محمد است و مرید شیخ محمد زاهد و مرید خواجہ عبید اللہ احمد و مرید مولانا یعقوب چرخ و مرید
 مرید خواجہ علاء الدین عطار و مرید خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرانیم ۱۰۱ مولانا درویش محمد جامع علوم ظاہری
 و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی و باوصاف جذیہ و استغراق موصوف و سبحا و عطا معروف بودند با تدریس سال بزرگ و ریاضت
 گذراندہ بکالت بزرگ و در ویرانہ بسر کردند و بعد از آن حضرت شیخ محمد زاهد قدس سره آمدند و تکمیل رسیدند در شرف ذات یافتند ۱۰۲ و در
 بدیه مجدیہ ۱۰۳ مولانا محمد زاهد در فقر و تجرید و فقر و دوری و زهد و اتباع سنت مقامات عالی داشتند و قبل از سنوری خواجہ
 احمد تا چند سال بر ریاضت و عبادت و خدمت خواجہ حاضر شده بشریف بیعت مشرف شده اند خواجہ بنوریان
 دریافت با استقبال برآمدند و در راه اتفاق ملاقات شد بخلیگر شده در سائر درخت نشسته بیعت خود سرفرازد کردند و ہماں وقت خرقہ خلافت
 پوشانیدہ مرخص فرمودند بجز یک صحبت اتفاق صحبت دیگر نیفتاد ۱۰۴ از او شیخی بدیه مجدیہ ۱۰۵ بدانکہ نسب خواجہ خاوند محمود ظاہری متصل
 است بخو ابر علاء الدین عطار و نسب واسطہ و تحقیق نمود نسبت معنوی را و صحبت خواجہ اسحق دہ بیدی بعد از ان سیاست اختیار نمود و بشیر
 اقامت نمودہ خانقاہ بنا ساختہ بترویج طریقت اشتغال کرد و از انجا بلبلہ لاہور آمدہ و اصل بحق گشت و خواجہ اسحاق از اولاد خود مکلان
 است و آل خلیفہ قاضی محمد بود و آن از خلفائے خواجہ احمد بود و خواجہ اسحاق از مولانا لطف اللہ تحقیق نسبت معنوی کردہ بود و مولانا لطف
 از خلفائے الدفود بود ۱۰۶ قالہ المغرب بالعربینہ ۱۰۷ یعنی ازین طرف خواجہ خاوند محمود گفته شد کہ قول شما راست نمیتوان شد کہ ایشان ۱۰۸
 ۱۰۹ ماوراء النہر یعنی آنچہ آں درائے رود باشند چون ملک توران از ایران آئند و در حین واقع است لهذا ملک توران را ایرانیاں عربی دان
 ماوراء النہر نامند ۱۱۰ یعنی چنانکہ قول خواجہ خاوند محمود کہ ایشان از کس مجازنه بودند مستقیم نبود این نقل ہم ۱۱۱

اسامی بزرگان کہ بین حضرت مولانا و حضرت خواجہ احمد نقل میکنند و سنی باین دو اسم میدانند خطا است
 با ساجی دیگر یاد کردند و نیز گفتند کہ مولانا درویش محمد را از خال خود نسبت نیست از شخص دیگر است ازین سخنان
 ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیح ده گشت کہ اسامی آن دو بزرگ را از روئے تحقیق نویسند
 کہ جمال سخن احدے ماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است کہ نوشته شود بزرگی ایشان گواہ عدل است
 مع ذلک اگر نویسنده قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نہ شد کہ مقصود خدمت خواجہ خاوند محمود ازین سخنان
 پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بے بضاعت بود یا بلخ و بوجہ یہ نفی پیر مستلزم نفی مرید است باکہ وجو
 پس نفی این بے بضاعت را طرق بسیار بود چه احتیاج بآنکہ از برائے این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود
 دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالا صالہ خواستہ نیز مستحسن نیست کمالا یحیی علی من لہ ادنی درایۃ
 رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْكَوَّابُ
 بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْهَمِّ سَلِّمْ عَلَيَّهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ وَ
 السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَىٰ

مکتوبات صد و ہشتاد و یکم

حضرت مخدوم زادہ میاں خواجہ محمد صادق سلمہ اللہ تعالیٰ و ابقاہ علی مقارہ فی
 الحجین صد و ہشتاد و یکم سبب چیست کہ جمعے از مشائخ رامی بنیم کہ در مراتب قرب
 ۱۰۰ قول خواجہ محمد صادق دے رحمہ اللہ تعالیٰ نخستین فرزند برومند حضرت ایشان اعنی حضرت امام ربانی بودہ اند ولادت شان در
 سند بزرگواروئے نموده در ایام طفولیت جدا جدا ایشان در کف تعلیم و تربیت میداشتند و میگفتند کہ این طفل عجائب چیز از کیفیت
 و حقیقت اشیا و از نامی پرسد کہ جواب آن بدشواری توان گفت بجز بیست سال بنظر قبول حضرت خواجہ فانی ز خود باقی بقی مشرف
 گشتند و از بزرگات حضرت خواجہ احوال شگرت و معاملات عظیمه نصیب شان گردید بعد از ان حضرت خواجہ بیات خود مخدوم زادہ را بخو ابر حضرت
 ایشان کردند و بہ نہایت کمال و کمال رسیدند و انتقال حضرت مخدوم زادہ بزرگ بروز شنبہ نہم ربیع الاول بوقوع پیوستہ و تاریخ وصال ایشان
 ہم ازین لفظ بر می آید حضرت مخدوم زاهد در مکاتب متعددہ از بعضیہ کمالات مخدوم زادہ مکلان سخن فرمودہ اند ۱۰۲ خلاصہ زبدہ ۱۰۳ یعنی از
 نفی این بزرگان نفی این فقراء علی وجہ الاستلزام مراد داشته اند بلکہ نفی این بزرگان بالا صالہ مراد شان بودہ است ہم مستحسن نیست ۱۰۴
 اشارت است بآنکہ کہ در اوائل سورۃ آل عمران واقع است یعنی بے پرو و کار ما کج کن دہائے ما را بعد از آنکہ راہ نمودی ما را و عطا کن
 برائے ما از نزد خود نعمت ہر آئینہ تو فی عطا کنندہ ۱۰۵ کہ حضرت مولانا خواجگی اکلکی مجاز بودند ۱۰۶

الهی جل شانہ درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیره ایستاد را درجات علیا است
و جمیع دیگر از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره تنزل و یا ناسب ذلک
فرزندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب حدیث که جمیع از مشایخ راجع می بینیم که در مراتب قرب الهی
جل سلطانہ درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر و رضا ایستاد را درجات علیا مفهوم
میشود و جمیع دیگر از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیره ایستاد
سفلی و مقرر است که کمیت این مقامات با اعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اتمیت
است بجناب قدس خداوندی جل شانہ پس از چند امر خالی نیست یا نظر کشفی یا خطا میکند که قریب را
بعید میداند و بعید را قریب یا سبب کمیت این مقامات امر است در این یقین یا ترتیب یقین
بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتیب یقین بر قرب است بر چند قرب بیشتر یقین زیاد تر و سبب
کمیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایب مافی الباب
حصول قرب مرطوف لطائف راست پس یقین نیز نصیب همه نباشد و کمیت آن مقامات
چون ترتیب بر اتمیت یقین است نیز ایستاد را حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت قرب
در مقامات الطف لطائف اقامت و زبده باشد و با کثرت لطائف رجوع ناکرده بود و
در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کثرت لطائف که لطیفه قالب است رجوع
کرده چه لطیفه قالب چون از آن قرب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس کمیت آن مقامات
از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او با این لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینیات لطائف
دیگر که سابقا حاصل شده بود مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف
لطائف است قرب و یقین و در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نه کرده پس ناچار در مقامات

۱۱ پس کمیت این مقامات بدون اقریت محقق نخواهد شد و هم چنین عکس آن و حال بر دو جمع مذکور بخلاف این دیده میشود پس آن
چند امر خالی نیست از ۱۲ که خلاصه الجواب و تحریر جمیع که در مراتب قرب درجه ادنی دارند و در مقامات مذکوره ایستاد را درجات
علیا مفهوم میشود و علو مقامات ایستاد از مقامات جمیع دیگر بر نسبت مقامات الطف لطائف ایستاد است بلکه بر نسبت اتمیت آنها
پس جمیع ادنی در مقامات مذکوره نیز ادنی اند بر نسبت جماعه ثانیه لیکن بر نسبت الطف لطائف شان و جماعه که در مراتب قرب
درجه علیا دارند و در مقامات مذکوره اقدام سفلی این اسفلیت اقدام شان با اعتبار کثرت لطائف ایستاد است اما با اعتبار کثرت
لطائف خود پس در مقامات مذکوره نیز اکمل اند از جماعه اولی پس آنکه اقرب است اکمل است و آنکه غیر اقرب غیر اکمل پس منشأ سوال هم
ایستاد است میان مراتب لطائف والله اعلم و علمه اتم ۱۲

مذکوره اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه مدقرب و یقین اکمل است در مقامات نیز
اکمل است لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلایق که
سبب افاده و استفاده است ظاهر او را همچون مبر عوام الناس گردانیده این مقام بالا صالت مقام
انبیاء مرسل است علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و
علیه الصلوٰۃ و السلام طلب الطمینان قلب نموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج
برویش بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام گفت آتی یحییٰ هذه
الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته گوشتش الغطاء ما اذ ددت یقینا
این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است گرم الله تعالی و همه پس حل بر آن باید کرد که پیش از حصول
رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و
بر این است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات
را زیاده از یقین محسوسات نمی یافت اما بعد از رجوع آن یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج
بدلائل و بر این گشت ع چونکه پرورش می دهند میر ویم و السلام
از درویشان یعنی برادران سبزه از زمین ۱۲

مکتوب صد و هشتاد و دوم

به ملا صالح کولابی صد و یازده در بیان حدیث نبوی علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام
که فرمود بعضی از اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء نمود و نموده اند فلیک من کمال الایمان
و ما یناسب ذلک جمیع از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالعیان در میان
له اشارت است بکریه که واقع است درباره تلک الرسل و سورہ بقره اذ قال ابراهیم رب انی کیف تمی الموقی قال اولم
تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیور یعنی و یاد کن چو گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما مرا چگونه
نموده میکنی مرا گویا گفت آری باورند داشته گفت سرے باور داشته ام لیکن میخواهم که آرام گیر دل من مطمئن گردد گفت خدا پس بگو
تا از پرندگان ۱۲ اشارت است بکریه که واقع است در سورہ بقره و پاره تلک الرسل او کالذی مدعی قهریه و هی خاویه
علی و شهما قال انی یحییٰ هذا الله بعد موتها یعنی آیا ندیدی مانند آن کسی که گشت بر دیچه و آن ده افتاده بود بر سقینها و
گفت چگونه زنده کنی این را خدا بعد از مردن و خرابی این ۱۲ اشارت الی ما دود عن علی رضی الله تعالی عنه یعنی اگر از امور غیب
کتاب در کرده شود یقین من زیاده نگر و بلکه هم چنانکه بود باقی بماند و هنر الکمال بلوغه درجه الکمال ۱۲ یعنی خود نفس نفس حضرت

۱۲ اشارت الی ما دود عن علی رضی الله تعالی عنه یعنی اگر از امور غیب

آورند درین ضمن حدیث مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات پیش آن سرور از خطرات متوجه خود شکایت کردند آن سرور فرمود علیه الصلوة و
السلام ذلك من كمال الإيمان این فقیر را در آن وقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت
و الله سبحانه أعلم بحقيقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین
مترتب بر کمال قرب و بر خیز قلب و با فواید و احوال لطائف قرب الهی جل شانہ بیشتر پیدا شود ایمان و
یقین زیاده تر خواهد بود و بعضی از اهل کمال افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور
خواهد یافت و سادس نامناسب تر از آن خواهد بود پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتفی
نهایت نهایت را بر خیز خطرات بیشتر و نامناسب تر ملکیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای
مناسبتی تا در الطیف لطائف را بطیفه قالب و این بے مناسبتی بر خیز افزون تر قالب خالی تر و
بظلمت و کدورت نزدیک تر و در و خواطر و سادس در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر
الیشان را بر سیم قاتل است و زیاده تر بخش مرض باطن فلان تکون من القاصدين این معرفت از
معارف غامضه این درویش است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة للمصطفى
عليه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب صد و هشتاد و سوم

به ملا محموم کابلی صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفی

۱ عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال جاء ناس من اصحاب رسول الله الى النبي صلى الله عليه و آله فسالوه انا نجدنا
في انفسنا ما يعظم احدنا ان يتكلم به قال او قد وجدتموه قالوا نعم قال ذلك صيغة الإيمان دواء صلاحي يعني بآيات
است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه آمدند جماعه از یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم پس پرسیدند آنحضرت را بدرستی که ما بیاییم
در ذات های خود از خواطر و سادس چیزیکه سخت بزرگ و گرسنگان و مکره و مبداء و یکبار که بگوید زبان آورد آنرا گفت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم آیا تحقیق یا فقیه شما که امیت و گرامی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسهای خود گفتند آنرا بایستیم فرمود این گرامی یا فقیه و مکره و مبداء
عن ایمان است چه قبیح بندگان متعصب چنانکه بر زبان نتوان آورد و آنرا صدق ایمان است روایت نمود این حدیث را مسلم ترجمه آنرا شیخ
۲ پس مباش از تصور گفتند گان در فهم کلام ما و اعرفت لكل ذي حق حقه قال تعالى و اتوا اليبوت من ابوابها

على صاحبها الصلوة والسلام و التحيّة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس
نود گرداند امید است که تعلقات شتی و توجهات پراکنده که بر ظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن
نباشند مع ذلک سعی نمایند که تحقیق در تفرقه ظاهر میسر آید و اگر در باطن سرایت کند دانه صول
بطلب باز دارد و عباد ایا الله سبحانه من ذلك دنیا و دینها که گاهی آن میکند که کسی آنرا بصرف عمر
گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا که خواب بود و اے سرای و باغ تو زندان تو
خان و مان تو بلائے جان تو پیش از مرگ اگر کاره کردی و الا خرابی در خرابی ست سبق باطن
را عزیز باید دانست و بر چه منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت و بر چه جز عشق خدای احسن
است که شکر خوردن بود جان کنان است و ما علی الرسول الا الیکم و والسلام

مکتوب صد و هشتاد و چهارم

به قلیج الله صدور یافته در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله و علیه
الصلوة والسلام و التحيّة مکتوب مرغوب فرزند اعراف که از روی محبت و اخلاص
نوشته بود و میر سید خواجهر رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق مریضات
خود رفیق گرداناد و بجز مة الشبی و آله الا تجاد علیه و علیه الصلوات و التسلیمات آنما
اے فرزند آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام و
التحيّة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر آن متابعت جمع شوند بها و نعمت
و الا جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفة خلیفه العبد از فوت شخصه بخواب دید و از حالش پرسید
یعنی رفتن و اے از دار قنار بقا ۱۲

۱ یعنی تحقیق که از بقاء این از خفت یعنی بسکی ضد گرامی و ثقل حاصل آنکه مبادا که جمعیت اسباب ظاهر و باطن نسبت باطن گردد و ۱۲
فمنقبس بالفعلة المحسة المحمودة یعنی خوب است و زیبا ۱۳ کفیت دمی البوالقاسم مولود و مدفن و اے بعد از است نذیب
سفیان ثوری داشت وفات و اے بر روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه رجب سال دو صد و نود و هفت یا هشت یا نه یا سه صد است ۱۴ خزیه
۵ یعنی فمقبسته بالمحصله المحمودة و نعمت هذال الفعلة المحسة یعنی پس بر خوش و بهر زیبا است این ۱۵

خیر در جواب او گفت طاعت الجادات و فنیست الاشارات و ما نفخنا الا دیکعات
 و کفناها فی جوف الکیل فیکون یبتاعه و متابعه خلفائه الراشدين علیه و
 و علیهم الصلوٰة والسلام و ایضا کما فی قوله شریعتهم قولاً و عملاً و اعتقاداً فان
 الاولی بین و بركة و الثانیة شوم و هکله + هذا و دیگر رساله که فرستاده بودند رسید
 بعضی جاهل که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم تر است با و بر داختن لیسب
 یعنی سبقت دیگر ^{بکار دیگر} متصور که تر ^{بکار دیگر}
 و اولی است و السلام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم

بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی + حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفی
 علی صلیهما الصلوٰة والسلام و الخیرة استقامت ارزانی داشته بهیسمت متوجه جناب قدس
 خود گرداناد آنچه بر او شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری نادون حق سبحانه و این سلامتی بر
 تقدیر میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطور می نماید اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل
 نه گذرد و بواسطه نسیانی که دل را از ماسول او تعالی حاصل شده است ع کار این است و غیر
 این همه هیچ + یقیناً المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سرهندست
 آرزو می آید که در پیری وضعف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور گردد و بیائ علی ذلک

له قوله طاعت الی یعنی سرگردان شد و در وقت و بلاک شد و بر باد رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میبایست و فانی شد و انشایها
 که میکردیم و سهو و زردی را چون رکعت چند که میان شب میگذاردیم - ترغیب و دادر طایب را با بهنام و بهر عبادت و ریاضت و عدم اغتراف
 و اعتبار بر طاعت و ترات صوفیه بیت کارکن کار بگذرد از گرفتاری راه کار دارد کاره از ترجمه ^{له} قوله الا دیکعات عن ابی
 هم یوقه رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول افضل الصلوٰة بعد المفروضة صلوٰة
 فی جوف الکیل دو ا که احمد یعنی افزون ترین نماز در ثواب نماز است در دون شب - این باعتبار زمان است و نماز نفل در خانه
 افضل است باعتبار مکان ^{له} پس لازم گردید اتباع اصلی الله علیه و سلم و اتباع خلفائه راشدین و ع را و اجتناب
 نمایند از مخالفت شریعت و ع صلی الله علیه و سلم در قول و عمل و اعتقاد زیرا که متابعت آنسور علیه الصلوات و التسلیحات سر اسر
 بین و بركت است و مخالفت آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیحات و القیقات شوم و بے برکتی است و بر باد می و خرابی
 در خرابی و رسوائی در رسوائی اعادنا الله تعالی مهنا ^{له}

فیرا بر تصدیق این معنی متوسل ساخت و الا موعند کعبل کل من عند الله و السلام

مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در
 بیان آنکه هر بدعت ضلالت است + از حضرت حق سبحانه و تعالی تبصرع و زاری و التجا و افتقار
 و ذل و انکسار در سر و چهار مسالمت میباید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان
 نیر البشر و خلفائے راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیحات اگر چه آل حمیر و روشنی
 مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که با و مستند اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن
 آن مبتدع نگرداناد و مجرمة سید المخار و الیه الا بدار علیه و علیهم الصلوٰة والسلام
 گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنة و سیئة حسنة آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسور و خلفاء
 راشدین علیه و علیهم الصلوات و التسلیحات و من الخیرات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت
 نماید و سیئة آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و

له یعنی کار نزد شما است و شما اندر این مختار اید و اختیار شما باقی است بلکه هر چیز از نزد حق است تعالی و تقدس چه اختیار و چه غیر آن
 اشارت است بکلیه که در سورة آل عمران واقع است قل ان الامر کله لله یعنی بگو که کار همه مرعده راست و نیز با آنکه در سورة
 نساء واقع است قل کل من عند الله یعنی بگو که همه از نزد خدا است قل لله و تقدس ^{له} یقول العرب عقی عنه قد شد
 الامام الربانی قدس سره فی البدعة تشدید اکثراً فی غیر موضع من مکاتیبه و یقول له ذلک فلو لا هذا الاستغفرقت
 ظلمات البدعة جمیع بلاد الهند و ما دراء النهر و لا یخالفت قوله فی ذلک قول العلماء الاسلاف و هم الله حیث قسموا البدعة
 علی حسنة و سیئة و اما دوا بالمحسنة ما یكون له اصل فی الصد و الاول و لو شاذة کبناء المناثر و المدارس و الرباطات
 و تدوین الكتب و ترتیب الدلائل و نحو ذلک و السیئة ما لیس له اصل فی اصلا فالامام قدس سره لا یطلق اسم
 البدعة علی القسم الاول لوجود اصل فی الصد و الاول فلا یكون مبتدعاً و اما ثانی محضه بالقسم الثانی فقط
 لکونه مبتدعاً و اما حقیقة و لقوله صلی الله علیه و سلم و کل بدعة ضلالة فالنزاع بینهما لفظی اعنی فی اطلاق
 اسم البدعة علی القسم الاول و عدم اطلاقه قال السیدی الشیخ محمد مظهر قدس سره فی المقامات السعیدة
 و کان والدی رضی الله عنه یقول البدعة المحسنة عند الامام الربانی قدس سره داخله فی السنة و لا یطلق علیها
 اسم البدعة بموجب کل بدعة ضلالة و النزاع لفظی بین و بین العلماء القائلین بوجود الحسن فی البدعة و اثبت
 هذا بالبلغة الوجوه فی دسالة الرابطة و هو قال فی هامشها قوله لفظی ای فکل بدعة ضلالة و اما حقیقة السنة و هی البدعة المحسنة
 عند العلماء داخله عند الامام الربانی قدس سره فی السنة و اما کتب ذلک و الله لیه القائلین بعد مراباتی بر ص ^{له}

جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضاً عمل مبتدع را امر و زبور اسطره ضعف بصارت بطراوت
و نصارت بینند فردا که حدید البصر گردد و دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت بیت بوی
صبح شود و مجبور و معلومت که با که باخته عشق و رشب و یخور به سید البشر میفرماید علیه و علی اله
الصکوات و السلیمات من احدث فی امرنا هذا اما لیس منه فهو رد چیز که مرد
باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله
و خیر الهدی هدی محمد و شر الکفر و المحدثات ثانیها و کل بدعة ضلالة و قال علیه
الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبدا حبشیاً فانه
من یحش منکم بعدی فسیبونی اخیلاً فاکتبروا فعلیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين
المهدیین تمسکوا بها و عصوا علیها بالوائیاء و ایاکم و محدثات الامور فان کل
محدث بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه بر محدث بدعت باشد و بر بدعت ضلالت
پس معنی حسن و بر بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که بر بدعت افع سنت
است تخصیص به بعضی ندارد پس بر بدعت سیم بود قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم

دقیقه حاشیه ۳۲ الحسن فی البدعة اصلا متمسکین بقول الامام الربانی قدس سره که قلت و کون هذا الذراع لفظیا انها
هو بینة و بین العلماء المتقدمین و اما المتأخرون الذین وسعوا ذیل البدعة المحسنة و ادخلوا فیها کثیرا من البدع
خصوصا فی زمنه و فی بلاد قدس سره که ما در علمیم افعالهم المخصوصة التي لیس لها اصل فی الصد و الاحول و الحیر و مجسینها
نقل من العلماء المتقدمین المتشرعین فالتراع بینة و بینهم معنوی حقیقی فادور ذلك ایضا و قد وقع فی کثیر من حکما
منوعین قراة المولد لعل البدعة و لكن هذا المنع من وصف قراة المولد لا من اصلها کما فصل ذلك فی المکتوب الثاني
و السبعین من المجلد الثالث و انما اکتبنا الکلام فی ذلك لئلا یغتر بظاهر کلامه المجاهلون انتهى کلامه للمعرب فی ترجمة
المبید و المعاد ۱۲ (حاشیه صفحہ ۱۲) قول من احدث الخ یعنی کسیکه نوید بگرد و دین با که این دین روشن و بوسید است چیزی که نسبت ازین
دین پس آن چیز باطل و مردود است رواه البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنهما ۱۲ قول اما بعد الخ یعنی بعد از حمد و صلوة بهترین سخنان آنست
خدا است که فرقان مجید است و بهترین طریق و سیرت تباریک طرفه و سیرت محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم و بدترین چیز یا چیزی است که نوید بگرد شده است
که بدعت عبارت از آن است و بر بدعت سبب گرامی است رواه مسلم عن جابر رضی الله تعالی عنه ۱۲ قوله و قال علیه الصلوة و السلام
اوصیکم الخ یعنی فرمود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وصیت میکند شمارا بر پیروی کاری و ترس از خدا و بقبول کردن حکم امر از خداوندی ایشان و با آنچه موافق
حکم شرع بود و تقوی جمع شود اگر رضا حاکم غلام محضی بود زیرا که بدعتی که پیغمبر یا صاحب امر پس از انعام کبریه و خلافت
پس لازم گیرد بر خود و سنت مراد و سنت خلیفه یا کسی که اهل رشد و رشاد و راه یافتگانند و چون در زیند بسنت من و سنت خلفه را نشیند و سخت
بر زیند بر سنت دند انبار او حکم گیرد آنرا و دور دارد خود را از کارهای نو پسندیده که در زمان آنس و کائنات و زمان را نشیند نبوده اند زیرا که بر خلعت احداث
کرده شد بدعت است و بر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت ۱۲ رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه ۱۲ قوله ما احدث قوم الخ یعنی نوید بگردید
کردن چیزی که بدعت را که بدعت بدعتی است و بدعت بدعتی است از مقدار از سنت پس چون در زیند بسنت اگر چه بدعت باشد بدعت است از نوید بگردیدن بدعت رواه احمد

بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة و عن حسان قال
ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیذ هالکهم الا
یوم القيامة باید و انست که بعضی از بدعتها که علماء و مشایخ از احسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه
نموده می آید معلوم میشود که رافع سنت اند مثلاً در تکفین میت عامه را بدعت حسنه گفته اند یا آنکه همین بدعت
رافع سنت است چه زیاده ای بر عدد مسنون که ثواب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و تم خیرین مشایخ
الرسال فاش را بجانب دست چپ مستحسن دانسته اند و سنت و رفش ارسال آن بین الکفین سنت کبر ظاهر
است که این بدعت رافع سنت است و تم خیرین است آنچه علماء و زینت نماز مستحسن دانسته اند که با وجود
ارادة قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آل سرور علیه و علی اله الصلوة و السلام ثابت
نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و ز از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده
باشند بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمیه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته
اند و این فقیر میدانم که این بدعت چه جلای رفیع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا
مینمایند و از غفلت قلبی پاک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد

۱۲ قوله و عن حسان قال الخ روایت است از حسان بن ثابت رضی الله تعالی عنه پیر از کرده هیچ قوس بدعت را در دین خود مگر آنکه کشید
نزد تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن پیر از کنی گردانده آن سنت را بسبب ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی ۱۲
عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن فی ثلثة اواب یمانية بیض سحویة من کرم سب
لیس فیها قیص و لا حماسة یعنی آنحضرت کفن کرده شد در سه جامه یعنی سپید منسوب بدیچه که نامش سحول بود از پنبه بود و در آن سه جامه پیر
و در ستار رواه البخاری و مسلم ۱۲ قول فاش بالفتح مراد و ش بمعنی مانند و بمعنی شکر و ستاره و بمعنی موشی بال اسب ۱۲ راع ۱۲ نا نا که غرض
ایشان ازین عمل تشبیه است بزرگان ندانند که این عمل رافع سنت است و مودعی الی البدعة و موصول بجامه و نه بپند که تشبیه بزرگان افضل است تشبیه
بر محمد صلی الله علیه و سلم و اوست که بپوت قبل از موت مشرف گشته پس اگر ایشان طالب تشبیه بزرگان اند پس آن سرور علیه السلام و الصلوة اولی
است و افضل ۱۲ عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعتم سدا
عمامة بین کتفیه دو اة الترمذی یعنی بود آنحضرت چون می بست دستار فر و میگرداشت گوشه دستار مبارک را میان
دو شانه خود ۱۲ قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم یثبت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
بطریق صحیح و لا ضعیف انه کان علیه الصلوة و السلام یقول عند الافتتاح اصلی کن ادلح من الصلوة و التنا
بل المتقول انه علیه الصلوة و السلام اذا قام الی الصلوة کبر - و هذه البدعة ۱۲ لانه عون علی استحضار التیة
و عبادة اللسان ۱۲ قال العلی القادی فی شروح مشکوٰۃ ثم لا یحقی ان التیة باللسان مع غفلة الجنان
غیر معتبره و لا فی در المختار و المختار فیها عمل القلب لازم لا لاداکه فلا عبرة لکن باللسان ان خالف القلب فانه کلام
لا تیه الا اذا اعجز عن احضار کلامه و اصابته فیکفیه اللسان ۱۲

تواند گرفت و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هشتاد و هشتم

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب انجمن و اعزای وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند عبت آثاراً اختفاً^{بهمان شکل} بعضی از لطائف در مرتبه قلب مقصود برال لطائف است که قلب متفهم آنها است نه آن لطائف که در باورائے قلب تحقق دارند که اختفاً آنها در مرتبه قلب معنی ندارد و دیگر شخصی را که استعدادش تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند در مراتب فوق رسانید اما اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلق دارد و تخریر بیان آن متعسر است و دیگر چنانچه هر بزرگ باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر منصفی گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام

مکتوب صد و هشتاد و نهم

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافته در بیان آنکه با فقراء با وجود گرفتاریهای لاطائف^{تعلقات بیفایده} اشتغال مناسبت است با فقراء و بطراوت دنیا^{بفایده} و فی فریفته نباید شد و سبق باطن را عزیزی باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بمنیت و زاری تمام قبول باید نمود و مائتاسف ذلک الحمد لله رب العلمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین مکتوب شریف فرزندان ارجمندے اعزے ارشدے شرف الدین حسین وصول یافت موجب

(بقیة حاشیہ ص ۳۳) بما هو ثابت لتطویر هذه او للتفصیل حل آخر ۱۲ که بیان نش است که مرید بچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بے توسط نماید متوسل باید شد و اندر بدو جهت که از علوم علوی خطی فراگرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد آورده باشد و از راه مناسبت اعلی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی وارد آن فیوض بمستعدان رساند و آن واسطه در حق مرید نیست که اتصال بے چونی غیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع نموده است پس مرید بر چند وجه مناسبت بر سر بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید و زان روئے که چشم تست احوال معبود تو پرست اول ۱۲ خواجہ محمد معصوم قدس سره ۱۷۵۵ بدانکه رابطہ حفظ صورت پیر است در دل ۱۲

نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبدء غایت و المحدثات فانها نیادات علی السنه و کتب وجه من الوجوه و الزیاده تسخیر و التسخیر دفع فعلکم بالاقصار علی متابعت سنه رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و لا کتفاء علی اقتداء اصحابه اکر ام فایانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اما القیاس و الاجتهاد فلیس من البدعه فی شئ فایانهم مظهر لمعنی النصوص لا مئیت امر ذائید فاعتبدو یا اولی الابصار و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیات

مکتوب صد و هشتاد و نهم

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابت که بیارال نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره مطلع گشت بد آنکه حصول رابطه شیخ مرید را بے تکلف و بے فعل علامت مناسبت تمام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و بیچ طریق اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا که ام دولت مندر آبان سعادت مستعد سازند حضرت خواجہ احمد ارقدس الله تعالی سره العزیز در فقرات می آرند که سائیه رهبر است از ذکر حق و به گفتن باعتبار نفع است یعنی سائیه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را درین وقت بمنزله کور جل و علامت مناسبت کامل حاصل نیست تا بر راه ذکر نفع تمام

۱۵ اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است قال عمر رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بادک اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم رواه زرین یعنی اصحاب من بمنزله ستارگان اند که با آنها راه یافته میشود پس هر کدام ایشان که اقتدا کنید و پیروی نمائید راه راست می یابید و ازین مفصل تر هم آمده ۱۲ که قول و اما القیاس الخ جواب سوال مقدرو هو ان القیاس ایضا بدعه مع ان الامه قائلون به فاجاب بانہ لیس من البدعه فی شئ فانه مظهر للحکم المنصوص فی الاصل المقیس علیه فی الفهم لوجود العلة فیها لا مئیت حکم جدید که تا قهر دخی موضع ۱۲ که قول فاعتبدو الخ اشارت است بکرمه که واقع است درباره قدس سره و سوره شریعتی پس عبرت گیرید اے خداوندان دیدار و هدایت اما استدلال به علی کون القیاس حجت فان الاعتبار و الشئ الی تطویر و العبارة بصوم اللفظ لا بخصوص السبب و اللفظ عام لیشتمل الالفاظ کل ما هو در الشئ الی تطویر اسی الحکم علی الشئ (باقی بر ص ۳۲)

فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریها و لا طائل قفراء دور از کار دنیا در رفعت
انداختن معنی یا دار شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته
بودنیک و اصیل است و بر ارتباط معنوی اول دلیل آن فرزند بطراوت و نیل و فی فرقیته نشوی
و بگویم معنی او مفتون نگردی که به مدار و بے اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شما نشود فردا البته
معقول خواهد شد و فائده خواهد داشت که گوشتش از بار فرگیران شده است و نشو و ناله و فغان
مرا باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانزه دانسته بتکرار آن مخلص و حریص باشد و پنج وقت
نماز را بجماعت بکسل و حضور ادا نماید و از هر یک یک زکوة را منت بقرا و مساکین رساند و از محرمات
و مشبهات اجتناب دارد و بر خلائق مستفق و مهربان باشد طریق نجات و دستگیری اینست و السلام

مکتوب صد و نودم

بریکه از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صد و ریافته در تخریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب
بر اختیار نمودن طریقه علی نقشبندیه قدس الله تعالی است و ادعای با بیان طرز ذکر و مآیناسب ذالک
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ
الْمُرْسَلِينَ وَإِلَى الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ وانا آگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی
آدم و فلاح و دستگیری همه دوزکر مولای خود است جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق
ذکر الهی جل شانزه باید ساخت و یک لحظه بجز غفلت نباید کرد و الله سبحانه و الحمدة که دوام
ذکر در طریقه مشغولت خواهد گشت و الله تعالی است و ادعای با بیان طرز ذکر و مآیناسب ذالک
الْهَيْبَةِ فِي الْبَدَايَةِ حاصل می شود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب را اولی و الشب باشد

له قوله بهجت شادمانی و تازگی و زیبائی و خوبی و بالغم چنانکه مشهور است غلط است ۱۲ غ ۲۵ قوله مولى بغم میم و او معروف
و فتح لام و عین جمله صیغه اسم مفعول معنی حریص گردانیده شده ۱۲ غ ۲۵ قال صلى الله عليه وسلم ومن وقع في الشهادة وقع
في الحرام یعنی و کسیکه بیفتد در شبهات می افتد یا نزدیک است که بیفتد در حرام رواه الشيخان ۱۲ مشکوة ۲۵ قال صلى الله عليه وسلم
لا يرحم الله من لا يرحم الناس رحمت نمی کند خدا قلعه رحمت خاص کامل خود کسی را که رحمت نمیکند او و میباید را رواه الشيخان
۱۲ مشکوة ۲۵ اشادة الى قوله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساكين الخ ۱۲ سورة توبه پاره یقین و در ۱۲

بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه اقبال
نمائے و بهمتی از باطن تشریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی
که آن مضاعف میجو حیره البیت مرقب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگزینی و درین وقت
بقصد هیچ عضو را حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را چنان ندی
و با آن لطیف نباشی چه مقصود تو چه قلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله
را بچوینی و بے چگونه ملاحظه نمائی و هیچ صفت را با آن متضمّن سازی و بجا ضرورتا نظر نیز ملحوظ نه کنی تا
از زوایا حضرت ذات تعالی و تقدس صفات فرود نیائی و از آنجا بشود دو وحدت در کثرت
نیفتی و از گرفتاری بچوین بشود و چوین آرام نه گیری چه هر چه در مرتب چوین ظاهر شود بچوین نبود و هر چه در کثرت
نمودار گردد و واحد حقیقی نباشد بچوین را در آئے و دایره چوین باید حست بسیط حقیقی را بیرون محاطه کثرت باید
طلبد اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاهر شود آن را بنظر قلب باید برد و در قلب نگاه داشته
ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است که از طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانزه
استفاده نمائی و در دوا و اعانت بادرین طریق یابی مجرد کلاه و دامنی و سحره که عرف سده است از حقیقت
پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه بجامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آری
و با اعتقاد و اخلاص با وزندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قوی است و بدانی که
منابیت و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقعه بادشاه دید یا
قطب وقت یافت فی الحقیقت نه چنین است بیرون خواب و واقعه اگر بادشاه شود یا قطب گردد

له یعنی چون طریقه علیه نقشبندیه این چنین است پس بر تو واجب و لازم باد که قبله ۱۲ غ ۲۵ بدانکه مقام قلب صنوبری یعنی پاره از گوشت
که بشکل صنوبر است و جسم انسان دو انگشت فروزیزه پستان چپ است و نور او سرخ است و له خواب بگوید اهل دل منزل کن و در بهلوئے
اهل دل دے حاصل کن و خوابی که بر بینی جمال محبوب ازل آئینه تو دل است و در دل کن ۱۲ غ ۲۵ قال الله تبارک و تعالی و اذ کونتم
دیک و تبطل اليه بنیتلا ۱۲ غ ۲۵ فی القاموس و حاو طه فلا ناد ادرک فی امور بیدار و هو یا باک کان کلاهما یجوز طبعاً
یعنی بیرون از حیطه دایره کثرت ۱۲ غ ۲۵ جمع واقعه و واقعه بکسر قاف و فتح عین جمله خواب و بمعنی جنگ و حادثه و سختی و زمان قیامت
و مردن و حال و کار را ۱۲ غ ۲۵ در اصطلاح صوفیه چیزی که وارد شود بر قلب بهر طریق که باشد خواه بقوت قلب خواه بغير آن ۱۲ غ ۲۵ در حد
واقعه در اصطلاح صوفیه گویند امری را که در قلب واقع شود خواه در لفظه دیداری خواه در لفظه معرفت اما لفظ بواسطه صوری است
مواقعه ۱۲ غ ۲۵ محمد افضل ۲۵ - قول پس ثابت و متحقق شد که نسبت میان مقام واقعه عموم و خصوص است در کلام حضرت شیخ
قدس سره مراد از واقعه غیر مقام است که با هو متفقین النقیل ۱۲

مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در بیداری و افاقیت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار بر آن مرکب و با تیان شریعت است پس در ادائے فرائض و سنن و احتیاط از محرم و مشتبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعد از رجوع باید نمود و بمقتضائے فتوے اینها زندگانی باید نمود و السلام

مکتوب ۱۹۱ صد و نود و یکم

بخان خانان صدور یافته در غیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام و در بیان آنکه در تکلیفات
 شرعیہ مراعات بپس تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده ^{۱۲} الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
 كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادتی ابدی و
 نجات سرمدی مر لوط بمن تابعت انبیا است صکوات الله تعالی و تسليمتك سيماه على
 اجمعهم عمومًا و على اخصيهم خصوصًا اگر فرضاً بر ارسال عبادت کرده شود و ریاضات
 ثبات و محاببات شدیدہ بجا آورده اگر بہ نور متابعت این بزرگواران منور نگردد و بگوئیم نمی خرد و
 یعنی عتسلی گران و تکلیفات و دشواری ^{۱۲} بخواب می خورد و کسب غفلت و تعطیل است کہ بامر این بزرگواران واقع شود برابرہ می اندازند و مثل
 خواب می خورد و کسب غفلت و تعطیل است کہ بامر این بزرگواران واقع شود برابرہ می اندازند و مثل
 سوائے بقیعة نمی شمارند کمال عنایت خداوندی جل سلطانہ آن است کہ در جمیع تکلیفات شرعیہ و
 امور است و بنیہ نہایت بپس و رعایت سہولت را مراعات فرموده است مثلاً در ہشت پہر شبانہ
 روزی بہ ہفتہ است نماز تکلیف فرموده کہ وقت اولی آن مجموع یک ساعت نمی کشد معذلک
 در قراءۃ آن بہر چه بپس شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر نشود بقیود و تجوز فرموده و در وقت تعذر قعود بہ
^{۱۲}

۱۱ اشارت است بکبریا که در پاره و لواحق و سوره اعراف واقع است و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کونید سبیلنا
ان قد اقمنا راست که دلالت کردار بسوئی این و هرگز مستعد راه یافتن نبودیم اگر راه نه نمود و ما را خدا بر آئینه آندند فرستگان پروردگار
ما را سستی ۱۲ اشارت است بکبریا که واقع است در پاره و سوره نور یعنی والدین کفر و اعمالهم کسواب بقیعة الذریعة
و آنرا که کافر شدند اعمال ایشان مانند سبیل است بر زمین سبیل سوره النور ۱۲ قول به بقعه رکعت نماز یعنی فرض صبح و رکعت ظهر چهار رکعت
عصر چهار رکعت مغرب سه رکعت غشا چهار رکعت مجموع به بقعه رکعت ۱۲ اشارت الی ما قاله صلی الله علیه و علی اله
وسلم ان الدین بسا یعنی بدستیکه دین مسلمانی بدینی برساننی است ۱۲ رواه البخاری ۱۱ قال تعالی فاقروا و اما یتسرعن الظن
۱۲ یعنی رعایت آسانی به کام و کمال بخوده اند ۱۲

اقدام بر بیلو یا ریشیت و بقید کرده^{۱۲} و سجد و متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر
اضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجد متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر
قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را بفقرا و مساکین
تعیین فرموده و آنرا نیز متعید با موال نامیده و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع
ذلک مشروط بر ادوار حلقه و امن طریق گردانیده و دائرة مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از
سرزمینی بر قدر که بخوابد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل نساء گردانیده و از اطعمه^{۱۲} و انشربه^{۱۲} و اقمشه^{۱۲} اکثر
را مباح ساخته و اندک را محرم و آنهم بواسطه مصالح عباد اگر چه یک شراب^{۱۲} بے مزه بر ضرر احرام گردانیده
و آنچندین انشربه خوشخور بر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرفله و عرق دارچینی بآن خوشخوری و
خوشبوئی چندان منافع و فواید دارد که چه نویسد چیز تلخ و بد مزه تند بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش
را بآن عرق خوشبو بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش بوش
نی خیز جدا است و تمیز که از برگند رے رضائے پروردگار جل سلطان و عدم رضائے او قلعے پیدا
میشود و علاحد و بعضی از لباسها بے ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامائے مزین و
قماشائے مزین در عوض آن حلال گردانیده است و لباسها بے ابریشم که مطلقا مباح ساخته است بے
مراتب از لباسها بے ابریشم بهتر است معذلک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن
نیز عائد مردان است و همچنین است حال ذممت و فتنه که حلی زنان از برائے منع مردان است اگر بے
الضافه یا این بسیر و یا این سهولت متعسر و متعذر و اندک مرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار بسیار
از کارها است که اصحاب بر فعل آن تسبی تمام دارند و بر ضعفا متعسر است بجز تمام مرض قلبی عبارت از

۱۵ قال لقمان و الله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ۱۳ ستور یا رکش و شتر سواری و مرکب نیا شنیا با ده و
تادو آخر برائے مبالغه ۱۴ جمع سر بهضم اول و تشدید را کسوره و کشید تختا فی معنی کنیز یک برائے جماع و قطع باشد و این لفظ منسوب است
بخط مکر که یکسر اول بمعنی جماع باشد و این ضم سین از لغیرات نسبت است از تخفیف قاموس و غیاث ۱۵ قوله اطعمه جمع طعام بمعنی اشیاء
ناروئی و اشتهر به جمع شتراب یعنی اشیاء نو تشدیدی و آتش جمع قماش بهضم اول رخت و همسای و متاع خانه ۱۶ قر نض یفتخین و ضم فانا
دو ائے معروف و این معرب کرن پهلوی ۱۷ غ ۱۸ که تارو بود آنها ابریشم باشد یا بود از ابریشم تار را چیزے دیگر اما اگر بود از خا ابریشم
باشد مباح است و همچنین علم جامه بقدر چهار انگشت از ابریشم نیز مباح است و در مذنب امام رحمة الله علیه ازین نیز وسعت و گنجایش
است و التفصیل فی کتب الفقه ۱۹ غ ۲۰ که درال افزائش ممکن بودند باشد یا سیم مسکوک یا تبر یا زیور یا ظرف طلا و نقره باشد یا مالی
تجارت که به نیت تجارت خریده شود ۲۱ چهار پانیکان چرنده که اکثر سال بر چریدن و دهر کفایت کنند ۲۲ للعه در میان این برود
فرقه است بسیار و امتیاز نیست بدیشار ۲۳ ه که یک حرام و دیگرے حلال و یکے موجب خوشنودی و دیگرے باعث غیظ و غضب آن لقمانی
و تقدس ۲۴ مع ۲۵ که مقصود اصلی از زیب و زینت زناں تمتع و انتفاع مردان است یا آنها ۱۲

عدم تعین قلب است با حکام منزله سماوی تصدیق که دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت لیس است در اتیان احکام شرعی و بدو فیهما لخطوط التقاد وقال الله تبارک وتعالی کبر علی الشیوکیین ما تدعوهم الیه الله یجیب الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والکفر متابعه المصطفی علیه وعلى الیه الصلوات والتسلیمات اللهم اذکک لها

مکتوب ۱۹۲ صد و نود و دوم

بشیخ بدیع الدین سهارنبوری صد و یافته در جواب استفسار که نموده بودند: انجمنی اعزبی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرض داشت یا زده ام که بحضرت خواجہ قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین گشت که بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است دخی الله تعالی عنه الخ معنی این کلام چه باشد بدین آنشد که الله تعالی لا یشکک که این عبارت مستلزم تفصیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و کوشش گوئیم که این سخن و سخنان دیگر که در آن عرضه داشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیروی نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقایع رو می دهد صحیح باشد یا سقیم بے تحقیقی به پیروی اظهار می نمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تغییر است پس از اظهار آن چاره نبود و در این فیهما لخطوط معنی این خط و لازم نمی آید و حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از آنچه در دست ایم

له قوله کبر علی المشوکیین واقع است در باب الیه بر سورة شوری یعنی دشوار آمد بر مشرکان آنچه میخواست انی ایشان را بان خدا بر میگزیند پسو نه خود بر که انوار و راه یمناید پسو نه خود بر که رجوع میکند ۱۲ شمه از حال شیخ بدیع الدین بجا نشین مکتوب صد و هفتاد و دوم بعضی تحریر آمده من شاء فلیرجع الی بناک ۱۲ یعنی بریزد و گوار خود معنی حضرت محمد الباقی قدس سره لا قدس ۱۲ که حیث قال فی المکتوب الحادی عشر خود را هم بالعکس آن مقام رنگین و منقش یافت و لفظ هم دلالت نمیکند مگر بر فرکت دلو بوجه من الوجوه فاین المساواة فی التفصیل فلا استلزام ولا ایها مر الا ان المعاند بجله الحساد وحسب ادب العباد و هو یقتضی يوم المنتاد اعادنا الله من حسد الحساد ۱۲ یعنی اگر تسلیم کنیم که این عبارت مستلزم تفصیل است گوئیم الخ ۱۲ یعنی بدون تحقق این علامت تحقق تصدیق و وجود تعین قلبی با حکام شرعی ممکن است بلکه محال و غرط القاد که عبارت از دست مالیدن و کشیدن است بر شاخ درخت خار دار یعنی ریخ و محنت برداشتن ۱۲ به آنکه تاویل و تغییر عبارت است از بیان مراد و مال و صرف کلام از ظاهر آن معنی فان الوقایع سیما قبل العرض علی الشیخ لا تكون مبنیه علی الظاهر ولا مستلزمة لصحتها بل تكون بین بین ۱۲ راه و راه در اثنا و طریق ۱۲

بزیات غیر بنی را بر بنی فضل متحقق شود با که نیست بلکه واقع است چنانکه در ماده شهادت زیاده و ایا واقع شده است که در انبیاء نیست علیهم الصلوات والتسلیمات با آنکه فضل کلی مرئی راست علیه و علی الیه الصلوات والتسلیمات برین تقدیر اگر غیر بنی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یا بدین هم مجوز باشد بر چند حصول آن مقام اورا بواسطه متابعت بنی است و بنی را نیز از آن مقام حکم حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها نصیب تمام است پس برگاه فضل جزئی غیر بنی را بر بنی مجوز گشت بر غیر بنی بطریق اولی مجوز خواهد بود و لا اشکال أصلاً والسلام

مکتوب ۱۹۳ صد و نود و سیوم

بسیادت پناهی شیخ فرید صد و یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرائی اهل سنت و جماعت و تحریف بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اغراء بر ترویج و تائید آن یسبح الله الرحمن الرحیم الله تعالی ناصوكم و معینکم علی کل بالکسر بر خلاف بدین

له قوله که نیست چه در تفصیل و مناط تفصیل بر فضل کلی است نه جزئی و الا لزم ما لزم من خلاف المعتقدات المقررة المسلمة عند الملک فافهم فانه من مزال الا قد ام ۱۲ له قول بلکه در ماده غیر شهادت نیز واقع شده است قال صلی الله علیه وسلم ان من عباد الله لا ناسا ما هم با نبیاء ولا شهداء و لا یعبطهم الا نبیاء و الشهداء یوم القيمة قالوا فایضا من هم قال هم قوم تحابوا برور الله علی غیراد حام بینهم ولا اموال یتعاطونها فوالله ان وجوههم لنور و انهم لعلی نور و لا یخافون اذا خاف الناس ولا یخفون اذا خاف الناس و هم هذه الایة الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یخفون ذواک البوطه بد آنکه انبیاء بر حال ایشان غبطه می برند نه از ان جهت که در جات و کمالات ایشان از درجات و کمالات انبیاء زیاده است لیکن ایشان را شرف عالی است که دائم در قرب حضرت حق اند و حضرت حق ایشان را از نظر خلق پوشیده داشته است و بر سبیل دوام ایشان را بخود مشغول گردانیده بادشا و جمیع امور مملکت را بیکه از مقربان خود تفویض مینماید و او را بر بادشا در مملکت تصرف میکند و بیکه آفتاب دار است و آب انوار بادشا ترتیب میکند و دائم پیش بادشا است البته آن متصرف در مملکت نزدیک بادشا و مقرب تر است و بیکه در مرتبه و درجه و عالی تر از قابلیت و بے بیشتر نه بود و بیکه متصرف در مملکت نشین لیکن آفتاب دار این شرف دارد که دائم در قرب بادشا است و خدمت فاعله و میکند و بیکه مشغول نیست ۱۲ منقطع من رنجات ۱۲ قوله من سن الی یعنی سیکه بنهاد و پدید آورد در دین مسلمانی راه و روش نیک را در مردم پس مراد است ثواب آن سنت که خود کرده ثواب سیکه کار کرد بآن سنت بعد از او و راه مسلم - و قال صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله ذواک مسلک یعنی سیکه راه بنهاد بر خیر پس مراد است تا تدریج کند و بگوید دلالت بر حکم نه است ۱۲ له قوله الله تعالی ما مکر الخ یعنی حق سبحانه و تعالی یاری کننده شما باد و احانت کننده شما بر بر خیر که عیب ناک کند شما را و شرف شما را ۱۲

له کما یبدل علیه الایات والا حاد ث العادین ذواک فیهما کمالا محفی علی المطلق الماهر ۱۲

مَا يُعِينُكُمْ وَيُثَبِّتُكُمْ فِي خَيْرٍ مِنْكُمْ فِي نَجَاتٍ بِرَأْيِ الْكَلِيفِ تَصْحِيحُ عَقَائِدِ اسْتِ بِرَدِّ فَوْقِ آراءِ علماء اهل سنت
 وجماعت شكراً لله سبحانه و تعالی که نجات اخروی و ایستادگی را به پیروی از این بزرگواران است
 و فرقه نایبیه هم ایشان و اتباع ایشان اند و ایشانند که بر طریق آل سرور و اصحاب آل سرور اند و صلوات
 الله و تسلیحات علیه و علیهم اجمعین و از علومیکه از کتاب و سنت مستفادند همان معتبر
 اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیرا که هر متذرع و ضیال عقاید فاسده خود را
 بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند پس هر معنی از معانی مفهومه از اینها معتبر نباشد و از برای تصحیح
 این عقاید حق رساله امام اجل توراتی بسیار مناسب است و قریب بقصم مذکور مجلس شریف بوده باشد
 آثار رساله مذکوره چونکه مشتمل بر استدلال است و طول و بسط بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف
 بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا و بخاطر تحقیر نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن
 عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح
 این عقاید علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل است و عمل مقتضای
 این علم نیز ضروری است بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که عبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانند
 باشند مثل مجموعه خانی و عمده الاسلام و اگر عباد ابا باشد سجانه در مسئله از مسائل اعتقادی ضروریه خلل رفت از دل
 نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مسابله رود بحتم که بے توبه هم در گذراندند و اگر مواخذه نمیکند
 آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجہ احمد ابرق قدس الله تعالی سره
 منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را باید بیند و تحقیقت را بالعقاید اهل سنت و جماعت
 متغلی نه سازند جز خرابی بیج نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر اجماع کنند و تحقیقت را بالعقاید اهل سنت و جماعت

سنة ١٢١٢ هـ است از عجایب و صیغیان و معجزات ١٢١٢ هـ الله تعالی کوششهای ایشان را مشكور گرداناد و جزای غیر ایشان
رساناد ١٢١٢ هـ قوله علم حلال و حرام مبتد است قوله و عمل بمقتضائے این علم معطوف است بر آن و قوله نیز ضروری است خبر مبتد است
کلمه مجموعه خانی از تالیفات شیخ کمال الدین کریم رحمته الله علیه مسائل فقهیه را اندران کتاب الجواهر کتب معتبره ندیب رقم نموده اند
جزاه الله عن المسلمين غیر الجزاء ١٢١٢ هـ عمدة الاسلام از مولفات شیخ الوطاهر ابن کمال ملقب است رحمه الله تعالی و ادخل حصه ان عقاید
را و در ثانی فروعات فقهیه را بیان کرده اند ١٢١٢ هـ یعنی بلا توبه قال الله تبارک و تعالی یغفر لمن یشاء و لیغذ ب من یشاء
و قال ان الله لا یغفر ان یشکک به و لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء ١٢١٢ هـ عابد و شانه حضرت زان ١٢

بنوازند هیچ با کسی نداریم بگفتند الله سبحانه و تعالی و ایای که علی طریقتی که المرصیه بحرمه سید
البشر علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها درویشی از جانب
لایا کرده بود گفت که شیخ شیخ ^{شیخ شیخ} مسعود جامع نحاس که از برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میاں رفیع الدین بعد از
اظهار التفات ایشان گفتند که لایا ^{شیخ شیخ} شیخ حیدر حویلی خود مسجد جامع بنا کرده اند الحمد لله سبحانه و علی
ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید توفیق از انی فرماید این قسم انبار که مخلصان می شنوند غایت
الغایت سرور و بقیع میگردند سیادت پناها ^{لایا} مکرنا امروز اسلام بسیار غریب است جتنکه که امروز در تقو
اس صرف میکنند بگردن میخرند تا کدام شاهباز را باین دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین و تقویت
ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می آید زیبا است و رعنا ایا دین وقت که غریب اسلام است
از امثال شاه جوان مروان اهل بیت زیبا تر و رعنا تر است که این دولت خانه زاد خاندان بزرگ شما
است از شما ذاتی است و از دیگران عرضی حقیقت در اثنای نبوی علیه و علی الیه من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها در تحمیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرمودند که شما در زمان من موجود شده اید که اگر از او امر و نواهی به و هم
حکم را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما کسی نخواهند آمد که اگر دهم حکم را از او امر و نواهی بوقوع آرند
خلاص شوند این آن وقت است و این گروه آن گروه که توفیق و سعادت در میان افکنده اند
کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شده و دین وقت کشتن کافر لعین گویند و آل او بسیار خوب واقع شد
و باعث شکست عظیم بر بنو و مردود گشت بهریت که کشته باشند و بهر غرض که هلاک کرده خوار و کفار
نمودند وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از آن که این کافر را بکشد در خواب دیده بود که بادشاه

له یعنی ثبات و قیام و دوام بخشد نارا و شما را حتی سحانه بر طرفه پسندیده اهل سنت و جماعت بجز مت سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم
سلیما کثیر اکثر ۱۷۱ هـ یعنی میان رفیع الدین اولایا القات و توجیه شیخ فرید بن ربیع دین و ملت اسلام و بغیت او بطرف کارائے
دین اظهار نموند و بعد از آن گفتند که تواب شیخ جیو یعنی شیخ فرید خان ۱۷۲ هـ قول جتیلے یعنی یک جتیل بالکسر و بای معروت و قبح تائے فوقانی
نوسه ازیم مسکو و بعضی نوشته که لمبئی دام است که بمبیت و پنجم حصه فلس باشد ۱۷۳ هـ عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم انکری زمان من ترک منکر عشی ما امر به هلاک ثریاتی زمان من عمل منکر عشی ما امر به فجا
داه الترمذی ۱۷۴ هـ بدانکه گوروهر گوشت دنا ششم است مگر گورو نانک را که بانی قوم سکھ است و مولف کتاب گرتھ و گونیدخت میثقب
بود در مذہب خود با اهل اسلام و اسلام عداوت شدید داشت او است که این قوم را بصورت فوج و لشکر برآورد و پیش از آن بزی فقره بود
چمل گویند بانی بغایت بر باد شاه وقت - - - - - اختیار نمود گشته شد ۱۷۵ هـ یعنی مانند مسافر که کسی آشنا او نباشد و
احوال او بداند سر ۱۷۶

وقت کلمه سرشک را شکسته است و الحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر و خدا که الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین نمودند
 اللَّهُمَّ شَدِّتْ سُلْمَهُمْ وَفَوِّجْ جَنَعَهُمْ وَخَوِّبْ بُيُوتَهُمْ وَخُذْهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ
 عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت ایشان
 بر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام بهمان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و
 اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر یاد داده ^{۱۲} قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ^{۱۳} و با کفار و منافقین بجهد و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است
 بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیداشده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه بابل کفر نماند
 است بر دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم
 آن بدکیشان اعلام بخشد و در رفع آن کوشد شاید بقایای اینها بقتی باشد بر عدم علم بادشاه بزشتی آنها
 اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علماء اسلام را اعلام بخشد که آمده بر شایعیت رسوم اهل کفر اعلام
 نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ درکار نیست در قیامت عذر نخواهند
 شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات
 اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتثال معجزات می طلبیدند فرمودند که معجزات از نزد خدا است
 عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در ال اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروسه طایر سازد
 که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل
 شرعیه اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و مقربان حضرت بادشاه است
 چه سعادت که درین گفتگو جمعی بازاری شدند انبیاء علیهم الصلوات والتقیات در تبلیغ احکام شرعیه

له کلمه سرشک را شکسته است و الحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر و خدا که الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین نمودند
 اللَّهُمَّ شَدِّتْ سُلْمَهُمْ وَفَوِّجْ جَنَعَهُمْ وَخَوِّبْ بُيُوتَهُمْ وَخُذْهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ
 عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت ایشان
 بر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام بهمان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و
 اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر یاد داده ^{۱۲} قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ^{۱۳} و با کفار و منافقین بجهد و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است
 بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیداشده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه بابل کفر نماند
 است بر دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم
 آن بدکیشان اعلام بخشد و در رفع آن کوشد شاید بقایای اینها بقتی باشد بر عدم علم بادشاه بزشتی آنها
 اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علماء اسلام را اعلام بخشد که آمده بر شایعیت رسوم اهل کفر اعلام
 نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ درکار نیست در قیامت عذر نخواهند
 شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات
 اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتثال معجزات می طلبیدند فرمودند که معجزات از نزد خدا است
 عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در ال اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروسه طایر سازد
 که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل
 شرعیه اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و مقربان حضرت بادشاه است
 چه سعادت که درین گفتگو جمعی بازاری شدند انبیاء علیهم الصلوات والتقیات در تبلیغ احکام شرعیه

چه آزار که نه کشیده اند و محنت که نه ندیده بهترین ایشان علیه من الصلوات افضلها و من الجنة است
 اکملها فرموده مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتَ ^{۱۴} عمر یکصد و شصت و هفت و دو ماه آخر نشسته شب بخوابد
 کنول کوزه کتم افسانه را و السلام والاکرام

مکتوب صد و نود و چهارم

بصدد بهمان صدور یافته در بیان تخریص بر ترویج ملت و تائید دین و مایه تعلق بذر لک
 سَلَامُكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دَعَاكَ اسْتَمَاعِ سَخَانِ تَرْوِجِ احْكَامِ تَرْعِيهِ وَتَذِيلِ اَعْلَاءِ مِلَّتِ مَصْطَفَوِيهِ
 عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ مُسْلِمَانِ مَاتَمَ زِدْكَانِ رَافِرِجِ نَجْشِ وَرُوحِ اَفْرَاسْتِ اَلْحَمْدُ
 لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَالْمِنَّةُ عَلَى ذَلِكَ وَالْمُسْتَوَلُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْهَيْكَلِ الْقُدُّوسِ اِذْ جِيَادُ
 هَذَا الْاَمْرِ الْخَطِيرِ مُحَمَّدٌ مَلِكُ النَّبِيِّ الْبَشِيرِ الَّذِي يُرِيدُ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا
 وَوَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ اَلَمْ يَأْتِ اَيُّهَا الْقَائِمُ اَيُّهَا الْمَقْدِيَانِ اَسْلَامِ اَزْ سَادَاتِ عِظَامِ وِعِلْمَاءِ كَرَامِ وَدُرِّ خَلَا
 وَكَلَامِ مُتَصَدِّقِي اَزْ يَادِ اَيُّهَا دِينَ قَتِينِ وَتَكْمِيلِ اَيُّهَا صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ خَوَاهِنْدِ بُوْدِ بَسْمِ سُرُورِ كُيْ دَرِيْنِ بَابِ چِه دَرِازِ
 نَفْسِي نَمَائِدِ شَتَبِدِه شَدِ كِه بَادِشَاهِ اَسْلَامِ اَزْ حَسَنِ اسْتِعْدَادِ اَسْلَامِي خَوَاهِنْدِ اَيُّهَا اَعْلَاءِ اَنْدِه اَلْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ
 عَلَى ذَلِكَ مَعْلُومِ تَرْغِيْفِ اسْتِ كِه دَرِ قَرْنِ سَيَاقِ بَرِ فسادِ كِه پیداشده از شومی علماء سوء بطهور آرد دین
 باب تَبْرِجِ تَمَامِ مَرْعِي دَاشْتِه اَزْ عِلْمَاءِ دِينَ اَرَا خَاطِبِ مَنُودِه اَقْدَامِ خَوَاهِنْدِ فَرَمُودِ عِلْمَاءِ سُوءِ لُصُوفِ دِينَ اَنْدِه
 مَطْلَبِ اَيُّهَا حَبِ جَاهِ وَرِيَا سَتِ وَنَمَرَلَتِ نَزْدِ خَلْقِ اسْتِ وَ اَلْعَبَا خُيَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ قَتِينَتِهِمْ
 قَوْلُهُ مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتَ ^{۱۴} و ما یحیات احد و لا یموت احد و ما یؤذی احد و لا

له کلمه سرشک را شکسته است و الحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر و خدا که الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین نمودند
 اللَّهُمَّ شَدِّتْ سُلْمَهُمْ وَفَوِّجْ جَنَعَهُمْ وَخَوِّبْ بُيُوتَهُمْ وَخُذْهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ
 عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت ایشان
 بر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام بهمان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و
 اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر یاد داده ^{۱۲} قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ^{۱۳} و با کفار و منافقین بجهد و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است
 بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیداشده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه بابل کفر نماند
 است بر دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم
 آن بدکیشان اعلام بخشد و در رفع آن کوشد شاید بقایای اینها بقتی باشد بر عدم علم بادشاه بزشتی آنها
 اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علماء اسلام را اعلام بخشد که آمده بر شایعیت رسوم اهل کفر اعلام
 نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ درکار نیست در قیامت عذر نخواهند
 شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات
 اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتثال معجزات می طلبیدند فرمودند که معجزات از نزد خدا است
 عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در ال اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروسه طایر سازد
 که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل
 شرعیه اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و مقربان حضرت بادشاه است
 چه سعادت که درین گفتگو جمعی بازاری شدند انبیاء علیهم الصلوات والتقیات در تبلیغ احکام شرعیه

آری بهترین ایشان بهترین خلایق است ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشان را بخون شهادت
 فی سبیل اللہ وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد بود پله شهادت و شهادت و خیر الناس
 و جواد العلماء ثانیاً مفسر آن که بعضی نیات بر آن آمده که خود را بعسکر رساند بتقریب ماه مبارک رمضان
 در حضرت دلی توقف واقع شد انشاء الله تعالی بعد از مضمی این ماه مبارک بخد مت اعزه خواهد رسید السلام
 بالعلم و شرف و جمیع و تشدید یا لذ شستن و رفتن ۱۲ عزیزان ۱۳

مکتوب ۱۹۵ صد و نود و پنجم

نیز بصدر بهال صد و ریافته در اغراء و تحریض بر ترویج شریعت غراء و اظهار تاسف بر ضعف
 اسلام و اهل آن * سَلِّمُكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَآلِبَاكُمْ احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلایق
 حاصل است بضرورت دلها خلایق بکلمه جلیلت الخلاق علی حب من احسن الیکهم
 بجانب محسان باطل است پس ناچار بواسطه این ارتباط جمعی اخلاق و اوضاع یادشالان بعموم خلایق
 علی تقادیر دَرَجاتِ احسان ساری است از غیر و شر و صلاح و فساد مانده از اینجا گفته اند الناس
 علی دَیْنٍ مُلْکٍ که کار و بار قرن سابق مصداق این سخن است اکنون که انقلاب دول ظهور یافته
 و صورت عدا اهل ملل بر هم شکسته برائمه اسلام از صید و عظام و علماء کرام لازم است که تمام بهمت خود را
 مصروف رواج شریعت غاء ساخته و در ایت امر ارکان اسلام منهدم را بر پا سازند که در تسلیف
 خیریت ظاهر نشود و دلها غریبال ازین تاخیر و اضطراب است شدت ملایم قرین سابق در دلها

له قوله سیاهی الخ اشارت است بحدیثی که ذکر کرد و در اغراء و تحریض بر ترویج شریعت غراء و اظهار تاسف بر ضعف
 فضل و علم و دین و دینی در عمل و دینی ازین عمر و آقا له العرب له قوله تر الناس الخ اشارت است بحدیثی که در او است اندین باب قال صلی الله علیه
 و سلم الا ان شکر الشکر شکر و العلماء و ان خیر الخیر جواد العلماء یعنی و انما و آگاه باشد که بدترین بیان بدان علماء اند و بدستی که نیک ترین
 نیکان نیکان علماء اند زیرا که علماء بقو عانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیک ایشان در خلق بیشتر است می کند که از مردم دیگر و دیگر و الا الدار
 قال السیوطی فی الجامع الصغیر شکر و الناس شکر و العلماء فی الناس البزاد عن معاذ حسن - و او دعه المنادی ایضا
 بهذا اللفظ ۱۳ قوله جلیلت الخلاق یعنی خلایق مجبول اند یعنی در جلیلت و خلقت و طینت ایشان داخل گشته است بر محبوب
 داشتن کسی احسان کرده باشد یا ایشان یعنی مطبوع اند بر محبت حق خود قال العرب دواک ابو نعیم فی الحلیة و العسکری فی القتال
 مرفوعاً بلفظ جلیلت القلوب علی حب من احسن الیکها و بعض من اساء الیکها قال السیوطی دواک الیهی عن ابن مسعود
 مرفوعاً و هو الموقوف قال ابن عدی و هو المعهود ۱۴ قوله نا بمعنی شبیه و نظیر و مانند شوند و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بهمانا یعنی بپنداری
 و کوئی ۱۵ رخ عه سورت بافتخ تیزی و حدت و تیزی بر سر و ظلم و شتم ۱۶

مسلمانان متمکن است مبادی آن نشود و غربت اسلام بنطویل انجامد هرگاه بادشاهان را اگر می ترویج
 سنت سنیّه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و الحیة نباشد و مقربان ایشان نیز درین باب
 خود را معاف دارند و حیات چند روزه را عزیزتر شمردند کار بر فقر و اهل اسلام بسیار تنگ و تیره خواهد بود
 ان الله و انما الیه راجعون عزیزتر میفرماید آنچه از من گم شده گم از سلیمان گم شده * هم
 سلیمان هم پری هم اهرمن بگم بسته * شعری صبت علی مصائب کواثرها صبت علی الایام
 صرت لیالیها از جمله شعائر اسلام تعیین قضاه است و بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود و سرسند
 که اعظم بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد و حامل رقیبه و عاقاضی یوسف آبا فی اوتابنا
 سرسند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین بدست دارد و مشار الیه بصلاح و تقوی متجلی است
 اگر صلاح داند این امر عظیم القدر را با و تفویض فرماید بَتَنَّا الله سُبْحَانَهُ و تعالی و ایا کما علی
 جاذبة الشریعة الحققة علی مصدیرها الصلوٰة و السلام و الحیة *

مکتوب ۱۹۶ صد و نود و ششم

به منظور عرب صد و ریافته در بیان آنکه راهی که ما در صد و قطع آنیم همگی بهفت گام است و بهر
 گامی ازین گامها سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک * صحیفه مرحمت و رقیبه مکرمت در اعتراف
 از من در و دریافت الله سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ و المنة که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و خمترا از
 غم خواری کمتر آن خالی نمیند جز الله سُبْحَانَهُ خیر الجزاء مخدوع از هر چه میرود سخن دوست
 خوش تر است * این راه که ما در صد و قطع آنیم همگی بهفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد
 و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میریزد بخلی افعال رو میابد و بگام دوم بخلی صفات

له قوله ان الله و انما الیه راجعون امتثال لقوله تعالی و بشکر الصابرين الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله
 و اشادک الی ان مصیبة غربة الاسلام و ضعفه و ذلته اعظم المصائب کما قال صبت علی الخ و الکریمة هذک فی
 الجزء الثاني من الثاني ۱۲ یعنی ریخته شدند بر من مصیبت او و غمها چنانکه اگر بدستی آن غمها ریخته شوند بروز لا آن روز لا بد جوے که
 روشن اند بامت تاریکی و ظلمتها مصائب مذکوره بمثل شوند بتهما تاریک ۱۳ یعنی ۱۴ و صلی بحق عزوجل بطور حضرت
 صوفیه کرام علیهم الرضوان ۱۵

[illegible]

مکتوب ۱۹۷۷ صد و نود و هفت

به پهلوان محمود و دریافت در بیان آنکه سعادت مندر کس است که دلش از دنیا سر شده باشد و
 بحرارت خست حق سبحانه و تعالی گرم و ماینا سب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جاده الشریعۃ سعادت مندر کس است که دلش از دنیا
 سر شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و محبت نیا سرگنا نیست ترک کن سر جمیع عباد آنچه دنیا مبعوضه حق است
 سبحانه قل لے و تا آنرا آفریده است بسوئے آن نظر نه فرموده او اهل او بد لغ طرد و لعن موسومند

۱۰ زلال بضم و تخفیف بر وزن غراب آب خوش و شیرین ۱۲ ۱۰ بهره بافتح حصه و تعصیب بهره غنفت آن ۱۲ ۱۰ قول که اندر که بمعنی از
 یا بمعنی نه یعنی نام شکر از بودن زهر اندر کام بسم خوشتر است یا گوئی که نام شکر بسم خوشتر است نه زهر اندر کام که او خوشتر نیست
 ۱۱ ۱۰ محبت بر فتح صحیح است و آنچه بضم مشهور است غلط چه مصدر میی از ثلاثی مجرد بضم اول مستعمل نشده ۱۲ ۱۰ ۱۱ ۱۰ قال صلی الله علیه و
 سلم حب الدنيا داس کل خطیئة و اکاذبین و البیهقی فی شعب الایمان ۱۲ ۱۰ ۱۱ ۱۰ قال صلی الله علیه وسلم ان الله
 لم یخلق خلقا یبغض الیه من الدنیا و ما ظفر الیها منذ خلقها بغضا لها و اکا ابن ابی الدنیا و البیهقی و المحاکم و ابن
 عساکر هذا خلاصة ما قاله المعرب ۱۰ ۱۰ قول طرد بافتح و یقینین راندن و دور کردن و قول لعن بافتح راندن و دور کردن از نیکی و رحمت
 و نفرین کردن ۱۱ ۱۰ منتخب - ثنوی - اهل دنیا چه کسین و چه همین و لعنة الله علیهم اجمعین ۱۲

مکتوب ۱۹۸ صد و نود و هشت

بخانخان صدور یافته در بیان آنکه آشنائی فقره با غنیا درین زمان بسیار متعسر است و ما

له قوله الدنيا ملعونة الخ تظم الحديث هكذا الا ان الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ذلكم لله وما والاها هو
الترمذي وابن ماجه يعني آگاه باشید بدرستی که دنیا را نده شده است از نگاه رحمت - را نده شده است هر چیزی که در دنیا است مگر
آنچه خدا و چیزی که دوست میدارد و دوسه تعالی آن چیز را از طاعات و قربات یا چیزی که قریب است آن چیز ذکر را از ذکر انبیاء و اولیاء و صلحاء
یا چیزی که تابع است ذکر از لوازم و مقتضیات او از اتباع او امر و نه ایی الخ عز اسمه ۱۲ **ع** قوله فاعرض عن من تولى یعنی اعراض کن از طائفه
که از ذکر ما اعراض کرده اند که اهل خود و غفلت اند مفهوم از ظاهر آیت همین است که گفته شد و مناسب این مقام هم همین است و تاویل
دیگر آنکه طائفه هستند که از کمال استغراق و استهلاک در شهودند و کوراند و صفت ذکر از ایشان مرتفع شده است اگر فرضاً ایشان را بیک
تکلیف کنند ذکر ایشان را مانع از شهودند و کور مستغرق شده بآن معنی که ایشان را بیک تکلیف فرمایند و آیت مذکوره واقع است و سوره
الحجم و پاره قال فمضطجکم ۱۲ **ع** تظم چیست دنیا از خدا غافل مدین + نه قماش و فقره و فرزندان ۱۲ **ع** یعنی گوگرد سرخ کنی از اکبر

بلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب بر سر
 و اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه می رفتیم ناگهان دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون
 شدند و راه نامسلوک را در پیش گرفتند و آخر القصه را بیک کاروان عظیم بآن راه می رفتند راه سلوک
 است که بقطع مقامات عشره مشوره بترتیب و تفصیل صورت بند و چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین
 بهین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نامسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب ایشان را
 در آن راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیک تر است بوصول از آن راه سلوک معهود
 و مقدمه این طریق التذاد و آرام است که سبب غیبت است از حس و باعث ذبول است از شعور و
 کنایت از آن حالت لثب نموده است و چو این غیبت و ذبول از خلق متضمن حضور و شعور بخالق
 است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت فرموده این مقام بیان می طلبد یگوش بهوش
 باید شنید که مدبر جسد روح است و مرئی قالب قلب قولی جسدی ملک شیب از قوت روحانی است
 و حواس قالبی مستفاد از نورانیت قلبی پس ناچار در وقت توجیه قلب و روح بچای قدس خداوندی
 جل شانہ که لازم طریق جذبه است در ابتداء حال که او آن نقص است فتور می در تدریس جسد و تربیت
 قالب راه میاید که سبب تعطیل حس و ذبول از شعور میگردد و بستی قوی و جوارح میرساند و ب اختیار
 از دفعات بترجمه امیر علی عیون آورده که هم می گفت عین القضاة در بیان جماعه که بے راه بر راه نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوب
 در پناه خود نگذاشت و مستی سائبان بر ایشان شد و هر که با تمیز بود سرش برداشته و از جمله مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب
 از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه می رفتیم ناگهان دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک را پیش گرفتند
 با خود گفتیم این دو ترکمان بگره راه می اندازند نزدیک تر ازین راه معهود بے در پی ایشان نهادیم و بر فقیه و کاروان را هم چنان بگذرانیم شب
 در آمد چون پاره راه بر فقیه ناگاه روئے ماه پوشیده شد با بره سیه ه من اهل کرم و لیکن چاره نمیدانستم جز رفتن چون نیم شب شد دیگر باره
 ماه از ابر بیرون آمد و اثر قدم آن جو اند و باز یا فتم چون صبح شد کوه بے بد آمد آن دو ترکمان مرد و از قدم بر آن کوه نهادند و بیک ساعت
 بر آن بالا شدند و من نیز جان می کردم ساعت بیفتاد و ساعتی بر فقیه خبر بر سر آن کوه شدم آفتاب طلوع میکرد و لشکر گاه عظیم دیدم
 خیمه های بے نهایت زده و در آن میان خیمه دیدم عظیم پرسیدم که این خیمه از آن کیست گفتند از آن سلطان است پائے راست از کباب
 بیرون آوردیم آواز می بگوئیم رسید که سلطان در خیمه نیست بر نشسته است و لشکر گاه شده مرا عقل زائل شد پائے چپ در کباب
 و پائے راست باز آورده بنور در انتظار آنم که سلطان باز گردد و دهات الاشی معده او لش توبه است و خوش رضا و میان مرد و زبد
 است و توکل و قناعت و صبر و شکر و غیره باید تا آنکه تمامی این طریق و وصول بنهایت مربوط بطلوع مقامات عشره مذکوره است و هیچ
 مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا منصور نیست ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸

که بمطلب رسیده خواست که از مرکب سکر و مستی که قطع این راه بے مدد آن مرکب بعبیر نیست فرود آید و
 بوصول مطلوب بیا ساید پائے راست که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک بیائے قلب
 و روح میروند نه پائے علم و عمل که آن براه مسلوک مناسبست دارد و اول از مستی که فرود می آید بهمان روح
 است و ثانیاً قلب که پائے چپ معبر از آن است از رکاب میرون آورده بود که الهام بگویشش
 رسید که سلطان درخیمه نیست و الحق که چنین است و حسین قصاب چو قوت جذبات داشت باندک اشارت
 از مستی فرود آمد و آن دو ترکمان چو جذب قوی داشتند و غلبه محبت با مثال این بشارت گویان
 شدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر تیر ارسال انتظار بکشد سلطان را هرگز درخیمه نخواهد یافت که
 او قلعه و راه الوراء است قوله بر شسته است و بشکار شده یعنی بر مجله و منظر جمیل بر شسته است
 و بصید و بهائے عشاق شده این آواز و این معنی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل
 با دے سخن کرده اند و الا آنجا که اوست قلعه و تقدس بر شستن و بشکار شدن معنی ندارد بدین لادبو
 زان سترای روزی بهی باز گشتند و حبیب و کبیر هتی و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فائز میرسد که مناسبت
 مقام نفوذ و کبریا است هر چند این معنی نیز نمایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان
 اما از معانی دیگر او لے و النسب است و آن معنی این است که بر وحدت که تعین اول است و فوق
 مرتبه واحدیت بر شسته است و چو در مرتبه وحدت اضمحلال و استهلاك تعینات علمی و عینی است
 بشکار که سبب هلاک و محوش و طهور است مناسب آن مقام و البته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق

۱۰۶ بصفتین جمع و عشق و عشق بمعنی وحشی است بمعنی جانور آن صحرائی ۱۲ غ ۲۰ بصفتین جمع طبر بالفتح بمعنی مرغ درغان و لفظ طیر جمع
 و مفرد آمده ۱۲ غ ۳۰ یعنی لفظ بشکار مناسب آن مقام و البته بلفظ بشکار شده تعبیر نموده ۱۲ غ ۳۰ محمد معشوق طوسی قدس سره
 نام دے محمد است از عقلاء و مجانبین بوده است و سخت بزرگوار و صاحب محال در شهر طوس میبوده است و قد دے آنجا
 است حضرت شیخ ابو سعید الوائلی از جمله عزیمت نبش پور کرده بود چو یک از ده پاک در نو احو طوس بوده رسید درویش را گفت که بطوس
 باید برقت و بخواجه محمد معشوق باید گفت که دستور دے هست که بشیر و ملایت تو در آیم خواهی بجای صوفیان یک فرستد درویش را استقبال
 کرد و گفت برو بگو تا در آید چو معشوق این سخن بگفت شیخ از آنجا اسب براند و در راه آن درویش را بشیر رسید و سخن معشوق باو گفت شیخ پیش
 معشوق آمد و دے شیخ را استقبال کرد و در برگرفت و گفت فارغ باش که این نوبت که اینجا زنده بعد روزی چند بر درگاه تو خواهند زد و عین القضا
 در بعضی رسائل نوشته که محمد معشوق نماز کرده دے از خواجہ محمد محمود و از خواجہ احمد غزالی شنیده شد که روز قیامت صدیقان را بهر این تما بود
 که کاشک حلقه بودند دے که روز دے محمد معشوق قدم بر آن خاک نهاده بود دے لے آخر فانی التفات ۱۲ و بدایا اخقار الیسیر ۱۲ گویان
 و در او جمول ابله نادان و احمق ۱۲ غ ۴۰ التقریب و کو من سائر ساد و اوطاد ادم فاد و اصف حبيب و الیدین ۱۲ غ ۵۰ قول مجالی
 بفتح میم و کسر لام صیغه اسم ظرف است بمعنی جائے حاکم آئینه باشد پس مجالی بمعنی آئینه است و بمعنی جائے معلوم ۱۲

طوسی و امیر علی عبوشکار گاه سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی آقدم و اقرب است و حسین
 قصاب با میسر گشتن سلطان درخیمه پائے واحدیت ناند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر و مآل فیله
 من الصواب و الشدا و محمد ونا اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بهمین راه نامسلوک
 را اختیار کرده اند و آن راه نامعمود در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه
 و تصرف بمطلب میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نموده آید چه
 درین طریق پیر و جوان در وصول برابرند و نساء و صبیان متساوی بلکه موثی نیز ازین دولت امید دارند حضرت
 خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی طریقه خواسته ام که البته متصل باشد و حضرت خواجہ
 علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است درین معنی این بیت میخواند که گشتن
 در بیان راز و نقل جهان را بهر بکشد دے ۲۰ ثبتنا الله سبحانه علی طریقه هؤلای
 الا کابیر و السلام

مکتوبات دو صد و یکم

۱۰۷ بکوچک یک صهاری صدور یافته در جواب استفسار او الحمد لله و سلام علی عباد الله
 الذین اصطفى جناب کوچک یک صهاری پرسیدند که شخصی میگوید که علوم به تمام در دوسه حروف
 مندرج است این سخن را باور میتوان کرد و یا نه در جواب گفته شد که ظاهر آن شخص از دے علم و سماع
 و مطالعه کتب گفته باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی و بهر
 فرموده اند که جمیع علوم در باب اسماء مندرج است بلکه در نقطه آن یا و اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف
 میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید بر من منکشف ساخته اند که تمام علوم در دوسه حروف مندرج

۱۰۷ قد قال هناء منافی عبادة النفحات من الاخلاق ۱۲ غ ۲۰ التقریب و لوما خشیت حلال قلبی الخازن
 لفتحت افعال العوالم کلها ۳۰ حضرت خواجہ خواجگان در ایام حیات خود تربیت بسیار دے از طالبان حواله بالایشان میکرد
 و میفرمود که علاء الدین خیل بار بار سبک کرده است - بسید شریف جرجانی گفته که تا من بصحت خواجہ علاء الدین عطار قدس سره نرسویم
 خواهی دانست تا قات حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سره بعد از نماز ختن شب چهارشنبه بنهم رجب سنه اثین و ثمان مائت بوده است
 ۱۲ نفحات ۲۰ یعنی ظاهر اینست که آن شخص الخ ۱۲

است عام تر از آنکه آن دوسه حرف را بخصوص معلوم او کرده باشند بانه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دوسه حرف برین منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دوسه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب است از و باید کرد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی الیه الصلوٰات و التسلیمات آمها و اکملها *

مکتوب دوم و دوم

بمیرزا فتح اندکیم صدور یافته در تاسف از حال جماعه که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و بے موجب قطع این بزرگواران نموده بختنا الله سبحانه و ایا که علی الطریق المستقیمه المرحوم المصطفوی علی صاحبها الصلوٰة و السلام و الخیرة روزی سخن از غیرت مشایخ نقشبندی قدس الله تعالی آمواد که مذکور نمی شد در ال اثناء مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند و ایشان را قبول فرموده و در تانی الحال بے جهت و بے موجب قطع این بزرگواران نموده اند و بطن و تخمین منشئت اذبال دیگران گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی ستام مذکور شده بود و آن مذکره معلوم نیست که یک لمحہ کشیده باشد و آن بهم مبتنی بر تقریب بوده بعد از آن خدا نه کند جل شانہ که فقیر را از مسلمانان رانخواست ^{یعنی بجز خدا و ابوالفوات} باشد یا در دل کینه نگذاشته خاطر تشریف ازین رکن در جمع باشد معلوم شما شده باشد که طریق با طریق دعوت اسماء نیست اکابر این طریقت استملاک در مسائے این اسماء اختیار فرموده اند از ابتدا توجه ایشان با حدیث صرف است از اسم و صفت جز ذات منی خواهند تعلل و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا + الحال چوں آن مذکره بتوسط نقلهای متعدد بهیشت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از اینجا توهمات دیگر ناشی گردد و از بلای دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما بیچ منی افزاید و از عدم آشنائی بیچ نقصه راه منی یابد ملحوظ و منظور بجه اندیشی شما بود اما الداجی بالخیر لا یستحق النظر مثل مشهور راست یقین اند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که در و ایشان

رامی باشد بتقریب گفته بود بخاطر بارند بند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه فصل داند امر او از دو حال خالی نیست ز ندیق محض است یا جاہل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوب که بجناب شما نوشته بود در بیان فرقہ ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کس که حضرت امیر افضل از حضرت صدیق گوید از هر که اهل سنت می بر آید فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سال که خود را از سالت کین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات منعقد گشته است الحق باشد که تو هم خرق این اجماع نمایند این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یک مرتبه به صحبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام رسیده است از او پس فرنی که خیر التالبعین است بهتر است پس در حق این طور شخصی آن قسم سخنان تحمل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتے که موم این تو هم را از اینجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیقت معامله و رسید مجر و تقلید را باب خود نمودن چه مناسب است با آنکه مشایخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوانی اذفع من لوانه فحمید از اال جاچے با فضیلت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد و السلام *

مکتوب دوم و سیوم

به ملا حبیبی صدور یافت در تحریض بر محبت این طائفه علیه و در بیان آنکه حلیمس ایشان از شقاوت محفوظ است و مایناست ذلک * احسن الله تعالی آحوالکم و اصلح سبلانکم اعمالکم له قوله بزرگواران فارسی مفتوح صفت کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار کردن که چند موم گرد صید حلقه بسته میگردد و با کسر خط است ۱۲ رخ ۱۵ قورسگ گرگین با لفظ صاحب مرض خارش و با لفظ نام پهلوانی ایرانی رخ ۱۵ یعنی در مکتوب یا زدهم از جلد اول و قدر شرمناک ۱۲ به آنکه شما از حال شیخ ابو یزید بسطامی قدس سره مجاسید مکتوب چهل و سیوم نوشته ۱۲ حاشا کلمه تکرار و کلا بمعنی زجر و منع ۱۲ یعنی علم و نشان من رفیع و بلند تر است از نشان محمد صلی الله علیه و آله و بارک و سلم ۱۲

واما لک مکتوب شریف چوں بنی از محبت فقراء بود رسیدن آن فرحت فراوان روستی و ادب حق سبحانه
 و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیاز مندی نسبت با ایشان سرایه روزگار سازد و
 بحکم ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَالْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ} از شقاوت محفوظ است
 در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها ومن الخیات اکملها که خدای تعالی را
 فرستگانند و رفته گفته اعمال در راهها و گذرهای میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بند این طائفه را که در
 ذکر اند و به یک دیگرند گفتند که نشانی بسوی حاجت خویش پس گردیدند ایشان را با آنچه خویش و از بسیاری
 تا آسمان رسد پس خداوند تعالی که دانایان است بحال بندگان از ملائکه پیرمرد چوں دیدید بندگان را فرستگان
 گویند آبی حمد و ثنای تو میگویند و ترابه بزرگی یاد میکردند و تر از جمله عیوب و نقصان تیر می نمودند و خداوند
 تعالی فرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر حمید و بیشتر مجید و
 تکبیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت میطلبیدند خداوند تعالی
 فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر
 حرص آن نمایند ملائکه گویند یا رب آن طائفه از دوزخ تو میترسیدند و به تو پناه می جفتند حق سبحانه و تعالی
 فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر تعوذ
 نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرستگان را فرماید شمار آگاه گرفته ام ایشان را هم بریا مریدم
 ملائکه گویند یا رب در آن مجلس ذکر آن فلاں از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برائے
 آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلسایانند یعنی جلسایان من اند بحکم ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَالْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ}
 ایشان بد بخت نباشد پس ازین حدیث و حدیث سابق که ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَالْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ} لازم می آید که مجانب
 این طائفه با ایشانند و هر که با ایشان است بد بخت نباشد ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَالْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ} ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{مَنْ أَحَبَّ مَجَانَّ الْإِثْنَانِ بِالْإِثْنَانِ وَالْإِثْنَانُ كَحَلِيسٍ الْإِثْنَانِ}

۱۰ یعنی مرد با کسی است که دوست داشته است مراد را رواه البخاری و مسلم رحمهما الله تعالی ۱۲ رواه البخاری و مسلم عن ابی هريره
 رضی الله تعالی عنه ۱۳ یعنی غیر آن فرستگان که اعمال بنی آدم را نوشته میکنند ۱۴ بجمیع جنات بقره جمیع معنی باز ۱۵
 ۱۵ و فائده سوال اظهر شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدیس ایشان است و تفریض ملائکه که نشاء و فسق ایشان گواهی
 میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند ۱۶ عن ابی هريره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلى الله
 علیه و آله و سلم ان الله تعالی يقول انما مع عبدي اذا ذكرني في حقك في شفاعة دواعي البخادی و نیز در حدیث متفق علیه
 است و انما مع اذا ذكرني ۱۷ مشکوٰۃ ۱۸ قال غوث الثقلین الشیخ عی الدین عبد القادر رضی الله تعالی عنه سحر
 انامن دجال لا یحاف جلیسهم و دیب الزمان ولا یری ما یرهب ۱۹ لفظ الحدیث هکذا هم الجلساء لا یشتقی جلیسهم

هؤلاء الکرام بحرمه النبی الاهی الهاشمی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات
 و التیمات کما ذکره الذکر و ذکره کما غفل عن ذکره العارفون و آنچه از احوال خویش
 در مکتوب میان شیخ اله داد قلمی نموده بودند این قسم عذایات و گم نشدن طالبان را بسیار رو میبهد
 بهمت بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت نه کنند پس بے رنگ است یا رد نخواه لے
 دل و قانع نشوی بزرگ ناگاه لے دل و صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه
 و تعالی در صحبت ایشان اندازد و گردستان گرداگر نمی رسد بوسه رسد و گریه بوسه هم نباشد
 رویت ایشان پس است بهما طریق که از حضرت قبله گامی یعنی خواجہ عبدالباقی قدس سره اخذ کرده
 اند باشند اسم مبارک الله را بجنه بے چونی و بے چگونگی بعد از توجیه بالکلیه بقلب در دل گزراوند معنی
 حاضر و ناظر تصور نه کنند هیچ صفت ملحوظ ندارند پس اسم مبارک را بعد از توجیه مذکور همواره در دل حاضر
 دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات میسر نشوند کور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال
 مجرده نویسان باشند که مطالعۀ آنها باعث توجیه غائبانه میگردد و السلام

مکتوب دوصد و چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم صد و چهل و یک در بیان آنکه از تعزضات اهل خیر آن محنت نکشند و به کاره کردیش
 دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان و مایه ناسب ذلک خدمت
 میرنعمان از سخنان پیر ایشان از باب خیر آن محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لائق آن که مکافات
 و مجازات متعوض نشوند دروغه را فروغ نیست باعث کسادت بازار آنها کلمات متناقضه آنها
 خواهد بود من کما یعمل الله له ثودا فماله من ثور شغلیکه در پیش دارند در بهمان کوشند و از غیر آن
 لے برادر بے نهایت در گناست و هر چه برده میرسی برده مایست ۱۲ یعنی بهمان طریق معلوم باشند و ازال راه غفلت
 در زند و اعراض رواندند که کبریت امر است ۱۳ این قول اشارت است بآنکه که در پاره سحان الذی دسوره بنی اسرائیل واقع
 است و نظم الایه کنز اقل کل یعمل علی شاکلته فیکم اعلم بعین هواهدی سبیل یعنی بگو هر کس کار میکند بر صورت حال خویش
 و طریق خود پس پروردگار شما دانا تر است بآنکه دے یا بنده تراست راه را ۱۴ قوله من کما یعمل الله له ثودا فماله من ثور شغلیکه در پیش دارند در بهمان کوشند و از غیر آن
 است در سوره نور پاره قدس یعنی و هر که نداد و خدا روشنی پس نیست او را هیچ روشنی ۱۵

چشم پوشند قل الله ثم دد هم في خوضهم يلعبون - انوی خواجہ محمد صادق بوقت رسیدن
عشره اعتکاف باتفاق بجا آوردند و به فتوحات و واردات مجددہ مشرف گشتند الحمد لله سبحانہ
که اوقات سائر دوستان نیز مقرون به جمیعت است و ترقیات پے در پے است ذلک فضل
الله یؤتیہ من یشاء والله ذو الفضل العظیم و صلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا
محمد و آلہ و صحبہ و سلم و بارک علیہ و علیہم اجمعین +

مکتوب دوم و پنجم

خواجہ محمد اشرف کابلی صدور یافته فی بیان ان متابعة صاحب الشريعة عليه و
آله الصلوة والسلام والنجاة ملائک الامر + شرفکم الله سبحانہ یکمال المتابعة
المصطفوية علی صاحبها الصلوة والسلام والنجاة فانه ملائک الامر و منية
الصدیقین و ما یسوی ذلک فادها م باطلة و خیالات فاسدة بجاننا الله
سبحانہ و آياکم عنها والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه
و علی آله الصلوات و التسلیات دائما +

مکتوب دوم و ششم

بملا عبد القصور مرقدی صدور یافته در مذمت دنیا و نکوش گرفتاری به تیغیات آن الله عز و جل
قَالَ اَنْ يَنْبَهَنَا الْمَوْتُ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَاٰلِهِمُ الصَّلَاةُ
له قول قل الله ثم دد هم الخ اشارت است بر کرمه که واقع در باره و اذا سمعوا سورة الغام و رکوع و هم یعنی بگو خدا یعنی خدا فرود آورد باز
بگذر ایشان را در گفتار بیوده ایشان در حالتیکه بازی میکنند ۱۲ له قول فی بیان ان الخ یعنی در بیان آنکه متابعت صاحب شریعت علیه
و علی آله الصلوة والسلام و النجاة مدار کار دین است حق سبحانہ و تعالی شمار یکمال متابعت مصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و النجاة مشرف
گردانا و چه بدرستی است مدار کار دین و آرزو صدیقان ما سوائے این پس او بام اند باطل و خیالات اند فاسد بخت بخند ما را حق سبحانہ و
شمار ازینها و السلام علی الخ ۱۲ له رفحات و تشدیدیم بمعنی گفتن و در گفتن و نکوشیدن ۱۲ له خدایا سویشا و آگاه کن ما را پیش از آنکه آگاه و
پوشیار و بیدار ساز و ارامت لطیفی سرور سلطان علیه و علی آله الخ ۱۲ یعنی بگو خدا را آید و می شناید رسید و قول قدس سره عشره الخ بیان آنست

والتسلیات انهم و افضلها مفاوضه لطیفه و ملاطفه شریفه که نافرمانی حقیر و در افتاده نموده بود و ندو بوصول
آن بهیج و مسرور گردید جزا که الله سبحانہ عنا حیو الجزا بے برادر آدمی را در دنیا از برای طعامها
چرب و لذیذ و لباسها فریب و نفیس نیاد و در اند و از برای تنعم و لهو و لعب نیافریده مقصود از
خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار است که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار که شریعت
مصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و النجاة بان اذن فرموده چه ریاضات و مجاهدات اهل باطل
که موافقت بشریعت نماید و جز خسارت و خذلان نمی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی گمارد باید که بعد از تحلی
و تزیین باتیان احکام شرعیة عملا و اعتقادا و بروق آرائے علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم بطن خود را بذكر آبی جل سلطانہ معمور دارند و سبقت که بر طریق علیہ اکابر نقشبندیہ قدس الله تعالی
است و ادھم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است و نسبت
ایشان فوق همه نسبتها است کونه اندیشان این سخن را باور دارند بانه مقصود ترغیب و تشویق است
غافلان خارج از محبت اند و هر کس افسانه بخواند افسانه است + و آنکه دیدش نقد خود مراد است
بالجمله فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر داشته اند کرمیه و اذکر و الله کثیرا لعلکم تفلحون شاید این
معنی است پس بذکر کثیر باید قرار داد و هر چه منافی این دولت است آن را دشمن باید داشت علاج
رستگاری این است ما علی الرسول الا البلاغ ذکر گو ذکر تا تر اجماع است + یا کئی دل ز ذکر
رحمان است + الا بدین کم الله تطمئن القلوب نص قاطع است الرسول من الله سبحانہ التوفیق
علی ذلک و الثبات و الاستقامة علیه فانه ملائک الامر والسلام علی من اتبع الهدی و التزم
متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوات و التسلیات آنها و اکملها جامه فرجی که در اوقات

۱۱ له زب داده شده و این لفظ معانی است ما خود از زب که کلمه فارسی است از عالم مزلف و طیب ۱۲ له قوله تنعم بمعنی بخور واری
یا فتن و منقعت گرفتن است و قوله تنعم بنا و نعمت پرورده شدن و قوله لبوا بفتح بازی قوله لعب بالفتح لام و کسر عین محله نیز بمعنی بازی
و لبکون عین نیز آمده ۱۲ له اشارت است بتفسیر آیه که بر کرمه در باره قال فما خطبکم و سورة الذاریات واقع شده است و ملاخفیت
الجن و الاشی الا لیبعد و ۱۲ له جمع ریاضت بکسر اول بمعنی رنج کشیدن و نفس کشی ۱۲ له جمع مجاهده بمعنی رنج و مشقت و کوشش
و باکفران جنگ کردن و اینجا هم و بانفس خود مراد است ۱۲ له بیت دل چوں مای و ذکر چوں آب است + ز ندگی دل ز ذکر و لب است
له و نظیر الایة هکذا الذین امنوا و تطمئن قلوبهم حین کم الله الابن کم الله تطمئن القلوب یعنی راه بیغاید بسوئے خود
آنان را که ایمان آورده اند و آنرا آرام میگیرند و دلها بیغاید و خدا آرام میگیرد و این کرمیه واقع است در باره و ابی و سورة
۱۲ له بدانکه تحقیق این لفظ دو وجه تسمیه این علی التفصیل بجای تسمیه مکتوب صدور چهل و دوم گذرشته است از اینجا ملاحظه باید نمود ۱۲ له تذکرات
در سورة جمعه یعنی یاد کنید خدا را بسیار تا باشد که رستگار شوید ۱۲

نیک بکر پوشیده شده است مرسل داشته خواهند بود شید عواقب جمیع امور بخیر باد بِالنَّبِيِّ وَالْإِلَهِ الْجَدِيدِ
عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب ۲۰۴ دو صد و هفتم

بمیرزا احسان الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تا اثر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را تا بمیزان شرع نسخند به نیم حیل نمیخزند الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی ندتے است کہ اخبار سلامتی جناب شما و حضرت محذور و افراد و فرزندی میان جمال الدین حسین سپاہی اعزہ و خدمتہ علیہ علیہ علی الخصوص میان شیخ الہدای و میان شیخ الہدیا نرسیدہ مانع آن غیر از نسیان دور افتاد نخواہد بود آری قرب ابدان را در قرب قلوب تا اثر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبہ صحابی نرسد و پس فرمائی بان رفعت شان کہ بشر و صحبت نجر البشر علیہ و علی الہ الصلوٰات و التسلیمات نرسیدہ بہ مرتبہ ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد اللہ بن مبارک رضی اللہ تعالی عنہ پرسید ای شما افضل معاویہ ام عمر بن عبد العزیز یا ذرہ اب فرمود انقباض الذی دخل کف فرس معاویہ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا امرت احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و تابع مقبول بعایت است و اللہ سبحانہ الحمد و المنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء و الاکرام و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سيد الانام عليه و علی الہ الصلوٰات و التسلیمات و انہ ہلاک الامر و مدام النجاة و مناط الفوز یا لسعادات الدنیویة و الآخرویة شبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی ذلک بحومة سيد المرسلین علیہ و علی الہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات انتمہا و اکملہا ع کار این است و غیر

لہ قال صلی اللہ علیہ وسلم ان خیر التابعین رجل یقال لہ اویس ولہ والدۃ وکان بہ بیاض فہو فیستخفرکم رواۃ مسند یعنی بدستنی بہترین تابعین مرویست کہ گفتہ بشود و مراد اویس و مراد مادر نیست و بود بوسے برے پس امر کنید و درخواستید از بے کہ استغفار کند مرثدا ۱۲ لہ یعنی کدام یک از این دو افضل است معاویہ بن ابوسفیان امیر شام رضی اللہ تعالی عنہما یا عمر بن عبد العزیز بن مروان اموی ۱۳ لہ قولہ انقباض الذی دواخل یعنی غبارے کہ داخل شد و در آمد در یعنی اسب معاویہ ہمراہ رسول خدا بر انتہا بہتر است از عمر بن عبد العزیز ۱۴ لہ احد الائمة الاعلام و الفقهاء العظام المذہبی مولی بنی حنظلۃ ثقة ثبت فقیہ عالم جواد حجا ہد جمع فیه خصال الخیرات سنة احدى و ثمانین و ثلاث و ستون ۱۲ تقریب

۱۰ قال صلى الله عليه وسلم ان خير التابعين رجل يقال له اويس ولد والدته وكان به بياض فمروا فليستغفر لكم
 رواه مسلم يعني بدرستی بهترین تابعین مرویست که گفته میشود مروا او ایس و مروا مادر نیست و بود لبوے برے پس امر کنید و درخواستید
 ازوے که استغفار کند مرثدا ۱۲ **۱۱** یعنی کدام یک از این دو افضل است معاویہ بن ابوسفیان امیر شام رضی اللہ تعالیٰ عنہما یا عمر بن عبد العزیز
 بن مروان اموی **۱۲** قوله النجا والذی الخ یعنی عبارے که داخل شد و در آمد در یعنی اسب معاویہ بہرہ رسول خدا بمراست بہتر است از
 عمر بن عبد العزیز **۱۳** **۱۴** احد الائمة الاعلام والفقهاء العظام المروزی مولی بنی حنظلۃ ثقۃ ثبت فقیہ عالم جواد مجاہد جمعت
 فیہ خصال الخیر مات سنۃ احدى وثلاثین ولہ ثلث وستون ۱۲ تقریب

ان همه هیچ از ترس صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد و حال را تا بمیزان شریعت
 بخندید نیم جیل نمیزند و کثوف و الهیات را تا بر محاکم کتاب و سنت نزنند به نیم جوهر نمی پسندند
 مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول از دیاد یقین است بمعتقدات شرعی که حقیقت ایمان است
 نیز حصول یسیر است در اداء احکام فقهیه نه امر دیگر و رائے آن چه رویت موعود یا آخرت است در دنیا
 البته واقع نیست و مشاهدات و تجلیاتیکه صوفیه بآن خرسندند آرام بطلال است و تسلی لبشبه و مثل
 و تعالی و راء الوداء است عجایب کار و یار است اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشان را که باهی
 گفته شود خوف آن دارد که فتور سے در طلب مبتدیان این راه پیدا شود و قصور سے در شوق ایشان
 افتد و از آن نیز می ترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده باشد یا ذلیل المتعین ذللی
 محرمه من جعلته رحمة للعالمین علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات که
 الهادی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی الیه الصلوات و التسلیات و
 التسلیات افضلها و اکملها

مکتوب ۲۰۸ دوصد و هشتم

بہ حضرت مخدومزادہ اعنی میان محمد صادق سلمہ اللہ سبحانہ علی مفاریک الحبیین

مسألة قوله ترتب بضم اول وراء محله مشدده سخمنائے باطل لہو آمیز مجمع ترمیمہ کہ بمعنی باطل است ۱۲ اغیاث و اینجا مراد کلمات نیست کہ از راہبران در
نام و راہ بحالت سکوت و مستی بعد و پیوند و بطاہر مخالفت ظاہر شریعت غرا بود فہم ۱۲۷ یعنی لے راہبران شدگان را بہری کن مراد باہ بنمایا
بظہر تسمیکہ گردانیدی اورا حجت عالیمان علیہ الف الف صلوة و سلام ۱۲۷ خواہ محمد صادق قدس سرہ تحقیق فرزند بر و مند حضرت
ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند بوستان دلالت در سال ہزار و سہ نمودہ از بدایت صبی و آغاز نشو و نما سیمائے عوفا
و آثار و کلام از ایشان پیدا بودہ در ایام طفولیت جدا مجد ایشان علیہ الرحمۃ در کف تربیت میداشتہ حضرت ایشان میفرمودند کہ والدایہ
لکین طفل عجائب چیز ہا ز کفیت تحقیق اشیا از ما پیرسد کہ جواب آن ہنر شای توان در جزو سنہ ہزار و ہشت بصحبت گرامی حضرت خواہر فانی ز خود باقی بحق
قدس سرہ بنظر قبول ایشان و اخذ ذکر و مراقبہ و جذبہ و نسبت شریفہ مشرف گشتند الی آخر احوالہ المسطورہ فی الدفاتر انتقال پر طلال مخدوم زادہ بزرگ
از دو و شصت و نہم ربیع الاول در حدود ۲۵ سنہ بوقوع پیوستہ انا لہد ملتقط من زبدۃ المقامات ۱۷۰ بفتحین و کسر اول و فتح حائے محملہ بمعنی سنگ نشک
کہ سیماہ باشد و بر آن آرائش زد کند ۱۲۷۱۷۰ از وجد و حال و کشف و الہام حتی کہ محبت و عشق نیز کہ بیش از معدات و مقدمات نیست ۱۷۰
یعنی دیدن حق جل و علا کہ در قرآن و حدیث باکی وعدہ دادہ اند و ہمیشہ ساخته ۱۲

صدور یافته در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه است که خود را در مقامات انبیاء می یابد علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات نیز بالاتر است بر این معنی چیست ؟
 فرزند پسریده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه است که خود را در مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات آنهمه اذکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از آن مقامات نیز لایق رفته است بر این معنی چیست و حال آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات اولیا بر چه میبایند لطیف الیشان میبایند و به کمالات ولایت مبتالبت الیشان میرسد جویش است که آن مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و البوکات نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران مبراتب از این مقامات بالاتر است چه آن مقامات عبارت از اسماء الهی است جل سلطافه که مبادی تعین الیشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات را به توسط اسماء بعالم هیچ مناسبتی نیست و غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل نه که می بیند ان الله لغنی عن العالمین شاید این معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و انوار بالار با خود گرفته فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتب که شباهت با چهار طبیعه ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن نمایند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در مجال اسماء یابد پس بلند استعداده که متوجه حضرت ذات است تعالی و تقدس تا چار در وقت عروج بان اسماء خواهد رسید و از آن جا بوق خواهد گذشت الی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید و با سمیکه مبدعین و جودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایاں تر از آن اسمائیکه مقامات انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجائی هر خواهد شد که ملاحظه فضیلت است هر که مقام او بلند است

۱۰ بخدی که وصول سالک بر چندین استعداده باشد اینجا نیست پس توهم مساوات مندرج گردد و فضل حق فی هذا القول ایما الی جواب السؤال المذكور ۱۱ و عروج این بزرگواران لایق است از اسماء الی ما شاء الله تعالی ۱۲ واقع شده است در پاره امن خلق و سوره عنکبوت و نظم الایه بکرا و من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین یعنی و بر کجا کند جز این نیست که جهاد میکند بر نفس خویش بر آئینه خدا البته بی نیاز است از عالمیان ۱۳ پس لازم نیاید خلاف مقود و مجمع علیه و اندرین قول جوابی است دیگر مرسوالات مذکور را و این جواب را بمشله واضح گردانیده اند ۱۴
 پس توهم مساوات با ایشان پیدا میشود ۱۵

افضل است و تا سالک باز با اسم خود نه گردد و اسم خود را پایاں تر از آن اسمی نیابد افضلیت آن بزرگواران را بطریق فوق و حال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید و به یقین سابق حکم با و گو آنها میکنند اما وجدان او مکتوب حکم اوست درین وقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام از مرتبت اقدام سالکان است این جواب را به مثله واضح گردانیم آری باب معقول گفته اند که در خان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء آبی است و قتیکه و خان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزاء آبی بالافرا خواهند رفت و بحصول قسرها سر عروج خواهند نمود گفته اند اگر در خان قوی باشد عروج او تا کوه تار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء آبی که با الطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آن جا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که تبه اجزاء ارضی بلند تر است از مرتبه اجزاء آبی و هوای چه آن تفوق باعتبار قسرها بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکوه تار چون آن اجزاء ارضی بمقامات تار می رسند بر تبه مقام اینها فرود تر از مقام آب و هوایند بود پس و راجح فی عروج آن سالک از آن مقامات باعتبار قسرها است که آن قسرها فرط حراست محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتفی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یا بدهش است که هر مقام را در ابتدا او توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها می رسند خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیدند فرق در میان ظلال و حقائق نمیتواند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان میبایند خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شے است بنفس شے الله ادرنا حقائق الاشیاء کما هی

۱۰ قول قسرها بفتح بتم بر کاسه داشتن و قوله سر بر بکاسه دارنده یعنی بحیر جابر که از طبع اجزاء ارضی خارج است یعنی اجزائے ناری ۱۱ قول که بقسم اول دفع و تخفیف را شے محله یعنی گوشت که بدان بازی کنند و هر چیز مدور و گرد مثل گوشت باشد ۱۲ غ ۱۳ یعنی اشتباه ظلال اکابر بنفس نفس عالمیه ایشان و اشتباه ظلال مقامات این بزرگواران به نفس مقامات ایشان قدس اند اسراریم ۱۴ و نفس عنا ما بنا من الکسب با نقفا سهله الشریفة المقدسة الزکیة ۱۵ بدانکه کوه تار فوق کره یاد است متصل باسمان کما زعموا ۱۶ خداوند را باینسان بر چیزه را چنانکه در نفس الامر هست و دور دار مارا از اشتغال با آنچه از تو غافل کند مارا بجزمت سر و پستیهای و پسینا علیه الصلوة والسلام لا تنان الا کملان مدام الملوان ۱۷ لغزش گاه پاهای راه روندگان طریقت ۱۸ ازین سیر و سلوک و عروج که بالفعل بحصول پیوست ۱۹

از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در نجای امکانی خلق و امر اوست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
 نه تعیین و نه تعیین امکانی او ظل آنست چه عروج تعیین و چه بی تعیین نیست و متوجه گشتن بآن
 تعیین معقول نه و چون حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت
 شریعت خاتم الرسل علیه الصلوٰة والسلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده به تبعیت بمقام
 محمدی خواهد رسید و تقویت دین او علیه الصلوٰة والسلام خواهد نمود آری این جاست که نقل میکنند
 از شراعیع با تقدم که بعد از برارسال از ارتحال پیغمبر اولی العزم از انبیا که ام و رسل عظام مبعوث میشوند
 که تقویت شریعت آن پیغمبر فرایند و اعلاء کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت اتمام می‌یابد
 پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث می‌گشت و تجدید شریعت خود می‌فرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه
 و علیه الصلوٰات و التسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علماء امت او را حکم انبیا داده کار تقویت
 شریعت و تأیید ملت را با ایشان تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولی العزم را متابعت او ساخته
 تر و ترجیح شریعت او نموده است قال الله سبحانه و تعالی انما نحن نزلنا الذکر و انما له
 لحافظون بدانند که بعد از برارسال از ارتحال خاتم الرسل علیه و علیه الصلوٰة والسلام اولیاء
 امت او که ظهور آید هر چند اقل باشند اکل بودند تا تقویت این شریعت بروجه اتم نمایند حضرت
 مهدی که خاتم الرسل علیه و علیه الصلوٰات و النبیات از قدوم مبارک او بشارت فرموده
 اند بعد از برارسال بوجود خواهد آمد و حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام خود نیز بعد
 از برارسال نزول خواهد فرمود با همه کمالات اولیاء این طبقه تشبیه کمالات اصحاب کرام است
 هر چند بعد از انبیا افضل مر اصحاب کرام است علیه الصلوٰة والسلام اما جائی آن دارد که از کمال
 تشابه یکدیگر و فضل نتوان داد از نجای تواند بود که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰة و

له بآنکه تحقیق ثابت شده است با حدیث صحیح که عیسی علیه السلام فرمودی آید از آسمان بر زمین و می‌باشد تابع دین محمد صلی الله علیه و سلم حکم
 میکند بشریعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لادب بعضی از احکام که از باب بدل است چنانکه نسخ می‌باشد از ترجمه شیخ عیسی
 و بطوی رحمة الله علیه ۱۳ که نگویند صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین لا یبقی بعد ۱۳ که یعنی بر آئینه ما فرودستادیم قرآن
 را و بر آئینه ما و نگاه بانیم این کریمه واقع است در باره ربما و سوره حجر ۱۳ که عن امر مسلمة رضی الله تعالی عنها قالت سمعت
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یقول المهدی من عترتی من اولاد فاطمة رداة ابوداؤد و ایضا
 قال صلی الله علیه و سلم المهدی منی الخ رداة الترمذی ۱۲

مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی

السلام لا یدعی اولیاء خیرا امرا خیرهم نه فرموده که اولیاء خیرا امرا خیرهم لعلهم یعلموا بحال
 کل من القریة یقین لیه اقل خیر القرون قدری اما چون از کمال مشابهت جائی تر و ولوده فرمود
 لا یدعی اگر پرسند که آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین
 را خیر ساخته است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه یقین
 باشد پس تشابه این طبقه در کمالات با اصحاب کرام چه خواهد بود و جواب گوئیم که تواند بود که خیریت آن
 دو قرن برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و ذلت ارباب فسق
 معصیت و هؤلاء ینافی کون بعضی الآخر من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیرا من اولیاء
 ذینک القریة ینین کحضرة المهدی مثلاً فیض روح القدس از بار مدد فرماید دیگران هم بکنند
 آنچه مسیحا میگرد و اما قرن اصحاب از جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان
 سابقان اند و در جنت نعیم مقر با ایشان اند که اتفاق کوه ذریت دیگران بکشد شجره ایشان نرسد
 و الله یختص بر رحمته من یشاء باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت
 که در ساله مبداء و معاد فوق این عبارت مذکوره مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجودیت
 محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقت
 ظل اوست پس ناچار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء امت
 اومی آید و از ایشان برکات میجوید و چون حقیقت او را تقدم باشد به حقیقت محمدی این معنی چگونه
 جائز باشد و جواب گوئیم که حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه و تقدیس

له تمام الحدیث هکذا مثل امی مثل المظی لا یدعی اولیاء خیرا امرا خیرهم رداة الترمذی یعنی قصه و حال امت من مشابه
 قصه و حال باران است در یافته نمیشود که نخست باران بهتر و نافع تر است یا پسین و این کنایت است از بودن همه امت
 خیرینا که مطر همه نافع و خیر است قال المعرب و اخبر ابن عساکر عن عمی بن عثمان رضی الله تعالی عنه مرسل بلفظ
 امی مبادک لا یدعی اولیاء خیرا امرا خیرهم ۱۲ تهی ۱۳ ای و لا یجل کونه صلی الله علیه و سلم عالما بحال کل من
 القریة یقین خیرة القرون السابقة ۱۲ که عن ابی سعید الخداری قال قال النبی صلی الله علیه و سلم
 لا تسبوا اصحابی فلو ان احداکم افق مثل احد ذ هیما بلغه من احد هم ولا تصیفه رداة الشیخان ۱۲ مشکوة
 ۱۳ مد بالضم بیان است و آن دور ظل است یا یک رطل و ثلث یا بری دو کف آدمی مستوی الخلقه در ظل بالفتح و بالکسر نیم من
 و آن دوازده اوقیه است و اوقیه چهل درم است ۱۲ منتخب ۱۳ و چه ناخ است از سجود بودن اصل مر ظل خود را و ساجد بودن
 ظل مر اصل خود را ۱۲

و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زینب اول مرعوج حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیائے کمل امت او را از عروجات آن سرور علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام نصیب تام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران در یوزه نماید چه عجب بیدت زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زبایان را پس انداخته و بجارت دیگر از آن رساله که دین مقام واقع شده بود نیز حل شد و آل عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود و مشهور است حقیقت کعبه نیز مسجود و حقائق آن اشیاء است چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقائق اشیاء عبارت از اسماء الهی است جل سلطان که مبادی فیوض وجودی و توابع وجودی ایشانست و حقیقت کعبه فوق آن اسماء است پس بر آئینه حقیقت کعبه قیوم حقائق اشیاء باشد آری اگر کمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود که شنبیه با حیا از طبعی اشیاء است در مراتب عروج فرو آید کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود و کما می سابقا و ایضا در رساله مبداء معاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیما علیه علیهم یعنی افضلیت بعضی ایشان را از بعض دیگر و چون مبادی آن بر کشف و الهام است که ظنی است از آن نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه در آن باب

۱۰ باید دانست که لفظ حقیقت محمدی در عبارت حضرت امام ربانی قدس سره بمعانی مختلفه و انحاء مشتی وارد شده و هم چنین حقیقت کعبه بمعانی شتی آمده فافهم و تثبت و کلی علم کلی شئی الی عالمه ۱۲ یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی و موسی و ابراهیم و نوح علیهم الصلوات و التسلیات اجمعین ۱۲ علم یعنی فلا محذور فی تقدما و اخر موافق عروج الکعبه و تفضل علی اخر موافق نزول محمد صلی الله تعالی علیه و السلام فلا وجه للطعن فی ذلك ۱۲ المعرب در لعمریه آنجا که فرموده اند که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم سید المرسلین است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات فکیف سائر المرسلین و حضرت عیسی و موسی را علیهما الصلوات و التسلیات و الحیات اگر چه از مقام تجلی ذات نصیب علی قدر المرتبه و الاستعداد قال الله سبحانه و تعالی خطابا لموسى و اصطفتک لنفسی ای لذاتی و حضرت عیسی علیه السلام روح الله است و کلمه اوست سبحانه و کثیر المناسبت است بآن سرور علیه الصلوٰۃ والسلام اما ابراهیم را علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام با وجود آنکه در مقام تجلی صفات است اما حدید البهر است نشان خاص که پیغمبر را در مقام تجلی ذات میسر شده است حضرت ابراهیم را در مقام تجلی صفات حاصل گشته مع تقادرات الاستعداد و پیغمبر پس باین اعتبار او از حضرت عیسی و موسی افضل باشد و حضرت عیسی از حضرت موسی افضل است و مرتبه او فوق حضرت موسی است و حدید البهر است و ناقد النظر بعد از ایشان حضرت نوح است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و مقام حضرت نوح در مقام صفات بر چند بالاتر از مقام حضرت ابراهیم است اما حضرت ابراهیم را در آن مقام نشان خاص است وحدت بهر است که دیگر را نیست لیکن اولاد کرام ایشان را از آن مقام نیز نصیب است بر تبعیت و فرعیت و حضرت آدم بعد از حضرت نوح است علی نبینا و علی جمیعهم الصلوات و التسلیات هن اصابا علمنی بی و الهدی بفضل و کرمه و العلم عند الله سبحانه

بجواب نودون حضرت محمد علیه السلام از بعضی از انبیاء و صلوات الله تعالی علیهم اجمعین

سخن کردن جز بدلیل قطعی جائز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جیبج ما کبره الله قولاً و فعلاً و در مکتوب خود نوشته بودید که در سرشته فرخ پرسیده بودم که تعلیم طریقت مطالب را نسبت بمن مرصی است یا نه تو در جواب گفته بودی که نه بخاطر فقیر نموده است که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است مطلقا مرصی نیست و الحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا مساوی کنند تا با سخا را یقین نه شود که باید گفت نگویید و انخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و بتاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایید مقصود دکان پس کردن نیست مرصی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود و خبر شرط است و دیگر از مسترشدان خود که نموده بودند گله از وضع خود یاد کرد و که بآں جماعت بر نیجه زندگانی میکنند که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متجمل نماید نه آنکه در اختلاط را بکشد و مصاحبه سلوک کند و بحرف و حکایت بهنگامه را گرم دارد و السلام *

مکتوب صد و دهم

بر ملا شکیبی اصفهانی صد و بیافته در حل عبارت نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعضی از فصاح ضروری که مسألت نموده بود و مرسله شریفه و ملا طیفه لطیفه که از روی شفق و مهر بانی تا مزو این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته بمتج و مسرور گردید سلامت باشند و به سلامت بروند و تا باشند بر محبت فقر باشند و چون بزرگوار محبت ایشان را سر بایه بپزند و چون خیرند به محبت ایشان خیرند بجز ممت من افخر بالفقر و انزل علی الغناء علیه و علی الیه الصلوات و

۱۰ کما در الفقیر فخری و هو صیحه المعنی ۱۲ ۱۰ قوله و اثره علی القنای روی الترمذی عن ابی امامه رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض علی دبی ان یجعل للجاء مکه ذهابا قلت لا یارب ولكن اشجع یوما و اجوع یوما او قال ثلثا او نحو هذا فاذا اجعت تصرعت الیک و ذکرک فاذ اشبعت شکرتک و حمدتک انتهی ۱۲ بیت و دادته الجبال الشتم من ذهب عن نفسه فادهاها انما شتم ۱۲ ۱۰ قوله دکان بالضم و تشدید کات و تخفیف آن بر دو صحت است و دکان بو او محض غلط است و نوشتن و خواندن آن بزیادت و او خطا است ۱۲ ۱۰ فانه قد و دخی الخبر عن النبی الصادق الابراهم صلی الله علیه و آله و سلم کان یجمل لا صحابه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ۱۲

ایشان بوده اند و آیات متفرقه را با اعتماد عدالت ایشان از هر کدام دو آیه سه آیه کم و بیش اخذ نموده
جمع ساخته اند اگر در یکی از اصحاب کسی خبری نماید آن خبر صحیح تر از خبری در عدالت ^{بافتخ طعن کردند در گوایی در عدالت} ^{برادرانند} ^{از اسم فاعل خبری از بعضی کشیده شدن} آیات
تواند بود که او باشد و مخالفات و منازعات که در میان این بزرگواران گذشته است بر محال نیک صرف
باید نمود و از بهر او تعصب خود را دور باید ساخت قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِمَحَالِ الصَّحَابَةِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ تِلْكَ دِمَاءُ كُلِّهِمْ وَكَهْوَالُهُ تَحَالَى عَنْهَا أَيْدِيَنَا فَلْنُظْهِرْ
عَنْهَا أَلْسِنَتَنَا وَمِثْلُ هَذَا مَقُولُهُ مِنْ أَهْلِ جَعْفَرٍ صَادِقٍ نَزِيرٍ مَنْقُولٍ اسْتَدَّ السَّلَامُ أَوْلَادًا وَخَوَاهُ

مکتوب ۲۱۱ و صد و یازدهم

مولانا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سوال او که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان شرائط ضروریہ مقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب انخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بذروه کمال و تکمیل رساناد مجذومۃ النبی المختار والہ الہیاء علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیات از مقوله مولوی ^{روی} علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که در کنار من بوده حتی بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند که این قسم امور دین را بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معامله بخی ضروری است که صاحب معامله آن صورت بمغلی راجع می انگارند تعالیٰ شانہ سخن بمان است که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ پیر محمد

له یعنی نموده که فیما بین اصحاب کرام علیهم الرضوان در منازعات و مشاجرات ریخته شد حق سبحانه و تعالی دستهای ما را از آنها
 پاک داشت پس باید که پاک داریم از آنها زنا بانه خود را ۱۳ **که** هو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب
 الهاشمی ابو عبد الله المعروف بالصديق صدوق فقیه امام من السادسة ۱۲ تقریب **که** بدانکه شمر از احوال
 مولانا یا محمد قدیم وجه تشبیه نشان باین اسم بجانب مکتوب عدد بقدر هم از جلد اول نوشته شده است ۱۲ **که** ولادت ایشان
 در سنه اربعین و اربعم بوده است و وفات ایشان در سنه خمس مائه و در عمر نیرده ساله بودند که میفرموده از ابی اسحاق فقیه علم
 فقه اعمو قند و در علم نظر بدرج کمال رسیدند بر مذہب امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه بوده اند در اصفهان و بخارا تعلم کردند و در عراق و
 خراسان و خوارزم و مادراء النهر قبول بودند و خرقه از دست شیخ عبد الله جوینی پوشیدند و تاریخ امام یاقعی قدس سره مذکور است که
 خواهر یوسف سہراتی صاحب احوال و صاحب کرامات در بغداد و اصفهان و خراسان و سمرقند و بخارا افتاد و استفاده نمود و
 حدیث و زید و موعظت فرمود و خلقی از و متفیع شدند چو حضرت خواهر یوسف را قدس سره وفات نزدیک رسید (باقی بر ص ۲۷)

۴۴۴

بهمانی فرموده اند **تِلْكَ جَوَالِبُ تَوْبِي بِمَا أَطْفَلَ الظُّلُمَةُ** و دیگر چوں نوے از اجازت تعلیم
 بشمار کرده شده است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوشت بهوش استماع نموده بعمل خواهند آورد
 بدانند که چوں طلبه بارادت پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد مبادا درین امر
 استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرح و سرور پیدا شود
 باید که درین باب راه التجا و تضرع اختیار نموده استخارهای متعدد نمایند تا آنکه به یقین پیوند که طریقه
 را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را
 در عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانه مجوز نیست که **يَمْحُجُّ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى**
النُّورِ یا **ذِينَ يَهْتَدُونَ** دلالت بر این معنی دارد عزیز است فوت کرد **و خطاب آمد که توئی که زده پوشیده بودی در**
دین من بر بندهای من گفت بے فرمود هَلْ أَطْلَقْتَ خَلْقِي إِلَيَّ وَأَقْبَلْتَ بِقَلْبِكَ عَلَيَّ و اجازت
 که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرط است و مشروط است بحصول علم بر حقی و اوقاف
 هنوز آں وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا درود آں وقت شرانیک مرعی
 دارند خبر شرط است و بمیزان این معنی را نوشته است از اینجا نیز معلوم خواهد شد که **مُؤَدَّي**
 نمایند که آں وقت برسد و از تنگی شرائط و اربند و السلام

مکتوب ۲۱۲ و صد و دوازدهم

بولانا محمد صدیق بدشتی صدریافت در جواب بعضی اسولہ کہ پرسیدہ بود و حلّ واقعہ کہ دیدہ بود و نوشتہ دو مکتوب مرغوب پے در پے رسید فرحت بر فرحت افزود حضرت حق سبحانہ

دقیقه حاشیه ۲۴ چهار کس را در مرتبه دعوت و ارشاد یافته بخلاف و نیابت خود نصب کردند اول خواجہ عبداللہ تبرقی دوم خواجہ حسن اندازی سوم خواجہ احمد بسوی چهارم خواجہ عبدالخالق نجدی وانی قدس اللہ اسرارہم و رضی اللہ تعالیٰ عنہم و غرض لہذا پنج قسم ۱۲ از دشمنات ۱۵ ترکیب تو صیفی است و بحکم الاضافۃ ۱۲ ۱۵ درود بالضم و بالکسر بمعنی بلندی کوہ و بالائے سر کوہ برائے ہونوشتن و بالفتح خواندن خطا است ۱۲ غ د حاشیہ صفحہ ۱۵ یعنی این خیالات اندک پروردہ میشود و اینها طفلان طریقت یعنی عقیدیان این راہ را موجب از دیداشت و باعث برتری مزید میگردد ۱۲ ۱۵ انرا رست بکرمیہ کہ دافع است در سورۃ ابراہیم دپارہ و بابری یعنی تا تو بیرون آری مردمان از تار یکہا بسوئے دشمنی حکم و فرمان پروردگار ایشان ۱۲ ۱۳ یعنی ہر انقویض نمودیندگان مرا بسوئے من و اقبال نہ کردی بدل خود بر من یعنی سر از بار بود مرا از انقویض و اقبال ۱۲ ۱۵ یعنی بغیر اجازت از شیخ کامل مکمل کہ گفتہ او گفتہ حق بود راہ ارشاد و تکمیل را گرفتہ بودی

و تعالی ترقیات بے نهایت کرامت فرماید **مُجُومَةُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ** آنکه ما آنکه ما پر سیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتبی که فوق از استعداد اوست تواند رسانید یا نه بلکه تواند رسانید اما بآن مراتب فوق که مناسب استعداد اوست نه بمراتبی که مباین استعداد او باشد مثلاً مریدیکه استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد او تا وصول بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را به تصرف خود تواند باقی بماند در جرات آن ولایت رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضا پر سیده بودند که آن کدام مرتبه است که اخفی که لطف لطائف انسانی است در آن مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنیا است و خواهیست شبهه او پیدا میکند معلوم اخروی باد که اخفی بر خیزد لطف لطائف است اما داخل دایره امکان است و بدایع حدوث قسم چهل سالک یا از دایره امکان بیرون نهند و در مراتب و جویب سیر فرماید و از ظلال و جویب باصول آن برسد و از تفقید صفت و شان وار به دنیا چار ممکن در نظر او خوار و بے اعتبار در آید و آشن و الطفت او را در دنیا است و خواهیست برابر بیند و نفس و اخفی را درین مقام توان بین انگارد و نوشته بودند که بواسطه یاب و اسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده و ارباب عبادت باید کرد یعنی این که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوء ادب است محبت آثار این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده باشد جلای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند و حضرت آدم را علی **يَبْنِيَا وَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ** در آن واقعه دیده بسیار نیک است و احوالت دارد آب که کنایه از علم است دست در آن کردن حصول قدرت است در علم و مشارکت حضرت آدم علی نبینا **وَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ** درین معنی مؤکد آن حصول است چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است **وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** غایه مافی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است

چون آنکه در تمام کتب است

۱۰ از اقسام بالکسر و تشدید تا مسوره پیمیزی نشان منشدن ۱۲ **وَ تَوَّانَ** دو بجه که یک بار از شکم زانید تنبیه توأم بافتح یکبار از آن **وَ تَوَّانَ** و بیا موخت خدا آدم را نام لای خلوقات تمام آن الحز واقعه است در کوع چهارم از مسوره لقره ۱۲

بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دارد **عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ وَ الْبَاقِي عِنْدَ التَّلَاقِ وَ السَّلَامُ**

مکتوب ۲۱۳ و صد و سیزدهم

بسیادت پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان مواظط و نصائح و در ترغیب بر متابعت علما اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیله خطایم و نیوی سلخته اند **عَصَمَكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِجَنَابِكُمْ مُجُومَةُ جَدِّكُمْ الْأَعْجَبِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ** قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ نمیداند که احسان شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعائے سلامتی و از رطب اللسان باشد **الْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ الْعَمَّةُ** فکر این معنی بے نحو است میسر است و احسان دیگر که لائق مکافات است موعظه و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت و نجابت دستگا با خلاصه مواظط و زبده نصائح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب تشرع است تدین و تشرع مربوط بسلوک طریقه حق اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند در میان سایر فرق اسلامیة نجابت بے متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بے اتباع آرائے اینها منتج دلائل عقلی و نقلی و کشفی بر این معنی شاید است که احتمال تخلف ندارد اگر معلوم شود که شخصی برابر دانه خرد و له از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را ستم قاتل باید دانست و محال است او را زبر افنی باید انگاشت طالب علمان بے باک از هر فرقه که باشند بصوص دین اندا اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات است این بهم فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این عبادت است که بواسطه خطایم و نیوی آخرت خود را بر باد داده اند **أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَوْوُوا الصَّلَاةَ بِالْهَدَى**

۱۰ واقع شده است در مسوره رحمن و پاره فم خطبکم یعنی نیست جزائ احسان و سلوک نیک مگر احسان و الغام ۲۰ **وَ تَوَّانَ** اول بر وزن غلام یعنی فرو شکسته شده و معنی ریزه گین خشک و ریزه بر چیز و گنای از اندک مال دنیا و در دنیا بان نوشته که خطام ریزه گاه و مراد از آن مال دنیا است چه مال دنیا بمقابل درجات اخروی یا بعض انسان اشرف مخلوقات است حکم ریزه گاه دارد به مقابل خرمندگی غده و گسائیکه بر تشدید طاعت خوانند خطا است ۱۲ یعنی ایشان آن کسانند که خریدند گمراهی را عوض بدایت پس سود و باقی بر صفت ۲۰

شمار که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت علیه تبوسل این فقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضع بود که در برگه اندر کرم فرموده بودند **وَالْأَمْرُ عِنْدَكُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْتَّوَكُّلُ مَتَابَعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ** +

مکتوب دوصد و پانزدهم

بمیرزا فخراب صد و پانزدهم در خدمت دنیا مکتوب شریف که از حسن نشأ استعداد فطری به نیاز تمام به فقرای بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بصدقه جزییه علیه و علی آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ اے فرزند ارباب دنیا و اصحاب غناء ببلای عظیم گرفتار اند و با بتلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا کما مغروریه حتی است سحانه و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و مرتب گردانیده در رنگ آنکه بختی را از رانده سازند و نه بر سر را شکر آلوده مع ذلک عقل و در اندیش را بر شاعیت این دنیای متناهی و بر قباحیت این نامرغوبه دلالت فرمودند از علماء فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدمند نه ابدی باید داد که از دنیا بے رغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست مع ذلک از کمال رحمت بیک شاد عقل کفایت نمود شاید دیگر از نقل نیز بان ضم فرمود و بزبان رسل علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالمیان اند بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بان قحبه مکار منع بلیغ فرمود با وجود این دو شاید عدل هم اگر کسی بطمع شکر موسوم زهر بخورد و با امید زهر خیل نجاست اختیار کند سقیم محض است و بلید بالطبع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات

له قولنا وفتح اول و سکون ثانی و همزائیکه بعد خط مستقیم خط کج معنی نویسد بجا است و اگر بالفرض نویسد بالائ خط مستقیم نویسد تا اشارت شود که خط مستقیم در اینجا الف نیست بلکه است و این لفظ را بر وزن سر لفتن غلط است و بصورت پیشه نوشتن هم خطا یعنی افزون و نویسد شدن و مجاز المعنی جهان و عالم مستعمل میشود ۱۳ غ ۱۴ قال فی المداد المختار و لو اوصی للعقلاء بصوف العلماء المتهدین لانهم هم العقلاء حقیقه ۱۵ باب الوصیه ۱۶ بالفتح زن بدکار و فاسق مشتق از قحاب که باضم است بمعنی سرفه و معال چون فواحش و مردمان با و از سرفه طلب نمایند لهذا بن اسم موسوم شدند ۱۷ غ

والتسلیمات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت دماء و اموال دنیوی چیز دیگر نخواهد بود امر و نپایه عقلت از گوش هوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سربایه نخواهد ماند خبر شرط است بدیت همه اندر من به تو این است که تو طفلی و خانه زنگین است و السلام

مکتوب دوصد و شانزدهم

بمیرزا حسام الدین احمد صد و پانزدهم در بیان ستم کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد و مآیناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علیهم و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر میرسد که چون در میان احوال بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا و مغرب شده اگر احوال بعضی از علوم و معارف با ایشان نوشته مناسب بیناید ببناء علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بلید بکسب امید است که به طلال نه کشد و با چو محبت ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور میسازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از قوا و بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه بر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل بود بلکه بسا است که خوارق کمتر شود ولایت اکمل بود و کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرو آمدن بلکه احوال عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است بجانب عروج بهر کیفیت که باشد زیرا که صاحب نزول قانون کلی ۱۲ به ملاحظه حال عروج ۱۳ نه چون جانب العروج علی ای کیفیت کانت ۱۴ بعالم اسباب فرو می آید و وجود اشیا را مربوط با اسباب بیاید و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نه کرده است یا نزول کرده و با اسباب نه سیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب بنام از نظر او بر تفعیل گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضائے

عصمت بالکسر بازداشتن و دماء جمیع دم بمعنی خون یعنی حفاظت جان و مال از دست عساکر اسلام ۱۵ غ ۱۶ قوله اندر تفتیح اول و سوم نصیحت و پند و وصیت ۱۷ غ ۱۸ بدانکه در مکتوب صد و بیستم از جلد اول فرموده اند ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن شاید اینجا لزوم با اعتبار اعلی مواد را داشته باشند فافهم ۱۹

ظن بر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد و آنکه اسباب را نه می بیند کار او را توسط اسباب ممتا می سازد و حدیث قدسی ^۱ آنکه خداوند تعالی شباهت این معنی است تا مدت بخاطر مجلید که وجه حبیبیت که اولیاء اکمل این است بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارقی که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی این معیار را بی ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلند تر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرو آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایت خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سره با منقول است که روزی خواجہ حسن بصری بربل دریا نشاء بود و انتظار کشتی میبرد که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا استاده اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجہ حسن بصری گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجہ در انتظار کشتی استاده ماند حسن بصری چو بی عالم اسباب فرود آمده بود و با او توسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چو بی اسباب را در دست از نظر انداخته بود بے توسط اسباب با وزندگان میگرداند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و انبیا را چنانکه هست و انشته چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بقا علی حقیقی دارد بے آنکه اسباب را داخله بود این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد بر چند نازل تر کامل تر که در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که بر چند بالاتر رو و یا پائین تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی الیه الصلوة و السلام از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پائین تر فرود آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و یکا فو انام مرسل شد چه

و الحدیث بتامه هکذا یقول الله انما اعتدلتون عبدی بی و انما معاذ ذکری فی فان ذکری فی نفس ذکری فی نفسی و ان ذکری فی ملا ذکری فی ملا خیر منه الحدیث خبره - س - حق حصن حصین ای دواء الجنای و مسلح و التمدنی و النسائی و ابن حاکم کلهم عن ابی هريرة و سقط عنهم الترمذی من نسخة الجلال ۱۲ حوت ثلثین ۲۵ یعنی حق سبحانه و تعالی قدرت خود را در پس پرده حکمت خود پوشیده نموده است و بر عکس ظاهر نشاء ۱۲ ۲۵ یعنی این است معامله ظهور خوارق عادت و اما معامله تکمیل و ارشاد ۱۲

بواسطه نهایت نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تا متر گشته و بسیار است که از متوسطان این راه آن قدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتبیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند به بلند یال از منتبیان غیر مرجوع از اینجا است که شیخ الاسلام بهر وی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بی بودند من شمارا بگویم فرستاد من نه بخرقانی که در شمارا سودمند تر بود و از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از دس بهر کمتر یافتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افاده از همه زیاد تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر مرجوع و موقوف آمدن بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست که بهیچانکه در حصول نفس ولایت مولی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه لیس است که مردم از دس خوارق نقل کنند و او را انان خوارق اصلا اطلاع نه و اولیائے که صاحب علم و کشف اند جائز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صور مثالیة ایشان را در اکثرا متعده می سازند و در مسافرت بعیده کارهای عجیبه و غریبه از ان صور بظهور آرند که صاحب آل صور را از آنها اصلا اطلاعی نیست ع از ما و شما بهانه به ساخته اند و حضرت مخدومی قبله گامی قدس سره میفرمودند که عزیز می گفت عجائب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند - بعضی میگویند که ترادر مکه معظمه دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترادر بغداد دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من برگز از خانه خود نه برآمده ام و برگز این قسم مردم را نه دیده ام چه تمته است که بر من میگویند و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور و کلمات زیاد برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم ساخت بزود تر و بیشتر خواهد نوشت بر آن شاء الله تعالی -

شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه نام و س علی بن جعفر است یگانه و غوث روزگار بود و قبله وقت که در روزگار دس رحلت کرد بود شیخ ابوالعباس قصاب گفته بود که این بار که از خرقانی افتد یعنی رحلت و زیارت پس از وفات دس بخرقانی گشت چنانکه گفته بود و انساب شیخ ابوالحسن در قصوف بسططان العارفین شیخ ابویزید بسطاطی است قدس سره در تربیت ایشان دیلوک از روحانیت شیخ ابویزید است و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بدینست و شیخ ابوالحسن شب سه شنبه عاشورا سنه خمس و عشرين یازده اجایه از دنیا رفته دس گفته که بر قریح و سجاده صوفی بنود و بر رسوم و عادات صوفی بنود بلکه صوفی آن بود که بنود دس گفته بیدار آنست که چو حق را یاد کند از فرق تا قدمش از یاد کرد حق خبر داشته باشد لغات ۲۵ یعنی حضرت خواجہ فانی زود باقی بحق پیر بزرگوار خواجہ محمد باقی قدس سره ع شاکر ابوالعباس قصاب بود و سخن دس بلند بود شیخ ابوالعباس ویرا از مجلس داشتن باز داشته بود که عام را سخن نگویید دس برامغان بود قدس سره

مکتوب دوم و مقدم

به ملاطاف بر بخشی صد و بر یافت در بیان آنکه نسبت باطن هر چند به حالت و هجرت کشد زیبا تر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کثوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معینی و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و عانتی بذكر الله الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة والسلام علی سید المرسلین علیهم و علی آله الطاهرين و علیهم اجمعین مدتی است که از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موئی خلاف شریعت اعتقاد و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهرام تمام است و هر چند به حالت کسالت کشد زیبا تر بود و چند آنکه بجانب هجرت انجا بدتر باشد که کثوف الهی و ظهورات اسمائے در اثناء راه است بعد از وصول اینها همه کوفتی میکنند و غیر از بهالت و عدم یافت مطلوب امری دیگر نمی ماند از کثوف کوفتی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و منظم غلط غالب وجود و عدم آنرا مساوی باید دانست اگر بنا بر سبب چیست که در بعضی از کثوف کوفتی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف آن بطوری آید مثلاً خبر کردند که فلان بعد از یک ماه خواهد مرد یا از سفر لوطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقاً بعد از یک ماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد و جواب گوئیم که حصول آن کثوف و مخیر عنه مشروط بشرائط بوده است که صاحب کشف در آن وقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بوصول آن شے مطلقاً یا آنکه گوئیم حکم از احکام لوح محفوظ بر عارف ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محو خبر ندرین صورت اگر مقتضای علم خود حکم کند تا چار احتمال مختلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی نبی و آو

له بد آنکه شمه از حال ملاطاف بر بخشی بجا نشیبه مکتوب دوم از جلد اول نوشته شد آنجا ملاحظه نمایند ۱۲۵ قال الله تبارک و تعالی محو الله ما يشاء و ثبت و عندنا امر الكتاب ۱۲۵ قال عن خبر الاحاديث هذا باطل لا اصل له بل هو من مخترعات الخلق و لهذا الامام الرضائي قدس سره حيث قال و این فقیر این نقل را ۱۲۵ نمی پسندد و ۱۲۵

عليه الصلوٰة والسلام پیش حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰة والسلام آمده اخبار کرده در حق شخصی که این جوان فردا علی الصبح خواهد مرد و حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰة والسلام بر حال آن جوان رحم آمد پس سید از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بیکر و حلوا فرمودند تا هر دو بهیسا ساختند آن جوان شب با ائمه خود در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان طبق حلوا را در دست برداشته بآن فقیر داد چهل صباح شد حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰة والسلام انتظار خبر فوت آن جوان بودند چهل ویر شد فرمودند که خبر یارید که آن جوان چه حال دارد و خبر آوردند که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبی و آو علیه و آله الصلوٰة والسلام آمد گفت که تصدق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیرا بستر او مار کلان یافته که مرده بود و در درون آن مار قدر حلوا فرو کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطاب به جبرئیل امین نه مینماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطاب به حامل وحی تجویز نمودن مستفیع میدانند مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم احتمال خطائے او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبیل حق سبحانه و این خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علم که مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطاب را درین خبر محال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کافترقی بین الشهادة و الاخبار فان الاول معتبر و فی الشروع لا الثانی بدان اذ شدك الله تعالى سبحانه که قضایه دو قسم است قضاء معلق و قضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغییر و تبدیل را محال نیست قال الله تعالی ما یبدل القول لکذا این در قضاء مبرم است و در قضاء معلق میفرماید محو الله ما يشاء و ثبت و عندنا امر الكتاب حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محمد الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم هیچکس را محال نیست که تبدیل بدید مگر

له لافرق متحقق گردید میان این هر دو یعنی تبلیغ از جانب حق سبحانه و تعالی و اخبار از علم که مستفاد از لوح محفوظ است چنانکه در میان شهادت و اخبار فرق متحقق است زیرا که بالتحقیق اهل معتبر است در شریعت نه ثانی ۱۲۵ الشهادة لغة خبر قاطع و شریعا اخبار صدق لا ثبات حق بلفظ الشهادة فی مجلس القاضی و لو بلا دعوی و شرطها احد و عشر و شرط شرائط التخیل ثلاثة و شرائط الاداء سبعة عشر و شرط مکانها واحد و التفصیل فی کتاب الشهادة من الفقه ۱۲۵ اخبار الجرد الصور الخالی عن شرائط الشهادة فانه غیر معتبر فی مقام الشهادة و ان کان صادقا فی نفسه فافهم ۱۲۵ یعنی تغییر داده نشود سخن نزد من سوره ق پاره ۱۲۵ یعنی نابود میسازد خدا بر هر میخوابد و ثابت میکند بر هر میخوابد و نزدیک اوست ام کتاب یعنی لوح محفوظ سوره رعد پاره ۱۲۵ و ابر ۱۲۵

که اگر خواهم آنجا هم تصرف بکنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه
 ذہن این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی باین دولت غنی مشرف ساخت روزی در حدیث
 دفع بلیه بودم که بعضی از دوستان نامزد شده بود و در آن وقت التجار و تضرع و نیاز و غشوع تمام داشتم
 نظا بر شد که در لوح محفوظ قضاء این امر معلق بامر نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یا س و نا امیدی
 دست داد و سخن حضرت سید محی الدین قدس سره بیا دآمده ثانیة باز ملتی و متضرع گشت در راه
 عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بعضی فصل و کرم نظا بر ساختند که قضاء معلق بر دو گونه است قضا نیست
 که تعلیق او را در لوح محفوظ ظا بر ساخته اند و ملائکه را بر این اطلاع داده و قضا نیکی تعلیق او نزد خدا است
 جلی شانه و پس در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد این قسم اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد
 در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضاء مبرم دارد
 نه بقضاء که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل در آن محال است عقلا و شرعا کما لا یجفی و الحق که
 کم کسی را بر حقیقت آن قضاء اطلاع است فلیف که در آن جا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست
 شده بود در این قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آس بلیه فرمود و الحمد
 لله سبحانه علی ذلک حمدًا کثیرا طیبًا مبارکًا فیہ مبارکًا علیہ و کما یحب ربنا و
 یوصی و الصلوٰة و السلام علی سید الاولین و الآخرین خاتم الانبیاء و المرسلین
 الذی ارسله رحمة للعالمین و علی اهل و آحبابه و علی جمیع اخوانه من النبیین
 و الصدیقین و الشہداء و الصالحین و المصلحین اجمعین اللهم اجعلنا
 من محبیهم و متابعی اثارهم بیدک هؤلآء الکبراء و یزحم الله عبدا قال امینا
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که در بعضی اوقات خطائے که در بعضی علوم الهامی واقع میشود بسبب آن
 است که بعضی از مقدمات مسلمة که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم
 الهامی خلط میشود بحیثی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع را علوم الهامی مے انگارد پس
 ناچار در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطا بعضی اجزاء آن و ایضا گاه است که در کشف و اشکاف
 له که بر ظا بر لوح محفوظ مشروط بامر نه ساخته اند بلکه مطلق گذاشته لیکن نفس الامر مقید بقید و مشروط طایفه
 شرط است ۱۲

امور غیبی را می بیند و خیال میکند که محمول بر ظا بر است و مقصور بر صورت و باندازه آن خیال حکم می
 کند و خطا واقع میشود و نمیداند که آن امور مصروف از ظا بر است و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام نیز
 از جمله اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است شایان اعتماد کتاب و سنت است که بوحی قطعی
 ثابت شده است و بنزول ملک مقرر گشته و اجماع علماء و اجتهد مجتهدین نیز راجع باین دو اصل است
 و ماورائے این چهار اصل شرعی بر چه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول و الا فلا اگر چه از علوم الهامی
 و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشف و ایشال بود آنجا و جود و حال را تا مین این شرع تسخیر به نیم جو
 نمیخزند و کشف و الهام را تا بر خاک کتاب و سنت نمی نهد به نیم حقیقی نمی پسندند مقصود از
 سلوک طریق صوفیه حصول از یاد لغین است بحقیقت معتقدات شرعی که حقیقت ایمان است
 و حصول تسبیح است و اداء احکام شرعی نه امری دیگر درائے آن چهر و بیت موعود یا خیرت است
 در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسند آرام بظلال است و تسلی به شبهه
 و مثال اولی و در آلاء است میترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کما بی گویم
 فتور ستم در طلب مبتدیان این راه اقتد و تصور می در شوق ایشال پیدا آید و از آن نیز میترسم که اگر ت
 گویم با وجود علم تجویز التباس حق باطل کرده باشم بصورت این قدر اظهار نمی نمایم که مشاهدات و تجلیات
 این راه را بر عجب تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علیہ الصلوٰة و السلام باید زد اگر درست
 نباید ناچار بظلال و شبهه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک مفقود است در دنیا
 از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود اگر بر ظا بر دک و فک البته باید خاتم الانبیاء علیهم الصلوٰات
 و التسلیحات ازین و صمم میسر است و او را در دنیا رویت میسر شد و سر موعی از جان رفت و مل تا بعلن
 او را که ازین مقام نقیب گرفته اند بے برده ظلم از ظلال نخواهد بود صاحب تجلی محمدیانه هر گاه کلیم الله
 را از مشاهد این حال بے آنکه تجلی شود صفت در گرفت و دیگران چه باشند دیگر بدانند که مقصود از اجازت

بجامع و قیاس با جمیع کتاب و سنت

بجواب سوال مقدرات

سوال جواب سوال مقدرات فان العلماء قالوا اصول المشیخ اربعة الکتاب والسنّة والاجماع والقیاس ۱۲
 قائل و دعوت و رسوم و عادات و اجازات سابقه و الهام و کشف و جود و حال و غیر ذلک ۱۲
 نیست ۱۲ جمع ظل بمعنی وجود شے در مرتبه ثانیة و ثالثة الخ ۱۲ یعنی پس پردای ظلال و تجا بهائے تجلیات و مشاهدات است آن
 الله سبعین الف حجاب ۱۲ اشارت بسوئے قول سبحان و تعالی فلما تجلی دبه للجل جلد دکا و خرموسی صفا ۱۲
 ک بالفتح و تشدید بمعنی کوفتن و فک ایضا جرد کردن و چیز بهم در شده ۱۲ ارغ ۱۲ بفتح الصاد المهملة بمعنی العیب ۱۲ ۵۹ و خرموسی
 معقوف قاطع است ۱۲

بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق جل و علا برهنه می نمایند و خود هم به اتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سر رشته را بیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را بر باد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در تو هم کامل و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ماعلی الرسول الا البلاء و السلام.

مکتوب ۲۱۸ و صد و نهم

به ملا داؤد صد و ریافته در بیان رعایت آداب پیر طریقت و مکتوب شریف انجمن انجمن مولانا داؤد رسید موجب بخت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بر فضیلت خود متحلی و تضرع دارد بحمده النبی و الهی و الحمد علیک و علیهم الصلوات و التسلیات در تکرار سبقت باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس الله تعالی آنرا آرد همد باید که از توجیهات شتی فتور سستی واقع نشود و اگر فرضا غلظت و کدورتی طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطان و توجیه تام است بر منی خود که وسیله حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب و مسائل این دولت عظمی را بیک نمایند و رضائے این بنده گواران را وسیله رضائے حق سازند سبحانه طریق نجات و فلاح این است و السلام.

مکتوب ۲۱۹ و صد و نوزدهم

بمیرزا ایرج صد و ریافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر از اله مرض ظاهر خود است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و مایناسب ذلک و عصمکم الله سبحانه عما یصنکم و صانکم عما شانکم مجرمه سید الاولین و الآخرین علیه و علی الهی اجمعین من الصلوات التمهید من التسلیات اکملها سعاد و نجابت آثار آدمی

له بختین مقدره و کن ب که هر روز آموخته شود ۱۲ ه یعنی محقق شود ۱۲

را چهل مرضی از امراض ظاهری میگرد و عضو را از اعضا می آفت می رسد آن قدر سعی می باشد به نماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زایل گردد مرض قلبی که عبارت از گرفتاری است بهادون حق جل و علا بر نهج برود و استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابدی رساند و بعد از آن برمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر از الهی نمی نماید و سعی در دفع آن نه میفرماید اگر این گرفتاری را مرض قید اند سفیه محض است و اگر میدانند و پاک نمیدارند و بلید صرف مانا که از برای ادرک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کونه اندیشی خود مقصود بر ظاهر بدینی است عقل معاش چنانچه آفات معنوی را بخواهد تله ذات قایمه مرض منی انگارد عقل معاد نیز امراض صوری را بواسطه مثنویات اخرویة مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد صمد البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیات و عقل معاش مغرب اغنیاء و ارباب دنیا نشأت مایناسب و اسبابی که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت و در آخرت مشرف شده اند و ادیم تر از گنج مقصود نشان و گران رسیدیم تو شاید برسی و باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تقصیر او است احکام شرعی است مرض باطن نیز مستلزم آن تقصیر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی الشریکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه و انما لکبیر قرآنا علی الخشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن غیر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر است و الا در تکالیف شرعی به تخفیف است و تمام سیر و سهولت کریمه یزید الله بکم الیسر و لا یدیک بکم العسر و کریمه یزید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا و دو شاید این معنی است - مصرع بخور شیده مجرم ار کسے بینا نیست پس فکر از اله این مرض لازم آمد و باطله حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ماعلی الرسول الا البلاء و السلام.

له قولمان این لفظ بمعنی شبیه و نظیر و مانند شونده و بمعنی تحقیق و بمعنی شاید و بهمانا یعنی پنداری و گوئی آید ۱۲ ه یعنی سبب اشتغال آن بتلذذات الخ ۱۲ ه یعنی به جهت تحصیل ثواب اخروی و اشتغال آن باعمال صالحه که اسباب اند مثنویات اخرویة را الخ ۱۲ ه یعنی دشوار آمد بر مشرکان آنچه میخواستی ایشان را بآن در سوره شوری باره الیه برود واقع است ۱۲ ه یعنی و بر آئینه نماز البته دشوار است مگر بر فردی که گدگان و برتر سگاران سوره بقره آخرت اول ۱۲ ه یعنی میخواستند از شما آسانی و میخواهند شما دشواری سوره بقره سبقت رکوع هفتم ۱۲ ه یعنی میخواهند خدا را سبک کنند از شما و آفریده شده است آدمی ضعیف سوره نساء باره و المحسنات رکوع چهارم ۱۲ ه باریک و تنگ ۱۲ ه یعنی بعد و دوری است میان هر دو ۱۲

مکتوب صد و بیستم

شیخ حمیدنگالی صد و بیستم در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشأ غلط آنها الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی اله و آله و علیهم اجمعین

احوال و اوضاع فقراء اینجائی روز بروز موجب ازدیاد شکر است و همین توقع را در داده دوستان در اقتاده دارد آن عزیز درین راه غیب الغیب فرقی اقدام سالکان بسیار است سر رشته شریعت را در اعتقادات و عملیات نیک نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت بهمین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه را میگویند منشأ غلط را تعیین مینمایند بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در جزئیات ما را ندانند کوره باندازه آن کار خواهند نمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آن است که گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران یا بد که فی الحقیقت افضلیت آنها با جماع علمای ثابت شده است و یقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بابنیا که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوات و التسلیمات واقع شود عیاذاً بالله

سُبْحَانَكَ مِنْ ذَلِكَ مُنْشَأُ غلط جمیع آنست که هر یک از انبیاء و اولیاء را اولاً عروج تا با اسماء است که مبادی تعیین است و وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج در اسماء است و از ان اسماء الی مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى اما با وجود این عروج ما وائے و منزل هر کدام ایشانان بهما اسم است که مبدأ تعیین وجود اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در بهما اسماء یا بدیه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج بهما اسماء است و عروج و مهبوط از اسماء بواسطه عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسماء بلند تر واقع شود و لاخیر تم از اسماء نیز بالا تر خواهد رفت آن تو هم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سُبْحَانَكَ از آنکه آن تو هم لقین سابق را زائل گرداند و در افضلیت انبیا

بدانکه شمه از احوال شیخ حمیدنگالی - بجایب عنوان مکتوب صد و پنجاه و هشتم بمعرض تحریر آمده من شاء فلینظر ۱۲ ۱۳ بفتح اول و فتح بایه موهده و کسر عین جمله منسوب به طبیعت چرا که حرف ثالث را اگر یا باشد در نسبت حذف گشته چنانچه مدنی منسوب به مدنی و بهی حوالات نام فتنه است از فتون حکمت ۱۲ غ ۱۳ یعنی تو هم افضلیت خود به انبیاء و اولیاء که افضلیت نشان با جماع علمای ثابت شده است ۱۲ غ ۱۳ لغزش گاه پائین راه روندگان ۱۲

علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویت اولیائے که با جماع افضل اند اشتباه پیدا آورد این مقام از منزل اقدام سالکان است و در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از اسماء عروجات به نهایت فرموده اند و بقیه فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسماء اعلیٰ طبعی عروج ایشان است و او را نیز در اسماء سالکان طبعی هست که ادون آن اسماء است و انزل آنها چه افضلیت هر شخص با اعتبار اقدامیت اسم اوست که مبدأ تعیین اولیاست ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیت کبری را حاصل نیابد و به توسط او ترقی فرماید حضرت خواهر ما میفرمودند که راجع به این جماع است این جماع در وقت عروج چونکه از اسم که مبدأ تعیین برزخیت کبری است بقیه گذشتند اند تو هم کرده اند که برزخیت کبری در میان حاصل نمانده است و از برزخیت کبری حقیقت حضرت سالت خا علیه و علی اله الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدأ تعیین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماء است بر سبیل اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت بهما اسم است پس ناچار درین ضمن اسماء که مبادی تعیینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد و از هر یک که گذشت بمنتها آن اسم خواهد رسید و تو هم فوقیت خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته نمودن است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگران را بهر خود می انگارد و لا محرم تو هم اولویت خود پیدا می آورد درین مقام شیخ بسطام میگوید لَوْ اِنِّي اَدْفَعُ مِنْ لَوْ اِنِّي اَحْمَدُ

حضرت بی بی رابعه بصری قدس الله تعالی سر را را عالم عارفات متقین صاحب کرامات بلند مقامات ارجمند بود و اوصاف حمیده او زیاده از آن است که در تحریر و تقریر گنج اکابر درین برادر حل مشکلات باطنی تر و دوسه حاضری شدند چنانچه سفیان ثوری و غیره علماء و ائمه بجمعت پر سیدن مسائل بخدمت دس آمد و رفت داشتند پدرش چهار دختر داشت این چهارم بود لهذا او را رابعه گفتند پدرش رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب دیده بود میفرمود که بر نقاد بزرگس از امت من بشفاعت دختر تو آمرزیده شوند و ذات آن عارفه بقول صحیح در سال یک صد و هشتاد و پنج بوقوع آمد و فرار دس در بصره است ۱۲ از خزانة الاصفیاء ۱۳ که در مقامات عروج برزخیت کبری را حاصل نمی یابد ۱۴ خود را فوق یافتن از جماع که افضلیت نشان جمیع علیه است و تو هم افضلیت خود پیدا کردی ۱۵ یعنی شیخ ابو یزید بسطامی قدس الله سره الا قدس از طبقه اولی است از اقران احمد خضر و به یحیی معاذ و شقیق بنی را دیده بود و فا دس در سده اعدی و شین و ماتین بوده و اربع و ثلاثین نیز گفته اند و صحبت کرده بود که قبر من فراتر از استاد من نبید حرمت استاد را و نگار داشته بدر مرگ گفته آبی ماذ کر تک الماعن غفلة و ما خدمتک الا عن قرة گفته که حق تعالی را بخواب دیدم گفت راه به تو یونان است گفت از نو گذشتی رسیدی ۱۲ ۱۳ بالفهم ویم مفهوم و ذال معجمه معجمه یعنی نمون و نمون و در فارسی گفته یعنی اندک مستقل میشود صاحب قلم موسی تودج بدون الف و بفتح نون معرب نوشته است و الموزج را که بالف است خطا گفته لیکن از متقاج سکاکی و کتب معتبره دیگر معلوم شده که الموزج زیاده

از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص با سبی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثالی این مقام را بر پنج منکشف گردانند که جلای ریخت مانند محل ریختن بالکلیه زائل گشت و این
درویش بعضی ازین علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود و
منتشر گشته خواست که منشأ غلط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ لایح گشته است نبوسید
و انتشار دهد که گناه منتشر را اشتهار توبه در کار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نہ کنند و بہ
تقلید در ضلالت نیفتند یا بہ تعصب و تکلف تفصیل و تمجیل نوزند کہ درین راہ غیب الغیب این گہا
بسیار می شگفتہ جمعی را بہ ہدایت میر و جمعی دیگر را بضلالت رہنمائی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیدہ ام
قدس سرہ کہ میفرمودند کہ اکثر از گروہ ہائے ہفتا و ود ملت کہ بضلالت رفتہ اند و راہ راست را گم کردہ
منشأ آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار را با انجام نارسایندہ غلطیہا کردہ اند و بضلالت رفتہ و
سلام *

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّلَاثُ مِنَ الدُّفْعِ الْأَوَّلِ بِجَوْنِهِ تَعَالَى وَفَضْلِهِ وَفَضْلِهِ وَفَضْلِهِ وَفَضْلِهِ وَفَضْلِهِ
تَوْفِيقِهِ وَيَلِيهِ الْقِسْمُ الرَّابِعُ أَنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَسَلَّمْ وَبَارَكَ أَفْضَلُ
الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ
أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ هـ

۱۵۰ بن بالفتح ہر کردن و زنگ و چرک گرفتن و غالب شدن گناہ بر کس و غلبت و درشت نفس گشتن ۱۲ من - ۱۵۰ قال صلی اللہ
علیہ وسلم و ما عملت من سوء فاحدث لہ فیہ توبۃ السوء بالسوء و العلیۃ بالعلیۃ
رواہ الطبرانی فی الکبیر عن معاذ ۱۲۵ حصن حصین ۱۵۰ یصل بہ کثیرا و یجہد بہ کثیرا ۱۲۱
۱۵۰ یعنی کسے کہ اندرین طریق دخول نمایند اور لازم است و واجب کہ کار را با انجام رسانند ورنہ چہ عجب کہ در مملکت افتد و از
راہ راست دور افتد ۱۲

إِعْلَامُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
أَمَّا بَعْدُ: فَمَنْ مَبَادِئُ طَالِبَانِ حَقِّ رَاجِلٍ وَعَلَا قَدِيمًا وَحَدِيثًا بِعِلْمٍ تَصَوُّفٍ بِ
دَلِّ بَسْتِغِيهَا است بنا بران مقبولان بارگاہ یزدانی و محبوبان درگاہ سبحانی در تحصیل ذر العرش
مساعی جمیلہ بکار بردہ اند و در طی این ممر صعب جان تار بہا نمودہ اند و بمطالعہ و سیر کتب
تصوف اوقات عزیز خود را صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت
غوث محققین قطب عارفین ربانی عالم دقائق مثانی الشہیر عند الاقاصی والادانی
الشیخ أحمد السمرقندی النقشبندی الأویسی الرحمانی محمد دالعت ثانی
قدس الله سرک و روحه و نور ضریحہ بیلت
لا یکن ذلک الواصف المطهری خصایصاً وان یسک سابقاً فی کل ما و
کہ ہر یکہ از انہا بلکہ ہر جملہ انہا در لیست یتیم و سوسر لیت ثمین و این از ضیق ساحت عبارتہ
والا مصرع چہ نسبت خاک را با عالم پاک و سیرش سالکان ہویت بختہ را دلیلے
وافی و شیفگان ذات حق را یادہ الیست کافی صد ہا اولیاء عظام از فہم مضامینش
گشتند و ہزار ہا صلحاء کرام بمطالعش فائز المرام شدند و لیکن الے اللہ المشتکی از غارتگری
کہ تسخیر بجائے مسخ رسانیدند و فرق میان من والی ندانستند بسیارے از تصرفات از خیر
و اکثرے از تحریفات را معدن گشتہ بود و از دستبرد مطالب چہ غارتہا است کہ برون تاختہ و از
نقش قلمہا کلام تصرفہا است کہ برو علم بہ نقیصہ بنا علیہ داعیہ تصحیح آن در سیر این مسکین ہیچ
در ہیچ بلکہ کم از ہیچ از حق سبحانہ و تعالی پیدا شد و آنرا وسیلہ نجات اخروی خود تصور کردہ بہ تفحص
وسیع و تصفیہ بلوغ شہائے خطی کثیر التعداد از اطراف و جوانب فراہم آوردہ بہ کمال جد و تمام بہر جملہ
جملہ و حروف حرقش را با رہا مقابلہ نمودہ بہ فضل اللہ و حسن توفیقہ باہتمام خود و جہتہ سوم کہ جہت ثالث از
دفتر اول است نیز بخلیقہ متخلی و منزہ گز دانیدہ ہدیہ ناظرین پر تمکین بر عایت امور ذیل گذرانید و

از فضل حق سبحانه و تعالی و تقدس امید و اتق است که باقی بخصص را هم برین دتیره یا انجام نخواهد رسانید
 اول: آنکه متنش را به نسخهای عیدیه خطی به کرات و مرآت مقابله نموده شد.
 دوم: آنکه حتی الوسع در مواقع اختلاف هیچ نسخه فرو نه گذاشته شد.
 سوم: آنکه حتی الوسع تخریج احادیث مندرجه کتاب بیان کرده شد.
 چهارم: آنکه در حل الفاظ مشکله و ربط عبارات مبهمه التزام تمام نموده شد.
 پنجم: آنکه فهرست جدید که از اجمال مکتوبات توان گفت بآن ملحق کرده شد.
 ششم: آنکه بکاتبینیکه عبارات عربی بوده اند تراجم آنها بفارسی نوشته شد بکاتبینیکه لطلب
 و تیسیرا للفظار.

هفتم: آنکه در بعضی جاها و لو اقل قلیل بدفع توهمات باطله و خیالات فاسده حسب الفهم بر مفر
 و اشارت تعرض نموده آمد.

هشتم: آنکه غالباً تراجم عبارات عربی و آیات قرآنی به تعیین سوره و احادیث نبوی بجاشیه نگاشته
 شد.
 نهم: آنکه عبارات عربی را مغرب گردانیده شد و رعایت حرکات اضافیه و توصیفیه خصوصاً در
 مقامات مبهمه نموده شد.

دهم: آنکه حال بعضی از اکابر که اسمائے گرامی ایشان جای مذکور است از کتب قوم تلاش نموده به
 حاشیه درج کرده شد علاوه بر این دیگر خصوصیات که بملاحظه ناظرین متعلق است مرعی داشته شد
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُّبَارَكًا عَلَيْهِ مُبَارَكًا فِيهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

دُبَاعِي

غرض نقشه ست که ز ما یاد ماند که هستی را نه می یتیم بقول
 مگر صاحب دله روزی بهجت کند در حق این مسکین دعائے

خاکسار نور احمد عفی عنه



جملہ حقوق محفوظ ہیں

قیمت

حصہ اول - دوم - سوم مجلد سنہری سترہ روپیہ

بلا جلد پندرہ روپیہ



رٹنے کا پتہ

مولانا محمد سلیمان فاروقی
بی۔ اے

نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی - لاہور

مولانا محمد سلیمان فاروقی بی۔ اے طابع و ناشر نے نقوش پریس لاہور میں چھپوا کر
نور کمپنی - ۱۷۴ - انارکلی لاہور (پاکستان) سے شائع کی۔

